



کتابخانه ملی

مركز آيداد و اسناد

نام کتاب : مذاق مرصع

مؤلف ، مترجم : امير محمد صالح بن عبدالحسين ترمذی کاشي

موضوع : اعتقادات - فارسی

تعداد برگه : ۴۱۶

شماره مسلسل : ۷۷۰۴

تاریخ عکسبرداری : ۷/۱۰/۵۷

توضیحات :

لاکس ۳۰۶۳۰ - ۲۵۱ ، تلکس فارسی ۲۱۵۵۸۲ ، ۲۶۶۲۲ - ۲۵۵۲۲ - ۲۲۲۲۲ - ۲۵۱

بسم الله الرحمن الرحيم  
این کتاب مستوفی است  
نویسنده آن حضرت  
محقق فخری  
برای این کتاب  
در تاریخ ۱۳۵۱  
در شهر تهران  
در روز ۱۴  
در ماه ۱۲  
در سال ۱۳۵۱



THE PUBLIC LIBRARY OF  
AYATALLAH AL - UZMA  
AL - MARASHI AL - NAJAFI  
QOM - IRAN

37157

TITLE : *Marāqat Marṣaʿ*

AUTHOR OR TRANSLATOR : *Imam Mahammad*

*Salih Ibn ʿAbd al-Hassani Tirmizi Kashfi*

CASE : *Islamic Beliefs - petition*

NO OF PAGES : *416*

SERIAL NO : *7704*

DATE : *Dec 24 : 1492*

NOTES :





بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند اعطا کنش به دنیا که آغازم نباشد تا منم شوی  
 چنان ماه ضمیرم کن منور که خوابم نور از و محو شود  
 دلی ده کان ترا جوید زنی که بی مستی طاعت است  
 پوز دست زبان اندر زبانی مگردان خبر خود ز باغم  
 محامد مقدس اسرار و سبب معیاس فخر ذات قدسی آیت  
 بلیا می که وفقه لا شرک است صفت خاص اوست و در طلبش  
 شاهد وحدتش از دم ایجاد گشت تا به حجت وجود احدی که  
 حدیثش لم یلد ولم یولد است صدی که شاهد احدیش لم یکن له قور  
 احد و حجت الوجودی که هستی ملکات تالی از انساب وجودش

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این مجلس نظم ایران

سجود می که سپاسی جفاان ارای وجود منی عبادت اری  
 از خودش حکیم می که حکمت بالهش مبر از خودش آید خیال قدری  
 که قدرت کامله اش منزه از حوادث ذوال علیهم که احاطه اش  
 و از جزو کلت بروجه کمال لطیفی که بچار لطفش تا زگی بخش خا  
 حکمت به نام شایم مال فادری که کار فرمای گو گشت قدرت  
 معانی که گوهر آملی طابع است بعفتی دشتایی که با مکرین با  
 کون و مکان بر پا ساخته و لوای ربوبیت بختاب است ترکم  
 بر افراخته عادی که چای خورشید بر تیر شرف سوادت منتهی  
 و بر منار حق عدلیان باران مذلت بارانید مبدعی که جمله  
 در دل غار انباده تا بنده لعل قدیمی که تسبیح نظر انبیا در وادی  
 بندش افکنده و اصل الذی است علی و حدائیه آیات و شجده بخت  
 معنوعانه هو الاول الذی لا یصور بشدا و هو الافر الذی لا  
 یخیل منها سبحان الله تبارک و تعالی عما یفیدون فاکمل  
 که چه خورشید از دشت ملک پروانه شمع نجاتش جنابش  
 عرش عظم جناب بجزو شمس و عالم نبود در ده وجود و او

جست اید



شک زده جیستش بود حجابانی ذات او عالم  
قدیر و قادر و ستیوم و قایم و در و خسته و رو و نامعدو  
وصلوات بابرکات نامحدود بر آن مقصد و مقصد و افرینش  
و مطلوب خداوندان دانش و غیش بهر ولد آدم متهرین عالم  
خلاصه اقا لیم عرب عجم مهر سپهر جلالت صدر نشین مکتب  
و محفل رسالت سحاب نیان کو هر شفاعت ثانی ام بودی  
طاعت فافیه سالار قوافل اویا و بنیاس و روبرو در صف  
اصفا و اتقیا بر کزیده مصطفی رسول خدا احمد عتی محمد مصطفی  
الی یوم المیعاد جمالش شعل راه طریقت دلش در حجاب  
حقیقت ضمیر نور بخش قرص خورشید جیش فنی بخش صمد  
سراج بزم خبت طلعت او بلند از عرش نام نورست او فلک دوازده  
در فلک کمالش ملک پروانه بر شمع جمالش جمالش رایت امجد  
جایش کعبه اربابان ادیبان علم معنی طیب دینداران  
تمنی و سلام فراوان صلوات پیمان بر او لادرا می جفا و سامی  
که هر یک کو هر درج سعادت و اختر برج سبادت اند و بر خلفا و

۳۴  
رشدین که هر کد امین بر کرد و بهر زبیر و اندر یک صحابی عالم  
بایم اقدیم اهدیم بمشابهت رکان نورش و کفایت رکان  
در حجاب بودند زبیر ذات صدیق و فاروق الکبر خوشا  
جامع مصحف و شاه خضر نظایر چهارویا طین همه یک بخراجه  
نیاید کشتی کشت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین الی یوم الدین  
بر عظمی شریعت و طریقت و عرفای حقیقت و معرفت که تملک عظماء  
امتی کانیاء نبی اسرائیل قایم قیامت قایم مقام انبیاء نبی است  
بتجفیف روح بر شمع مولانا و محمد و مناشیخا و سادات  
الایمان و العوام و دارالاسلام الی الله الملک المنان العالم  
قطب المحققین المومنین قدوده العاشقین العارفین سادات  
فی سبیل الدجاء عارف بالله میر عبد الله الحنیفی الترمذی الشهر  
بشکین سید المتخلصین یوسفی شه طایف طریقت قطب افان  
ملک اندر پادشاه مشایخ سیر ادای فردوس معانی برج یوسف  
بدین نام و دش داد هزاران مرده راجان کفر شکایت  
افشان عطار و ریزه چین مغرکاش کمال خط نستعلیق کاش مری



بر سر شایان ولایت برودند ختم معراج هدایت خلیل  
 شاه و جعل الحقه مشواه <sup>بنده فقیر حقیر شکر القصر خادم</sup>  
 فخر محمد صالح الحسینی الترمذی المختص کشفی غفر ذنوبه و تبرع به  
 بزبان نیاز و لبان ایجاز عرضه میدارد که بر روی معنی آری  
 فطرت و اصحاب کنت حقیقی و یحیی نماند که سبب ایشان مجرب  
 محمود که هر حرفش کلام است و کلمات ولایت است و هر حرفش  
 شاه راه وادی هدایت باب نیه علوم صوری و معنوی معطوفی  
 المسمی بنیاب الرضوی آن شد که در یومی از ایام یکد این ابن  
 ذره احقر خلیجی و ده و جمعی از ائمه شریفین کلام معنی مقام کلام  
 با نور صلاح آراسته و به پیرایه غلام پرچم ته خطاب بزرگوار  
 شینت پناهی معروف و مشهور بودند با حضور موقر الشرف و آرا  
 بغایت صمدی نسبت فیاضی را اصلاحی غلام در دایره صحبت و درود  
 و بیکامه عشق و شوق بر دستان کریم داشتند که در آئینه از بقیه  
 توحید و تجید بی شایسته تکلف و تعقید مشاهده و معاینه کرده میشد چنانکه  
 در انوار دل افروز مغفون این دو بیت لطیف برکت و نیست

قد و شریف ابواب شرف و انصاف جبرین در دایره  
 این صغیر کفیف حکیم و انور شمس الایمان و تجید و شمس  
 تبسم کفیف قال و انتم به حال غیاب حال بودند  
 غمخوار و غمناک و غمناک و غمناک که امروز در هر روز  
 خوشتر از این باشد که هر روز و امان است و در پیش روین است  
 بعد از استداد عانت و بعد از حال یافت برآمد و بخانه  
 طالع السلام شمیم کلمات عاقبت و معرفت و یحیی و یحیی  
 خداوند معرفت و زیدین گرفت و در شحات شحات هر روز  
 غنی زبان کتاب غیاب که هر حقیقت چنان درین چنین است  
 انسان را از محفل افتاد و غریزی کفایت صاحب تذکره و در  
 خوش عظم سلطان ابراهیم ابراهیم غایت تبریزی نوید که  
 ابراهیم که کوچه بازرگانی سخن طریقت و حقیقت نیست این  
 استوارند و که نشان نشان و در بیت گفت بفرمان اگر کوچه  
 این شود و در رقت آید و الی الی در حرکت آمد ابراهیم  
 اینی که بی شکوه شود شمس و غایت که کن شد و مگری گفت



این و قلم از شیخ مجرب و برزید الدین کبج شکر نور مرقد و نیز  
بطور مویست نه خایچه در راحت القلوب مسطور است که در ولای  
سیاحت شیخ مذکور را با شیخ بهاء الدین ذکر ملاقات افتاد  
خدمت شیخ بر کرسی سکنین ممکن بود بعد از ادای سلام و مضامین  
مکالم و مکالمه آمده از روی محبت و اخلاص مودت و اهتمام  
سبیل تقصیر اظهار نمود ای برادر کار خود را یکی رسانیده آن  
فرید بادیه تفرید یافت مخدوم و ما برین کرسی که نشسته اگر یکم در بهار  
نور بر بهار باشد شیخ بهاء الدین نور قبره دست بر کرسی  
بر کرسی خود سکونت نمود بعد از تشریح این بیان یکی از ان  
که لازم بکمالش که لب معرفتش هنگام تکلم در دانا می خست از  
استیلاي حضور فایض النور فرمود خطاب به آن کامل شخص  
که تبت که صاحب نسبت باشد که آن وقت موافق موقوفه  
معارف لاهوت بمنع عیون مشاهد جمع فسون مجاهد و مظهر آثار  
فتوت معده را ثمار و ثروت خورشید بهر امامت جمشید سرگرم است  
خانه معصوف و مصایب و مایه رساله غایت فاضلی محکم قضا و قدر

سر سید المرسلین سرور اوید فاشین خاتم انبیا صاحب اقسام  
صاحب اعلام صاحب امام المشارق و المنابر صاحب هدای  
امیر المؤمنین و قدوة المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه  
رضی الله تعالی عنه زیادت در برابر معجزات و فرمود و بوی  
الغیاث و از دوست قضا خایچه یکی اکابر سلف جمعی این کلمه  
که هر حرفش سطرلاب طریقت و هر نقطش آفتاب فکرت حقیقه  
حال کونین شد عیان برین به یقین پنجاه و سه کلمه که  
میان بهر خیز آن یقین فرموده افراید از سماع نام آن امام  
معوام و کلام ولایت نظام تمام حاضرین کرم الله وجهه گویند  
نیاز و توابع از روی طرب سرور و برزیه ادب خادای  
تحسین کشوند و از لثمت نور و غلبه شاد بر فرق متعالیم  
جامع النعم صد رنگ جواب آفرین مبارک و نه قصار و در آواز  
مجاوسی از علای تبریز که خلعت تیرا در برداشت از آنرا از خط  
بجای تو ای پند شبت حاضر آمد گفت الحمد لله و لیس که در  
بحر اهل شنت و جماعت هم از فضایل مناقب مرتضی علیه السلام



نه کور میارود و قسم حروف گفت این نوع کلمه بی حاصل نه  
 گفتن است و این حرف ریزه بپندارد که آنرا کو هر قسمی تصور  
 کرده نه قابل عقین که نخلستان امال این طایفه علیه عالمه سران  
 انعام عام آن بر خیمه فضل و احسان سرسبز و سیراب است و کوه  
 سلسله سینه را از ازل دوی اراوت لم نزل بر آن  
 رفیع منبع آن ولایت آب شش و شاب این طبعه از غایت  
 خاص و نجات اخلاص خطاب بجناب مستطاب آن محال و عالم  
 و عالمیان کرده بمغیرین مطبوع این چند بیت مبالغه می  
 همه چشم برون آبی همه کوشیم با چه فرمای تو  
 صورتی که پرویت متصور شود شکیبانی ما که شاکان گوید  
 تو درخت بلند بالای سرماستان خدمت تو کربانی و کر  
 بخشائی و ساعه فساد علی انانیا جهان حسان فیوض و عالم  
 عالم سرور فایض النور از آن مطهر انجاب است مینوع دریا  
 ولایت می ربانید و این بیت آهسته در کوشش خواندم  
 و شنام مذهب که طاعت باشد مذهب معلوم و اجل مذهب

و کوشش نمودم که از تبرا تبرا کرده و لا بولا و در جواب  
 گفت که دست مدید و محمد بعید است که فقیر از بلده تبریز  
 بعرصه هند آمده بخدای سچون لم نزل به دیار و بهر مقام که  
 نام نامی و مناقب کرامی جزیر شد و ولایت بنا علیه  
 مذکور ساخته تغیری در رنگ و روی آنجا بخت عیان میاید  
 کرده بسیاری از جهال ضال در صد و از اردو در مقام تمام  
 کشته بنابرین ابرام تمام نموده کفعم آس نیز از کشت عشق  
 و استیلاي محبت تواند بود و این سبک را نه الحال مد و توحه  
 تشریح و تفسیر تواند بود چه اول آنکه شرط عاشق نیست که از نظر  
 رشک و غیرت و اندازد که هم معشوقه تغیری بر زبان  
 چنانچه بکلی از زریا بل نظر قایل در آمده که مجد ولی از محمد و بان  
 الهی صاحب اینحال بوده و اگر کسی در حضورش افتد گفتی از  
 و فور رشک با وی سبک کلون معامله نمودنی و آه جان  
 از دل کشیده زان بر سر افکند که به کسان گفتی چرا غیری نام  
 مطلوب و محبوب من بر زبان آورد و به ثانی آنکه عشاق را از دست



اضطرابی و دایمی حسیاری که هرگاه هم مشوق در حضور  
 ایشان مذکور گردد ناگاه تغییری در چهره پدید آید که نشان  
 نزودی مبدل شود چنانچه صاحب هدایت السعد از کتاب  
 نقل میکند که امام جعفر صادق علیه السلام را با آنکه به  
 نباشت بسیار بود اما چون نام تبرک پیغمبر شنیدی  
 میشدی و هرگز نام آن سرور موصوف بر زبان نیاوردی آری ما  
 صادق سرخ روی عشاق حقیقی تحقیق زرد روی پو  
 رخ چونکه متن چو موی از غم نیست بدان نشان  
 و نیز مولوی معنی در دیباچه مثنوی حکایتی می آرد از چاکر گری  
 بعضی زرد گری زار و زار شده بود و حکامی شهر و اطباء و دهر  
 فکر تیار شستن کشته بر زبان طاعت و طمان خجالت بجز و نادان  
 معترف شدند ناگاه بامر سبب از آن و حکیم حکیم لم یزای عارفی  
 از عالم غیب پدید آمد و پیر مجرب مشاهده بقوت مکاشفه بر احوال  
 معلول مشرف گشت و تلفظ فصیح برین عبارت طبع اشارت  
 کرد که این کبرک خون گرفته را نه عارضه غلظت غلبه غلبه

این موقوف بر زبان زرد گری پس نفس از دست رفته را  
 بدست یاری دلش کمال بدست گرفته اسامی و تقسیم حکمت  
 نامی بر سپل شاکر تکرار نمود القصد چون نام سمرقند که در آن  
 معشوقه سالین بود بر زبان آورد و منقش مانند مرغ طبع  
 فویش مال بر روی کردید عیان و با نند اگر از استماع نام نامی  
 آن قافیه سالار قوافل اولیاء گرامی تغییری از روی نماند  
 در روی منقش که پدید آید پس این شقی تعین زرد روی ازین  
 و آن تغییر رنگ رویش از استیلا ی مهابت مهابت  
 آن شرف شرف و سرور صفیاء البهیده خمر زرد روی دنیا و آخر  
 اما پیشه علقای کامل شیوه عرفا و اصل آنست که طریقه نلوا نالوا  
 خیر از دست نداده و نهایت را بنی غش و بی نجوشت مدور  
 و زشتی هر گونه امری تا توانسته در وجود جوید بکوش بدیده باطن  
 نیکو یافته حسالت و مصلحت بد را اثر همت و نیر نعمت از  
 بعضی عواد به نداد بغایت الغایت به اعتقاد کم که عداوت نیکان  
 خیرت شاد و ذات کرم اعتقاد وجهه در بار و فردی از افراد



و مسلم جایز دارند حاشا و کلا چه جای قید مومن و مسلم که از فضیله  
 اننا افضل اوصیا و الویت اول اولیا است که هیچ فرد نیست  
 باجناب حریفی که گنایتی در راه ندارد چنانچه بعضی از مشرکان  
 که ملقب به ملقب اند بمعبودش پستند منقولات بافی خود را  
 که سرچشمه کزانش توان نامید برنوب تیغ پدید رنج نهاد و علی الله  
 همچنان لبان کردادی چرخ میزنند بقدرت قادر ستار  
 مقدار دانه خنثی اش مجروح نمیدارد و الله عالم بالصواب حال  
 عجب کردی است ضلال نفوذ با تقد و منها و جمعی از ترکان مری  
 ضلالت از فروط حماقت و جهالت شریک نبوت دانند و بعضی از  
 اجهل ایشان اطلاق سهولت میان بر جبریل علیه السلام کنند که  
 رسانیدن وحی خطا کرد زیرا که علی بن ابی طالب مخاطب محکم  
 پیغمبری بود استغفر الله و اتوب اليك الله من جرمی که کرده اند و تو  
 فعلا و خاطر ایشان نیز قوم می اند که راه و نزاری بر زبان خویش  
 نام نامیش شنیدند و اندوشتن حاضره غایب است  
 شدت متهات و وقوع ملتقات پناه بالطف عایشین آرد و

۸  
 نرید استقامت این قوم موقوف بر قریقه است که از زبان  
 صادق القولی سماع دارم میگفت در یکی از کتب معتبره دیده ام  
 که مومنی را با یکی از علمای نصاری در سفر دریا بر مجازی مرا  
 واقع شد اتفاقا چهار روز گردانی افتاد و مدت مدید و عجب  
 چون گردون گردان در گردش و دلی تاسد عنایت مهدی راه  
 بر آمد بعید می نمود آن مومن چند گشت تا علی بن ابی طالب  
 و از مناسبات امیری که تیر سبقت شهاب است از برای  
 شیاطین بعد از کور ساخت عالم نصاری گفت نام من از برای  
 تومی بری من نیز بخیم و دیده ام اگر به تحقیق برگزیده است  
 تعالی ما غریبان کرد اب شمع و بلا و سیه این زندان که دنیا  
 ازین دره چنانست ملاک بطلان خلاصی و ربانی است از  
 بقدرت الهی در دم سوار بر وقع پوشش بر روی آب است  
 سرشته را از گرداب بیک تیر پر تاب پیرون انداخته از  
 انظار غایت پناهی این خبر در قوم نصاری شهرت و نشر  
 و از آن زمان آنکوه نیز از مخلصان معتمدان حلقه بگوشیدند



اما بحکام است معبود و موجود و بر مالت احمد محمود و با مقصد قلب  
 عظیمی که کار نه شاهدان لایزاله الله لکونید و شاهدان محمد رسول الله  
 لکونید و بستی هیچ فروزی سودمند نیاید بهیمه کلچین جیم اند ابد الابد  
 عذاب عظیم و سزای عذاب الیم الی یوم القیام و گروهی شایسته  
 ایشان بعد از سرور کائنات و منجر موجودات علیه افضل الصلوات  
 و اتمم التحیات خیر البشر و امام برحق دانند تحت نفوذ و احاطه  
 که در شانش و در دست خیاخی و در محفل خود بر سبیل تفصیل تذکیر و شرح  
 خواهر یافت و الله اگر جمعی از مقتدیان اسلام مقتضای محاکمه  
 النجوم با هم اقتدرتم ابتدایم بان سید اوصیا و اهل البیت که  
 بنشور موفور السورایه کریمه انما ولیکم الله و بحکم حدیث شریف  
 گفت مولا و فعلی مولا و مقتدا و پیشوای جمیع مومنین و مومنه است  
 اقتدا کنند ز بهی سعادت ازلی و خوشا دولت سزندی  
 این سعادت بزور باز و نیست تان به خدا ای بخشد این  
 اقتدای زبانی چندان نتیجه بخش نیست اقتدار قلب میباید و ان  
 است که مقتدیان نظر طلب بر قوال و فعل آن مقتدا و و سبقت

و بقدر مقتدر و مطابق او در و ای عمل دارند و ترک لاف و کرا  
 کرده و دیده انصاف بر حدیث من قال لا اله الا الله محمد رسول الله  
 دخل الجنة بغير حساب کثود و زبان و ال از طعن و لعن انانی  
 که بمساعدت نجات سعید با مان قرآن مجید مبارک نموده  
 حکامه معظمه مکرّمه توحید بر زبان رانده اند و دارند و غطت  
 حکمه اعظم که عنوان سعادت نشان و بوان کائنات ازلی  
 و پیدایشی احقر شمارند و بهوای نفس خود رای و عوای الویت  
 نموده امت محمدی را که ان شیع المذنبین تا دم و پسین امتی  
 الله از عالم انما بعد لم تعاش تافته از دره و بحان نهاده و عالمین  
 را اند و تا تواند حکام سلک سلام و من بخیر محسوس است  
 اوسب بر لب نهاد و استین عین بر قل و قال الهو و لعب فانی  
 زیرا که علامت محب حقیقی و معصدا ای تحقیقی آنست که مصداق  
 محبوب موصوف با و صاف مقتدای خود و کرد و و بر هر فری  
 مبین و میر نیست که آن کوهر افسر اولیا موصوف بقا  
 سرور اولیا و انما علیهم السلام بروجه اتم بوده و از الفاظ معانی



خیر البتین لقب علی شیع المذنبین است فهم من فهم امیر المؤمنین  
 که موصوف باوصاف شیع المذنبین باشد کی بدین معنی رضا  
 زار که فردی از مشرکان و مومنین ملعون و ملعون گردیده  
 پس چه کنجانی است مذمت اصحاب کبار بزرگوار بسیار  
 ماند و لهذا اگر از خلفای ثلاثه خوشنود بودی توفیق امر خلافت  
 کرده بجهت طلب حق خود چنانچه با مولا و یار بزرگوار  
 با ایشان نیز نمودی و درین باب حاجت دلیل نوشتن  
 زیرا که در کتب متداوله و لایله کثیره مسطور است نقلی خبر  
 احوال خسته مال آنحضرت کرم الله وجهه که از اوقات تابان  
 انور و اظهر است تحریر نموده می آید امید که محبان حقیقی و مخلصان  
 تحقیقی تنظر انصاف مطالعه نمایند از روی تعصب و ابواب  
 عامت بر ناقص گشت نیند مشهور و معروفست که روزی خادم خود را  
 بنفاد و مرتبه بانگ زد و بیک نشاند زبان معجزان فرمود ای  
 فلان از چه اینهمه غفلت بر خود جایز داشتی گفت بخدا و اواز  
 دلنوازی را متوجه بودم لیکن جو شستم را بر سر غضب آورم فرمود

مرا خواست در مقام عذبت رو برو عفت کردم و ترا بنویدار ادا  
 شادی و لذت الحال بیداری که بر منست بقلم مشکین بنسب قلم محمود  
 و بدستش داد و نیز فرمود تا در قید حیات باشم مونت تو  
 بدستور سابق بر خود و از این زم زم محرم و قصه کافری که  
 بهکام مغلوب شدن بروی مبارک غالب کل عالم آید  
 انداخت و سه سال رزمگاه بر دباری تحمل تحمل و لایستخ  
 کنی در پیام کلین سپاه ساخت اطهر من الشمس است خدایه  
 مولوی مسنوی در مشنوی ازین معنی خبر میدهند از علی امیر  
 اخلاص علی شیر خوار و این مظهر از دغل و دروغا بر پهلوانی از  
 زود شمشیری بر آورد و شتافت تا جدا کرد و بدستش ازین  
 او ز غصه زد و بر آب این چون خنواخت بر روی علی  
 افتخار بهر بی و جرو بی ذوالفقار انداخت از دست نشوت  
 ترک قتلش کرد و شد از ذوق مت گشت حیران آن مبارز  
 زین علی از آنهم غیور است به تحمل گفت بر من تیغ ترا در شتی  
 از چه افکندی پس ای کدشتی گفت من تیغ از منی حق میزنم بند

حصم نه ما مورنم تیرم تیرم سیرم سیرم  
 و معاملتی که کشنده خود نمود نیز از هر چه کوی مشورت است  
 طلبد و بان معذور مردود فرمود اول تو بنوش آن بعین  
 درین زهر طاهل آمیخته نغرت نمود و آن مکر مکر مکر مکر  
 زبان شاعست بیان فرمود بختی معبودی که خلاصه جان جمع  
 عباد در تحت تصرف قبضه قدرت قاهره اوست اگر می خواهی  
 شرط کرده بودم که بی تو در فردوس این قدم نهیم و سوار  
 کجایی محروم تو که با دشمنان نظر داری و این چید کایه  
 تحریر نموده می آید نیز ترجمه کلام ولایت نظام آن امام خاص  
 عوام است که ما خدای عس و جل را شناختم از هیچ مخلوق نه شکوه  
 نه سکایت از آنکه هر چه من رسید از و دیدم و هر چه از و بود  
 نیگو نمود و نه هر گاه و است فانی برکات مقصدای بی شمار  
 گونه صفات و الا موصوف و منصف است پس انصاف است ماله  
 لاف افتدای آن مقصدای وادی هدایتیم بر ما فرض عین و  
 فرضت که بعد روسع و طافت در پیروی او کوشیم خیا که

از امام موسی کاظم رضوان الله علیه نقل است که گفت ای شیعیان  
 اطاع الله و عمل اعمال نه طریق صفار است و در وقت و حد  
 ای حاصل را و در وظیفه خود ساخته چون عمل میان نمی خوریم  
 نخت و جلد پیش ما و یکس بجای می نوبی بچو خوس و نای از  
 کینه شیطانی است که مومن سینه خود را و فتنه بختنه کند  
 که سینه مومن خزینه نقدیه حقایق ربانی است و آینه جمال سوره  
 سبحان پس نظر مامل و فکر تصور کن اگر بغرض آینه و ارسلان  
 آینه را بموشت زنگ بموشت کرد و زنگ باشک و در شایب نجاست  
 و مستحشاید عذاب که در دین یاب یاد برین خطاب  
 و وجهی از غیب که شان فضل سید بند بر خلف می باشد اما خلاف صورتی  
 نهجی که با اتفاق الشرحی به تربیت یافته قبولان زنده و گو  
 ما سرشته خدا و معاد و ماکر را از دست نمیده ایم پس این طایفه  
 عوام اهل تشیع و تنس نه پسندند و گویند طایفه است غریب  
 گویند ما نه مذبحم اهل ایمانیم که ایمان بین خوف و اراده  
 تفسیر این حدیث شریف نه عین است که بعضی از علمای علوم مومنین



یعنی صاحب ایمان را باید که بر سرخ پیم و امید باشد ای اگر چه همه غنیه در  
 عامه جز این معنی نمی توان گفت اما بشارت خاصی که از احوال او بسیار بزرگ  
 و تلقین طالبان اخلاص بشارت فرماید نه است که هر من محقق نمی باشد  
 مطلق شده باشد و از خوف رجا و لهدا کلمه مکرره و کشف العظام  
 از دوت یقینا و الت بطن من و نیز بابانی که فضیلت و اولویت  
 آن اول اولیا و کمال مصباحین در نزد مکیویند و در بشارت است و فضل  
 نمیکند ای کمال کثرت مضمون و احادیثی که در شان او در کتب و از آن  
 و از تالیفات ابرکات و از معانی نسبت به جمع صحابه و جمع کتب  
 فضیلت چنانچه در اکثر کتب از کتب متداوله معتبره سلف مثل کتب  
 المحجوب و دلائل النبوه و معارج النبوه و ارشاد السالین و شواهد النبوت  
 از محمد مصطفی احمد بن حنبل الشیبانی علیه الرحمه و المغفره منقول است که گفت  
 فضیلتی که از مرتضی علی کرم الله وجهه بار سیده از هیچ صحابه بسیار  
 رسیده و قدوة المحققین چنانچه بعد از او بی قدس سره گویند امام اولیا  
 در شریعت و طریقت و حقیقت و بهجت مرتضی است و اگر از نجاریانی  
 که با مجاهدان دین کرده باز پرسد خستی هر آنکه از وی خندان عامیانی

و معارف نقل کردندی که در لطافت آن میاوردی و در شرح  
 که امیر المومنین علیه السلام در عارفان است و در و پنجاه و پنج کتب شش از وی  
 گفته و بعد از وی کسی مثل آن میاورده و در صحیف و هدایت السوا  
 و روضه الاحیاء و حبیب السیر مکتوب است که در صحاح حدیث و آثار از او  
 یافته که سید ابرار مصطفی الله علیه و آله و سلم اکثری در فحاشیه صحابه  
 رضی الله عنهم فرمودی یقینا علم علی و القضا و تحقیق الی جمیع العلوم فریده  
 العارفین خواجه معین الحق و الدین شمس سرور در کتب الاسرار بر سلسله نقل  
 و ارشاد مرطبان حقا فرماید که طالب کتب است و علی حاله چون  
 خواهد ذکر هر یک یا خفیه آغاز و باید که بصدرق دل و به کثرت همه نشود  
 و به مرتبه ورود محمود بر آن مقصد و مقصود و وجوب الوجود و و در مقام  
 نامی سرور و مصفا علی مرتضی نسبت متوجه به فکر کرد و وزیر الله سر خلقه و الهی  
 بعد از خاتم انبیاء علیهم السلام است و از رسالت طریق طریقت است  
 مرتضی حق در ربط حقیقی بدل و جان است قامت ندارد اگر چه علم  
 علامه روزگار گشته هزار سال در ریاضت و مجاهدت صرف نموده اند  
 و اریاب شام جانش از شام معرفت لایقی و دیده غنیمت از شام



شواهد عینی محروم و مهجور ماند و صاحب از بد محمد گیسو در آید  
 خلفای اعظم سراج السالکین شیخ محمود نصیر الدین چراغ دهلوی است  
 به ما در بحر المعانی می آید که اگر شمه از مناسبات مرتضی علی بیرون  
 برستی که جمال آفتاب تمامی محو گردد و آنچه از مشاهده کرده ام  
 کنم خاندان نبوت انبیا از آدم تا عیسی مریم همه از وی شناسایی  
 قصیده مولوی سکو جلال الدین رومی قدس سره العزیز است  
 می آید از این جمله خند نیست تا صورت بیوند جهان بود علی نو  
 تانقش زمین بود و زمان بود و هم اول و هم آخر و هم ظاهر و هم  
 هم عابد و هم معبد مشهود علی نو هم آدم و هم شیث و هم ادریس  
 هم یوسف و هم یونس هم بود علی نو تارون ولایت که این موی علی  
 و الله که علی بود و علی بود علی نو این کفر نباشد سخن کفر نه نیست  
 تا هست علی باشد و تا بود علی نو عیسی موجود آمد و قوه الخال سخن گفت  
 آن نطق فصاحت که بد و بود علی نو موسی عصا و ید یسفا و نبوت  
 در مصر فرعون که بنمود علی نو جبرئیل که آمد ز خالق چون  
 در پیش محمد شده مقصود علی نو آن لحک و طحی شنو ناکه برای

آن یار که انفسی بود علی نو انفسی سر از که اندر تر  
 با احمد مختار یکی بود علی نو آن قلوک شمی که در شیشه غیر  
 بر کند یک حمله و یکشود علی نو احمد سر از که اندر تر سلام  
 تا کار نشد رست بناسود علی نو آن شیر دلاور که برای طمع نفس  
 بر خوان جهان رست بناسود علی نو در هر دو جهان جمله رسد او در  
 شمس الحق تبریز که بنمود علی نو و این شوار شافع علیه الرحمه است  
 توان المرتضی ابدا حمله لکان الخالق طرا سجده که نفسی فصل ملایم  
 علی وقوع شک فیه انه الله و مات الشافعی لیسری علی  
 به ام رستند بیت اول یعنی برستی که اشکار کردی  
 مرتبه خود را مرتضی علی هر آینه بودندی مردمان سجده بند او را  
 بیت دیم هانی پسند است در فضل خداوند ما علی که  
 واقع شدن شک درو که او است خدا بیت دوم یعنی مرد شایسته  
 و این است که پروردگار او علیت خدا و قد بر ارشاد انام  
 گوید نور ولایت تویی شاه سلام علیک شمع هدایت تویی  
 شاه سلام علیک معدن عرفان تویی خزان جهان تویی کاف



و آن نویسی شاه سلام علیک حضرت حق او دود مالک علیک  
 قانع بر دیود شاه سلام علیک طاعت طاعتی گفت برای او  
 روبرو در آن شاه سلام علیک با همه دنیا آمده و رخسار  
 طاهر مصطفی شاه سلام علیک پشت و پناه امیر از همه رنج و  
 در همه عالم علم شاه سلام علیک قاسم سکین تو بر آره و بر دین تو  
 بنده تکلیف تو شاه سلام علیک و محرم ارشاد عطار در مظهر  
 که کجاست دوازده هزار بیت باشد و بنامی در منقبت امیر المومنین  
 کرده گوید که هزاران سال شای و طلب و در هزاران نام که  
 بلب و بر هر روزی که از این صد نماز و بر داری صوم با عمار از  
 نیا تو اندر علم دین اعظم شوی در علوم ارشاد فاعی اعلم شوی  
 یا چون جلیل مقتدای دین شوی در علوم مالکی زهین شوی  
 محرم حیدر که نباشد دولت کی تو آن گفتن سلیم و سبقت  
 هر که در عرش عی بود دست رفعتی و انم من او را درخت  
 و نیز در جای دیگر گوید از شرق تا مغرب که ما هست علی و  
 ما را نام است و متوجه حال از بی شاه نور الدین نعمت الله و کی

که در زمان خویش با ارباب شکر و محاب بود و در دیوان  
 بارمان خود قریب و صد بیت از حبیب غزل قصاید در  
 امیر گفته از انجمله یک قصیده است دم بدم دم از ولای  
 باید زدن دست دل درو چمن آل عبا باید زدن نقش حب  
 خاندان بر لوح جان باید نگاشت مهر محرم حیدری بر دل خوا  
 باید زدن دم فزون با او که او پیکانه بشمار علی و نفس خواهی  
 زدن با اشتها باید زدن روبروی دوستان مرتضی باید زدن  
 مدعی رایج غیرت بر قفا باید زدن لافقی الا علی لاف الا  
 ذوالفقار این سخن از سر و صدق و صفا باید زدن در دو  
 عالم چارده معصوم می باید کرد پنج نوبت بر در دولت  
 باید زدن میثوابی بایدت جستن ز اولاد رسول پس قدم  
 مردانه در راه خدا باید زدن که بلا می آید از عشق شهید  
 عاشقانه آن بلار امر حبابان هر درختی کان ندارد میوه  
 اصل و خویش اقلیم سر بسایند دوستان خاندان دوست  
 داشتن بعد از آن دم از وفا نیمی باید زدن سرخی روی و آ



سکه نام علیست بر رخ دیار دین چون بادست باید زدن بی لای  
 آن ولی نام ولایت میرنی لایست باید که دانی از کجا باید زدن  
 مالوای دلائی آن ولی او را هم طبل در زیر کلیم آخر چرا باید زدن  
 بر در شهر ولایت خانه می باید گرفت خیمه در درازای نام اولیا باید زدن  
 از زمان نعمت الله منقبت باید بر کف بغلین سید و سها باید زدن  
 و این عقیده الهی از اصحاب صوفیه که بهره مند از معرفت حقیقی  
 دارند چنانچه فدوه الحقیقین شیخ نظامی قدس السامی در  
 سکه نامه نامی گویند که هر چهار است و که هر چهار میروند  
 با فضولی چهار بعد علی کرده محکم نم ز عشق خالی نیم همیدون  
 چشم روشن چراغ ابوبکر شمس عثمان چراغ و درین محل  
 که اهل تسنن و تشیع بر تقیابی دارند و هر دو گروه در ساختن  
 نیست اهل تسنن گویند هرگاه فضل داری امیر المومنین علی را از خلفا  
 داشته پس در بصورت عفت ایشان لازم آمد و هر که بر صحابه کبار  
 صلی الله علیه و آله و سلم عصب ظلم است کند از حقیقه رجوع  
 ظلمی کرده باشد و حق سبحانه و تعالی بفرماند لغت الله علی الظالمین اهل تسنن

نیر گویند هرگاه بر تو فضل مرتضی علی کتبه چشم طلعای شامه را از  
 واجبات است که ظالم انکاری و با ما در طعن و لعن مراقت و منا  
 غامی تقیابی در جواب و رفتن گوید حاشا که لفظ ظالم مناسب تعبیر  
 توان اطلاق کرد لیکن در تربیت خلفا و پیروی خلفای اربعه و است  
 از وقایع نامتسای سری از سر راهی که تحصیل کشف شکست  
 نکرد و ولی نماید عنایت لم یزلی و سعادت از لی معلوم نه خیار  
 بسیاری از سر از چینی و آثار لاری است که در خیر افهام عقلا و معنی  
 او فاد حکما اسکان صورت پذیرفتن ندارد و اما عند الله  
 منسبت منوع و مرتبی رفیع مثل واقع حضرت موسی علیهما السلام  
 و صاحب فوایح در آواخ کتاب عارف با شیخ طاهر الدار  
 سنان قدس سره نقل میکند که حقیق عالم است تا در میان  
 کسی استعداد خلافت داشت امیر المومنین علی ملقب نشد و چون  
 قابل این منصب نماند بفرورت قبول کرد و ولایت علم باطن  
 و وراثت علم ظاهر و امامت علم باطن و ظاهر و معایت حفظ  
 سلسله ظاهر امیر المومنین بعد از رسد از سر سلطن و وراثت امامت و حق

بود بعد از آن حلیفه صوری هم شد و صاحب حدیثه خطاب با آن  
 کرده گوید: مصلحت بود آنچه کرد علی ترا چرا سال و ماه و روزه  
 بود تو بکرنا علی همراه تو زبان فضول کن گویند ماه عصمت از حضرت  
 نبی و علمیت در خلاف خلاف خفتن چیست بلکه با امر نصی علی  
 هر که گویش من ندارم دوست اگر بدست این عقیده و مذهب هم  
 بدیداریم ما رب و قد و محققان خودم جهانیان قدس در غفوط  
 خود گوید در باب امیر المؤمنین کرم الله وجهه مردم بسیار مانده  
 گفتند حتی نبی و خدا گویند بغیر و سخایه و صابیه و غزالیه قصود  
 طوائف بسیارند و ذکر جمله الطائفة دارد اما مذهب فرقه باجمه  
 است که افضل اولیا و اکمل اوصیاء و خیر الشیخ بعد محمد مصطفی صلی  
 علیه و آله و سلم است و ابابکر صدیق و عمر خطاب و عثمان غنی  
 و جمیع صحابه رضی الله عنهم رتق اند و نیز در مخطوط مذکور مسطور است  
 که روز سه شنبه تبارج میست سوم حبس سخن در خلاف صحابه بعد  
 بود مخدوم فرمود از پس این مالک رضی الله عنه مردی گفت  
 یا سونیا القریب علی قبر رسول الله املت فلو ناسی هرگاه که برادر کنم

خاک را بر قبر رسول انکار کرد و لهیای خنجر کف متفق علیه است که در  
 مرض موت رسول فرمود اینو بی قوطاس الک کلم تا با من گفتند  
 بعدی بیارید کاغذ ما بنویسم برای شما و می که هرگز همراه نشوید بعد  
 من درین اثنا عمر ابن الخطاب گفت حسنا کتاب الله ان هذا الکل  
 قد استمد و جمعه است کتاب را کتاب خدا بدستی که نمرود و عیسی  
 پیغمبر در دست می شده چون اختلاف از حد اعتدال تجاوز کرد و فرمود  
 فرمود و مواعنی بر خیزد از پیش من حاضری کف بدعت و ضلالت  
 که بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم پیدا آمد هم از خلاف صحابه بود  
 چون در سایل کامیه فضایل اصحاب مذکور شود من مباحثه کنیم تا بر تمام  
 جهال ضال اما آنچه در سنن صحیحی گفته ام بسیاران و مجتهدان فقیر معلوم است  
 نیز گفت خلافت بر دو نوع است که بری و صغری که باطنی است با جماع  
 حکم خدا و رسول هر حلقه اولیا علی مرتضی تعالی دارد و منواله ظاهر میان  
 است مختلف نیست و موجب رسیدن خلاف طریقت تا بر المؤمنین  
 جانب بالمعاینه است که در لایه المعاج سرور کائنات بحره نورانی  
 عقل از جبریل علیه السلام رسید ما خدیج بنو اتم درین حجره در آیم گفت



۱  
 امیر المؤمنین برخواست فرمود پیاپی اگر بود هم حکمی است  
 قلوب تو سین عیسی شمع بنده از خدا شد  
 استلما و هی لک پیوش له تو برای آبی و او برکت  
 امیر المؤمنین پوشید آن سر و صحابه مبارکها و گفتند از آنجا  
 که خرقة و بخت شایخ رحیم الله از امیر المؤمنین انجام دهند  
 چنانچه ثمال نبوت بذات فایض البرکات محمد مصطفی ختم  
 شد همچون کمال لایت بذات عالی صفات علی مرتضی خاتم  
 پذیرفت - قصه خرقة معراج در رحمت القلوب موقوف  
 شیخ فرید الدین گنج شکر بنیر است و جامع سید اهل  
 و جماعت که از صحابه کبار و خاندان چهار مشرفینم در مقام سر  
 و جهاندار می آید این بیت را در حلیه اول خست سازد و این  
 علوم صوری معنوی در مقام طریقت و معرفت چنانچه اسم  
 بعد از اسم مظهر مقدر سبب یقین است در شرح راجعه  
 مبت غایم و این سخن نه مستشده طلبت بهو عیان لایحاج بهان  
 بیا نبوت بهم نشین چون گفت دست و خلاف چون بجا

۲  
 امیر المؤمنین برخواست فرمود پیاپی اگر بود هم حکمی است  
 قلوب تو سین عیسی شمع بنده از خدا شد  
 استلما و هی لک پیوش له تو برای آبی و او برکت  
 امیر المؤمنین پوشید آن سر و صحابه مبارکها و گفتند از آنجا  
 که خرقة و بخت شایخ رحیم الله از امیر المؤمنین انجام دهند  
 چنانچه ثمال نبوت بذات فایض البرکات محمد مصطفی ختم  
 شد همچون کمال لایت بذات عالی صفات علی مرتضی خاتم  
 پذیرفت - قصه خرقة معراج در رحمت القلوب موقوف  
 شیخ فرید الدین گنج شکر بنیر است و جامع سید اهل  
 و جماعت که از صحابه کبار و خاندان چهار مشرفینم در مقام سر  
 و جهاندار می آید این بیت را در حلیه اول خست سازد و این  
 علوم صوری معنوی در مقام طریقت و معرفت چنانچه اسم  
 بعد از اسم مظهر مقدر سبب یقین است در شرح راجعه  
 مبت غایم و این سخن نه مستشده طلبت بهو عیان لایحاج بهان  
 بیا نبوت بهم نشین چون گفت دست و خلاف چون بجا

آخرت مطلب از تطویل کلام است هر کس سلسله سبیل  
 سنت عقیده فاسد دارد فتنه اعتقاد خود کند زیرا که ما جز  
 مشرکیم درین محل آن عالم تبری می گفت در باره خود  
 چه گوئی نعم خروج آن ملعونان مردود در خلاف آن حضرت است  
 وجه بعد از واقعه شنیعه حکم شده بود احمد الله علی حسانه که  
 گروهی شکوه را آنجا حقیقی و جبار حقیقی بعد از عدل خود یک  
 تیره برابر ساخت چنانچه در عرصه زمین یکین از آن فرقه لعین  
 موجود نیست بعد از طی تکلمات مذکوره و مقدمات مسطور  
 چند از آن ارباب عرفان و صحاب بیان که کلام احسان آن  
 شریف شریف ازانی داشتند گفتند رفع مظنه غیبی که اهل  
 را در باره اهل تسنن است در غایت سموات و نهائات است  
 فقیر گفت هدایت نماید فرمودند از جنس آفات قرآنی و احادیث  
 حبیب سبحانی و فضایل که بذات محبوب یعوب السملین مطلق  
 الکاملین کرم الله وجهه منسوب است و در تصانیف شریف لطیف  
 مذہب مسطور است صاحب شوری باید تا از هر کتابی من و من بعد

برداشته مجموعه سازد و از بهر اهمیت کلامی که در باره  
 سنت خداوت میری که دوستی او بخدا حدیث زبان صحیفه  
 المؤمنین حبیب ابن ابی طالب سرنامه دیوان ایمان جمیع مؤمنین  
 و نمونه است ثابت میکنند در پیشانی اندازد و گفته اند این را  
 باید کامل و سامان با دانش کامل زیرا که این قسم مجموعه ای جمع  
 آوردن کتب معتبره انصرام نه پذیرد بلکه بی انداد روح معجز  
 المؤمنین و امام الاعلیان کرم الله وجهه حبیب الحقا ائمه و  
 سرانجام بگوید اعز کلمه خطاب میگرد گفتند ما در حقیقت  
 انسان قدرتی گریست فرموده که هر گونه امری توجیه مصروف  
 معطل و موقوف نگذارد باید که حکم السعوی بنی و ان عام علی الله  
 سعادت عظمی و عبادت کبری تو موقوف کردی و این بیایان  
 فصاحت بلاغت را بتباید عنایت حمدی در نوردی گفته که  
 چنین شکر کاری از من ناید بر و زکاری من چون کیم فزون  
 این حرف کنانش بگرفت ز طرف بعد از سماع انکسارانی  
 خاکسار داشت باثبات نموده بزبان در برابر معنویان این



التفات نمودند هر که در دست برنا نصیف نیست  
 پیش او تالیف چون درین باب خواست شرح و شایسته  
 پیش مشاهده افتاده مسالت فاتحه فایضه کردم دست مناجات  
 قاضی الحاجات بر آورده قرات فاتحه نموده بمنزل فیوض تالیف  
 خود متوجه گردیدند برکت و سیمت فاتحه فایحه دل این پدید آمد  
 و آگاهی پدید آمد بطریق مایل و تفکر مطاعه تا تحریک ذرّه الا باذن الله  
 کرده از خود رقم بعد از ساعتی بحال اصلی باز آمده با خود گفته ای  
 کشفی این شایسته غیبی و شایسته از شایسته تالیفی با یکدیگر  
 من کل الوجوه از جمیع امور مجهول ساخته مشغول بحصول این معاد  
 سرمدی و عبادت ابدی شوی و توفیق یافتن این امر عالی معالی  
 خالی از عنایت خاص حضرت ایزد معال شمرتی بعد از تقریر مقدمه  
 مسطور و تذکره نکات مذکوره مال صورت حال آنکه با تمام تمام  
 در صد کرد آوردن کتب معتبره کتب تعیبات جامع و مفیدین  
 اکثری از نسخ مفیدین متاخرین جمع آورده در استنباط احوال  
 آنحضرت کرم الله وجهه بودم که اخوی سزای قره یعنی میر محمد موسی

طویل مقدمه عمره که در دست برادری محقق است و بحسب احوال و کلمات  
 محبوب تحقیق اگر چه الله در این برکت صاحب نشین  
 بزبان اخلاص لسان خصائص گفت ای برادر اگر چه موقوف شدن  
 باین گونه امر عظیم از ثمرات سعادت است از این است اما نشنیده اند  
 پیر تجربه که شیراز چه گفته کس از دست جو زبانه است اگر  
 حق پرست رخ ز پرست ملاحظه دارم نه مباد از جمیع بزرگان  
 این مجموعه مجوده از آنچه تو بالذات متغیری اخوان بهمان شهر آری  
 کفتم ای برادر بجان برابر الحق سخن عاقلانه و کوه هر عاقبت اندیشی  
 بدست یاری الناس الفسوری سستی اما نشنیده اند الاعمال الثبات  
 والحمد لله مطلب این بحیف از همه نمودن منافع مرتضوی  
 است که از مطالعش خلفای ثلاثه معاذ الله مور و طعن و طعن باشد  
 خیا نچه بعضی از علمای اهل تشیع بهین نیست تالیف و تصنیف کرده اند  
 و لهذا با معاذ من مدح و ثقیب علی توصیف تعریف هر چهار است  
 و اگر معترض بدین محل حکم من تشبیه بقوم نهو منهم زبان عبرانی  
 آید باینجا نشاء و اردو لکن جواب از شما و دارم که در دست

امیر المؤمنین سید عالم با ایشان نه در عداوت خلفای ثلاثه رضی اللہ  
 عنہم و با عتقاد اہل سنت عداوت خلفای ثلاثه رفض است محبت  
 امیر المؤمنین چنانچه صاحب تشریح و تفسیر ابن سبکت بد کہ من قال  
 حب علی رفض فهو خارج و کافر لان اللہ تعالیٰ اجمہ واجمہ اللہ تعالیٰ  
 الصحابہ و المؤمنون جمعون ہر کہ بگوید دوستی علی را رفض پس او  
 خارجی و کافر است زیرا کہ خدا و رسول و صحابہ جمیع مومنان  
 دوست دہند و اگر رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حجتہ غیب  
 صحابہ و است محبت امیر المؤمنین مثل من حب علیا دخل الجنة  
 با حدیث فرمودہ و قطب بجز بر فرید الدین کچہ شکر کند  
 در رحمت القلوب میگوید ہر مریدی کہ یک لفظ از فرمودہ ہر  
 نبویہ ثواب ان زیادہ از طاعت عبادت ہزار سال است  
 و بعد از وفات معاش اعلیٰ علیین شد پس از اینجا قیاس مذکور شد  
 کہ موقی عبادت نوشتن ثواب کرامی ہر پران کانیات کردہ  
 اورا در آخرت چہ درجہ خواہد بود و چنانچہ خطب خطباء خوارزم  
 ابوالموید در کتاب مناقب امیر المؤمنین کرم اللہ وجہہ و ہر روز

کہ رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود ان اللہ تعالیٰ اعمل  
 الخیر علی فضائل لا تخصی کثرۃ فمن ذکر فضیلہ من نفسین ثم باعوا  
 لہ ما تقدم من دینہ و ما تاخر و من کتب فضیلہ من فضائلہ ثم تنزل المکمل  
 تتعقر لہ ما بقی تلك الکتابۃ ہسم و من استمع فضیلہ من فضائلہ  
 غفر اللہ لہ الذنوب التي اکتبها بالاسم و من نظر الی کتاب من  
 فضائلہ غفر اللہ الذنوب التي اکتبها بالنظر بدرستہ کہ خدایا  
 تعالیٰ عزوجل برای برادر من کہ علیست فضائل جمع کردہ کہ از روی  
 اکثر کتابیاری شمر دہ میشود پس ہر س یک فضیل از فضائل  
 تصدیق دل ذکر کند اللہ تعالیٰ گناہان آینہ و گذشتہ و باین  
 و ہر کہ یک فضیل از فضائل او بنویسد یا کہ یک صفات کند چہ بی  
 از ان نوشتہ یک لفظ برجا بود و معصیت ستم فضیل او را کہ نمرود  
 جمع نمودہ باشد یا مرزد و ہم در کتاب فضائل او ہر س بنویسد حق  
 و تعالیٰ گناہان او را کہ بنظر آب نرودہ باشد یا مرزد و ہم در کتاب  
 فضائل او یک س بنویسد حق سبحانہ و تعالیٰ گناہان او را کہ بنظر آب  
 کردہ باشد یا مرزد و نیز در کتاب مذکور از عبد اللہ بن عباس فرمودہ



میرسد علی همدانی از عمر بن الخطاب رضی الله عنهم مرویست  
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که لو ان الریاض اقلام والبحر مداد  
 والجن حساب لانس کتاب احصی فضایل علی بن ابی طالب اگر  
 بدستی که نباتات قلم شود و دریاها محیط مداد و جن حساب کنند  
 آدمیان نویسنده هر آنکه فضایل مرتضی علی شمره نشود کتاب فضل ترا  
 آب بحر کافیت که ترکیبی نیکوشت صفتی شماری و حال آنکه این  
 فصاحت عظیم الاستطاعت قلیل الصناعت را چه مجال نوشتن کتاب  
 سامی آنرا و راویان کرامی لیکن در سنای نیست که از خوشه چهارمین  
 علوم علمای سنت و جماعت باشد اگر بفرص مجال بحال فایده بعضی از  
 جبال نعل مولف این مجموعه محمود و منسوب فضل خواهد بود پس این  
 تقدیر و ای بر احوال و اقوال راویان و مولفان سلف عصا الله  
 من المعصن الزینیم اطهر الله که ملامتی را عند الله مفری است عظیم و در  
 رفیع مکی از اکابر سلف در عزیمت اهل ملامت گوید ملامتی نه از او گویند  
 که بخلاف شرح شریف نبوی کاری کند تا خلق زبان ملامت بروی  
 گشاید ملامتی نیست که در کاف حق نظر بر رضای خالق حقیقی کرده از

با کس نداند و غریب بسیاری از ایشان و معتقدان احوال کرده  
 مال شایخ حرم الله جمعین که لب تشنگان سرچشمه هدایت خست  
 ولایت اند بر پیل غنضیل در خیر تحریر آورده اند و در خطای عوین تهور  
 طالبان از سهاش ابواب بخت بهرست بر دل ایشانند پس به  
 منافع قیام شایخ و قدوه قطب چراغ انواع کدورت طاعت  
 بر جان فرایند هدایت بهات در باره آگاهی که با حق موند  
 چه توان گفت تا خدایین عن فاحش را در عبارت اراعی طاعت  
 غافل توان نیست نمیشد در باب از نسیم طهران بیایند بخت  
 احوال بدست مال این نوع جهان منافع به ما بهست بعقیده حق نظر  
 چنانچه اکثری از کفار و کفار بر ستم حق استام معاصی مقام زیارت  
 شتابند و بحسب طریقه نیازمندی و شکستگی به نیرت زیاده  
 اگر ایشان تکلیف گفتن که لا اله الا الله محمد رس الله کنند از حق  
 جان منحرف شد و حقایق باطل و مفرح فاست و این چنین بر نند و معاصی  
 و در است امید می آرد که در زمان ششمین مروجی از شهد مصلحت  
 آمده در دلی فضیلت و منافع امیر المومنین علی کرم الله وجهه می شود

بعضی مسلمان بروید گمان شده نقد ازین رض مفهوم میشود  
 این خبر سلطان رسید محضر کرد و آن مشهدی مدح نامه سلطانین  
 که در دیباجه کتب دیوان مرقوم بود بجای هر مدوح نام امیر  
 نوشته نمود و علمای عهد از راه عدالت پیش آمده گفتند و الله  
 تو رسیده عانی و قرار دادند که او را بوزارت خود حقیقت  
 معلوم شد همه شرمناک شدند و در قیام ازک اند که کوشش و بند  
 خلفای پیشین سید العالمین زنند از مطالبه مناقب و فضایل  
 خلیفه که کمال خلافت بحکم خلافت بعدی بشونست  
 او ختم شده متالم و ستادی کردند سبحان الله چه بیع الله را  
 این خلیفه چهارم که کوفی خلافت رسول باو در روز نخستین عهد کرده بود  
 که تا تو در جهان باشی من با تو باشم و چون عالم اطلاق بخوار  
 فراموشی و امن مراقت از دست نایم و بطفیل و وسیت بمیان  
 ملبس شده تا قیام نیابت بیا زده فرزند ارجمند و بقیه کنیم  
 و رتبه فرزند آخریت بجای رسانم که علی علیه السلام ز آسمان جهان  
 فرو آمده بصد جهان آرزو و نمائمی از مقتدایان آن مقتدای دوسر

از و المقصود در مقصودت حقیر رجای منافع بابت مالکین  
 متعصبان از و ابراهیم است و جماعت متحرک و اندوخته  
 این است مردود هر که ازین بقیه یک محروم لطف هر صاحب  
 انجمن مالک را باید بقیه حدیث الله هم وال من الله و عادی  
 کرده شک ملاست بر حال نیست دل خود در نیجه و خاک سرت و  
 غرامت بر سر ابر نیجه معالجه مرمن باطنه که چون شریک خفی محبت  
 نمایند آسینی مالک کشته بدین چندیت زبان فصاحت بیان نشاید  
 من تحت حار مصطفی خادجی کو خون شود زین با جبر ابر  
 بگذرد و شل نشد از فرمت مخلص این چار شد با عسکر هم آیم  
 از این کی شوند این چار از پرده عیان فقر معتقد عقیده جمیده و  
 ابرار شیخ عطار است که در تذکره الاولیای نویسد انصاف است  
 که چون پادشاه دنیا و آخرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را  
 را وانی باید که فرزندان او را بجای خود شناسی و او را و  
 وصو او را بجای خود شناسی مالک شایسته حاتم حاتم من نشد  
 این راه بخود می یویم بار ما گفته ام و بار و ز میگویم که اگر جمع



مناقب مرتضیٰ علی رضت پس انجمن فضل اسعادت ابدی  
 سرمدی تصور کرده مصرع شافع علیه الرحمه بصدق دل و جان  
 بنایم فلیسدا الشکال انی فی فضل و حکم و نور محبت و اعتقاد  
 بجناب مستطاب الفاتح کتب کرده ببا نکت بلند از رباعی  
 قصیر البیان می دانم تا جان به تنه راه حیدر پویم تا خیم  
 جمال حیدر جویم خواهم که بهر موی پذیرفته زبان چون ذکر خدای  
 حیدر گویم و اسلام علی من التبع الهدی آمدم بر فرست  
 نه عا بر ضمیمه از باب فضل و صحاب النش و پیش بدین و  
 باد که این مجموعه مجوده مشتمل بر دوازده باب است  
 بالخر در بیان نصوص قرآنی که در شان امیر المومنین و امام  
 المتقین یعقوب الوصلین مطلوب الکاملین امام المشرقین و امیر  
 اسد الله العالم علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و نازل  
 شده و متعلق به آنها در بیان احادیث نبوی صلی الله علیه و آله  
 و سلم در بیان مناقب و فضایل رضوی  
 در بیان عقود و نکاح علی مرتضی سید الساجده و در بیان علم

در بیان خوارق و طوایف کلمات معجزات  
 در بیان زهد و ورع در بیان سخاوت در بیان  
 قوت و شجاعت در بیان قوت و کلمات  
 در بیان ممکن شدن بر سر خدا و صفت صوری و معنوی  
 در بیان انتقال از عالم فناء به عالم بقا و جمیع حصول درجه شهادت  
 شدن بذات خدا و نازل و اعلا و احضار ابواب بر عدد دوازده  
 تبرکات و تمیاضات اقامه و کونه فضایل آن مجمع کلمات و فضایل  
 و در هر باب کتاب مکتوب که اول عدد حروف کلمه معطی لا اله الا الله  
 که بنای دین اسلام بر وست دوازده است و یا علمیه مکرر محمد بنی الله  
 که اصل ایمان متعلق به است دوازده حرف است و یا علمیه مکرر الله  
 که خاصه خطاب مستطاب انحضرت است بیستم مبارک انحضرت  
 الی طالب مولف دوازده حرف ششم نظام معنی از مصالح امام  
 محتاج زمانت و زمان عبارت از ساعات است و روز هر یک از این  
 نه روز و حال اعتدال دوازده ساعت است و نظم محل سبعة ماه  
 منجر در دوازده حجت ششم بحکم که آن عدت الشهادة

این عشر سده از کتاب نقد در سالی دوازده ماه است هم طبق  
 آیه کریمه و لقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل وبقينا منهم اثني عشر  
 نبياً و قوم موسى عليه السلام وازده نفر بودند و هم سید کائنات  
 علیه و آله افضل الصلوات واکمل النجات در ليله عقی از انصار بودند  
 کس بقابت تعیین فرموده بودند و با زده هم سباط یعقوب علیه نبی و  
 علیه الصلوات و السلام مقتضای آیه کریمه و من قوم موسی امه یدون  
 بالحق و به بعد گون و قطعاً هم اثنا عشر سباط و ازده نفر بودند  
 و دوازده هم انحصاراً معصومین علیهم السلام نیز در عدد اثنا عشر  
 بحسب احادیث نبوی خیار در صحیحین از جابر بن عمر رضی الله عنه  
 مرویست که گفت سمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول  
 لکون بعدی اثنا عشر امیراً فقال کلّمه لم اسمعها فقال انی انما نال  
 کلهم من قریش یعنی شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که  
 میگفت بعد از من خواهند بود و دوازده پسر گفت فایده طبعی که  
 شنیدم آنرا پد من گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 (از دوازده پسر از قریش خواهند بود و در اعلام التوحید)

که امام زین العابدین علیه السلام از این بزرگوار خود روایت  
 که خاتم النبیین با میر المومنین گفت اثنا عشر من اهل نبی علیهم  
 السلام علمی و نهی اولهم است علی و آخرهم العالم اندی ففتح الله  
 علی علی مدته شارق الارض و معاربها یعنی دوازده کس اند  
 از اهل بیت من که حق سبحانه و تعالی عطا کرده باشند علم و  
 من اول ایشان تو هم علی و آخر ایشان فایمست که معصوم و  
 فدای تعالی بروست و شارق و معارب الارض را و از امام  
 جعفر صادق علیه السلام مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم  
 الا یبعث الله اثنا عشر امیراً علی ابن ابی طالب و آخرهم العالم خاتمی  
 و اوصیائی و حج الله علی منی المومنین مومن و المندلیم کافر یعنی نه  
 بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی و آخر ایشان فایمست  
 ایشان خلفا و اوصیاء و اولیاس اند و حجت الله بر من است  
 منکرا ایشان کافر و در ارشاد شیخ سعید از حسن ابن عباس از ابی جعفر  
 ثانی علی مرویست که میر المومنین علی کرم الله وجهه گفت رسول صلی الله  
 علیه و آله وسلم اصحابی را فرمود انصروا اهل البیت القدر فانه غیر انهم



السنه وان لذلك الامر من بعدى على ابن ابی طالب احد  
 عشر من ولده وبعین اسناد از امیر المومنین مرویت گفت  
 شب قدر در هر سالی می باشد و بدستی که فرود آید در آن شب  
 انسال و مران کار او الیایند بعد از مصطفی ابن عباس را  
 یا امیر المومنین بکنند انوالیان گفت اما واحد عشر امیه محدثان  
 و از جابر بن عبد الله انصاری مرویت که گفت نجیب النبی  
 فاطمه الزهرا علیها السلام رفتم در دست مبارکش لوحی دیدم که  
 وی اسماهای و صیام قوم بود و شمر دم و دوازده اسم بود و  
 دوازده وصی قائم است از فرزندان فاطمه که کسی از  
 آنها عشره محترمانم دارند و سه از ایشان مسمی بعلی اند و در کشف الغم  
 از محمد بن حنفی و رمودات از مسروق منقول است که فاطمه بعد از  
 مسعود رضی الله عنه در مسجد نشسته بودیم مردی آمده گفت ان سعید  
 گفته است شمار اینم که بعد از وی چند امام خواهد بود و گفت ای  
 بعد و تقی بنی اسرائیل و بحسب کلام ملک حبیل العلام نقباء بنی  
 دوازده نوبت چنانچه در صدر مسطور است

بابرکات قرانی نه در شان امیر المومنین قدوة السعیدین  
 الدین مشایب الکاملین امام المشرق و المعاریب  
 الغائبه ابن ابی طالب کرم الله وجهه نازل شده و با  
 بها قال امیر المومنین کرم الله وجهه نزل ان سران اربعه در  
 فرج فیما و ریح و غدو و ریح سیر و غار و ریح فرجیه  
 شریفه فی المکریم و سران یعنی سران چهار بخش نازل شده  
 ریح در تعریف و تعریف است و باب ریح در مذمت  
 اعدا و ما و باب ریح سیر و قصص و امثال است و یک ریح فرجیه  
 کلام شریف است از او مروی و بیست آیت کریمه و  
 که در روان مجید است از عبد الله بن عباس مروی اند  
 شها مرویت که گفت بیست سران مجید یعنی نامیده اند  
 المومنین سران و پیشوایان آیت باشد هم از وی  
 که گفت نازل شده این خطاب ایها الدین اسوا که امیر المومنین  
 امیران آیه بنو عبس امیر السحاب و خطاب هم  
 وی مرویت که گفت بدستی که کرد و الله تعالی عنایت الهی

خطاب مسطفي بنی الله علیه وآله وسلم و در بعضی باب و نه  
 مجید و یا دیگر امیر المومنین را که کثیر و کموبی به روزی عزت که  
 گفت و بیامه در شان بیگانه کتاب الله ایچه فرو و آمد در  
 امیر المومنین کرم الله وجهه از نه یقه بن ایمان رفی الله  
 مرویت که گفت در قرآن خطاب ایها الذین آمنوا اذرنه ما لم  
 امیر المومنین لب کتاب و موا خطاب بود از مجاهد رفی  
 عنه مرویت که گفت امیر المومنین را سابقه آن است که امیر پیشوا  
 و سر خطاب ایها الذین آمنوا باشد زیرا که بر جمیع مومنان  
 اسلام آوردن سبقت کرده و این روایات همه از صاحب  
 احمد بن مردویه علیه الرحمه منقول است و بعضی از اینها در اوسط طبر  
 و معواقی محرقه نیز منظر در آمده و هم کتب مذکوره از اینها  
 منقول است که گفت زلت فی شان علی است یا ایها الذین آمنوا  
 در شان مرتضی علی سید آیه کریمه قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا  
 و الذین آمنوا الذین یسمون السلو و یؤتوا الزکوة و هم را کون یعنی  
 مستصرف بیت در شما که خدا و رسول او و آن مومنان که اقامه صلوة

میکنند و صدقه میدهند در آن کج کج و جمیع مومنین مستحق آن  
 که امیر مسطور در شان امیر المومنین نازل شده و قصه چنان است  
 که روزی سایللی در مسجد منوره و رعی الله علیه وسلم آمده  
 استعطا نموده و هیچ کس بوی تیزی نداد سایل است بوی شما  
 بر دشته گفت یا خدا یا کوا که من در مسجد رسول تو سایل  
 و اکنون محروم میروم درین حین امیر المومنین نزد یک خیر المومنین  
 در نماز بر کوع رسیده بود و سایل ثابت خضر اشاره نمود  
 آمد و کثیری از کثرت خضر امیر المومنین بیرون کرد و درین اثنا  
 وحی بر شتر مبارک خیر البشر عید آمد و جبرئیل علیه السلام آمد که  
 انا ولیک الله جبرئیل بنوت پناه آورد و حسان بن ثابت  
 که مداح رسول بود و درین شب شغری گفت از جمله کتب است  
 فاست الذی عطیت و کنت را کما فذلک نفس القوم بکبریا  
 و در امامی شیخ شهید نور مرقد مسطور است که وزن خلعتی شتر مبارک  
 و کفیش که از باغ قوت حرم بود و پنج مثقال و قیمت آن خراج ملک  
 و خراج شام سیصد شتر بار نقره و چهار شتر بار طلا بود و آن کثیری



از طوق حزان بود که امیرالمومنین اورا شسته انگشت را بخت  
 رسول آورد و پسر و پسر را میر عطا فرمود چنانچه از قعه مذکور خند  
 کس از کابر سلف خبر میدهند ناصر خسرو گوید آنچه علی را در  
 در رکوع فروخت ز آنچه همه عسکرها و اهل طائفه حکیم  
 علیه الرحمه در حدیقه گوید در قیام و قعود عودا و کرد در رکوع و عود  
 جودا و کرد مولوی رومی گوید پاک و منزه از صفات محسوس  
 گشته اوندات داده زکوة اندر صلوة الله مولانا علی قدوه  
 ابرار شاه قاسم نواری گوید بزرگترین تو آمد و کعبه را  
 دایمی بدر ویش انگشتی و فردوسی گوید شهباز  
 کرم که گاه رکوع کند برای حق انگشتی ساز گشت طاعت  
 جامی در شست بند که در منقبت امیرالمومنین گفته گوید که معرفت  
 اناس میا در کلام در تقیمون الصلوة آمد ترا غرازا سلمان  
 گوید که بخت مصطفی با و رسمه بر کشید گشت منزل بهر انوار  
 تو نفس ناما و رباعیت گفت عیسی او اوصاف ترا در تقیمون الصلوة  
 آمد ولایت از خدا طاعت اسم گاهی گوید بسایل و ادخاتم در نماز

معدن جان دل گیره اش چون به خارج از در و زیور حوله  
 تعالی و من الناس من یسری نفسه اشتیاء مرضات الله و من  
 کسی است که بفروشد جان خود را در راه حق تعالی برای طلب رضا  
 او این اکثر در کتاب خلاف که جامع است میان کاشف کثبان  
 و تعلی و تفسیر خود بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می آید  
 که آیه مذکوره در شان امیرالمومنین نازل شده و سبب نازل آن بود  
 که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم شارب کلمه پر و و کار بخت  
 امیرالمومنین را قایم مقام خود ساخت تا قرنی که مردم را بر ذمه اش  
 پی و او انما ید و و یقنهای مردم رو و نماید بنا برین امیرالمومنین  
 فرشت سارک سید المرسلین نکیه کرد و شمرگان کرد اگر دسرای پادشاه  
 در آمده قصد وی می نمودند خدای عز و جل وحی کرد بحسب میل و سبب  
 که من میان شما هر دو بر ادبی داده ام و فرمان چنان است که عمری  
 در از ترا از عمر دیگری باشد پس که این از شما زندگانی برادر برادر  
 خود چنانکه هر یک از شما گفت با خدا یا من زندگانی خود چنانکه  
 میکانیل نردین گفت خدای تعالی فرمود ای حسرت و میکانیل مرثا

مجموعی ابن ابی طالب باشد که میان محمد و او عقد موافقت است  
 و او بر فرزندش محمد خواب کرده نفس در اندامی محمد گذاشته و شاهره  
 بر زمین برود و علی را از میان محفوظ دارد و فرموده و یا م  
 جبرئیل حاسب سر و مکمل حاسب استاده تمام شب محافظت نمودند  
 و جبرئیل مکلفت شربت باد و مرا ای امیر المومنین مثل تو گفتم که  
 خداوند عالمی تو مباحات میکند بر ملائکه آسمان و زمین مولف گوید ای  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را از میان حجاب و بجای خود  
 خست بار کرد که شب غارتش سردار و بر روز غدیرش منبر و تعال  
 کردش تنغ و دوسر و بنفش دختر و با خورش کوثر و این  
 است که در دیده عالمیان است از انوار عالمه جبرائیل علیه السلام  
 و مان و او نشو و جبه الله و جاندا نشو و انوار و انوارات الله  
 قوله تعالی الذین یفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم  
 ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی کسانی که صدقه میدهند  
 اموال خود شب و روز پنهان و آشکارا و این است ایشان را اجری  
 پروردگار ایشان و نیست خوف و غم ایشان را و در تفسیر تعلیمی و آ

نزول و احدی و کتاب محترمی و بیاف این مرد و به و کتاب  
 نهج الحق پسند احمد ابن حنبل و صواعق محرقة از عبد الله بن محمد بن  
 که آیه مسطور و در شان امیر المومنین کرم الله وجهه نازل شد زیرا  
 که امیر در عالم خود بحر چهار دره هم چندی دیگرند شربت بکدر هم  
 و شربت صدقه داد و بکدر هم روز دیگر و بکدر هم در سر و بکدر هم  
 علانیة بعد از آن آیه و الذین یفقون اموالهم نازل شد و حد  
 تفسیر حسنی در روضه الشهداء می آرد که بعد از نزول آیه کریمه  
 از امیر المومنین رسید المرسلین از امیر المومنین با اخی تر این  
 و تصدیق چه باعث شد گفت یا رسول الله طریق عطای صدقه را  
 منجر بر این چهار وجه یافتیم بامید آنکه وجهی ازین وجوه مقبول از  
 رب العالمین افتد بنا برین الزام طریقه اربعه نمودم سیدگانا  
 علیه افضل الصلوات و اکل التجیات فرمود ای پور الوطاب  
 مقصود تو بود یا غنی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذاتیتم  
 الرسول فعدوه و یا غنی بخریم صدقه یعنی ای ناکه ایمان بخدا و رسول  
 آورد و اید بر گاه مناجات پیغمبر میداد که در پیش و از و مناجات



پیغمبر کند باید که در پیش راز و مناجات خود صدقه مقدم دارد <sup>تعالی</sup>  
 و واحدی و غیر ایشان از علمای تفسیر آورده اند که اغنیاء اکثر مناجات  
 کردند چنانچه فقر و اهل صفا را بحال بحالست مانند و اکثر مناجات  
 و استطالت جلوس ایشان اثر مالیت و کراحت در حدیث مدین  
 خیر المسلمین مدین و ظاهر است هر چه اهل عسرت صدقه بوزندند  
 خیر روز این آیه بویج و تفریح ایشان آمد که او شفقت <sup>تقدیر</sup>  
 بین بدی بخویم صدقات معنی آبا شمار سعیدند از آنکه در پیش از  
 و مناجات پیغمبر صدقه مقدم دارد <sup>تعالی</sup> از امیر المومنین <sup>تقدیر</sup>  
 که گفت چون آیه مناجات فرود آمد حضرت رسالت <sup>تقدیر</sup>  
 و آله و سلم مرا خوانده گفت ترا دیار یعنی به جهنم میگردانند  
 در صدقه دهند کفایت آن ندارند فرمود پس چند گفتند  
 جوی آنرا و فرمود بسیار تعلیل کردی و نیز روایت کرده اند که  
 امیر المومنین گفت بدستی که در کتاب آیه است که پیش از من بجای  
 آیه عمل کرده بعد از من که بدی عمل نکند و این آیه مناجات است زیرا  
 که چون آیه فرود آمد در باطن من یکدیگر را زربود و از ابرو چشم

فرو ختم هرگاه قصد مناجات رسول <sup>تعالی</sup> کردی از این در ابرو چشم خود  
 خواند اسم نام شد حکم آیه مناجات منوخ شد <sup>تقدیر</sup>  
 آیه نشد تفسیر که از غایت حق عمل آیه بخوی شود <sup>تقدیر</sup>  
 مدارک مطهر است که بعد از زول آیه مذکوره امیر المومنین از مسکن  
 و سوال کرد از بخله یکی است که گفت یا رسول الله الحق انشور <sup>تقدیر</sup>  
 الحافه حقه و انتمت البلی عینی خلاف حقت هرگاه نهی شود  
 بتو <sup>تعالی</sup> اذن و اعیه عینی در میاید و فهم میکنند حقت  
 حقیق را کوشی که شنوا و فهم کنند باشد و هیچ تردیدی بروست  
 المومنین ابرو <sup>تعالی</sup> در مناجات این مرد و به و تفسیر <sup>تعالی</sup>  
 بروایت بریده سلمی مطهر است که رسول فرمود یا علی بدستی <sup>تقدیر</sup>  
 تعالی فرمود بمن که ترا زد یک دلم و دوزم و زلم و دلم و تعالی <sup>تقدیر</sup>  
 کنم که تو فهم مایندی و در میانی چون رسول یا میر این سخن فرمود آیه  
 مذکوره نازل شد و از لحوال عرویت که بعد از زول آیه <sup>تقدیر</sup>  
 روی بوی امیر کرده گفت بدستی که در خواستم از حق سبحان <sup>تعالی</sup>  
 که اذن و اعیه را کوشش تو کرد اند امیر المومنین فرمود بعد از این

که می شنید و فهم کردم و یاد گرفتم . قوله تعالى فمن كان مومنا لمن كان  
 فاسقا لا يستون یعنی حق سبحانه و تعالی بر سبیل انکار میفرماید ای ایها  
 که مومن بود و پیغمبر است که فاسق بود پس ایشان را بر آنکه بپذیرد  
 و در کثافت و سبابت نون و بحر المناقب صورت که جمهور مفسرین  
 متفق اند درین که سبب نون آنکه مذکور آن بود که ولید بن عقبه از  
 مادر عثمان بن عفان رضی الله عنه بامیر المومنین کرم الله وجهه منع کرد  
 گفت ایست فایده می و الله اما بعد منک لسانا و احدا سنانا یعنی  
 باش که تو کودکی و من بخدا اله زبان و سنان از تو نصیب می شود و من  
 با وی گفت ایست فایده فاسق یعنی خاموش باش که تو فاسق هستی  
 سبحانه و تعالی از برای تصدیق کلام امیر آیه مسطور در سوره و ولید مذکور  
 فتح مکة معظمه از خوف و هیبت شمشیر اسلام آورده بود چون عثمان را  
 عنه بر سر خلافت نشست او را و الی اوفه کرد انید و او بعد از آن  
 خمر شغال بود حتی که طوبی در منی از روضه با در اجه بکشت او نمود  
 بعد از سلام روی بومنان کرده گفت اگر خواهید خیر و سعادت  
 که بوفیق رفیق من گشته بود بخت که در عین امانت در او و از بوی خمر

پدید منقذ لید ظاهر کردید و بهیچ بخت از غلوت کوفه مغرول نهد  
 در رفته که جانب غربا بعد از او و است مرد و مغان بن عثمان  
 مطابق حال شعری گفت ازل الله کتاب العزیز علی  
 و الولید قرانا فبقی الولید من انفسا و علی هو ایمانا لیس من  
 مومنا عرفتم کمن کان فاسقا خوانا سوف بحر الولید حر فاوا  
 و علی لاشک بخیر خبانا فاعلی ملقی الذی العرش علی و ولید علی  
 نهال انا معنی است اول نازل کرد الله تعالی کتاب عزیز را بر  
 علی و در باب ولید قرینه یعنی لایق آن معنی است و بیم پس می باشد  
 ولید از انفس او می باشد امیر المومنین ایمان را معنی است  
 منبت المنس که بشما خدا را مثل منی نه فاسق و حیانت ننند  
 معنی است چهارم زود باشد که جزا داده شود و ولید غم و تشویش جزا  
 داده شود و تفسیر مشک بهشت معنی است پنجم پس ملقی علی مائة  
 نرده شود و نزدیک عرش عزت او ولید و ولید مائة نرده شود  
 و در اینجا خبری را موقوف بد قصه شربت خمر و ولید که در سکه خمر  
 شد در اکثر تواریخ من اعظم او و روضه الاحباب پس تفصیل به مسطور است



یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم یفعل فاعلم انما یرید ان یصلح  
 الناس عسی ان ینکح بنی مرسل برسان آنچه بسوی تو از پروردگار تو فرو داده و از  
 کنهی همانا که رسالت و پیغامهای کردگار خود رسانیده باشی فرمان بجای آر که حق  
 سبحانه و تعالی ترا از گرد و بد اندیشی مردم مصون و محفوظ نگاه میدارد و در حلقه  
 الاولیا بتفسیر تعلیمی از برای بنی غار مرسوبست که چون نازل شد آیه مسطور در  
 محضر خیم که باین مکه و مدینه است رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر راند  
 فرمود من گفتم مولا و همدا علی مولا یعنی هر که مرا من مولا و خداوند منم زانی  
 علی مولا و خداوند او باشد لکن عمر ابن الخطاب گفت صحیح است  
 کل مومن و مومنه یعنی شارت و مرده باد ترا ای علی که خداوند منم و مومنه  
 و مومنه شدی و حافظین مردویه در منافق خود از بعد از عیدین مسعود  
 عنه می آرد که گفت یا نبی اندیم من آیه را در عهد رسول مدین بطوریکه با ایها  
 بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین یعنی ای رسول برسان  
 آنچه منزل شده بسوی تو از پروردگار تو که تحقیق علی خداوند مومنان است  
 و نیز این مردویه از ابن عباس و زید بن علی روایت کنند که چون آنقدر  
 رسول خود را در فرموده انبیا و باظهار فضل و کمال امیر مومنان قیام نمایند

وی گوید آنچه حق تعالی فرموده انبیا و رسالت علی علیه السلام کتب است  
 بدرستی که قوم من با مورجا اهل بیت قریب حدیث العهد اند این خبر را  
 برسانند بعد از آن منزل فوین نازل گشت به طرف مکه رفت و بعد  
 فراغ از حج و حجت نموده در منزل غدیر خم نزول فرمود و حق سبحانه  
 آیه مذکور در قرآن را پس از وی مبارک امیر المؤمنین بدست حق پر  
 گرفته بیرون آمد و بر منبر معبود نمود و بعد از ادا می توحید باری تعالی  
 رو بسوی اصحاب خطاب کرده گفت الت او لی المؤمنین من  
 انفسکم یعنی ای غیثم من بهتری مومنان از انفسهای شما گفتند یا رسول  
 رب العالمین تو جبرئیل و جبرئیل ما او نیستی بلکه از زبان جبرئیل  
 فرمود من گفتم مولا یعنی مولا اللهم ال من و الیه و عادی  
 عاده و اعن من اعانه و اخذل من خذله و انصر من نصره یعنی  
 من مولی و خداوند باشم من علی مولا و خداوند او باشد تا خدا  
 دوست و ابر علی را و دشمن و ابر کسی را که دشمن دروغی را و ابر کسی  
 کسی را که با بری و ابر علی را و فرو کند در کسی را که فرو کند و علی را  
 گوید بکلام آیه کریمه و حدیث نفی ولایت امیر المؤمنین بر گردن صحابه

اهل اسلام فرض شد روز برای سر دین خویش حاجی باز  
 ز خاک پاکی جو اند و ال من الله زول عداوت او و در آنجا  
 ز تیغ نطنی خرم دمن عاده و نیز در صاف این مرد و این  
 مامون عبیدی مقول است که گفت ای و جهبا دمن مایل برای حاج  
 بود ما به کام که از ابوسعید خدری شنیدم که میگفت بهات بهات  
 مردمان مامور شدند به شش فرض به پنج عمل نمودند و در ک  
 از جهالت کرده بر راه فطالت افتادند مردی پرسید که آن پنج  
 فرض کدام است گفت کلمه طیبه و صلواته و زکوة و حج و صوم و زهد  
 گفت که هست آن یکی که ترک کرده اند گفت ولایت علی بن ابی طالب  
 آمد گفت بد رستی که مردمان کافر شده باشند که ولایت  
 مرتضی علی بجا نیاورده اند ابوسعید رضی الله عنه کفر کرده  
 باشد سر بایه زندگانیم حب علیت پیرایه شادمان  
 حبیت حاجی سوئی کعبه نیست من سوی کعبه چون کعبه دایم  
 حب علیت پروانه انوار جمال علی ام دیوانه سرار کمال  
 علی ام از جمله مجابان بریده کشتی و الله که طالب وصال علی ام

قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام  
 دنیا یعنی امروز تمام کرد انیدم دین شما برای شما و تمام کردم جهان  
 خود را و راضی شدم شما را بدین اسلام هم در ریاضت این مرد  
 از ابوسعید خدری مرویست که فرمود اند این آیه که هر که روز عید  
 خم در زمانی که سید المرسلین است امیر المومنین گرفته بر پشت  
 نزول گفت الله اکبر با کمال دین و تمام نعمت و رضای پروردگار  
 بر سالت من و ولایت علی انکس که معصی نخواستن بارت نکس  
 دلش خزینه بر است انکس که جمع مومنان بر دست سلطان  
 دو کوبین حیدر کرار است یکمانی و پاکی بخدا می رسید سلطان عالم  
 بقامی رسید محبوبی و معصومی رسید شاه جهان بر نعمتی می رسید  
 قوله تعالی جعلکم متایه الحاج و عمارت المسجده اطرام لمن امن بالله  
 الیوم الاخر و جاهد و سیل الله لا یستون عند الله واحدی در آسمان  
 نزول آورده که امیر المومنین علی و عباس و طلحه بن شیبه و عمارت  
 عباس گفت من صاحب تقایه ام یعنی آب آون بجا جان نصاب  
 وارد و طلحه گفت من مجاور خانه کعبه ام و معراج خانه بدست من است



المؤمنین گفتند انم که چه میگوید بد رستی که من پیش از شما به رسول  
 غایب کرده ام و من صاحب جهاد الکفار حق سبحانه است و به دستور  
 فرستاد و تفسیر آن مذکور است چنین است که آیا کرد انید آب ان  
 و عمارت برون مسجد حرام را بچوبی که ایمان آورده بخدا و روز  
 آخرت و در راه خدا جهاد کرده این صفت نزد خدای تعالی بر  
 میشود و بعد از آن جهت از دیار بیان فرمود الذین آمنوا و جاهدوا  
 و جاهدوا و بسبیل الله باموالهم انفسهم اعظم درجه عند الله و اولی  
 هم الفایزون ششم هم بر حجت نه و رضوان و جبات لهم بها  
 مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر اعظم یعنی انما  
 آورده اند و مهاجرت و جهاد کرده اند و در راه خدای غر و حل عالمها  
 و نسلهای خود درجه ایشان عظیم است از دیگران نزد جن و ایشان  
 فایز و رشکارند مشرود و ثبات میدهند بر دکار ایشان بر حجتی  
 حضرت خود و بر رضوان خوشنودی و جبات و لذات که ایشان را در  
 نعیم عظیم و حال انکه ایشان در آن جبات همیشه اند بد رستی که نزد  
 الله تعالی آمده بزرگ حاصلست احدی بعد از بیان اراده آن  
 مذکور

گفت الله سبحانه مرضی عنک را در دعوی خود صادق و  
 و برای او ایمان و مهاجرت کواهی داد و مرا و را از رخت  
 نمود و بستود و من ریش رفع و بلند کرد ایند ب این در شان  
 او فرود آورد و رتبه اش گای رسانید که بعد از نبی بیکس  
 رتبه نرسد قوله تعالی انی جاعل فی الاما مال و من  
 قال لانیال عمده الطالین حبیبی رب العزت با برسم خطاب میکند  
 و بر سبیل الصطفی و نشان میفرماید بد رستی که من ترا امام  
 و سابق خلافت کرد انیدم ابراهیم علیه السلام از حضرت بحون  
 مسالت نمود که ذریه و فرزندان مرا هم چنین گردان خوا  
 عمد و چنان من که امامت و خلافت است میرسد بان فرزندان  
 که بت پرست باشد حمیدی از عبده الله بن مسعود رضی الله  
 روایت کند که سید المرسلین در شان نزول این آیه فرمود که  
 دعوت و مسالت ابراهیم که درجه اورد و منتهی شده و با ما می شد  
 که هرگز پیش نیست سجد و پیاورد و بنا برین حق سبی نه مرا پیغمبر مسل  
 و علی اوصی من قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا الله وکونوا

مع الصادقین یعنی ای آنکه ایمان آورده اید در راه خدا  
 تعالی پرستگار شوید و همراه رستگاریان باشید این مردودیه و مطلب  
 خطاب از خوارزم در مناقب خود بروایت ابن عباس رضی الله  
 عنهما می آرند که گفت کونوا مع علی اصحابه یعنی باشید با من  
 اصحاب او که بحکم حدیث نبوی کنایت از صادقین امیرالمومنین  
 و اصحاب علی بن ابی طالب اویند - سر حلقه اولیا علی و حبیب  
 شاهنشاه اصفیا علی بیت محبوب و محب عین فرات احمد و الله  
 که باریا علی لبیت قوله تعالی انما انت منذر و لكل قوم هاد یعنی  
 ای محمد خیریم که نهد نبیتی و هر قوم را هدایتی راه نمانی است  
 جنبی در مسند و شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردودیه در مناقب خود  
 از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند روایت جنبی از ابن  
 ابی ذر که می آید مذکور نازل شد انصر و صلی الله علیه و آله و سلم در مسند  
 خود بخاده فرمود و منذر و هم دهنده منم و بدست خود بسوی شما  
 اشارت کرد و گفت تو نبی علی مادی و هر گاه ای خلق و بعد از من  
 خدایا راه پند و رویت خود و سلسله اخبار اینست که چون آیه مذکور

نازل شد رسول فرمود منم منذر و بدست خود بسوی شما  
 هدایت یابند اهل هدایت نه بود بسط غیر تو و رویت این مردودیه  
 اینست که انصر و انما انت منذر خوانند و بدست خود امانت  
 خود کرد و لعل قوم مادی خوانند و اشارت بامیر کرد و گفت راه  
 یافتگان بعد از من سبب تو راه یابند اگر تمام جهان و شمسیت  
 نیستی که دوستی زره صدق با خدا دارم اگر چه موی مو عا  
 عاصی کنه کارم ولی چشم که شفیعی و مصلحتا دارم مرا خیر  
 نیست حاجتی که ز منم ای ره حق جو مرتضی دارم قوله تعالی  
 و انما انصر ارباب است امن عمل صالحی ثم اهدی در صواعق محرقة از  
 امام جعفر صادق علیه السلام و ثابت ثنیانی مرویت که مراد از منم  
 پیروی اهل بیت است و در مسند محمد بن حنفی و کتاب شهاب و دستور  
 الحقائق و هدایت السعد از امیر المومنین مرویت که گفت بدست من  
 انصر و گرفت دست حسین او فرمود من جنبی و احببت  
 اباهما و امهاتهما که در جنتی و یوم القیامه یعنی کسی که در جنت  
 مراد این هر دو را و پدر و مادر آنها را باشد با من در درجه



روز قیامت و بعضی بر آنند که مراد از مکان موعود در جنتی  
 معیت قرب شود دست و بعضی معیت مکان و منزلت قرب  
 و شهود گفته اند حکیم من حب تو ما فهو منهم قوله تعالی انما یر  
 الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و تطهرکم تطهیرهم در حدیث  
 محرقه می آید که جمیع مفسرین بر اینند که آیه مذکوره در شان علی  
 مرتضی و سید الهما و حسنین نازل شده و از امام سلمه رضی الله  
 عنهما مرویست که بعد از نزول آیه مسطور در شهر و صلی الله علیه و آله  
 و سلم چادر خود بر ایشان کشیده گفت اللهم هؤلاء اهل بیت منی  
 اذهب عنهم الرجس و تطهرکم تطهیر یعنی بار خدا یا اینها اهل بیت من هستند  
 و در گردان ایشان رجس پاک کن و این آیه را پاک گردان و در آیه  
 فرمود الا من اودی قرابتی فقد اودی الله و ابدی یعنی انا و اهل بیت  
 هر که اید اکنده اهل بیت مرا پس تحقیق آیه اگر داند باشد مرا و به اید  
 کرده است مرا پس تحقیق آیه اگر داند است خدا را و بروایت دیگر فرمود  
 نفسي سده لا یومن عبد لی حتی یحسینی و لا یحبنی حتی یحب فی قرابی و یحسینی  
 جان من بعد قدرت است که ایمان بیاورد بنده بمن تا دوست من آید

مراد دوست ندارد اهل بیت مرا و در حدیث مسلم و مصباح مشکو  
 از امام المومنین عایشه رضی الله عنها و در تفسیر تعلی و فصل الخطاب  
 ابن عباس و مقاتل مرویست که بعد از نزول آیه انما یرید الله الذ  
 چادر علی از موسی سیاه بر خرد و رشت که مهر المومنین علی و اهل بیت  
 و حسنین بودند ایشان را و در زیر آن جا و بشده آیه مذکوره و  
 منور قوله فممن جاک فی من بعد ما جاک من العالم  
 تعالوا اندع انبارنا و انبارکم و نساونا و نساوکم و الفساد یفسدکم  
 بهل یجعل الله علی الکافین در تفسیر سنن ابی و در حدیث مسلم و  
 مصباح و مشکو و ارعده و فاص مرویست که گفت چون آیه مسطور  
 نازل شد سید ابیها مرتضی علی و فاطمه و حسنین را بطایفه گفت  
 اهل بیتی و در مصداق محرقه و کشف ریحی مسطور است که نیست  
 دلیل قوی تر ازین بر فضیلت آل عبا و مراد از آل عبا مرتضی علی و فاطمه  
 و حسنین اند زیرا که رسول بعد از نزول آیه پنجم مبارکه در یک مجلس  
 امام حسن و در پیوسته دیگر امام حسین پیش و مرتضی علی و فاطمه را  
 جا و اویس و ابیه شد که حق سبحانه و تعالی مرتضی علی و فاطمه را

و اولاد و ذریه او را با نسا و انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 یا فرمود **قوله لی ان الله و ملائکته یصلون علی الذین**  
**اتوا صلوٰة و استاٰتوا یتیم یتیمی** یعنی برستی که الله تعالی و ملائکته صلوات  
 برستی ای آنکس که ایمان آورده اید صلوٰة و سلام رسید برتی  
 هم در صواعق محرقه رکعت دوم است که بعد از نزول آیه مذکور به جا  
 گفتند یا رسول الله تعلیم کن بآنکه چگونه صلوات و سلام بر تو  
 فرمود بگو **اللهم صلی محمد و آل محمد و روات عالم المم** برستی  
 از رسول چگونه صلوات و سلام بر تو و اهل بیت تو فرمود بگو **اللهم**  
**صل علی محمد و آل محمد** راوی گوید یا رسول و جواب سوال موجب  
 قطعی دلیل ظاهر است بر آنکه امر بصلوات بر اهل بیت و بقیه آل مراد  
 منقول است که یکی از صحابه و علی آل محمد کتب آنرا فرمود من  
 بینی و بین آل علی بنسبتی **قوله تعالی سلام علی آل سید هم در**  
**محرقه مسطور است که تحقیق نقل کرده اند جماعه مفسرین از ابن عباس**  
**مراد از آیه مذکوره سلام بر آل محمد است** و بعضی برینند که مراد اسکا  
 پیوست که ایاسین بر آیه است چنانچه میکان و میکانس اما قول اول

اصحت **قوله و تعالی و ملائکته** یعنی هم و است هم برستی  
 الله تعالی عذاب آنجا است که تو در آنها باشی هم برستی  
 محرقه می آرد که مراد از است فهم اهل بیت اند و اهل بیت فانی  
 اهل زمین را چنانچه آنرا در فرموده **النجوم المان لاهل السما و اهل**  
**الان لامتی** یعنی چنانچه اهل سما بوجود و نجوم قائم اند چنان اهل زمین  
 بوجود اهل بیت من علمهم نام و است **قوله تعالی**  
**و سوف یعطیک مکتفی** یعنی حق سبحانه و تعالی بحسب خود  
 احسان میکند و میفرماید که عطا خواهد کرد هر آینه ترا ای محمد  
 تواند که راضی شوی هم در صواعق محرقه مسطور است که قطعی  
 ابن عباس روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 کرده بمن پروردگار من آنکه هر کس اقرار بتوحید خدای غر و جل و  
 من و بولایت علی و فاطمه و حسن و حسین که ایشان اهل بیت منند  
 هر آینه او را عذاب کرد نشود روز قیامت **قوله تعالی**  
**الذین آمنوا و عملوا الصالحات** سبب جعل الرحمن و اوست یعنی بدستی  
 که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند زود باشد که حضرت



خلق کند برای ایشان محبتی در مناقب خطیب از ابن عباس رضی الله  
 عنهما مرویست که این آیه در شان امیر المومنین نازل شده که  
 العالمین برای او در دلهای مومنان محبت مودت آوردند  
 و این مردویه در مناقب خود از برای ابن عباس در روایتی که  
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم تا میرفت یا علی الله هم اجعل لی عهد  
 و اجعل لی عهدک و اوا اجعل صدور المومنین مودت و محبت  
 الایه عیسی ای علی بگو بار خدا یا بگو بدان برای من عهد و محبت  
 و بیافزین برای من در سینههای مومنان مودتی پس نازل شد  
 قوله تعالی و قوفهم انهم مسؤولون عیسی در قیامت فرمان آید که خدا  
 را استناد بکنند بدیانتی که برسد و خواهد شد در مناقب ابن عباس  
 ابن عباس در سند احمد بن حنبل از ابو سعید خدری منقولست که از خدای  
 خواهد شد دوستی علی ابن ابی طالب در نزد و پس الاخبار از ابن عباس  
 و ابو سعید خدری مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 معنی قول حق تعالی لیسألون عن الاقرار بولایه علی ابن ابی طالب سوال  
 کرده شوند از اقرار کردن بولایت علی ابن ابی طالب موقوف بر بعضی

از کتب احادیث بنظر در آمد و که جمیع جهاد و لیل المهرج بسبب  
 قاتل حسین و سید الشهدا کشته ما همه معشوق شده و شهادت  
 لا اله الا الله و اقرار کردن به نبوت تو و ولایت علی ابن ابی طالب  
 قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک  
 خیر البریه در مناقب ابن مردویه و خطیب خوارزم از زید بن شهر آشوب  
 که کاتب امیر المومنین بود مرویست که شنیدم از مرتضی که میگفت  
 با من میفرمودند در حالتی که او را بلیه او بود و مردم بر نیاید و آید  
 یا اخی که قول خدا را بگوئی که فرموده بدیانتی که انما لله یحیی و یرزق  
 و عمل صالح لیرزقن ان ارد و بهترین مخلوقات اند آن تویی بخوان  
 و وعده ده من و شیخ خویش تو هست و این می که امیر بر من می باشد  
 در آیند و خوانند می شود و حال انما یحیی و یرزق بای شما نور  
 باشد و در یکتا خوارزم و اینست و کبریا بن عبد الله الصمدی در روایتی که  
 گفت نزد کاتب محمد بن علی الله علیه و آله وسلم میفرمود که ای عباس  
 علی آمد فرمود بدیانتی که بر او من بگوئی شما آمد بعد از آن بدیانتی که بر او  
 گفت بحق الله جان من بدیانتی است که این و محبت این

در روز قیامت و محبتی تمام در ایمان آوردن بخدا و پیغمبر  
و در وفادار کردن عهد و پیمان خدا و پیغمبر و شهادت در قیام نمودن برهان  
خدا و عادل ترین شهادت و حق عین و بگویند شما نزد حق از روی آوری  
و مرتب جابر گوید بعد از نزول آیه مذکور هرگاه مرتضی علیه آله  
اصحاب رسول گفتند یا خیر البریه یعنی آید بهترین مخلوقات که  
برسد کسی که علی را بطاعت با او بگوید کاب میوی کباب  
در نزد کبریا بخیر از خیم بسیار کس اقام و منزلت بزرگ است و قوله  
تعالی ان للمقیمین فی جنات و نهرو مقعد صدق انک ملک المقدر  
یعنی بدستی که بر همه کاران در جنات جوی روانند در زمین صدق  
در نزد پادشاه بسیار قدرت در مقام این مرد و به از جابر انصار  
که نزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم انحاب روزی دخت کرد  
فرمود بدستی که اول اهل جنات از روی و خوا علی بن ابی طالب  
ابو و جانه انصاری گفت رسول الله تو ما خبر دادی که جنات  
حرام است تا آنکه من بخت نکردم فرمود بلی اما نه استی که خدای تعالی  
غیر و جل را الواسی است از نور و غمزه ای از مایه قوت که بران نوشت است

لا اله الا الله محمد رسول الله و ال محمد خیر البریه و صاحب اللوات  
امام العبادت علی ابن طالب جابر گوید چون بنی و ابی را بدین  
شمار کرد مرتضی علیه آله گفت ستمایش من و خیر که ما را بطاعت و ما را  
مشفق گردانید الله و در روز و در روز است و ترا با اخی هیچ نبرد  
محبت تو نیست بخود کند و بودت تو مستحق نشود و مکر من مستحق  
اورا همراه به بزرگتر روز قیامت ان شاء الله این آیه خوانند و مقصود  
ملک مقصد در مقام خطیب هم از جابر مرویست که رسول  
صلی الله علیه و آله وسلم بر مرتضی علیه آله گفت هر کس ترا دوست داشته باشد  
تو او را در حق غر و جل اورا همراه ما در زمین آرام دهد بعد از آن  
آیه مذکور تلاوت نمود تا چند خراسان شک و غمی و در  
همه طرف حقان کسی گرفت به این آیه از جایی ساکت رو  
دوستی که این تا برسی قوله تعالی و ابی انصاری  
اولیای مقربون فی جنات الله در مقام خطیب است  
از این بسیار بود که مرتضی علیه آله فرمود از رسول بر سر فرمود  
جبرئیل بمن گفت ان علیست و محبان او که ساقان و پیش رو اند



و مقربان زود خدا جبهه گرامی که پسان رست قوله تعالى ان  
الذين لا يؤمنون بالآخرة عن الشرائط لا يكون يعني تحقق بانگاه  
ایمان بقیامت نمی آرند از راه رست برکنارند محدث جبل  
از صراط محمد آل محمد مراد است و این مرد و پیر از امیر المومنین  
روایت کند که گفت انما لله بهر نه دارند از ایمان برکنارند از  
ولایت تا که صراط مستقیم عبارت از ولایت و محبت اهل بیت  
قوله تعالى قل لا اسئلكم عليه اجر الا المودة و التوفيق یعنی بگو ای محمد  
باعت خود انگاه من شمار از طاعت و کفر را آورده و خبر  
مشرّف ساختم از این غیو اهرم کرد و دست اهل بیت در تفسیر مدارک  
افضل الخطاب هدايت السعد و اشرف العزم مطهر است که بعد از اول  
آیه مذکوره از خاتم نبی علیه السلام از فضایل او الکلام سوال  
که انجا که گشتند که محبت و مودت ایشان بر خاتمی واجب شده از برای  
تاکید به نوبت فرمود علیت فاطمه و حسن و حسین علیه السلام  
قوله تعالى قل کعبی شهد انبی و منکم و من عنده علم الکتاب یعنی  
بگو ای محمد پسند است حق تعالی در کواحه بودن من و شما و انکس که نزد

است علم کتاب محدث جبل از روی حق تعالی الله عنه رست  
کند که گفت از کسی که علم کتاب است انکس که انما لله بهر نه  
با بهای علی ابن ابی طالب است و تعلیم در تفسیر خود از عبد الله بن سلام  
که دانشمند قوم یهود بود و آخرت به اسلام شرف شاد  
کند که گفت من از رسول رسیدم کیت انکس که نزد است علم  
کتاب بکامه حضرت فرمود کس نیست بخبر علی ترجمه منظومه از نیمه اول  
کرد یکی که بگو نزد کیت علم کتاب در جواب ربه سواش گفت  
نیت آن خبر علی لم یوریا ب قوله تعالى و بحکم اهل بیت  
فاضل صاحبکم و ما غوی و ما یطعن عن الاموی ان بهو ال و حی یوحی یعنی حق  
سجانه سواند باید میبندد سواره زهره و منیر باید بجای این تار که  
فرو افتاد که صاحب شما گمراه نشده و از سر جواد و پس نطق نمهند  
و نیست نطق او جز و حی این معاذ مالکی روست کند از این عباس گفت  
مطایفه از جوانان قریش در مکّه معظّمه نشسته بودیم و رسول صلی الله علیه  
و سلم میان ما بود که پستاره فرو افتاد و انسر و فرمود که این ستاره  
در منزل هر کس افتاده و صی من است انجا که برخاسته و دید که

اور منزل فیوض نازل امیر المومنین آماده از فرط جهالت نور  
گفتند تو سبب محبت علی کراه شده از آنجمله آنکه گوئی  
النجم از اهوی نازل شد و در مناقب ابن مردویه از ناحیه عبا  
مرویت که گفت چون رسول الله علیه و آله و سلم التوا  
که در مسجد بود امیر کرد این معنی بر صحابه شایع نمود یکی گفت  
البکر و عمر و عثمان و غیره را بیرون کرد و بجای خود این علم  
آرام داد و دیگری گفت در تعظیم و رفع منزلت او تقصیر نمائید چون  
آنکه ورد است که این معنی بر صحابه و شوار آمد مصلو و جامع خوانند  
چون جمیع صحابه جمع شدند بر زبر منبر بر آمده بعد از فراغ  
ب زبان معجز بیان فرمود ای مردمان نه من در ناسبتهم  
از مسجد بیرون کرده ام و نه علی را در جای خود آرام داده ام انکاه  
آیه و النجم افوا بر خوانند یعنی هر چه نطق میکنیم آنهمه از قبل و جمیع است  
نه از هو او هوس قوله تعالی فان الله هو مولی و جبریل صاحب الامین  
یعنی بدستی که خدای تعالی ناصر و یار است و جبریل صاحب اموالان هم  
مسند احمد خلیل از مجاهد و در تحفه و مشارق از عمر و عاص در مناقب ابن مردویه

از ابن عباس و اسما بنت عمیس مروی است که شنیدم از مصطفی  
الله علیه و آله و سلم که میفرمود صالح المومنین مرتضی علی سبب  
قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نور هم سبب  
ایمیسم و با ما هم نفسی روزی که خوار کنند حق تعالی رسول خود را  
و انما را که ایمان آورده اند با و و نور ایشان روانه میشود و در شان  
ایشان دوستی است ایشان محدث جنلی آورده که نازل شد این  
آیه در شان امیر و مجانب او و این مردویه از ابن عباس روایت کنند  
که گفت اول کسی که از حلقه جامه های خست کویا بر جسم علی  
بود از جهت دوستی او با خدای عز و جل انگاه محمد صلی الله علیه و آله  
جبهه آنکه بر گردیده خدایت بعد از آن علی در آورده شود میان ایشان  
بوی جنت بس گفت مراد از الذین آمنوا جاء و بالصدق و صدق  
به این مردویه از مجاهد و محدث جنلی از امام محمد باقر و زید الله  
جاء و بالصدق محبت و صدق به علی قوله تعالی یوم لا یخزی الله  
بالفهام و نزل الله تبارک و تعالی ما دکن روزی را که در روز رستاخیز  
سبب بر سفید که بالای مغنم طبقه است و غلط آن را بر بر ستموات و اگر





ومن و تو از یک در حیم بعد از آن ایه مسطور خوانند  
قوله تعالی ان الله یهدی الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
تجرى من تحت الاثمار یعنی رستی که الله تعالی داخل میکند  
اللسان را که ایمان آورده اند و عمل نیک کرده اند بختها  
که روانه میشوند ثبات آنها جویند این مردویه از جابر رضی الله  
عنه روایت کند که گفت آیه بسند و در شان مرتضی علیه السلام  
و عبیده نازل شد در زمانی که باغبی و شیشه مبارزت کرد  
و در شان کفار خوان این آیه نازل شد قوله تعالی ان الله یهدی  
قطع لهم ثياب من ناعه عذاب طریق یعنی پس آنرا که کافر  
شد برای ایشان جامهای از تش برید شد تا عذاب نشاند  
در تش سبب باشد قوله تعالی فان من یبک فانهم یسمعون  
یعنی حق سبحانه و تعالی بگوید ایها سفیهان که چرا بگریه می خیزد  
برو لیکن از ایشان یعنی از منافقان انتقام می گیریم در روز  
الاخبار از جابر بن عبد الله انصاری در مناقب این مردویه از  
اینجا هم روایت که این آیه در شان مرتضی علیه السلام نازل شد زیرا که

که رسول مملی ابتداء و آله و سلم فرمود و او بعد از این بر سر  
و طائمان و او می ستانند قوله تعالی و اگر کوع مع اگر العین  
یعنی نماز کند و رکوع کند همراه نماز کند و آن و رکوع نشسته  
محدث جنبی و این مردویه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت که  
علی گفت این آیه ازیه خاصه و شان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
علی مرتضی کرم الله وجهه نازل شد زیرا که ایشان اول ما بهم نازل  
رکوع کرده اند قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا من اللغات  
على الارایک یطرون یعنی در روز قیامت آنرا که ایمان آورده  
از مشاهده حال کافران می خندند و بر سر برمای آیه نشسته  
نظر میکنند خطیب خوانم در مناقب آورده که امیر المؤمنین علی مالک  
چند از اصحاب علی نجیب خود بسوی رسول می آمد پس او چهل و سه  
بن منیره و عاصم بن وائل و چندی دیگر از مشرکان بر ایشان خندیدند  
بنابرین احی سجان آیه مسطور فرستاد ای سب و تشنه سب  
و می سب او علی و سبش هر کس که بسب داشت با او بی ترساجا و آن  
با حربه زده به بندکانت و در رخ پوش مقام و منزلت و آنرا که سخت



تو بگانش لطف تو همیشه شامل - قوله تعالى الله رضى الله عن محمد  
 او بيا لعونك تحت الشجره الى اخره يعنى تحقيق رضى الله تعالى  
 از مومنان در احسن كه معيت مبارك و نذرا تو در زير رحمت خست  
 از جابر بن عبد الله انصاري روايت كند كه اين آيه زمره در شان  
 حدیث نازل شده و در آن زمره هزار و چهار صد نفر بودند و همسر صلی الله  
 علیه و آله و سلم مازمود امر و زشما شد بهترين اهل زمین و ما هم معيت  
 كرديم زير شجره بر مرکب يعنى كشت شويم و از دشمن رو بگردانيم اما بعد  
 كه حق و اولاد درین مردمان بانه امير المؤمنين عليست  
 فرمود اما بهم نجا قریبا يعنى فرموده داد با ثبات از فتح نزدیک که فتح  
 خیر است آن بردست امیر بود - قوله تعالى يا ايها النبي حسبك الله  
 و من اتبعك من المؤمنين يعنى اي پيغمبر است الله تعالى و الله  
 اتياع تو كردند از مومنان در مطا هر دو بار می گردان محبت خست  
 گوید جمع مفسران متفق اند برین كه مراد از من تبعك علی بن ابی طالب است  
 قوله تعالى و الذين آمنوا بالله و رسوله اولئك هم الصديقون  
 و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم يعنى انكافی كه ایمان بخدا و نور

آورده اند ایشانند صدیقان و شهداء و مرثیان را فرد و نور  
 محبت خست بنای گوید آیه مسطوره در شان مرتضی است و در آن  
 اولی است كه تصدیق رسالت پیغمبر نمود او بود و امام عمر و پسر علی  
 در جهاد كذا را نید و آخر بدرجه شهادت فائز گشت قوله تعالى  
 و كفى الله المؤمنين القتال و كان الله قويا عزيزا حافظین  
 در مناقب خود از این مسعود رضی الله عنه آورده كه كفت ما این  
 آیه را در زمان بابرمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث  
 می نمودیم و كفی الله المؤمنين القتال بعلی و كان الله قويا  
 عزيزا يعنى الله تعالى قوی و غالب است این حدیث  
 سوره احزاب منقول است مولف بگوید حدیث الضربه علی بومرا  
 خیر من عباد الله اشدین بعد از جنگ مرتضی با عمر و بعد و آیه  
 قوله تعالى و جعل لی ان صدق و الا حزن يعنى حزن حجاز  
 حکایت میکنند از ابراهیم علیه السلام كه كفت برای من لسان نبأ  
 اخبرني زمانه یا فرین در مناقب این مرد و به از امام محمد باقر علیه  
 السلام مرویست كه لسان صدق علی ولی و ولایت او ابراهیم

حدیثی است از امام باقر علیه السلام  
 در مناقب ائمه اطهار علیهم السلام  
 که در این کتاب مذکور است

معروض شد ابراهیم گفت یا خدا یا علی را از ذریه من گردان  
 حتی سجانه طمس او را مبدول بوشه خواهم او فعل آورد - قوله  
 تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول اذ اوامرکم فی  
 امْرِکم لعلکم اتقون ایمان آورده اید اطاعت خدا و رسول خدا کنید  
 که خواند شمار ابجری که زنده کند شمار او منافق این مرد ویه هم  
 امام محمد باقر علیه السلام مرویت که مراد از او عالم لما یسلم و لا  
 علی ابن ابی طالب است و یعنی بخواند شمار ابولایت علی ولی قوله  
 تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر  
 منکم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا و رسول  
 او را و اطاعت کنید اولی الامر را در منافق این مرد ویه از امام  
 جعفر صادق علیه السلام منقولست که امیر المؤمنین علی اولی الامر  
 باصالت و سایر حکام تبعیت و تفسیر فخر رازی می آرد که منسب از  
 اولی الامر دو قول ایراد نموده اند فیه گویند مراد امراء اندوز  
 مره گفته اند علما اما از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که  
 ائمه اثنا عشرند که حق تعالی اطاعت ایشان را قرین طاعت خود

و رسول داشته زیرا که جابر نیست هیچ سجانه واجب اند علی  
 احدی را علی الاطلاق ثابت نشود عصمت او و اند که طایفه و مثل  
 باطن اوست این بود از غلط و سهوا بنیضات حاصل نیست در امر او  
 و علمای متعین ائمه هدایت باشند و در کشف الغمه از جابرین علیهم السلام  
 انصاری مرویت که چون آیه مذکوره نازل شد گفتیم یا رسول الله  
 ما خدا و رسول امید انیم پس اولی الامر چه کسی است که حق تعالی  
 اطاعت ایشان را قرین کرده بطاعت خود و رسول خود و امر  
 فرمود خلفای من بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب و بعد از او حسن  
 و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی که معروفست در تواتر  
 و زود باشد که در بابی او را ای جابر هیچ گاه به معنی تمام  
 برسان دیگر جعفر موسی بن جعفر و دیگر علی بن موسی و دیگر محمد  
 ابن علی و دیگر علی ابن محمد دیگر حسن بن علی دیگر هم نام و هم  
 من حجه الله الا فی محمد بن الحسن که منجی کند من سجانه بود  
 او شارق و مغارب روض را و او غایب شود از شیعه او را  
 خود جابر گوید من گفتیم یا رسول الله زایا باشد شیعه او را



از و در غیبت او فرمود بخی الله مراد برستی بخلق فرستاد که نشان  
 مستغنی کردند بنور او و شفعه شوند بولایت او در غیبت او ای  
 این را از مکنون سحر الهی است و مخزون علم نامتناهی او  
 باید که مخفی و ارید از ناخرمان پس این دلالات و روایات  
 این معنی است که مراد از اولی الامر ائمه هدی اند که امامت و  
 ایشان ثابت است بر جمیع امت بر علو بیت و عدالت ایشان  
 قوله تعالی قلک یا ربک بعضی هو الیک و خالق به صدر  
 ان یقولوا لولا انزل علیه کتبه او جاور معه ملک انما انزلنا  
 علی کل شیء و کمال معنی مکر تو ترک کنند بعضی امور و جوی او  
 و آنند بسبب گفتن منافقان که چرا از آسمان کتبی فرو نرساند  
 نشد بر محمد و یا خود فرشته همراه از آسمان نیامد توان محمد  
 بخیر تر و نپند دهند نیستی و خداست بر هر شی کار فرما در تفسیر  
 بن ابی اسیم و علی ابن علی و فرزندی و منافق این مرد و علم  
 الرجمه از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مصطفی نامتقی  
 گفت ای برادر بدرستی که من از خدا عز و جل در خوابم که میان

و تو مولای باشد و محبت انداختن خویش من فعل آمد و مسالت نمودم  
 که میان من و تو موافقات کند آن رسول بر من و تو شد و الهام  
 که ترا وصی من کند چنان کرد پس مردی از منافقان بود در غیبت گفت  
 و الله کفصاع از خرما که در مشک گفته باشد بهتر از این محمد  
 پروردگار خود مسالت نمود چرا در خواب نارد فرشته از حق تعالی  
 که معاونت و معاضدت او کند بر دشمن یا لایحی که بدان استعانت  
 نماید بر فقر و فاقه و شدت احتیاج یا برین حق سبحانه و تعالی  
 فرستاد قوله تعالی و لما ضرب بن مریم مثلاً اذ اتوا من الله  
 یعنی چون عیسی بن مریم را ضرب المثل کردیم و دیدیم که قوم تو ای محمد  
 از آن ضرب المثل اعراض میکنند از امیر المؤمنین مرد و لایحی و در  
 صلی الله علیه و سلم ما من گفت بدرستی که در تو ای علی مثل رسالت  
 از عیسی علیه السلام چه عیسی را قومی دوست داشته و محبت او طالب شد  
 یعنی بن الله گفتند و قومی دشمن داشته و دشمنی او بایست شد  
 پس منافقان در غیبت گفتند رسول الله نبی شد برای علی بر سر آسمان  
 و آسمانی بغیر از عیسی لا جرم این آیه را نازل شد قوله تعالی و

مانده و در هم من علی احوال علی سر مقابلین یعنی بیرون سپارم  
 در بندهای اهل جنت بود از کینه و صفات دیمه در اینجا برادر اند  
 که بر سر ریخته و باروی یکدیگر دارند از ابوهریره مرویست  
 که مرتضی علیه گفت ای رسول خدا کدام یک است دوست نزد تو فاطمه  
 آنست و صلی الله علیه و آله وسلم فرمود فاطمه من دوستم از تو  
 عزیزتری از منی ما می بینم ترا بر حوض کوثر بسیار و هم شقی را از  
 حوالی حوض دور میکنی بدستی که بر آن حوض ابریهات بعد  
 ستارهای آسمان و تو و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و علی درخت  
 باشید بر سر ریخته و باروی یکدیگر و تو هر دو من بسیار  
 محبان تو نیز همچنین درخت باشند بعد از آن آیه کریمه احوال علی بر  
 مقابلین قرأت نموده گفت نظر نمیکند هیچ یک از ایشان در دنیا  
 صاحب خود یعنی همه در شاه جمال کمال حلال مستغرق خواهند بود  
 قوله تعالی طوبی لکم و حسن ب محمد بن گفت طوبی درخت درخت  
 و اصل و بیج آن در خانه علی ابن ابی طالب درخت خجسته که  
 شاخی از شاخهای آن درخت درو باشد قوله تعالی و نادی میجا

الاعراف رجال یؤتونهم لیما یحبون یعنی میمانند اصحاب اعراف را  
 که ایشان را لیما و نشان می شناسند و اعراف که است شرف و جنت  
 از امیر المومنین مرویست ما هم اصحاب اعراف هر که ایشان را میمانند  
 درخت - قوله تعالی ثم اوردینا الکتاب لذرین مصطفیان عبادنا  
 یعنی بعد از آن میراث دادیم کتاب یکسانیکه بر گردیدیم از بندها  
 خود امیر المومنین فرمود نحن اولیایک یعنی ما هم نامزد و منتخب قوله  
 تعالی حسبا الله نعم الوکیل فالتقوا بجمع من الله و فضل الی  
 رافع مرویست که این آیه کریمه در نشان امیر المومنین عالی ازل  
 شده زیرا که رسول صلی الله علیه و آله وسلم امیر را باخبر  
 بطلب ابوصحان فرستاد و اعراف از بنی فراعنه ایشان را دیده گفت  
 بدستی که قوم ابوصحان و اتباع او حساب خبک از بهر شما  
 جمع کرده اند امیر گفت حسبا الله نعم الوکیل قوله تعالی ان الله  
 سبقکم صا الحسنة اولیک عهدا میرون یعنی هر کسی که  
 سابقه نیکوینها حاصلست ایشان را از ما انکسوده از جهنم دور کردیم  
 از نعمان بشیر مرویست که آیه مسطور در نشان مرتضی علیه کرم الله وجهه



نازل شده زیرا که امیر شیعی این آیه تلاوت کرده گفت من از  
 لسانم که سابقه حسنی ایشان را حاصلست چون ایامه صلوات  
 بنماز برخاست و میخواند ایسویان حبیباً یعنی میشوند با ما  
 سابقه حسنی حاصلست قوله تعالی فاذن مؤذن انی نعمته  
 علی الکافین آنکه وادیده بود و بعد از این آیه که خواند آنکه پسند  
 میان زمان که تحقق لغت خدا با دیگران آنی که دین خود را  
 فراموش اند امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این آیه را  
 امیر المومنین علیست قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی  
 هر که روز قیامت احسنه و نیکوتر آمد او را ده خندان و ده  
 خواهد بود و مرتضی علی فرمود الحسنة حسناً و حسنة بغضایه نیکو  
 محبت است و بدی دشمنی ما شیخ ابابکر طایبای گوید که در خانه  
 که بود منبرل تو و زعفرانم که در شش باشد کل تو که مرده علی باشد  
 اندر دل تو مسکن تو و معیهای بی حاصل تو قوله تعالی من جاء  
 بالحسنة فله عشر مثله و هم من فروع یومئذ آمنون و من جاء بالیسیت  
 و جوبهم النار حسنی هر که در قیامت بنیکوتر آمد پس او را بهتر

از آن یو است و اما که بر حضرت موصوف اند و در این اند  
 و هر که بدی آید در روز و نفع بر وی در آید امیر المومنین علی است  
 و جمله فرمود الحسنة حسناً و حسنة بغضایه نیکو  
 علی و جمله النار یعنی حسنة است که است و سولیم و سینه  
 هر که با این آیه حق بی نه او را در پیش بر وی در آید  
 و یوسف علی حسنة و خلد و شربت کوش که بر وی در آید  
 تا فریدی بدای ناز و سفر دوستی علیست آن حسنة که در  
 رسالت ضرر دشمنی علیست سینه که به خیر باشد کاشتر  
 قوله تعالی و من یؤت ذلک المومنین و المومنات فلهما اجر  
 متماثل و سیمان گفت این آیه را در پیش امیر المومنین  
 شده زیرا که نفعی است از این اتفاق اتفاق نموده اند ای امیر  
 مبارک و بر وی در نفع می آید قوله تعالی و من یؤت ذلک  
 بعد از این که بی مخالفت رسول آید و بعد از باط هر شد بشا را  
 راه هدایت از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که شایسته  
 و علی علیه السلام مخالفت حضرت علیه السلام و علیه السلام

مرضی علی کرم الله وجهه قوله تعالی واذن من الله ورضاه  
الی الناس نعم الخ الاکبر علی اعلام و آگاه کردن حاصل  
از خدای تعالی و رسول او نبوی مردمان روزی که خدای  
رسول بری و پیر است از شرکان این مردویه در مقام  
جهو مضین تنفق اند که این آگاه کردن اشارت است بیک  
امیر المومنین علی ابن جبریل که خواند از سوره برات این دعا  
بنیان که مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم سوره مذکوره را  
رضی الله عنه داده نبوی مکرمه فرستاد که بر کافران  
سه روز مرتضی علی را شتر نمود داده روانه کرد تا سوره مذکوره از او  
بکار گرفته بر کفار بخواند و فرمود مامور شد به ام برسانیدن این سوره  
که من به ششم یا کسی که از من باشد قوله تعالی و تعرفهم  
القول ابو سعید خدری کوی تعرفهم فی الحن القول بعض علی بن ابی  
البته می شناسی منافقان را در یکی قول و بدی که آنها را بشناسی  
که با مرتضی علی در نزد قوله تعالی حسب الناس ان یتروا ان یقولوا  
آمنوا و هم لا یقینون یعنی آیا مردمانند که متروک و معاند

۲۸  
که گویند ایمان آوردیم و ایشان را از مود و شهادت از امیر المومنین  
کرم الله وجهه مرویست که من از رسول پرستم چه چیز از مود  
خواهند شد فرمود بجهت حق و راستی قوله تعالی و اولو  
الارحام لبعضهم اولی بعضی و کذا ترید من المومنین و المهاجرین  
یعنی اولوان را حرام و خویشان نزدیک که مومن باشند و مهاجر  
هم دیگر را حق و اولی اند و در کتاب اتفاق مضی است که این در  
شان امیر المومنین علی نازل شد و زیرا که مومن و مهاجر و خویش  
ز نزدیک رسول صلی الله علیه و آله وسلم او بود است  
بقوت ایمان مدح حیدر بگوید از دایه جان آن نفس است  
سرای فضول آن علم دارد و علی را رسول هم می را و معنی نیم  
چشم نیز باشد مرتضی که کرده نیز باشد همه جا  
مصطفی جانش هر دو یک قبله و خروشان دو هر دو یک در  
کالبدشان دو و در روده چوخته و گردون و در ادرج  
موسی و هارون نایب مصطفی بر وز غدیر کرده بر شرف خود  
مرا و امیر ای خوارج اگر در غیبت شکست کفر و دین بکن



تو ز جهل گسیت قوله تعالى و اعصرن الانسان ارجع  
 الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات از عبد الله عباس رضی الله  
 عنهما مرویست که گفت مراد از آن انسان نفی خبر اهل  
 لعین است و از الا الذين آمنوا امیر المومنین علی سلمان  
 تعالى و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر یعنی وصیت کردند با یکدیگر  
 حق را و وصیت نمودند با هم صبر را هم از این عباس مرویست که گفت  
 بدینست که این آیه در شان امیر المومنین علی نازل شده قوله  
 تعالى و اما من اوتی کتابه بهینه قوله تعالى و یوکل فی کل  
 فصاة قوله تعالى و عوالی الله علی بصیرة اما من اتبعی قوله فمن  
 یعلم انما انزل الذکر من ثاب الحی قوله تعالى و استبقون الاول  
 قوله تعالى و بشیر المحسنین الذين الی قوله تعالى و مازوا هم  
 از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آیات مسطور در  
 امیر المومنین کرم الله وجهه نازل شده مولف گوید از آیه کریمه  
 تبارک بعضی باوچی جمیع آیات اما اینجا از منافق طراز الحدیث  
 حافظ احمد بن موسی بن عمرو و یه نقل کرده شد قوله تعالى

این آیه در شان امیر المومنین علی نازل شده  
 و اما من اوتی کتابه بهینه

حسب الذین احمر حوالبات ان بقلهم کما الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
 اسواء محیا بهم و من آمنوا و عملوا الصالحات یعنی ای این پندشده شما که  
 سیات و بدیها ساختند انکه کردیم ایشانرا همچو انما که ان  
 آوردند و عمل یک کردند برابر در حیاست و مات چه بد نمودند  
 ایشان خطیست نرم در منافق می آرد که این آیه کریمه نازل شد  
 در شان امیر المومنین علی و حمزه و عبیده بن الحارث در غزای  
 چون مبارزت کردند جهنم فقال عقبه و شیدیه و ولید بن عقبه  
 قوله تعالى من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه  
 قضی بحکم و منهم من مثله یعنی از جمله مومنان مردانند که است  
 گفتند و بجای آوردند ان عهد و پیمان را که با حق تعالی بسته  
 بعضی شهید شدند و بعضی از ایشان منظر اند هم در منافق خلیل  
 مسطور است که این آیه در شان امیر المومنین علی و حمزه و عبیده  
 نازل شد و مردان منهم من قضی بحکم عبیده و حمزه و الله  
 که عهد کرده بودند در سبغ غزایش تکلف بدشمن و هم چنین در غزای  
 جهاد کردند تا شهید شدند و مراد از و منهم من مثله و ان علی بن ابی

است بگویم تعالی بوفون بالند زوئی فون بومکان شرمسفر و  
 الطعام علی حبه میکنند و بگویم و سیرا نا نظیر زبده لایم یکم خراش و  
 الی آخره یعنی و فانی نمایند زری که در طاعت کند و می رسد  
 روزی که دست محنت و شدت و فتنه را و میدهند بدو  
 ندای غریب و با وجودی که خود محتاج اند بدان طعام و آب و  
 درویش بماند و او خور و سال بپدر او و سیر این مطعمان بماند و  
 یا بزبان حال میگویند خبر این نیست که بخور اینم این طعامها را برای  
 باری تعالی و نمیخواهم از شما یادش و مکان فانی و نه سیر  
 المواجه و حافظی و حسینی مطهر است که در سبب اول آیات نبات  
 بل ای جمهور مفسرین متفق اند که روزی سید المرسلین نجابه مهر  
 آمد و این علیه السلام را بیمار دید و منتهی غله و سیده النساء  
 ندزی گنبد تا فرزند ان شما صحبت نمایند ایشان ندر کردند که روز  
 روزه گیرند چون حق سبحانی بر خشد ایشان روزه گرفتند  
 و مقداری جو و غنچه کردند آرد کردند و نان نجبه نماز تمام کردند  
 و گفتند میکنی بدر خانه آمده گفت یا اهل البیت یا میکنی

مر الطعام دهید که حق سبحانی شما را و اول تعالی خود عیسی کریم  
 و میرالمومنین نیست بدان میکنی داد و سایر اهل بیت نیز میگویند  
 بآب خالص روزه گنبد و در شب طاعت گذرانیده و در روز روزه  
 گرفتند باز وقت افطار عیسی بدرن نه اندام و اهل کرد طعامی که بود  
 نمودند شب سیوم نیز ایبری بر وقت ایشان رسید آنچه از طعام بود  
 دادند و آب افطار کردند شب طاعت الهی بر بردند بعد از آن بزر  
 بل ای نازل شد و چندی از اکابر سلف نیز ازین معنی خبر میدهند شایسته  
 انوار گوید الا ای شهنشاه ملکا کیسر ای الحق بونی مونس را  
 بنص کلام و حدیث جمیع و ای وصی خدا و بنی را ترا می توان خواند  
 انسان کامل که مستحق سمی بفر جو کردی و اوصوم بوفون بالند  
 شدی این از شره شیطانی بود و طعمون الطعام المکره وادی بمیکنی  
 بجا اسیر زانما خاف از خدا گشتی این زیو ما غمنا و افطر را  
 شخ عطار گوید بمیکنی ما از بهر خدا داد خداوند جهان را  
 داد پیر هرات شخ عبد الله انصاری گوید آن شبیدی که خدا  
 کرار کافران گشت و قلعه بکشد تا نداد او سه فرسخان چون



هفتده آیه خدش فرستاد مولانا جامی گوید - نوح را عبد اش که  
 گفت در هر وی سبک شکر آمد مرا در بل اتی با طاعت مرا اندر کجا  
 یاد کرد باز در انما یافت خبر سبک و بد خدا میر ما شمی گوید که چه شرف  
 خود را میر و او بسکین و نیم و میر لا جرم آمد در نعیم عطا در خور او ماند  
 اهل اتی سلمان گوید - ای برابر کرده از در با حلیت در و یا آیه نوح  
 بالندرت بر قولم گوا بوده با ایوب هم در که خبر شکست کشا  
 جرئل بهره در ره خوف در جا نوح را در شکر کرد عبد اش که گفت  
 از برای سبک شکر اندر بل اتی کمال گوید در بای علم و مطلع وین  
 یقین خوشید بل اتی و مبرج لافتی - قوله تعالی محمد رسول الله و  
 الذین معه شد اهل الکفار رحما و پیغم تریم و لکما سجده استغفر فی سلا  
 من الله و رضوا اما سبما هم و وجوبهم من اثر السجود و ذلک مثلهم  
 التوریه و مثلهم و الانجیل یعنی محمد فرستاده خد است آن مومنان  
 که با و بخت و غلط اند بر کافران و مهربان میان مکد کرمی مینی  
 ایشان را در کوع و سجود کنندگان یعنی اکثر اوقات مشغولند نماز و  
 من طلبند فضلی از خدای عز و جل یعنی زیادتی ثواب و خوشنودی او

در رویهای

علامتهای ایشان ایشان طاهر است از آثر سجد و این چیست که  
 شد صفت ایشان است در توبت و انجیل مولف گوید در آیه لریه  
 و الذین معه میان اهل تشن و تشن خیاقت بعضی از اهل است  
 گویند آیه مذکوره در شان خلفای اربعه رضی الله عنهم نازل شد  
 بلکه محبت تربیت خلافت صوری داشته گویند از و الذین معه مراد  
 صدیق رضی الله عنه زیرا که با سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم  
 در شب غار رفیق چهار نموده و شد اهل الکفار صفت عمر بن  
 الخطاب رضی الله عنه چه در مباحثه و مجادله او با اهل شرک اتفاق علما  
 اتفاق و رحما و پیغم و صف عثمان بن عفان رضی الله عنه که او مومنان  
 و صفت جمله رحم بود چنانچه مشهور و معروف و تربیم کتبا سجده تا انفر  
 بیان حال مر قرضی غلیت کرم الله وجهه که اکثر او فاش بود باقی غا  
 و عبادات میکرد شب بمرتب که هر شب بر از یکبر احرام از خلوت و یا  
 بسمع خادمان علیه غایبه شش میرسد و با اعتقاد اهل تشیع از و الذین  
 معه نامثلهم فی الانجیل در شان امیر المومنین علی نازل شد و هم از کتب  
 معتبره اهل سنت و مجتبهای طاهر و دلایل با بره بر نیل شده آوردند

بموت رسانند که از والدین مراد ذات عالی صفات است  
 زیرا که اول کسی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارده  
 او بود چنانچه در کتاب صفوة الزلال هم از امیر المومنین مرتضی  
 گفت فضیلت مع رسول الله سبع سنه قبل ان یلک احد اصحابی  
 احد و در صحیح ترمذی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که گفت اول  
 من صل مع النبی علی بن ابی طالب غیر از بن شرف قرب معیت و بیانی  
 که بحسب ظاهری و باطن امیر المومنین را با سید المرسلین است هیچ  
 از اهل بیت عظام و صحابه کرام را در ان مشارکت نیست بلکه در حد  
 گفت ما و علی نور این بدی و الله طیبها بیح الله ذلک انور و بعد  
 قبل ان یخلق آدم اربعه عشر الف عام الی آخره بخیر من معنی است و گویند  
 چون مهر متولد شد رسول او را غسل داد و در کنار گرفت و باز  
 در دهان ببارید و او نهاد و اول خبری که امیر سنا و اول بخود لعاب مبارک  
 رسول الله است چنانچه در ثواب البیوت می آرد که روزی بزرگتر  
 پیر سید از من ما و رای عرش که در میان دو پهلوی من علوم مبارک  
 و این از اثر لعاب خیر البشر است و سخنان در کنار فیض انوار سید را در

می یافت تا هنگامی که سیده السیده ابوی زاده حجره معین  
 و در نامی غزوات علم سید کانیات بدست او بود و در آخرت تو  
 الحمد نیز بدست او خواهد بود و در سلسله المعراج همراه بود و چون  
 در میان صحابه دوم مرتبه عقد موافقت نمودند که اینها و را بهر دست  
 با خود عقد اخوت بست چنانچه مکتوبت فرمود است اخوی فی الدنیا و الا  
 نبوت که گفت ما از یک روز زمان شکستن میان بر و شش بار است  
 بود و در وقت بهایله میرا همراه بود و آنرا در ابعاد رحلت غسل داد  
 تکفین نمود و بقبر آورد و اول تخفیم که بر خبازة پیغمبر نماز گذارد  
 آخرین کسی که از قبر مبارک بیرون آمد او بود و شد علی الکفایت  
 و صفات غایب البرکات است زیرا که آیه مذکور در عزای خیر  
 بعد از فتح نازل شد و سبب ال در کل تغایر و صحاح سته مشکوٰۃ  
 غیره چنین منقولست که آنرا در صلی الله علیه و آله و سلم که بر نه او بکشته  
 و دو دفعه عمر بن الخطاب را بت و علم داده با جمعی از صحابه کبار  
 کرد و ایشان بهی بفرار آوردند پس آنرا فرمود لا یطعن الی الله  
 رجلا کرار غیر و ارجح الله و رسوله و بحمد الله و رسوله و رایت نبوت



بدست حق پرست امیر المومنین داد و روانه فرمود و آن فتح بزرگ  
 شد و در شروع لایحه آمد که امیر را اگر از آن روز خوانند که تکرار  
 حمله بر کفار کردی و فرار نمودی از اینجاست که صاحب ته لار و خ  
 گوید شیر مردی که در هیچ جا روی نداشتند و شیری که نه هیچ روی  
 آن بردی که یک نغمه شکار را دو باره میکرد و نه قدری که یک حمله  
 قلعه را دو باره می افکند و آیه کریمه و کفی الله المومنین تعالی که در  
 شان امیر در جنگ عمر و عبدنازل شده بود و در مسطور کشته شد  
 این معنیست که مراد از اشارت را علی الکفار امیر المومنین <sup>و گویند</sup>  
 رحما و منیم نیز توصیف است و لایحه است امیر است و صف همان  
 عفو و رضی الله عنهم زیرا که از فرط محله رحیم او محالست و عمار  
 میان صحابه و مومنان بکدی رسید که نبرد بلبید الله علیه و عمار  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم نموده چه ظلمها و ستمها که بر این  
 معصومی باز و و نهیم خدای از دوستی مروان حکم که رو کرد به <sup>و تقطعت</sup>  
 و شجین رضی الله تعالی عنها بودند که او را وزیر امیر خلافت <sup>و رسالت</sup>  
 ساخت و معاویه را حاکم شام و ولید بن عقیله را که شریک خروفت

اشتغال داشت و الی گویند که امیر از ری گوید سلطان را بایستد  
 بر مردم حمله سازد که از نفس و در نه بر نیاید و بی سر سروری را نیاید  
 و مردان مذکور با بر این معاشی عیش از غنای با همها و مثل از  
 بر در بختن و پیکناه بر قتل محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما اندام  
 علی بن العباس و ابی فرحان ریجالی رسانیده الله رحما و منیم  
 خلیفه را شهادت بخانه مشهور است و در اثری از کتب معتبره مذکور  
 مسطور است پس بنابرین رحما و منیم خاصه و صف امیر المومنین است  
 منیم و فی و زری بر سر خلافت صوری جلوس نموده بدو شهادت  
 بر طرف کرد تا بدو در جبار و جوفها رخ نمود و چون اهل بیت طلیف  
 نمودن طعام کردند و فی مایه و ارم مبارک و شهادت امیر را  
 باشد و منی بر باشم در تفسیر حافظی در شرح سوره فاحه مسطور  
 که روز جمعه امیر المومنین بر منبر خطبه میفرمود و جامه کهنه بر تن  
 و بر دشت و بایند امیر خرم شیری در دست عبد الله بن عباس  
 بخارا آورد و گویند منی مناسب است و در مال امیر است آنحضرت تمام  
 دریافت و بر اراده شمس شرف است به فرموده بستی که خدای

رفته بر رفته و در اندام که از دوزنده آن مفضل شد علم علی را  
 باریت زینت نیاید کار که کل او حارست و خوش نشمارد  
 چگونه شاد باشم بیداری که در اندک زمانی گسار آید و معوض قمار  
 آید و چگونه سیر خورم که در ولایت حجاز شکمها کرس بود  
 سان را ضعیف شوم که مومنان مرا امیر خوانند و مقصدای خود را  
 و در دشواریها با ایشان شریک باشم و از عدی بن ثابت  
 که گفت امیر المومنین در زمان سید المرسلین و جامه سطر خنده  
 قنبر رضی الله عنه را خیره کرد و اندک فترتی از آن دو جا خیره کرد  
 و دیگر را امیر در پوشید و در روضه الشهدا می آرد که در زمان  
 خلافت امیر المومنین از بصره تا سواد عمر قند در تحت تصرف و اما  
 متواضع بود که در بازار کوفه پیاده راه میرفت و مردمی که گویا  
 دنیوی شغال شدند از امیر خود واقف گشته چون بروی انبوه  
 کردند می گفتی ای مومنان علی راه دهید چون مردم او از دوز  
 را استماع می نمودند راه میدادند و چون در معنی ترسیم رها  
 سخن اما آخر که با اتفاق علماء و فقیهان در شان امیر است مسلمین میر

دلالت میکند که از والدین مومنان اسلام و الانجیل نام در شان امیر  
 نازل شده زیرا که حق سبحانه میفرماید می بینی ایشان را رکوع  
 سجود کنندگان می طلبند ففعلی از خدای و علامتها ایشان در  
 رویهای ایشان هویدا و ایشان را است از اثر سجده و این صفت که مذکور  
 شد صفت ایشانست و در تورات و انجیل و حال آنکه در تورات و انجیل  
 نام هیچ از صحابه عظام رضی الله عنهم ثبت نشده بجز نام نامی شاه  
 که در تورات ایلیا و در انجیل شطیاست و اگر درین محل معتبر ضعیف زبان علم  
 گشاید که از والدین مومنان آخو نیمه صیغ جمع واقع شده برگزیده  
 چگونه است آید جواب آنست که از جهت تعظیم حق سبحانه و تعالی خود را  
 چنین باید کرده چنانچه در آیه کریمه انما ولیکم الله و رسوله و الذین  
 الذین گفت حال آنکه درین آیه خلاف راه نیست چرا که بحکم خبر  
 المومنین در رکوع صدقه نداده و چون التلایه المنع من الصریح  
 عرب است بنا برین حضرت یحیی بن کلبایه و اشارت مسلم شده تا  
 هر که از سعادتمندان ازلی بود بمقصد اصلی راه برده و فانی گام  
 بداند و آنکه شقی الاصل باشند بمطالع سرار نهانی پی برده بتلاش سعاد



آشته در حجب نفسانی طماننا نماند و اگر خواهم با وجود دلائل مکتوبه  
 رعایت صنعه جمع کنیم پس بقول اهل سنت از و الی شریعت آفر  
 چگونه بر یک یک فرد صادق آید بنا برین بگوئیم برشان آمانگه در  
 غرض حاضر بودند نازل شده برین تقدیر هم نسبت بامیر المومنین  
 بالا صاله است و نسبت ببا بر صحابه بیعت چرا که حق سبحانه و تعالی  
 علی الکفار میفرمود و در آن غرض اکثر صحابه بر روی نور او آوردند  
 و فتح خیمه بدست امیر المومنین علی شد و این نه شهادت طلبت و عیان  
 لا یتجاف بالبیان قوله تعالی مرجع البحرین الی یطمان بهما برزخ لا یزعج  
 فبائی الا و تکلم المکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان یعنی هائیک  
 حق سبحانه و تعالی دو دریای نور را در خالتی که مایه اند با هم میان  
 ایشان بر خست که از حد تجاوز نکنند پس که امین خیمهای پروردگار خود  
 نگذیب میکنند بر می آرد از آن دو دریای مروارید و مرجان و در شرف  
 الشیوخ شهاب الدین سهروردی در تفسیر عمده و در زبر و ات معتد  
 حیر و سلمان فارسی سناد سفیان ثوری رحمه الله علیه سطور که مراد  
 از مرجع البحرین مرتضی علیه و فاطمه از بهما برزخ محمد مصطفی است

علیه و آله و سلم و زینب و و آخر کان حسن و حسن علیهما الصلوة  
 والسلام مولف گوید اگر کسی اعتراض کند که در اول باب حدیث مستور  
 شد که آیتانی که مخصوص امیر المومنین است ذکر کرده میشود و حال آنکه بعضی  
 مخصوص بذات امیر است بکلمه سر و قبیله بیان و غیر هم در حدیث  
 است که چون امیر المومنین مقتدا و پیشوای امت است نزد مثال  
 این آیات نسبت بامیر بالا صاله است و بدینسان بالمعنا بقوله پس هم مانده  
 مخصوص بآنحضرت کرم الله وجهه بوده باشد  
 و ذات فایض البرکاتش را با حسن و جوی ستوده و هر حدیثی که در  
 مجموعه محمود و مستور است پوشیده نماند که بکتاب مغیره و جانش  
 راوی آن حدیث منسوب کرده شد اگر خطره مذمومه بخاطر نماند  
 کس خطور کند آن کتب را بدست آورده بر فو خطره نماید و تحقیق  
 و یقین کامل حاصلست که هرگاه حادثی که در کتب معتبره مذکور  
 توارد یافته و جمیع علما و فضلاء عرب و عجم برابر او شش متفق باشند  
 بلاشک و اریاب میرسد از ثابته و وضعی و مستثنی بخطاب مستطاب

اصلي قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كملت انوار علي نور اين درگاه  
 مطيعا لوجه الله ذلك النور وتقدسه قبل ان يخلق آدم اربعة عشر الفا  
 فلما خلق الله آدم ركب في تلك النور صلبه فلم يزل ينقله من  
 صلبته اقوة وصلب عبد المطلب فقيم قمين فيصير في صلب  
 عبد المطلب فقيم قمين في صلب عبد الله وقسمه في  
 ابي طالب فعلى منى امانته في كتاب اربعين ابوالكارم الحسن  
 ونزول السابرين شرف الدين در كنيزي اشاعي وضايف خطب  
 خوارزم وموادات مير علي محمداني وسمي احمد بن محمد  
 جعفر حجة الاسلام فارسي في الله عنه مرويت كه گفت رسول  
 الله عليه وآله وسلم ما و علي بك ربوديم وآن نور بدرگاه  
 طاعت و تسبیح و تقدیس میکردیش از آنكه آدم را بيا فرستد كه  
 هزار سال چون آدم را آفرید آن نور را در صلبش تعبیه كرد  
 نزال از صلبی بصلبی منتقل میبخت تا در صلب عبد المطلب فرود  
 پس آن نور را در و خرو قسمت كرد قسم مراد صلب عبد الله و  
 و قسم در صلب ابي طالب است و من از علی ام - قال

صلى الله عليه وآله وسلم ان الله تعالى خلقني و عليا من نور  
 بين يدي العرش سبح الله تعالى و تقدسه قبل ان يخلق آدم  
 عام فلما خلق آدم سكتا صلبه ثم نقلنا من صلب طيب و طاهر  
 لانبيك فبا حاليه الى صلب نوح ثم نقلنا من صلب طيب و طاهر  
 طاهر لانبيك فبا حاليه الى صلب ابراهيم حتى وصلنا الى صلب  
 عبد المطلب فقيم قمين قسم عبد الله و قسم في ابي طالب فحيث  
 منه و خرج منه علي ثم اجتمع نور مني و من علي فاطمه و الحسن  
 نور من نور رب العالمين - در صحيح بخاري و هداية السالكين  
 جابر بن عبد الله انصار مي سلطنت كه گفت رسول الله عليه  
 و سلم خداوند تعالی مراد علی را از يك نور آفرید بيايد عو  
 تسبیح و تقدیس میگفت آن نور خدا را پس از آنكه آدم را بيا  
 بد و هزار سال چون آدم را آفرید ساكن شدیم در صلب  
 پس انتقال نمودیم از صلب شكيم تا در میان ما حجابنا  
 آمدیم در صلب نوح علیه السلام و باز نقل کردیم از صلب ابراهيم  
 و بنود در میان ما حجابنا آمدیم در صلب ابراهيم علیه السلام ما



واصل شدیم بصلب عبد المطلب پس گشت آن نور و قسم  
 قسم در صلب عبد الله و دریافت قسم دیگر در صلب ابی طالب پس  
 آمدیم من از پشت عبد الله و علی از پشت ابی طالب بترجمه شد  
 من و علی در غاطه و حسین و نورند از نور پروردگار عالمی  
 و حدیث مسطور در خزانه الجلالیه باین عبارت آمده مصنفین  
 نصف ابی عبد الله و نصفه الی ابی طالب فخلقنا من جرد و علی  
 جرد و علی من جرد فالا نور کلها من نوری و نور علی عیسی است  
 نور و نصف نیمه از پشت عبد الله جا گرفت و نیمه در پشت ابی طالب  
 پس پیدا کرده شدم من از جرد و علی از جرد و بی پس همه انوار از نور  
 من و علیست و در تمیزی آورد که وقتی مرتضی علیه پیش مصطفی صلی الله  
 علیه و آله و سلم آمد رسول فرمود مرحبا باخی و این عمی و الدی و  
 خلقنا انا و هو من نور واحد عیسی خوشی و خرمی باز برادر من و پسر  
 من قسم بآنکه نفس من بید قدرت اوست که پیدا کرده شدیم من  
 و او از یک نور قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب علی  
 باب الحجة لا اله الا الله محمد رسول الله علی الخ رسول الله

یخلق الله السموات بالنی عام و صبحان الله و هو الله  
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت نوشته شده بر پشت  
 پیش از آنکه حق سبحانه بیا فرزند آسمانها را بدو و برادر سان که گشت  
 الله ملائکه نوشته فرستاد و در حدیث و علی برادر رسول اند  
 قال النبی صلی الله علیه و سلم ان علی منی و انا منی و هو ولی کل مؤمن  
 و مؤمنه بعدی لا یوحد منی عینی و عینی الا علی و روحی دست و عواجم  
 این خبر و مساجیح و سند احمد بن حنبل و مشهور بروایت حبشی و  
 که رسول صلی الله علیه و سلم گفت کسی که علی از من است من از علی  
 و او منی و من منی و مؤمنه است بعد از من او الله و رسا و از من  
 مرا علی قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم صدق الله و النبی صلی الله علیه و آله  
 ال ایمن و حقیق مؤمن آل فرعون و علی و هو نساهم و در شرح مساجیح  
 محترقه از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 استقامه اند او را علی بن ابی طالب و هم حقیق علی بن ابی طالب  
 همه صدیقانست حدیث مسطور در بعضی از نسخه باین عبارت نیز آمده  
 سابق الا هم شمس لم یغیر و الله طرفه عین علی بن ابی طالب و صاحب

و موسی بن النبی صلی الله علیه و آله  
 سلم با علی است اول مسلمین اسلام و است اول یومین ایمان است  
 منی خبر له مارون بن موسی در ابی بن ابی المکارم و زید بن الساری  
 بروایت قدوة الصحابة عن الحسن الخطاب و صفوة الزلال المعین  
 بروایت ابن عباس رضی الله عنهم مسطور است که رسول الله علیه و آله  
 سلم فرمود ای علی تو نبی اول مسلمانان از روی اسلام و تو نبی اول  
 مومنان از روی ایمان و تو نبی خبر له مارون از موسی بن جعفر قال النبی  
 صلی الله علیه و آله وسلم با علی است منی خبر له مارون بن موسی بن جعفر  
 لانی بن جعفر در صحیح ترمذی و مسلم و بخاری و مساجیح و مشکوٰه و صحیف  
 و هدایه السعد از سعد و قاص و زید بن ارقم و در شرف النبی از سماء  
 بنت جهم بن درمودات از جابر بن عبد الله انصاری و کتب  
 علیه الله وسلم گفت ای علی تو از منی خبر له مارونی از موسی بن جعفر  
 من پیغمبری نیست یعنی جابجاء مارون در فضایل کمالات موصوف  
 الصفات موسی بوده تو با من اینجا مگر مرسته نبوت که مرستی  
 قال النبی صلی الله علیه و آله سلم ما تریدون من علی بن علی

علی الله

و اما سنه و هو ولی کل مومن بعدی در سند احمد بن حنبل  
 جوزی و مسند رک حاکم و صحیح ترمذی و مساجیح و مشکوٰه و صفوٰه  
 محرقه بروایت عثمان بن حسین مسطور است که رسول الله علیه و آله  
 وسلم چه میخواهد از علی بر سر حق که علی از من است و من از تویم او  
 حاکم و ولی هر مومن بعد من علیه و آله و علی بن جبر مومن است  
 کن چو مومنان بولی سر و زینب یا چندین فرمود که علی از من است  
 من ز علی قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم با علی است منی خبر له  
 و الاخره در صحیح ترمذی و مساجیح و مشکوٰه و صفوٰه و محرقه  
 فتاوه و بعد از عمر مسطور است که چون رسول الله علیه و آله  
 سلم میان دو نفر اصحاب خود برادری داد و مرتضی علی بن ابی طالب  
 برادری داد امیر المومنین زید بن اسلم بن جعفر علیه و آله  
 و آله و سلم آمد گفت یا رسول الله میان صحابه برادری دادی برادر  
 من است سوال علی علیه و آله و سلم گفت ای علی برادری دادی  
 و در آنوقت در سند ابن حنبل مسطور است که فرمود رسول الله علیه و آله  
 اما ترکبک لنفسی نیست اخوی و اما اخوک فان ذکرک احدنا



عبد الله و اخ رسول الله لا يدعيها بعدك الا كذاب الله يبعثني  
 بالحق يا ختر كيك لا انصفي انت مني بمنزله مارون من موسى  
 لاني بعثك وانت و ارثي عيسى اي علي من تر الكه شتم مكرار برای  
 خود تو برادر منی و من برادر تو بعد از من اگر کسی ترا یاد کند بگوین  
 بنده خدا و برادر رسولم و دعوتی بر او ری من بلند غیر از تو مالد  
 و بجای آن خدا این که مرا بجای خلق فرستاده که من ترا اختیار کردم  
 خود و تو از من بمنزله مارونی از موسی غیر از انکه پس از من می آید  
 و تو میراث خا منی قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اولاده  
 الامه و رو د علی الخیرین او لهما اسلاما و هو علی ابن ابی طالب در  
 استیعاب و ایت سلمان فارسی الله عنه مطوب است که گفت  
 این بیت که وارد شود بر حوض کوثر او این بیت است از روی  
 و ان علی ابن ابی طالب است و حدیث مذکور هم در استیعاب است  
 نیز آمده که اولکم عدد علی الخیرین او لکم اسلاما و هو علی ابن ابی طالب  
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعلی انت منی و انما انتک در  
 صحیح مسلم و بخاری از برادر من غایب است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم

گفت مر علی را تو از منی و من از تو قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 اونی علیا چیه الله یوم القیامه یهودیا و نصرانیا و مسند احمد  
 مطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت منی که بر بنی عا  
 خدا این تعالی او را جهود یا تر را شمرند قال النبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم علی منی و انما من علی حیث یلین در اربعین بر  
 ام سلمه رضی الله عنها مطوب است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 علی از من است و من از یم هر جا که باشیم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 انما انذرو علی الخادمی و انما علی یهدی من یهدون در فو و در  
 از ابن سعد و در اربعین از ابن عباس در مواذات از جابر رضی الله  
 عنهم مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من پیوسته است  
 خدا و آیه و علی ثانی و بتو این علی مستدیان بدایت یابند بنی  
 رهبر هدای فرمود که منم مند و علی فانی با علی با به سینه می  
 ره نور و هر دو ای نوید حدیث مذکور من غایب است یا به سینه  
 من رو لکس قوم ما و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انی فانی  
 لما فانی اخی موسی اصل لی و ذر را من علیا اخی شد و از منی

اشترکه فی امری ترجمه در سند احمد بن حنبل و هدایه السعد امستور است  
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بدین شی که من بخیان میگویم که برادر من  
 گفت یا خدا یا بگردان برای من از اهل من وزیر علی را که برادر من  
 پیش ما قوی کن بوی و او را در کار من شریک ساز قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لما هری الی الی التمار او علی که التمار التمار  
 الله ابدیه بعلی در کتاب شهاب قاضی ابو الفضل حصی و فضل الخطاط  
 محمد یار سا از ابو الطاهر مرویست که رسول فرمود شب مرا بچهار  
 بر دندانگاه و دیدم بر عرش نشسته بود لا اله الا الله محمد رسول  
 الله بعلی قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم مثل علی فی الناس مثل  
 هو الله احد فی القرآن در اربعین فرمود و مثل جبار مستور است که  
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مثل علی در او میان جانی است که مثل  
 سوره بقره در قرآن یعنی خبایه سوره اخلاص اشرف سوره  
 چه و است میکند بر وحدت ذات و معرفت صفات الهی که شریف  
 همه ذوات و صفات است همچون علی در میان خلایق افضل است  
 همه المالات و حمد و مکانه علی قرآن علی رسالت خلق تعالی

نسبت ذات او بر سره خلق است و علی بن ابی طالب را از نبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 الحطاب در اربعین و مودات از عبد الله بن عباس است  
 مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و دوستی من  
 کنایان را بخورد و نسبت میکرد اند خبایه پیش منم را ترجمه منظومه  
 حب شاه و لایب استش در آکل جمله کنایان است جرم ما هیزا  
 و میوزد هیزم از تشی که سوزانست قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 الله و سلم قمت الکلمه علی خیره اجزاء فاعطی علی ثلثه اجزاء و ان  
 واحد ترجمه در تفسیر تعلی از عبد الله مسعود رضی الله عنه مرویست که  
 شخصی سوال کرد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که چه میکنی در  
 علی نه فرمود و قمت کرده شد حکمت برده جز و پس داده شد بعلی  
 خرد و بیک خرد و بهر میان ترجمه منظومه مسطقی گفت کرده شد حکمت  
 ان منیع هیزا را بود و جز و داده شد زان ده نه علی را یکا ذکر  
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم انما مدینه العلم و علی بابها فمن  
 اراد العلم فلیات الباب ترجمه در صحیح ترمذی و حاکم و ابی نعیم و مسند زار



و اوسط طبرانه از جابر انصاری و در مودات و سدرک حاکم و  
 محرقه از امیر المومنین مروست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 شهر علم و علی در آن پس کسی که خواهد علم را که از در آن شهر بیاید  
 بحکم و اتوا البیوت من ابوابها ای آنکه تو را بکنند محنت و  
 بافتن از رسول صلی الله علیه و آله و سلم منظومه بحکم عمل گفت که  
 من شهر علم علی در است هر کسی که علم میاید که باید که برآید بصدق از  
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاما دار الحکمة و علیا باها رحمة  
 صحیح ترمذی و سدرک حاکم و مشکوٰۃ و مصابیح و حلیة الابرار و  
 محرقه از امیر المومنین کرم الله وجهه مروست که گفت رسول صلی  
 علیه و آله و سلم من سرای حکمت و علی در شهر هر که خواهد در سرای حکمت  
 باید که از در سراد در آید و کر نه حکم السارق و السارقة فاقطعوا ايدهما  
 دست امید از این معصود و کوتاه کردند قال النبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم تنقی علی هذه الامة کفی الوالد علی ولده ترجمه در اربعین از جابر  
 انصاری مروست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق علی  
 است حق پدر است بر فرزند خود و عیسی خدایه پدر سبب حیات صوری

۶۱  
 فرزند است چنان امیر المومنین سبب حیات موسی بن جعفر است  
 که تفسیر نماید کرد و میشود هر آن نیک بخشی که قدم اخلاص و اعتقاد و رجاء  
 متابعت امیر بند و بخشش بهم جان و در آن اسماع غایب و علوم حقایق  
 و معارف که وی فرموده بداند و بدان کار بند و بحیات ابدی و  
 نعیم مقیم فایز گشته بحیات سرمدی المؤمن من حیة الدارین مخصوص  
 کرد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اعلم ان علی بن ابی طالب  
 هم در کتابت و از سلمان فارسی ضعیف الله عنه مروست که رسول صلی  
 علیه و آله و سلم گفت و اما ترین است من علی بن ابی طالب قال  
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم انما نیران العلم و علی کفناه و الحسن  
 ضوطه و فاطمة عظامه و الایة عموده و نوران به اعمال المحبین و ائمه  
 لنا هم در کتابت و از بر و ابی بن عباس ضعیف الله عنه مروست  
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من ترازی علم و علی هر  
 گفته آن و حسن و حسن شتهما و فاطمة علاقه و زیاده از عمودان  
 وزن کرد و میشود با این ترازی اعمال دوستان و دشمنان ما قال  
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی اقضى منی در صحیح ترمذی از امیر

المدین حسین علیه السلام و در استیجاب از ابوسعید خدری صلی الله  
 عنه روایت که رسول صلی الله علیه وسلم گفت عادل ترین آ  
 من علی ابن ابیطالب است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 احب علیا فقد احبنی ومن العیض علیا فقد بغضنی ومن اذنی علیا فقد  
 اذانی فقد اذی الله رحمه در سند ابوعلی و سند زرار و عواصم  
 استیجاب از سعد و قاص روایت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود کسی که دوست دارد مرا و کسی که دشمن دارد علی را پس تحقیق  
 دشمن دارد مرا و کسی که رنجاند علی را پس تحقیق رنجاند مرا و کسی که  
 مرا پس رنجاند خدای عزوجل را قال النبی صلی الله علیه و آله  
 وسلم یا علی اوتیت ثماناً لم یوتهن احد ولا انا اوتیت صهر اشیا  
 لم اوت انما مثلی و اوتیت صدیقه مثل انتی و لم اوت مثلاً و اوت  
 الحسن و الحسین من صلبک لم اوت من صلبی مثلهما و لکن منی انما انکم  
 و شرف النبی از ابوطاهر امر و است که رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم فرمود یا علی زاده شد مرا ترانه نصیبت که داده شد اهل  
 خاندان زاده مرا اول المکه خسری تجویس بتوار از انی در شده

و مرا نیست دویم منکوحه چون فاطمه و حسن من تر است سیوم  
 چون حسین از صلب تو ترا هست و من تر است لیکن شما یعنی علی و فاطمه  
 و حسن و حسین از من هستند من از شما ام و حدیث سطور در بحر المد  
 عبارت بنظر زاده آماره له یا علی انک عظیمت علی و لم اعط عظیمت  
 مثلی و لم اعط و عظیمت مثل فاطمه و لم اعط و عظیمت مثل الحسن و الحسین  
 اعط قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من اراد ان یطیر  
 آدم و علمه و الی نوح و نفعه و الی یحیی و نفعه و الی موسی و نفعه  
 فلیطیر الی علی بن ابی طالب و ریحی و نفعی از ابوطاهر امر و  
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر کسی خواهد بود و انکه نظر کند  
 بآدم علم او و نوح و نفع او و یحیی و نفع او و موسی و نفع او  
 پس باید که نظر کند بسوی علی ابن ابی طالب حدیث مذکور در  
 الغنی هم از ابوطاهر چنین روایت که من سره ان یطیر الی آدم و نفعه  
 الی نوح و نفعه و الی ابراهیم و علمه و الی موسی و نفعه فلیطیر  
 ابن طالب و یطیر بسوی کسی که او را برسان عبارت روایت کند  
 که من اراد ان یطیر الی آدم و علمه و الی نوح و نفعه و الی ابراهیم



و علمه و الی موسی بن جبرئیل و الی عیسی بن مریم و الی عیسی بن مریم و الی عیسی بن مریم  
 در صحیفه و هدایه السعدا و جواهر الاخبار بان عبارت از جابر بن  
 که من اراد ان یطرا الی اسرافیل بن نبیة و الی میکائیل بن نبیة و الی  
 بن جلاله و الی آدم بن سلمه و الی نوح بن خشیه و الی ابراهیم بن خلیل  
 یعقوب بن خرنه و الی یوسف بن جماله و الی موسی بن ساجانه و الی ابراهیم  
 صبره و الی یحیی بن زکریا و الی یونس بن زکریا و الی عیسی بن مریم و الی  
 محمد بن حسن و خلقه فلیطرا الی علی فان فیہ تسعین فصله من حصال الایمان  
 جمع الله فیہ و لم یجمع احد غیره یعنی گفت رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم هر کس دوست دارد که بنابر نبوی اسرافیل در رتبه او و یسوی  
 اسکائیل در مرتبه او و یسوی جبرئیل در بزرگی او و یسوی آدم در درستی  
 اسلام و یسوی نوح در رسالت از خدای تعالی و یسوی ابراهیم  
 دوستی او و یسوی یعقوب اندوه او و یسوی یوسف حسن او  
 و یسوی موسی و در راز گفتن او و یسوی ایوب در صبر و تسلیم  
 او و یسوی یحیی و در زهد او و یسوی یونس در عبادت او و یسوی یونس  
 او و یسوی عیسی و در عبادت یسوی او و یسوی محمد در بزرگی او

خلق او پس گو که به پیغمبری علی بدرستی که در و نود و هشتاد  
 از حصال پیغمبران که جمع کرده است خدای تعالی در و نود و هشتاد  
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی منتهی ذوات الله  
 عظیم خیر در استیجاب بطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 علی منتهی ذوات خدای تعالی یعنی تنگ نماند و آگاه  
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اتیان الناس لا تشکوا علیا فوالله  
 لا تشکون فی دین الله رجبه در حلیه الا و یابروا بیت ابوسعید خدری  
 که بعضی از مردمان شکایت امیر المومنین پیش رسول صلی الله علیه و آله  
 سلم کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای مرد شکایت علی  
 کنید بخدا که او درستت یعنی محکم در دین و یکانه در راه خدای  
 چون در اقامت قواعد اسلام سعی کند از ملامت هیچ آفریده اند  
 الا یافون لوقته لایم صفت است و شد از علی الکفار در شان او و حد  
 مسطور در صواعق خرقه و مستدرک حاکم در نبوی مدلول بان عبارت  
 که لا تشکوا علیا فوالله لا تشکون فی دین الله از و یسوی رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علی کنید بخدا سو کند که تحقیق او ترسند و ترست در ذوات خدای تعالی

باد راه خدا در بندن خصل و صیج نرندی و مشکوه از ارم سلم  
 عنها مرویت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت دوست ندارد  
 را منافق و دشمن نماید در مومن و در صیج نرندی مسلم و صدق  
 محرقه از امیر المؤمنین ارم الله وجهه نقولت که گفت قسم ما که در  
 دانه را او پیدا کرد آدم فرزانه را بدرستی که عهد کرده است  
 علیه و آله وسلم من که دوست ندارد در مکر مومن و دشمن ندارد  
 مکر منافق. قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا تسبوا علیاً فانه من  
 ذات الله و غر و جل ترجمه در حایه الاولیا بروایت کتب معتبره  
 که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت علی را سب نکنید و بدگویید که او  
 مسموم است در ذات خدائی. قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من  
 علیاً تقدسنی در سترک حاکم و مسند احمد بن حنبل و مشکوه و صواعق  
 بروایت ام سلمه رضی الله عنها مسطور است که رسول گفت صلی الله  
 علیه و آله وسلم کسی که سب کرد علی را پس تحقیق سب کرد مرا قال النبی  
 صلی الله علیه و آله وسلم النظر الی علی عبادته در معطره و سب  
 حاکم و صواعق محرقه و بحر المعارف از ابن مسعود و در فضل الخط

از ابی بکر صدیق رضی الله عنهما مرویت که گفت رسول صلی الله  
 علیه و آله وسلم نظر کردن بوی مرتضی علیه عبادت ترجمه مشکوه  
 تا یکی در اطاعت و کران دست بندای بسینه بر ساعت روز  
 از اطاعت شاهی که نظر بر خشم بود و طاعت قال النبی صلی الله  
 علیه و آله وسلم علی زیره و الجنة لکنک ابی النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 صد و اعق محرقه و جمع دلیلی و مبینی از انس ابن مالک مرثیه که بود  
 علیه و آله وسلم گفت علی چون در آید در بهشت سینه خشد فاسد  
 بر اهل دنیا ترجمه مشکوه مرتضی در بهشت و دیدان خون در آید  
 بطالع فیر و ز میخ خشد خشن را اهل جنان چون از خشن سبزه  
 و روز قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ذکر عبادته ترجمه در مع  
 و صواعق محرقه و بحر المعارف از ام المؤمنین عایشه در فضل اختی  
 از ابی بکر صدیق رضی الله عنهما مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم  
 ذکر مرتضی علیه عبادت است ترجمه مشکوه ذکر خیر علی الله همه روز هر  
 ذکر خدش غایت شد بعبادت که الله پیغمبر گفت ذکر علی عبادت  
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا تمسک فی ریه علیاً ترجمه در مع



ترندی و شکوه بروایت ام عطیه مسطور است که رسول صلی الله علیه  
و آله وسلم امیر المومنین را بخراشید و در وقت روانه شدن  
از غایت شوق و محنتی که داشت بقای او هر دو دست به عابران  
فرمود بار خدایا مرا میراند تا غلی را باز بینم قال النبی صلی الله علیه  
و سلم علامه الحنفی ترجمه در پیج ترمذی این ماجبه وایت عبد الرحمن  
عوف مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم علی کرم الله  
وجهه در پشت است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لعلی دمی  
لحمک لحمی قلبک قلبی نفسک نفسی روحک روحی ترجمه وایت عبد الرحمن  
مسطور است که سبب و این حدیث آن بود که روزی سید المرسلین  
امیر المومنین را در آن پیران خود و آورو و دنیا که آن مضطرب صلی الله  
علیه و آله وسلم با مرتضی کرم الله وجهه یکی شد امام مهذب و آن  
در آن حالت حدیث مذکور میفرمود و در هدایت السعد و بعضی کتب  
و دیگر چنین بنظر در آمده که روزی امام بنی شیبان را در آن  
اعراب پر سید رسول الله ایشان و لکبند فرمود پس آن  
صلی الله علیه و آله فرمود هم نشاند پس امیر را در کنار زنده حدیث مذکور

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم **الحمد لله** و کنتی انا ابو  
الله یحیی و انا اسمم هم رضی الله عنده و بنیه ترجمه در پیج ترمذی  
ابو هریره مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت جمع  
میان اسم و کنیت من یعنی چون بگویم از فرزندان خود را نام خود  
کنیش الوتر **الحمد لله** و اگر ابوالقاسم کنیت کنی و اگر محمد  
نزد امیر له جمع من اسم و کنیت آن مخصوص است و است آنست  
که خدای تعالی مقادیر کند و من قسم میکنم و خدای مجرب است  
و من قسم میکنم پس بر خدای یگانه بود که اسم محمد و کنیت القاسم  
جمع کنند بعد از آن امیر المومنین علی کرم الله وجهه و فرزند  
او را دست داد که امیر فرزندان خود را نام خود کنی و کنیت القاسم  
نزد امیر و در سند است که امام بنی شیبان را در آن  
مرویست که روزی میان آن حضرت و امیر المومنین من است که بنی  
فرزندان خود را نام خود کنیش و ابوالقاسم کنی و رسول الله  
و آله و سلم هیچ این نام و کنیت بر جمعه است فرمودند امیر  
از حصار فرمود و فلان و فلان را نام کن جمع من از محاسن صلی الله

علیه و آله و سلم که او ای دادند که هر روز با میر و فرزندان او  
 داده بر سایر است حرام ساخته قال النبی صلی الله و سلم ان الله  
 خلقه باب الجنة من یا قوت حمراء علی سفاح الذهب فزنت لحفه  
 علی الباب طنت قانت با علی با علی ترجمه در مناقب خطیب مطهر است که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بدینست که حق سبحانه و درشت  
 حلقه از یا قوت سرخ افروید بر صفحهای طلا نقش کرد بر کاف و کیمیا  
 بر در بشت آن حلقه را زنده آواری بر آید و بگوید یا علی یا علی قال  
 صلی الله علیه و آله و سلم لما خلق الله تعالی و خلق فی من  
 نقی الطمعه فاوحی الله حمدا عبدا یوحی و جانی لوله عبدان ارب  
 اخلقهم فی دار الدنیا ما خلقک قال الی یوم ان منی قال نعم آدم ارفع  
 راسک انظر فرغ راسه فاذا لم یبق علی العرش لا یزال الله یخبر  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی مقیم الحی ترجمه هم در کتاب مذکور از عبد الله  
 ابن مسعود رضی الله عنه روایت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 چون من بسجده و تعالی آدم را افرید از روح خود در و مید آدم غم  
 ابرو و گفت الحمد لله من گفت خدای عز و جل حمدا عبدا یوحی یعنی ستایش کن

مرا بیدار من نیست و جلال من اگر عظیم از فرشتان دو بند  
 بنودی که از اوست من نیست که ایشان را بین فرشته هر آینه تر  
 نیا فریدی از من نیست الهی آن بر دو بند از فیاض من دو بند بود  
 بانی انکار فرمان شد که انی آدم سر بر سجده و کفایت آدم سر بر سجده  
 کرد بر عرضش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم را کیه عن الله تعالی من درشت  
 از کی و طاعت من شایسته حسن و خاب نیست بفرقی ان داخل انوار  
 من سماء و ان اطاعتی و اوتی الجنة من طاعة و ان عسائی بحکم  
 هم در کتاب مذکور مطهر است که گفت من سبحانه من فرمود پس  
 حق مرتسبی شهادت پاک و نوشت شد و کسی که نثار بر حق او را  
 و با انکار شد سو کند بخورم غیرت خود نیاید و اصل کنم در ذریع  
 که عسایان اند مرا قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا یوحی  
 من عند الله عز و جل یورقه من حشر و ملوک فیما عسای فی غیرت  
 محبه علی بن ابی طالب علیه السلام فی ترجمه هم در کتاب مذکور  
 نو و در الاخبار روایت با بر انسانی رضی الله عنه مسرت



که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت آمد بن جبرئیل در ردی حاکم  
و تعالی بابرگی سبزی از آس در روی نوشته بود و بنفیدی می کرد  
فرض کردم دوستی علی را بر خلق خود پس برسان این حدیث را  
از من قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یا علی لا یکل لاحد ان  
هذه المجد غیری و غیر کتبیه در هیچ نزدی و میباید و شکوه و طبعی  
السعدا از ابو سعید خدری و در سند بزار و صواعق محرقة از سعد مروی  
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ای علی هیچ کس را احاطت نیست اینک  
سجده کند و مکر مرا و ترا قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
و شیعک تا یوم الصیامة را این مرضین و بانی عدد و عتبات از حرم  
صواعق محرقة از ابن عباس مروی که چون ما را شد آیه ان الدین  
و عمل الصالحات اولیک هم خیر البریه رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت  
مررت فی علی کرم الله وجهه را تو و شیعه تو می آید روز قیامت بحالی  
را نمی آید شما را خدا از شما و می آید دشمن تو در حالی که دشمن است  
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم علی خیر البشر بعدی من الی بعد  
ترجمه در صحیف و هدایه السعدا و مودات از حدیقه من النعمانی رسی الله

له رسول الله علیه و آله وسلم گفت مررت فی علی خیر من غیره  
من کسی که ابانکند پس تحقیق کا و رت قال النبی صلی الله علیه و آله  
و سلم علی باب حطه من دخل فیه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا  
در افراد و در فطی و صواعق محرقة مودات از ابن عباس رسی الله  
مرویت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت علی در توبه و استغفار  
بر که در آید در آن در مومن بود و هر که چو آن شود از آن در رحمة  
ذات سلطان اولیا است کفو ایمان بطوفان منظر هر که  
در بود مومن و آنکه خارج از بود کافر قال النبی صلی الله علیه و آله  
و سلم علی منی غیره الراس من بدنا ترجمه در صحیف خطیب از برادران  
عزیز در مجمع بیلی و فردوس الاخبار و مودات و صواعق محرقة  
از ابن عباس مروی که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت علی از من  
بجای سرت از بدن ترجمه منظومه گفت سر در پاشی است  
نبت مرضی علی من نبتی است بدن سبز نبتش است سرت  
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم انما و علی من شجرة واحدة الناکل  
من شجر شتی ترجمه در اوسط طبرانی و صواعق محرقة از حارث بن





نام سر و غالب مستوان نامه مومن دوستی علی ابوطالب  
 قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رحمہم اللہ علیا اللہم ادر الخیر  
 معہ حیث دار ترجمہ در صحاح بروایت امیر المومنین کرم اللہ وجہہ  
 کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت رحمت کند حق تعالی صفتی  
 با علی دار کرد آن هر حاله علی برود قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ  
 سلم ان الجنة تشاق اثنی عشر علی و عمار و سلمان ترجمہ در صحیح ترمذی  
 صحیح نسائی و مسند ک حاکم و صواعق محرقة و بروایت انس ابن مالک  
 مسطور است کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت **مَنْ** لَمْ يَشْرِكْ  
 مَعَ اللَّهِ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ  
 قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا علی ان نیک متدین عنده  
 ابغضت الیهود حتی بہتوا امته و حبب الیهود حتی ارادوا بالامه الذل  
 لیت لہ ثم دل علی ہیکل ایشان محب مفرط فطرطنی مالک و منہ ختم  
 شامہ علی ان بہتہی ترجمہ در مسند ک حاکم و مشکوٰۃ و سنن احمد بن  
 و بزار و ابو علی و صواعق محرقة بروایت امیر المومنین کرم اللہ وجہہ  
 مسطور است کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ علی در خوشی است از علی

اور او تمن کرند حتی کہ مادرش را بہشتی بہشتی کرند و فرستادند  
 و از فرط محبت منہی اثبات کردند کہ آن نرات مر اور ابو بکر  
 ابن اللہ گفت بدلس امیر المومنین کرم اللہ وجہہ گفت و سائیدہ در من  
 شوند کی الہ از فرط محبت مرا از لقی اثبات کند کہ در من آن منہ نش  
 و آن مرتبہ الوہب و نبوت است و ویم الہ عداوت من و برابر  
 وارو کہ در حق من بدلوید قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 ان اللہ خلق الانبیاء من شجار شتی و خلقت انا و انت من شجر  
 و احدہ فانا اسلمها و انت فرعها الحسن و الحسین عینا ہما من ثمر  
 بعضی منها او فله اللہ تعالی الجنتہ ترجمہ در سنن احمد بن مسلم و مسند  
 و علیہ الاولیا بروایت ابن عبد اللہ بن مسعود کہ روایت  
 رسول در عرفات با منہ شجر کرم اللہ وجہہ گفت ہرستی کہ اللہ  
 افرید غیر ترا از درختان پرانندہ من و تو فرزید درخت آفریدہ ام  
 من اصل اندر ختم و تو فرع و حسن حسین شاخہا ہما ہما شاخہ از  
 شاخہای این درخت ثقیل کہ بخدای تعالی اورا در بہشت فرست  
 آرر قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من حب علی فقد حب





اما رسالت به بعدی چه ایمان و بعضی کانی و بعضی الیه رافعه و مورد  
 عبادت ترجمه در حلیه اولیا از انبی در عمارتی رضی الله عنه در سب  
 علی الله علیه و آله وسلم گفت شب بخت و بران گفت در هر چیزی  
 آنکه رسیده شده ام تا بن چیز یعنی رسانده احکام الهی بعد از  
 او و پس از او ایمان و شهنی و انصاف و انظار سویی او و بر اینست  
 یا او عبادت قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم سیکون من بعدی  
 فاذا کان ذلک ثم مواعظی بن الی طائفتی فاروق بن الی  
 الباطل ترجمه هم در فردوس الحجاز از انبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم زود باشد که شود پس من فتنه  
 و آشوبی پس بهره و و تبع شود آن فتنه لازم که میرد علی بن ابی طالب  
 یعنی گذاردید متابعت پیروی او را بدستی که او کشته شد  
 میان من و باقی ترجمه منطوقه و یا علی صلی الله علیه و آله وسلم گفت بعد من فتنه  
 شود عابس علی کردید تا آن ساعت او جده سکنه تا از این  
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یوفی خیف بن جابر السعفی  
 اولاً یوشن رجلاً منی او قال مثل نفسی فلیضربن اعناقکم و لیستعبدنکم

و یأخذن أموالکم قال عمر فوالله لیکتالنهم الایام و یسیدنکم  
 النیب صمدی نه رجاردن بقول هوذا انما انما لکست و علی بن ابی طالب  
 میرده شد قال هوذا ترجمه در سیاحت از منسوب بن عبد الله خدیجه  
 که گفت چونم کرده خیف از جند چنین بر خیزد بعضی از ایشان گفت  
 بعضی باو خاص رفتند و جماعتی بخد مت رسول آمدند و هر دو گفت که ما  
 نه اسلام آورید و اگر نه مردی را که از من و یا مثل من باشد کرد  
 تا و ستم تا کردن همه شمارده فرزندان شمارا میر کرد اندوختن  
 است آمد عمر بن الخطاب گوید بخدا که من هرگز از روی ایمان نروم  
 مگر از روی و سینه پیش می بردم با سینه سایه سبیل الله علیه و آله  
 که پس بگوید من است که در این اثنا با میرالموسین است گفتند  
 هوذا یعنی من است که از من و مثل من است در سینه خد  
 حاکم و صواعق حرقه از ابو سعید خدری رضی الله عنه مرویست که در  
 جمعی از صحابه در خدمت رسول صلی الله علیه و آله وسلم میرند که  
 در حال بغض بن ابی هر گشته شد امیرالمومنین از او فرموده پس چرا نکرد  
 پس گفت من صلی الله علیه و آله وسلم با ایها الناس انکم منکم من

اعلی تاویل القرآن کما قانت علی تنزیله فتد من یو بار رسول الله  
 ذاک خاسف النفس فخرت فبشرته بما فی رسول الله من  
 وباروهه سمعه برسمه ای مردمان بدستش بر شامی است که برآورد  
 قرآن مجید قائل کند بحجائمه من برتریزه من یقیم رسول الله  
 انک فرمود انما علی مره صوح لکینه ابو سعید گوید من پیش امیر  
 ببارت وادم اصحاب من تحت نشسته بود و پیشید بود  
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد من فخر الله و انبی  
 قال بعده قال ابن علی ابی طالب نوشت ای علی فتش ایام  
 فقال ان منی فذلنی منه و فمه الی صدره و قبل ما بین عنقه و رایا  
 علیه رسول الله بخری غلی بصره و قال من یسوءه یا معشر المسلمین  
 علی بن ابی طالب و شیخ القمها برین و انما سار به الاخی ابن  
 محسن و ختنه و طمی و شعری و ابا بوسید بن الحزن و الحسین  
 شهاب اهل الجنة هذا سفر جبار عیبه اسد الله و ارمه  
 سیفه علی اعدایه فطی من فضله لعنه الله و لعنه الله الی اعدائهم  
 منه بری و انما من بری من حبان تیر من الله و منی فائز از

فیبلغ الشاهد الغایب حجه در شرف الله محط است برین  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر سر زنده بعد از حمد و ثنائی خدا تعالی سخن  
 فرمود کی است علی بن ابی طالب صبر الکوئین کرم الله و تعجل امام  
 آمد گفت ای کیم الله السرور فرمود ای علم بر دینی ای امیر زکیا  
 رسول الله علیه و آله و سلم در کنار گرفت و منیه بر سینه نهاده  
 میان پشانش بوسه داد و اشک از هر دو چشم روان شد بر سینه  
 فرود آمد بعد از ان با و از بلند فرمود ای گروه مسلمانان این علی  
 بن ابی طالب است این شود و تشدای مهاجر و انبار است این برادر  
 ابن پیر عم و داماد است و این خون و گوشت و سویی است این  
 بر در سینه من است که سید جوانان این شستند این شستند که  
 از من بردار و این شیر و شیر خد است بر دشمنان خدا لغت خدا  
 و لغت همه لغت کنندگان بر اندیش که این که از من نهان  
 از دشمنان این بزرگ است و من نیز و هر که خواهد از خدا می و از من بزرگ  
 شود باید که این سخن احادیث بنمایان رسانند و الله صلی  
 علیه و آله و سلم بعد از علی و سلم و سلاما ترجمه در مناقب ان مرد



ابو ذر غفاری مرویت کہ مادر خدمت انور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 رفتہ کہتیم کہ سب دو شیرین صحابہ نزد تو اگر کاری افتد با او رفت  
 کنیم و اگر حادثہ روی نماید از دست رفت مگر غنیم فرمود این  
 کہ مقدم شاست در اطاعت اسلام قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 علیٰ عبود المسلمین المال عبود الشافین ترجمہ در صواعق محرکہ از  
 المومنین کرم اللہ وجہہ مرویت کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 گفت علی پادشاه سلیمانست مال پادشاه منافقان ترجمہ منظومہ گفت  
 با این رسم خویش نبی اگر مطلق طمان باشد کہ تو عیب  
 مال عبود طمان باشد قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما فاطمہ  
 کرامۃ اللہ ایاک وزوجک من اقدامہم سلما واکثرہم علما و  
 علما ان اللہ اطلع الی اهل الارض اطلاعه فافشا لی منہم و  
 فادھی الی ان ازوجہ ایاک وخذ وبعارجمہ در وسیلہ المتقین  
 ابن عباس در مناقب خطیب سلمان فارسی مرویت کہ وقتی رسول صلی  
 علیہ وآلہ وسلم را غار خدمت او رسید النساء علیہا الحجة واذن  
 بر سبیل عبادت آمد بکرت انور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود

فاطمہ بدرستی کہ اگر استی کہ از خدا می ترست من نزدیک کردم  
 ترا کہی کہ او قدم صحابہ است از روی اسلام واکثر انما  
 بعلم وفضل ایشان بکلمہ و بدرستی کہ اللہ تعالیٰ اطلاع از بودی  
 اهل زمین و نظری فرمودہ مرا از میان ایشان بر ریزد و شوهر  
 ترا و بسوی من وحی کرد تا او را با تو نزدیک کنم و او را وصی خود  
 گردانم قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اخي وزیري و  
 من ترک بعدی یقتنی دینی و خیر من خلفت بعدی علی ابن ابی طالب  
 و در مناقب ابن مردویه و بعد آیه التی از سلمان فارسی نقل  
 رفتی اللہ عنہما مرویت کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت بہ  
 کہ برادر و وزیر من و بہترین کسی کہ کہ شدہ ام بعد خودم و او  
 دین مرا و بہترین کسی کہ خشنود کردہ ام بعد خودم علی ابن ابی طالب  
 قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما یہا الی الی ترأت  
 فیکم ان اقدام بہ لن تشوا کتاب اللہ و غفر لہ اہل متنی ترجمہ  
 هیچ ترجمہ و مشکوٰۃ از جامع الفوائد و در مصباح و بدو اللہ  
 لسان بن ثابت مرویت کہ در روز عرفہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بر منبر آمده بعد از توحید و محمد گفت ای مردمان من بسم الله  
 در شما چیزی بر آنکه اگر بگو و بدید با و هرگز نصیحت نیفتید و آن کتاب  
 و مرتب من اهل بیت منند قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 ایها الناس انما انما بشیر مشکام یوشک ان یاتینی فاجیب و انما انما  
 الشکین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور محمد و الیما  
 و اهل عتی اذکرکم الله و اهل عتی من شیعهما فان علی الهدی و من  
 کان علی الضلالة رحمه در صحیح سلم و مسایح و مشکوة و مشارق الانوار  
 و هدایه العباد روایت زید ابن ارقم مسطور است که در موفی خم غار که  
 بن مکه و مدینه است رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند و گفت  
 و اما و آنکه بشیعی ای مردمان خیر این نیست از من بشیعی ای ام مثل شما  
 قریب است که شاید مرا فرستاده خدا یعنی ملک الموت و من اجابت  
 نه او را باستقال و ارحال از دنیا و حال آنکه من گذشته ام و میان  
 دو امر عظیم ام قرآن که در و هدایت نور است پس عمر بن الخطاب  
 دویم اهل بیت من و بیان من شمار از خدا و در باب این حدیث  
 بآیه شریفه بر و در العمل و ولا و نصیحت است که من بدی و گویم که

این هر دو را است بر من است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 ان الله له الحمد عرض حب و ذنوب و ذنوبها علی البریه فمن یأمر  
 منهم الاجابة جعل منه الرسل و حسن اجاب بعد ذلک جعل منهم شیعه و  
 الله جمعهم الجنة رحمه و خلاصه المناقب مسطور است که در کتاب  
 الله علیه و آله و سلم تحقیق غازی تعالی که جمیع محققان و ائمه و ارباب  
 و دستای علی و فاطمه و ذریه ایشان را بر خلق پس کسی که سبقت در  
 خلق قبول محبت و در نید از ایشان پیش از آن و کسی که بعد ایشان جا  
 نمود و کرد انید شیعه که عبارت از ائمه و ائمه است بدست پیغمبر و ائمه  
 خواهم کرد ایشان را در بهشت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من  
 یحیی موتی و میوت موتی و یدخل الجنة النبی و عدل رقی یسوی علیما  
 الی ثالث ذریه الظاهرین الله الهدی و مسایح الهدی من بعده فاهم  
 یخرجوکم من باب الهدی الی باب الضلالة رحمه هم و کتاب مذکور است  
 که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کسی که دوست دارد که  
 کند نند زندگان من و میرد همچو موت من و در آید در بهشت من  
 کند بر و در کار من مرا پس گوید دوست دارد و در بهشت من



پال اور کہ انہی جہنمی و چراغ تاریکی اندر از و بدرستی  
 ہرگز سار نہ شمار آید را و رستی بسوی نوری قال النبی صلی  
 علیہ و آلہ وسلم اول من یخلف علی ابن ابی طالب انما من اہل البیت  
 ثم یسائل ثم جبریل و اول من احبہ منہم حمۃ العرش ثم یسائل  
 الخ ثم یسائل و ان ملک الموت یرحم علی محبت علی ابن ابی طالب  
 کما یرحم علی الانبیاء و ترجمہ ہم در کتاب مذکور مسطور است کہ بخدش  
 کسی کہ گرفت علی ابن ابی طالب پیر اور پی از اہل آسمان سرفراز  
 بعد از ان میسائل بر جبریل و اول کسی کہ دوست داشت  
 را از اہل آسمان حاملان عرشند بعد از ان رضوان خازن بہشت  
 غریر ایل و بدرستی کہ ملک الموت یرحم سبکہ بر محبوبان علی خاتم  
 مکنہ بر اینہا قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عابدی راہی  
 یقبل ایمان عبدی المحبت اہل بیتی ترجمہ ہم در کتاب مذکور مسطور است  
 کہ رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عہد کردہ پروردگار من بہن منی کہ  
 مقبولیت ایمان سبکہ ہر کہ محبت اہل بیت من قال النبی  
 علیہ و آلہ وسلم اللہ یغنی بہ لا تر ال قدم عبدی لوم العباد حتی یسأل

عن حبائ اہل البیت فقال عمرو ما ایدہ علیہ من بعدہ فوضعتہ علی  
 اس علی ابن ابی طالب فقال حبیبی من بعدی حب ترجمہ ہم  
 در کتاب مذکور مسطور است کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم  
 با کہ نفس من بید قدرت اوست لغز و قدیم سبکہ و زویات مالکہ  
 سوال اللہ تسبیحانہ و تعالی از محبت او اہل بیت گفت شریعتی  
 عنہ چیست محبت شما یا رسول اللہ پس بنا بر رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم  
 بر فرق علی ابن ابی طالب کہ ہم اللہ و بہتہ و گفت محبت من بعد از منی محبت  
 است قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ان اللہ یحب  
 و لذتیک لو کنت لا یحب لشیئک و لحب شیئک فابوہ الذی یحب  
 و رجب و یلمی و صمد و تعویض و مستور بہت کہ یحب و اللہ و اللہ  
 ای علی بدرستی کہ خدای تعالی محبت شد بہت مرتبہ و ذر از ان  
 و اہل بیت تر و دوستان ز او و دوستان تر ہن ہن  
 بدرستی کہ توانستی تیرہ با حق ترجمہ قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ای بار  
 نیای الشہدین احد ہما عظم من الآخر کتاب اللہ جل جلالہ من سبکہ الی اللہ  
 و عمرہ اہل بیتی و لہن ہنر فاحشی بر و علی الخ و لہن و لہن

فیما ترجمه در تفسیر تعلیمی و مشکوٰه و مسیح و کتاب الفوائد و نصاب  
 و اربعین بر دایت بدین اقسام مستور است که چون رسول صلی  
 علیه و آله و سلم در حجه الوداع بمنزل غدير خم رسید گفت هر کس  
 که من گداشته‌ام در شما دو چیز که یکی از ایشان بزرگتر است از دیگری  
 یکی کتاب الله که رسن کشیده شده از آسمان بسوی زمین و دیگر  
 پیروان من اهل بیت منند و هر که جز این شوند این هر دو هم نمانند  
 فرود آید بر حوض کوثر پس نظر کنید چگونه مخالفت خواهد کرد  
 و مراد بدین هر دو **قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم** الا ان اهل  
 بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك ترجمه در مسند  
 حنبل و مشکوٰه و شرف النبوة و هدایة السعد الزامی در غفاری و صریح  
 عنه مرویت که او در کعبه را گرفته میگفت شنیدم از رسول صلی الله  
 و آله و سلم که میفرمود شل اهل بیت من در شما مثل سفینه نوح است  
 سوار شو در بران کشتی خلاصی شست و هر که تخلف کرد هلاک شد  
**قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم** لعل شیعی اساسی و اساس الدین  
 ترجمه در تفسیر و هدایة السعد مستور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله

و سلم هر چه بر روی را بیاوریت و بیاوردی و روی اهل بیت  
**قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم** لعلی و فاطمه و الحسن و الحسین  
 و رب لمن جاورهم و سلم لمن سالمهم و ریحی ترند و من معایج و شایع  
 از زید بن اسلم مرویت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 مر علی مرتضی حیدر النساء و صدیقین **قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم**  
 که حبیب کند ایشان و منیع فرستد ام بایستی که صلح نماید با ایشان  
 محو مستور است که چون آیه کریمه انما یرید الله لیزیل علیکم  
 البیت و یطهرکم تطهیرا نازل شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 از هر کس جاور بهم و سالم من سالمیم **قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم**  
 الله لا ارقدکم من نعمة و احبوا حبیبت الله و احبوا اهل بیتم ترجمه  
 در شرح مشکوٰه و نصاب الاخبار و فصل بیست و ششم در معالی الاخبار و هدایة  
 السعد و خلاصة الناف مستور است که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 ای مومنان خدا را بجهنم آگهی بده و در شل او است شمار اشیاست  
 مرا محبت خدا و دوستی او و اهل بیت مرا بدوستی من **قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم**  
 علیه و آله و فاطمه اما ترجمه من ان الله اطلع علی اهل الارض معنی آیات و احادیث





که شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث در حالی که از پیوسته  
 سید المرسلین است امیر المومنین و گفت این علی با دوازده نیکو کار است  
 و کشنده کافران و فطرت کرده شده هر که یاری کرد علی را و در  
 که شسته شد هر که فرو که شست علی را و درین کلام آواز خود بلند کرد  
 فرمود بود قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لما بری علی بن ابی طالب  
 الی سيرة النبی و وقت بین یدی ربی فقال یا محمد قلت لی یک فمویک  
 قال لقد بلیت خلقی و بغت فانهم را بست اطوع لک قلت ربی علی  
 قال صدقت یا محمد قال فملا احدث نفسك خلیفه یودی غمک  
 و بعلم عبادی من کتابه ما لا یعلمون قلت اخر فان خیرک خیری قال  
 اخرت لک علیا یا محمد نفسك خلیفه و وصیا و هو خلیفه علم و حکم و هو امیر  
 حقالم علیها احد قبله و لیست لاحد بعده یا محمد علی را تاه الابدی و امام من  
 اطاعنی و نور اولیای من و هو الکلمة التي الرمتها السمقین من حبه فهدی  
 و من البعصه فقد ابغضنی فبشر بذلك یا محمد قلت لقد ابشره رجیبه و ذکر  
 المعارف و خلاصة المناقب و مناقب خطیب روایت امیر المومنین که شنیدم  
 و حدیث در حدیث اولیا و است ابو جریه رضی الله عنه مسطر است که گفت

صلی الله علیه و آله وسلم چون شب جمع بر سر خدا می توان بر پی  
 خدای تعالی می روی آن تا سدر به الهی است و چهار پیش رو بود  
 خود فرمود ای محمد نعمت لیکن بعد که گفت بخت آرزویم جلوت  
 و نعمت اوست ایشان را بر سر که بین ایشان شیخ زبیر  
 گفت ای پروردگار من علی فرمود ای محمد راست گفتی و گفت  
 نیکو ی برای خلیفه که او کند از تو احب به ترا و تعلیم کند بندگانی  
 مرا از کتابت آنچه ندانند گفت تو خیار کن بد رستی که برگزیده تو  
 برگزیده هست فرمود خیار کردم برای تویی پس تو هم فرمود  
 برای نفس خود و خلیفه و وصی و او کل علم و حکمهای من و امیر  
 بر حق رسیده است انما رت بیج علی قبل از وی و بعد از وی  
 ای محمد علی علم بذات و امام مطیعان و نور اولیای من و او  
 که لازم کرده ام تمیز از هر که او را دوست دارد به تحقیق و راست  
 مرا و هر که او را دشمن دارد و تحقیق دشمن است مرا پس شارب  
 محمد علی را بدین راست گفت خدایا شارب و هم علی را شارب  
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی یا ائمه المرسلین





انما ترجمه در بحر المعارف و خلاصه الساقب مسطور است که گفت  
 صلی الله علیه و آله و سلم چون قیامت قائم شود بالا رود و علی بر  
 و آن کو هیت طینه در پشت و بالای او عرش و درگاه و ازین  
 او جویهای روان شده در پشت متفرق گردند و او بر کسی نشسته  
 از پیش او چشمه نسیم روان باشد و چکس از صراط خست  
 بنویزد و مکرانها با و براتی باشد از دوستی علی و اهل بیت و او  
 بر خست دوستان خود را در پشت در آرد و دشمنان خود را  
 در رخ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی  
 علی الدنيا فاختار فی علی رجال العالمین ثم اطلع الشاه فاختار  
 علی رجال العالمین ثم اطلع الشاه فاختار الایمه من ولد  
 العالمین ثم اطلع الایمه فاختار فاطمه علیها السلام و العالمین  
 در مودت از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویت که گفت  
 صلی الله علیه و آله و سلم ای علی بدرستی که خدای تعالی و قیامت  
 شد بر دنیا پس برگزید مرا بر مردان عالمان بعد از آن مطاع  
 مرتبه دوم برگزید مرا بر مردان عالمان پس مظهر شد مرتبه

برگزید امیر المومنین را از فرزندان تو بر مردان عالمان پس  
 شد مرتبه چهارم برگزید فاطمه را بر زنان عالمان قال النبی  
 صلی الله علیه و آله و سلم ای علی انت خیر النبی من ترک فیه فخر و خرم  
 هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویت است رسول الله  
 علیه و آله و سلم ای علی تو بهترین آدمیانی هستی که شک کردی  
 بتحقیق تا فرست ترجمه منطونه بهترین بشر علی را دان کاین  
 بهترین بشر برگزیدی از و که در دین هر که بر پشت از و بود  
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یحب یا الامویین  
 معصیه الا که ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویت که  
 گفت رسول الله علیه و آله و سلم دوست خیدارد علی را که بر  
 و دشمن میدارد او را مکر کافر قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 الله تعالی جعل لکلی بنی و صبا فسیب و صبی آدم و پسر و صبی  
 و شعون و صبی علی و صبی و هو خیر الا و صبا و الدنيا و  
 الاخرة و اما الداعی من یلمنی ترجمه هم در کتاب از امیر المومنین  
 کرم الله وجهه مرویت که گفت رسول الله علیه و آله و سلم



برستی که حق سبحانه و تعالی گردانید از برای هر پیروشی  
 آدم شیت بود و وصی موسی و وصی عیسی و وصی داود  
 من علی و او بهترین اوصیاست در دنیا و آخرت و نه فرزند  
 برادر رست و دوست و دشمنی آن رسد قال النبی صلی  
 الله علیه و آله و سلم یا علی انت تبرز و متی و انت خلیفتی علی  
 هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویت که گفت رسول خدا  
 علیه و آله و سلم یا علی تو را و ایکنی حق مردم را از گرد و بر  
 و تو خلیفه و جانشین منی بر است من قال النبی صلی الله  
 و سلم لما سری فی الی السماء یلتقی الملائکة بالبشارة کل سماء  
 حتی یقینی برسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا محمد اوحی الی  
 حب علی ما خلق الله من رجبهم هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویت  
 که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بخواج بردند از بیوت  
 ملا و شدند مرا و در شکان برده و او را در هر آسمان تا الملائكة  
 اگر و مرا جبرئیل و میکائیل و جبرئیل از ملائکه گفت ای محمد اگر جمع شدند  
 او بر دوستی علی این طالب فریده غنشدنش و نزع قال النبی

علیه و آله و سلم گفت گفت علی کعبی ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله  
 وجهه مرویت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 علی گفت است نیست یعنی هر که با وی بیعت با منافی کند با من  
 باشد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی یا بنی فداک  
 من الانصار الامین کان اصحابه یهود یا ترجمه هم از امیر المومنین  
 کرم الله وجهه مرویت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 دشمن نذر و ترا از انصار مگر کسی که باشد اصل او یهودی  
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی من اطاعنی فقد اطاع الله  
 اطاعک فقد اطاعنی و من عصانی فقد عصی الله و من عصی الله فقد عصی  
 ترجمه هم از امیر المومنین مرویت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 علی کسی که فرمان برداری کند مرا تحقیق فرمان برداری کرد و اگر  
 و بر سر فرمان برداری تو کرد تحقیق فرمان برداری من کرد و اگر  
 من کرد تحقیق فرمانی چند کرد و اگر که فرمان تو کرد تحقیق فرمانی من کرد  
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی الائمة من و لک من اطاعک فقد اطاع  
 الله و من عصی الله فقد عصی الله و هم عروة الوثقی و هم الوسیلة الی الله

ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای عابدان از فرزندان تو اند که بر سر فرمان برداری خود نشان بر تحقیق فرمان برداری کرده اند و هر که با فرمانبرداری آنها به تحقیق فرمانداری کرده و خدا را و ایشان را در میان استوار در دست داشته اند و سلیقه و سبط نبوی حق سبحانه و تعالی قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لو ان عبد عبد الله مثل ما قام نوح في قومه وكان له مثل اخذها فانفق في سبيل الله مد في عمره حتى حج الف عام على قدميه ثم من الصفا والمروة قل مضى ثم لم يزل يمشي على ثلث رايحه الجبل ولم يدخلها ترابا ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر بنده بر سرش کند مقدار آن مدت که نوح علیه السلام در قوم خود ایستاده بود و با شد عمر آن بنده را مانند کوه احد در رسی از احراق کند در راه خدا نداشت نه و عمر آن بنده چندان در از شود که بپا راج کند در مدت هزار سال بیاده پس در میان صفا و مروه بکوشد تا شود آن بنده دوستی تو ندانست نه ای علی نشو و بوی بهشت و در نماید و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یستوی الشوفان الا من هم

و مثل ریح و مضر ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سبک مدارید پیر و ان علی را بدرستی که مردی از ایشان در خواب است که کسانان جمعی که نزد او غذا ان قبده و مضر باشد مویف کوید طهرام ازین مرد او پس کی رضی الله عنه زیرا که محرم است از شریع زید الدین عطار قدس العزیز در تذکره الاولیای نویسد که در حرب صفین که امیر المومنین کرم الله وجهه را با معاویه واقع شد او را بر زمین افتاد و آمد و با او برخورد و با رجه شهادت پیوست لیکن معاویه در جنگ که شمشیر بعد از سوی کوفه رسید آن قبایله ریح و مضر با آنها بر او بر زمین افتاد است و هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای عابدان از فرزندان تو اند که بر سر فرمان برداری خود نشان بر تحقیق فرمانداری کرده و خدا را و ایشان را در میان استوار در دست داشته اند و سلیقه و سبط نبوی حق سبحانه و تعالی قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لو ان عبد عبد الله مثل ما قام نوح في قومه وكان له مثل اخذها فانفق في سبيل الله مد في عمره حتى حج الف عام على قدميه ثم من الصفا والمروة قل مضى ثم لم يزل يمشي على ثلث رايحه الجبل ولم يدخلها ترابا ترجمه هم از امیر المومنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر بنده بر سرش کند مقدار آن مدت که نوح علیه السلام در قوم خود ایستاده بود و با شد عمر آن بنده را مانند کوه احد در رسی از احراق کند در راه خدا نداشت نه و عمر آن بنده چندان در از شود که بپا راج کند در مدت هزار سال بیاده پس در میان صفا و مروه بکوشد تا شود آن بنده دوستی تو ندانست نه ای علی نشو و بوی بهشت و در نماید و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یستوی الشوفان الا من هم



والله وسام من كان انزكلامه الصلوة على وعلی علی بن ابي طالب الجنة رحمة من  
امير المؤمنين اكرم الله وجهه مرويت كنه لغت رسول الله صلى الله عليه وآله  
وسلم كسي كنه انوار من نحن او صلوات بر من وبر علی شدد در بيدار هست  
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من حب ان يركب غصن النخيل  
ويتمسك بعروة الوثيق ويعتصم بحمل الله المتين فليوال عليا بعد علي  
عنه ولا ياتهم بالامه الهدي من ولده فانهم خلفائي واوليائي و  
علي الخلق بسك ووساده اشي وقايد الاتقياء الى الجنة جبرهم حرب  
حرب الله وحرب عدائهم حرب الشيطان رحمة هم از امير المؤمنين  
وجهه مرويت كنه لغت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جبرهم  
كشتي نجاست وچميد برسمان محكم وحيك مدبر لسمان خدای كه ستم  
بس بايد كه بدوستي كمر وعلی را بعد از من و بدشمني كمر و دشمن او را  
كند بغي مطيع باشد اما ما را كه راه نمانده اند بسوي حق بسيار از  
فرزندان او و بدشمني كه ايشان خلفا و اوليائي هستند و حجت الله  
بر آفرينده خد ابد از من و بر ركان است منند و كشدگان بر  
بسوي است و جنگ ايشان جنگ من و جنگ من جنگ ما خداي عز وجل

وكتبنا وثمان اثنان جات شيطان قال الذي على الله عليه وسلم  
يا علي اني رايت اسمك ممترونا باسمي في ربيعة مواضع فانت يا حسين  
ما بلغت بيت المقدس في سراج الى السماء وجدت حجره بهذا الله  
محمد رسول الله ايدته بوزيره ونصرت بوزيره فقلت لغيرك من وزير  
فقال علي بن ابي طالب فلما بقيت الى سدة المنتهى وجدت مظهر  
انا الله لا اله الا انا وحدي ونحو صفوة من خلقي ايدته بوزيره ونصرت  
بوزيره فقلت لغيرك من وزير فقلت لغيرك من وزير  
سدة المنتهى ونهيت الى عرش رب العالمين وجدت مكتوبا على عرش  
اني انا الله لا اله الا الله لا اله الا انا وحدي من خلقي ايدته بوزيره  
ونصرت بوزيره فلما بلغت الى الجنة وجدت مكتوبا على الجنة لا اله الا الله  
محمد صلى الله عليه وسلم ايدته بوزيره ونصرت بوزيره فقلت لهم اراهم  
ارم الله وجهه مرويت كفت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على  
واديم من نام تراهم راه نام خود چهار جالس النفس گرفته بدین ان بدین  
که چون رسیدیم به بیت المقدس مشرب سراج خود بسوی بنان ما فتم  
برسندگی که در بیت المقدس نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بوزيره

و نصرت بوزیر به معنی خدای دیگر مکرر الله و محمد و سوره روحیه  
 خداوند قوت یاری دادم محمد را بوزیر او پس گفته خبر سال که  
 بیت زیر من گفت ابن ابی طالب پس رسیدم سبزه انهدی  
 و باقیم بر نوشته که منم خدای سزای پرستش و غیب خدای مکر  
 پس که یکانه ام و محمد بر کزیده هست از آفریدهای من و قوت  
 دادم محمد را بوزیر او که هم خبر سال را که بیت زیر من گفت علی بن  
 ابی طالب و چون در گذشته از سبزه انهدی رسیدم بسوی عرش  
 پروردگار عالمیان باقیم نوشته بر پاهای عرش بدرستی  
 خدای تعالی و بت خدای خرمین و محمد حبیب است آفریدهای من  
 قوت و یاری دادم محمد را بوزیر او چون فرود آمدم بسوی  
 باقیم نوشته بر درشت که بت خدای خرمین و محمد دوست است از  
 آفریدهای من قوت و یاری دادم او را بوزیر او <sup>صلی الله علیه و آله</sup> قال النبی  
 علیه و آله و سلم من کنتم ولیه فعلی و آیه من کنتم امامه فعلی امامه فرقه  
 از سید الناس فاطمه الزهرا علیها التحیه و الثنا مرویست که گفت رسول  
 علیه و سلم کسی را که من باشم ولی اوست و هرگز من باشم

بر من امام و پیشوای اوست <sup>صلی الله علیه و آله</sup> قال النبی  
 اعلم امتی من یحب علی بن ابی طالب ترجمه از سلمان فارسی <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دانا تر هست بعد  
 علی بن ابی طالب <sup>صلی الله علیه و آله</sup> قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما ایاکم انی  
 و کف علی سوانه العدل سواد ترجمه از ابی بکر صدیق رضی الله عنه  
 که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ای ابو بکر گفت من  
 علی یعنی دست من و دست در عدل برابر است ترجمه منطومه  
 پیشوای رسل این خدای انکه در عدل بر سر آمدست گفت گفت  
 و کف حمید در عدالت برابر آمده است <sup>صلی الله علیه و آله</sup> قال النبی  
 و سلم لو جمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار و عمر بن  
 الخطاب رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 جمع نمیدند آدمائی بر دوستی علی پیرانیه نمی آفرید خدا تعالی بسوی  
<sup>صلی الله علیه و آله</sup> قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی انت سید الدنا وانا  
 من احبک فخذ اجنبی حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی  
 عدو الله و الولی من یغضبك من بعدی ترجمه از محمد بن عثمان



منها مرویت کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوی میریزد  
 ای علی تو سید و بزرگی در دنیا و آخرت هر که دوست دارد ترا  
 به تحقیق دوست داشت مرا و دوست تو دوست منست و دوست من  
 خدا و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا و وای بر کسی که دشمن  
 دارد ترا بعد از من - قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تفضلوا  
 وشمکموا و انتم تحت کفج علی و اذا خالفتموه فقد ضلکم طرق اللہ  
 و وقعتم فی الفخ فالتقوا اللہ ذمہ اللہ علی ابن ابی طالب ترجمہ از  
 وی مرویت کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گمراه و هلاک نشوید  
 در حالتی کہ شما زیر دست علی باشید و هر گاه مخالفت کنید شما اورا  
 بس تحقیق گم کردید و راههای پست افتادید در گمراهی پس بهتر بزرگوار  
 خدای در گذشتن حق خدای بر کردن خود از زمان نابردن علی  
 ابی طالب - قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افضل رجال الجنان  
 فی زماننا هذا علی و افضل نساء العالمین من نساء الاولین و الاخرین  
 ترجمہ ہم از و مرویت کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تیری که  
 عالم از زمان ما بزرگوار علیست و بهتر از زنان از زمان اولین

افرین فاطمه قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما بین عباس و علی  
 فان الملقی علی اسانه و النفاق بجانبه و ان هذا قفل الجنة و مضاعفها  
 یدخلون الجنة و به یدخلون النار ترجمہ ہم از وی مرویت کہ گفت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ای ابن عباس تربت بوی علی بدتر است  
 بزرگان او و نفاق دور است از و بدتر است کہ ابن علی قفل و کلیدی  
 بوسید دوستی او در آید در بهشت و بواسطه دشمنی او در دوزخ  
 قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی و شیعه الغایرون یوم القیامہ ترجمہ  
 از وی مرویت کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی و گروه او  
 به نعمتهای اخروی در روز قیامت قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 انشک ان اللہ تعالی ابدا فی سید و ولین و الا فرین و الوصلین علی نجایه  
 فان اردت ان تبر عرج و تنفخ فابعد ترجمہ ہم از وی مرویت کہ گفت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ای عبد اللہ شایسته ہم ترا بدتر است خدای علی  
 قوت و توانائی و او سپا بر سر پشیمان و پشیمان و بزرگ و مبدا  
 پس گردانیده حق سبحانہ و تعالی علی را همسرین اگر خدا شایسته بزرگ  
 اشوی و فائده کہ ای هر وی که از علیرا قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

از اب علی ابن الحنفیه کتبوا لالا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن الحنفیه  
 از جابر رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم  
 دیدم بر دروازه بهشت نوشته که غیبت خدای عز و جل است  
 مگر الله و محمد و سادات خدایت و علی برادر رسول خدا قال النبی  
 صلی الله علیه و آله وسلم اعطی لوان احد عبد الله حق عبادته ثم شک فیک  
 بیک هو فضل الناس لیکان فی التارجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم در حضور مهاجر و انصار که ای علی بدستی که اگر کسی  
 پرستد خدای را خیارچه حق پرستش است پس از آن شک کند در  
 و اهل بیت و حال آنکه بهترین آدمیان بوده باشند و ایشان خود  
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم خیر من الله لیس فیها احد من اولی  
 بامر بالمعروف و نهی عن المنکر ترجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم غیبت نکوهی در امتی که غیبت در آن است کسی از فرزندان  
 که آمدند از معروف باز و از منکر قال النبی صلی الله علیه و آله  
 سلم یغیب بالحق من الله لیکان فی التارجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم در امتی که غیبت در آن است کسی از فرزندان

و سلم علی الحنفی که بر تخت مرا برستی بر ساق بدستی که فرستگان  
 میخواهند از برای علی و مهربانند بر و در بی روان او مهربان تو زنده  
 و مادر فرزند خود قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم و انما یوم  
 الصیامة یا منی جبرئیل جبرئیل من الملائکة خیر من منافع النار و حرمة  
 من منافع الجنة اسماء المؤمنین من شیعة آل محمد و علی منافع النار  
 البغضین من اعدائهم فیقول احمد هذا البغضک هذا المحبک فیقول  
 علی ابن ابی طالب حکم فیهم عارید فوالله فی اسم الله رزاق لا یدخل الجنة  
 و لا الجنة النار ابد ترجمه هم از جابر مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم هرگاه شود روز قیامت باید سوی من جبرئیل با دو کعبه  
 یکدسته از کعبه های بهشت و یکدسته از کعبه های دوزخ بر خیزد و ای  
 نامهای مؤمنان از پیروان آل محمد و بر کعبه های دوزخ نامهای دشمنان  
 او پس بگوید جبرئیل من که می محمد این است غیبت از برای دشمنان  
 و این دست از برای دشمنان پس هم من هر دو دست به علی ابن  
 که داور می کند در میان مردم با آنچه خواهد بختی آنکه بخش بر روز قیامت  
 که در میان دشمنان علی درشت و بناید دوستان او در دوزخ جنة



قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اول من آمن بالاسلام مخالف علي بن ابي طالب  
هم ارجاء بررضي الله عنه مرويت كه كفت رسول الله صلى الله عليه وآله  
سلم بخين رخنه در اسلام مخالف و عدم متابعت مرتضى عليت  
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اهل الناس احوو عليا فان الله يحبه و احو  
منه فان الله يستحي منه و معنى ابن عارث خيايه انكفرت فرموده اند  
انست ترجمه از عقبه بن عامر مرويت كه كفت رسول الله صلى الله عليه وآله  
سلم اى مردمان على را دوست داريد برستى كه مى سجانيد دوست  
اورا و شرم داريد از وى بد رستى كه الله تعالى شرم مى دهد  
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الله تعالى اصطفى  
على ابا بيار و اخا رنى و مصطفى على الاوصياء و صيا و هم اهل البيت  
و صهره له و شدة عضدى كما شدة عضد موسى عليه السلام و هو خفي  
و وزيرى و لو كان بعدى نيا لكانت الفتوة ترجمه از انس بن مالك  
مرويت كه كفت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بد رستى كه خداى تعالى  
برگزید مرا بر بنیاد و خفا ساخت مرا و برگزید مرا و صیای را و  
رد اندان و ضی را بر من و ساخت بد رستن او و

و قوت و دو بان و منى باز وى مرا حاك كه شكم كرد باز وى مرويت  
بر ابرو او مارون و آن بر سر عم و خليفه من و وزير منست و الله  
مى بود پس از من بنى هر آينه مى بود نبوت و را قال النبي صلى الله عليه وآله  
عليه وآله وسلم حدثني جبرئيل عن النبي صلى الله عليه وآله ان الله تعالى  
عليما ما لا يحيط به ملكه ولا البدين ولا المرسلين و ما من نبي الا  
الا وخلق الله منه طائفة ليتفقهوا في الدين و شيعته الى يوم القيامة ترجمه  
انس مرويت كه كفت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حكايت از من  
جبرئيل از خداى بزرگ بد رستى كه خداى دوست ميدارد على را بد رستى  
كه دوست دارد و بان و دشمنان را و نه پيغمبر از و نه مرسلان را و نه نبي  
تبعي كه نبي كه خدا را كه بيا فرزند خداى از ان تسخ و شت كه مرسل  
خدا را از براى دوستان و برادران او و از خزا قال النبي صلى الله عليه وآله  
صلى الله عليه وآله وسلم من جئت على كان معي اهل البيت و ترجمه يوم القيامة  
من باب منعه كه انما يالى يهوديا و نسا ترجمه از عمر بن الخطاب رضي الله  
عنه مرويت كه كفت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كسى كه روز جزا  
على باشد با من و ان در درجات ايشان روز قيامت و كسى كه بد رستى

توبس ما کثرت اذ انما محمد و یهودی و نصرانی - قال النبی صلی  
 علیه و آله و سلم خیر رجالکم علی ابن ابی طالب و خیر شبایکم الحسن و الحسین  
 و خیر نسایکم فاطمه بنت محمد و رجمه از ابن عمر مرویت که گفت رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم بهترین مردان دنیا علی ابن ابیطالب و بهترین  
 جوانان حسن و حسین اند و بهترین زنان فاطمه و خدیجه است صلی  
 علیه و آله و سلم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان حمی  
 و وزیر و خلیفه منی فی اهل و خیر من ترک بعد منی بعضی و عودی  
 ابن ابی طالب حمی از پس ابن مالک رضی الله عنه مرویت که  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی که برادر من و وزیر من و خلیفه  
 من در اهل من و بهتر کسی که من از خود که او را میگیرم  
 مرا علی ابن ابیطالب قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله  
 قد عهد الی ان من خرج علی فیه و اجد النار و رجمه از عائشه  
 رضی الله عنها مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی  
 که الله تعالی تحقق پیمان است با من بدرستی کسی که پیروی از علی  
 پس او است و سر او در دست باشد دوزخ کف عایشه رضی الله

فانت بذل الخیر یوم الطل حتی ذکرته بالبصره و انما استوفی الله  
 انما یكون یوم من فراموش کرده بودم این حدیث در روز خلعت  
 تا آنکه یاد آوردم از او بصره و امرش بخوابم از حق تعالی دوست  
 باشد مرا قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان فی اللوح المخطوحت  
 و امرش مکتوب با علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین رجمه از محمد ابن الحسن  
 العالی مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در لوح مخطوط  
 زیر عرش نوشته شده است که علی ابن ابی طالب امیر مؤمنان است  
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی جعل علیاً قائداً  
 الی الجنة یدخلون الجنة و به یوزلون یوم القیامة فلما کیف ذلک  
 قال محبته یدخلون الجنة و یغضه یدخلون النار و رجمه از محمد بن حنفیه رضی  
 عنه مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی که خدای تعالی  
 گردانیده است علی را پیشتر و نوشته شده مسلمانان بسوی بهشت که با و در می  
 آید بهشت و دوزخ و با و عذاب کرده شوند روز قیامت او هم بهشت  
 این رسول الله گفت بخدا دوستی علی را می آید و بهشت و بهشت او  
 در می آید در پیش دوزخ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان



فرغ اللہ تعالیٰ من الحساب المعاد و یا مکرر لکھن صفحان علی نصراً  
 فلما یخیز احد الابراہ و لایہ من علی فمن لم یکن معہ اکبہ لکثرت  
 النار ترجمہ از ابو سعید خدری مرویست کہ گفت رسول صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم ہر گاہ فارغ شود خدای عزوجل از حساب کہ مقرر شدہ  
 بفرماید مرد دوزخ شدہ را کہ بہتید بر بل صراط تا گذر کند بخاکس  
 صراط مگر سبب است و حکیم نامہ دوستی از علی پس ہر کس کہ باشد  
 این برآہ نہ نکون سازد اورا خدای تعالیٰ در آتش دوزخ  
 قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان اہل السموات  
 ان وضع فی کفہ و وضع ایمان علیہ کفہ ریح ایمان علی ابن ابی طالب رحمہ  
 عبد اللہ بن جوشہ پسر عمرہ خبر از پدر کجاست خود روایت کند کہ گفت  
 دوم دیش عمر ابن الخطاب آمدہ پرسیدند از طلاق کنیز کس  
 رضی اللہ عنہ پرسید بن مسعود از مردی کہ در امکان حاضر بود  
 پس گفت ادا نمود آمر و بہرہ و کشت خود پس از آنست عمر سوی  
 دوم رو گفت و طلاق پس گفت از آن دوم مرد بمر کہ سبحان  
 امیر بن ابی ہریرہ تو و تو امیر مومنان و پرسیدم از تو سالیہ جواب دادی

متہل شد و بسوی مروی و حال آنکہ بجد اسو کند کہ با تو سخن نبرد و بکار  
 جو ابد او گفت ہم آما میدانی کست اینم در این برادر رسول خدا  
 کو اہی میدہم شاید ہم بدرستی کہ شنیدم از رسول اکرم کہ گفت  
 کہ اگر بگذارد ایمان اہل آسمان و زمین تا خدا را بپایہ تر از او  
 و بگذارد ایمان علی در پایہ دیگر آئینہ زیادہ بید ایمان علی ابن  
 خطاب بر ایمان اہل آسمان و زمین قال النبی صلی اللہ علیہ  
 آلہ وسلم سمی الناس مومنین من اجل علی و لو لم یؤمن علی لم یکن مومن  
 نہ ہستی و نہ بخار الان اللہ تعالیٰ اختارہ و می الرضی عنہ اللہ تعالیٰ  
 ارتقاء و می علی لانہ لم یسم احد قبلہ اسمہ و کتب فاطمہ مولانا ہماست  
 نقطتہ من بیومہ و العورات فی کل شہر اول ہما ترجع بناتہ و کتب  
 بقرآن ہما ولدت یحییٰ ترجمہ از ام سلمہ رضی اللہ عنہا روایت  
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ شدند او بیان بلقب سیدہ زینب  
 علی و از یون نمی آورد ہر آئینہ مومن نمی بود کسی از بہت بن و نامیدہ  
 علی بخار بواسطہ آنکہ خدا تعالیٰ برگزید اورا و نامیدہ او از ہر  
 جہہ کہ اللہ تعالیٰ از وی رحمت و اورا رضی از خدای تعالیٰ عزوجل

و نامیده شده و معنی بواسطه آنکه در شب لغت کبری پیش از خواب  
 اسم و نامیده شده و طبعی از برای آنکه آنچه معنی دست هر کس  
 را که در به ماه می بیند از وی متصور بود و یا آنکه میگفت علیها تسبیح  
 و التبیح و در هر شب بگویند که در اصل معنی قطعی خانه عمار  
 صراح نیز دالت میکند بر این معنی که التبیح القطع و یقال بی نور او  
 المنقطع عن الازدواج و یقال بی انقطاع عن الدنيا الى الله و بی  
 فاطمة بنت النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس بنی قدر قسمه طبع علمها  
 و السلام به قبول حبه آن باشد که منقطع است از دنیا بسوی خداوند  
 بنابر انقطاع از ازدواج قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی  
 یخرج من مثلک الداء که تشاق الیک الجنة لک انما یؤثر القیمة منک فی منزله  
 من نور و لا یراه من نور و لک من نور فخرج علیها و از او سزاوی  
 یخرج من وی پس چیست و خلیل ثم اوتی بمفاتیح الجنة و النار فادفعها  
 ترجمه از زید بن اسلم مرویست که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از  
 علی خوشحال تو خوشحال تو گفتم مانند تو که در ششکان از زمین بودند  
 و بهشت مرتبت برستی که هرگاه شود روز قیامت برپای گردیدند

از برای من منبری از نور و از برای ابراهیم منبری از نور و از  
 برای تو از نور پس ششم ما بر این مبارک در آن هنگام خدا کند  
 کند که خوشحال خوشحال و معنی که ششم بیان حبیب  
 پس آورده شود که بیهامی بهشت و روزی و بدیهه من آن که  
 بدست تو قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی اید  
 الدین علی و انما منه و فیة انزل انما کان علی پیغمبر من رب الله رحمة  
 از ابو ذر غفاری رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلی الله  
 علیه و آله بدستی که خدای تعالی غرض قوت و او دین را بر علی  
 من از اویم و در شان او فرو داده آیه کریمه ان من کان علی من  
 ربه تا آخر عن الامام محمد الباقر عن ابائه علیهم السلام انه سئل حول  
 الله علی الناس فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم خیر ما و العباد  
 و اعلمها و اقربها الى الجنة و اقربها من ولا یحکم النبی و اقربها من  
 ابن ابی طالب حمزه امام محمد باقر علیه السلام از ابائی بزرگوار خود  
 کند بدستی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 پس فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهترین و برتر کارکنان



و فاضل ترین و داناترین و زودترین آدمیان بسوی شب و روز  
 انسان از من نیست در میان شما هرگز کار و نزدیکی بسوی من  
 علی بن ابی طالب عن انس قال كنت مع النبي فقبل علي فقال النبي  
 صلي الله عليه وآله وسلم هذا جنة علي ابني يوم القيمة عند الله ترجمه از انس  
 رضی الله عنه مرویت که گفت بودم با پیغمبر پس از مقابل پیدا شد مرتضی  
 گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این مردی است برات من روز قیامت  
 نزد خدای عز و جل عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 قال النبي صلي الله عليه وآله وسلم قل ان يخلق الله آدم وفتح الرواق  
 قال و اذا حدثتكم عن بنی آدم من ظنورهم فدمتم و اشد هم علی انفسهم  
 قالوا بلی فقال انما علم الا علی و محمد بنکم و علی امیرهم ترجمه از ابی هریره مرویت  
 که گفته شد یا رسول الله کی واجب شد مرا بر انبوت فرمود و پیش از آنکه  
 حق تعالی آدم را و بعد جابر آورد و گفت بنی در آن سنم که اگر فرزندان  
 تو از فرزندان آدم از پشتمانی ایشان فرزندان ایشان را و گواه گرفت  
 بر پشتمانی ایشان باینکه ایستیم من پروردگار شما گفتند متی تو پروردگار  
 پس گفت الله سبحانی که من پروردگار شما ایم بالا تر از همه و محمد بنی و علی

شامت مرف کوبید گفت و نهاد آدم بنی خدا و طین قیامت من  
 آدم آمد و همه من بنی حدیث سفورست زیرا که ولی معنی دانی هر  
 عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من علی  
 فخرج علی سید العرب یحیی علیه الفات غایبه است سید العرب  
 اما سید ولد آدم و لا فخر و علی سید العرب طما جاده در سل رسول  
 الی الانصار فأتوه فقال لهم یا معشر الانصار الا اولکم علی ما انکم  
 بهن سید و بعدی قالوا بلی یا رسول الله قال فخرج علی فاجابوه بحی و الذی  
 بکرامتی و ذی برسل امرئ بالذی قلت کم عن الله ترجمه از انس  
 مالت مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ای آن  
 بخوان از برای من سید و بزرگ است معنی مرتضی علی را پس  
 گفت عایشه رضی الله عنه ای بنی تو سید و بزرگ عرب فرمود من  
 و بزرگ فرزندان آدم و این حضرت علی است بزرگ سید عرب  
 هرگاه آمد علی پیش رسول فرستد و بسوی جماعه نهد رجوان آمد  
 است رسول مرشد زای کرده ایضا بیاراه نمایم مرشد را بکار  
 که اگر با و دست زنند هرگز گمراه نشود بعد از من نقصد بنی رسول الله



فرمود این عیسی دوست دارد این را بوسیله دوستی من و کز  
دارد بسبب کسی دشمن من بد رستی که جز من امر و در  
تعالی با نجه گفته مر شما - قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما یقی  
الناس یوم القیامه بالاعمال فلا یضعفهم الا من قبلت انا و علی بن ابی طالب  
علیهما السلام لانه ترجمه از ابی امامه با بی مروست که گفت رسول الله  
علیه و آله و سلم می آیند مردمان بر روز قیامت بعلماهای خود پس در  
کنند ایشانرا اعمال ایشان مگر کسی که سب بر هم و علی و علی بن ابی طالب  
است - عن ابی موسی الهمدی قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم فی تصحیف الفرو و معه ابوبکر و عمر و عثمان و ثقیف من الصحابه و علی  
و کنت فی ابی بکر فقال ما ابکر به الذی تراه و یرید ان یشاء و یرید  
فی الارض عیسی ابن ابی طالب فان حبست فی طایفه الله و هو عند انفس  
علما فان رضاه رضاه الله و غضبه غضب الله ترجمه از ابی موسی الهمدی مروست که  
بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مصحف فصح فرمود من و ابوبکر و عمر  
و یک نفری از صحابه و امیر المومنین عیسی بن ابی طالب که در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
ای ابوبکر این است که تو می بینی وزیر منست در آسمان و من وزیر عیسی بن ابی طالب

که ملاقات کنی اندر این در حالتی که او از تو خوشدوست باشد خوشدوستی  
علی را بد رستی که خوشدوستی او خوشدوستی خداست و چشم چشم  
عن ابی ذر غفاری قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
یقول ان الله تعالی اطلع الارض و ما هی الا عرشه بالیف و لا یر  
فاختار فی وجعل فی سید الاولین و الاخرین من انبیاء و المرسلین  
اعطانی ما لم یعط لاحد و هو الرکن و المقام و الخوض و الزمزم و المشعر  
الا علی و الطبرست العظام سمنه الصفا و ساره المروة و عطانی الله  
ما لم یعط احدا من الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین قلنا ما ذاب رسول الله  
قال نعم ذاب علیا و عشاء العذراء یقول ترجع کل البلیه لعلی و لعلی  
و لعلی من النبیین و الحسن و الحسین و لم یعط احدا مثلهما و عشاء  
مثلی و لعلی لحد مشی و عشاء و الخوض و بعض البلیه لعلی و لعلی  
و لعلی الملائکة و جعل شیعة الجنة و عشاء و عشاء و عشاء و عشاء  
مثلی ایها الناس من ذاب ان تطعم عصف بنده و ان تفسد عصفه  
الی علی و ان تفسد عصفه فیرید ان الایمان و ان سبه نرب لعلی  
النار الرماح ترجمه از ابی ذر غفاری مروست که گفته که رسول الله



علیه و آله وسلم بدستی که خدای تعالی شرف شد و دید فرزندش  
 دیندار عرش جزو کیست و ال پس برگرد مرا و گردانید  
 سر و بزرگ شریفان و پنهان از پیغمبران و مرسلان و عطا  
 کرد مرا چیزی که عطا نکرد احدی را از عالمیان و آن رکن در مقام  
 ابراهیم و حوض کوثر و چاه زمزم و شتر و منارهای بزرگ که جا  
 رشتش صفاء جانب چپ مروه است و داد مرا چیزی حید که نداد  
 یکی از پیغمبران و شترش که مقرب گفتم چیست آن یا رسول الله گفت  
 داده است خدای تعالی مرا علی و داده است با وفاطه و شیرین  
 نسا را در هر ماه معاده است از و منتقطع است و باز میکرد و هر شب بوی  
 دوشیزگی و نداد اینچنین زن وجه هیچ پیغمبر را و داده است با و دو فرزند  
 که حسن و حسین اند و نداد هیچ پیغمبر را مانند این دو پسر و داده است  
 همچو من و نداد مرا کسی را مانند من چیزی و داده است با و حوض کوثر  
 و گردانید است لبوی او بخش کردن نبشت و از و نداد این شتر  
 نوشختان و داده است پیر و آن او را نبشت و داده است با و برادر  
 مانند من و نبشت کسی را بر اوری همچو من ای کرده آدمای هر که خوا

فرو نهاد انس عجب خدای او انیاء قبول کند خدای تعالی  
 کردای او پس باید که نظر کند بوی علی بدستی که نظر کرد  
 او زیاده میکند در ایمان دوستی او میکند از بد بسیار اجابت  
 انس از زیر او عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله  
 علیه و آله وسلم انه قال من صام يوم الثامن عشر من  
 الحجة كان له سدين شهر او هو يوم الذي اخذ فيه النبي سيد علي  
 فعبد جسم فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه  
 وعاد من عاداه ترجمه از ابی هریرة مروی است که شنیدم از رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم که گفت هر کس روز هجدهم در روز میزد  
 زنی حجه مرا و است ثواب شصت ماه و روز هجدهم ماه مذکور روز  
 که گرفت در آن روز پیغمبر دست علی را در موضع غدیر خم و گفت ای  
 که من حاکم و امیر ششم علی حاکم و امیر است با خدا یا دوست است  
 که علی را دوست دارد و دشمن دارد آنرا که علی را دشمن دارد عن  
 عمر الخطاب قال انصت مولی الله صلی الله علیه و آله وسلم لعلي  
 من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

من خذله و انصر من نصره اللهم انت شهيد عليم فقال كان في  
جنبي شاب حسن الوجه طيب الريح فقال يا عمر لقد رسول الله  
يكلمه كذا و كذا الا ما سمعنا فاذرنا ان نكلمه فقال قلت يا رسول الله  
قلت في علي ثاب في جنبي شاب حسن الوجه طيب الريح فقال كذا  
و كذا فقال نعم يا عمر انه ليس من ولد آدم لكنه جبرئيل راوان لو كذا  
و كذا في علي ترجمه از عمر بن الخطاب مرويت كه گفت براي كرد رسول  
صلي الله عليه و آله و سلم از براي علي علي و گفت هر گاه اين حاكم و امير  
علي حاكم و امير است با خدا ايا دوست دارا كه علي را دوست  
و دشمن دارا كه علي را دشمن دارد و فرمود كه از روي او را دوست  
علي را باري كند با خدا ايا تو كوه مني بر نشان كف عمر رضي الله  
در پهلوي من جواني بود سكو روي و خوش بوي گفت الجوان اي  
هر آينه نتجسي شسته رسول عهدي كه فرما كند از احب من و چنين  
مناقب پس برهنه كن تو از ايكه كسلي اين عهدي را پس گفت عمر كه هم  
اي رسول خدا بد رستي كه جاني كه تو گفتي در حق علي ان بخنان را تو  
در پهلوي من جواني خوش روي و خوش بوي گفت چندان و چندان

اي عمر الجوان از فرزند ان آدم بود كه جبرئيل عليه السلام  
خوبست ختم سازد آنچه من بر شما گفتم در حق علي مولف كويده  
من كنت مولاه فعلي مولاه و رويج برندي و مسلم و مناج و سنده  
ابن نبل و شكوه و مواعظ و غيره نه پيش رست چنانكه عبارت شكوه  
انبت عن البراء بن عازب ز يد بن ارقم بن رسول الله صلي الله  
عليه و آله و سلم لما نزل بعد رستم خذ بيد علي عليه السلام فقال لهم  
تقربون الي اولي بصل من من نفسه فاولي فقال اللهم من انت مولاه  
فعلي مولاه اللهم و ال من و الاه و عاده من عاده فليقبه عمر رضي الله  
فكان فقال له هيا بيني و بينك و هيا بين كل مؤمن و مؤمنة و  
صواعق من رويانه رواه عن النبي صلي الله عليه و آله و سلم لمسكون  
وان تراه من طرقتي و هيا بيني و بينك روايت زنده اندازي ان  
حديث سبي نواز سحابه و بد رستي كه بسيار من يرق او و حج و هيا  
عن عائشه رضي الله عنها قال سمعت رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم  
علي حبي ان ابي لم يزل حمره غلبه و لا و حمره في قبره و لا فرغ عوده  
ترجمه از ام المؤمنين عائشه مرويت كه شنيدم از رسول صلي الله عليه و آله و سلم



که میفرمود و مرغان این اخطاب که پندیده است ترا ای نبی انبیا  
 دوست ترا انوس و زمانه نزد مردن و نیست اورا ترسی از کورده  
 اضطراری در روز قیامت عن ابن عمر قال انما انزل الله من السماء  
 عليه وآله وسلم فاقبض الله فقال ايها الناس هذا وليكم بعدى في الدنيا  
 والآخرة فاحفظوا يعني عليا ترجمه از ابن عمر رضى الله عنه مرويت كه نماز  
 ميكرديم بار رسول صلى الله عليه وآله وسلم پس نگاه كرد بجاى ما و گفت  
 اى مردمان اين مرد يعنى علي حاكم و مير شماست بعد از من در دنيا و آخرت  
 پس نگاه داريد اورا يعنى اوس را فقال الله صلى الله عليه وآله  
 وسلم انما سيد الناس و علي سيد المؤمنين و ان اوصياي بعدى ثمانون  
 علي و اخرهم الفقيه المهدي ترجمه از ايانة ابن رضى الله عنه مرويت كه  
 صلى الله عليه وآله وسلم گفت من سيد انبياءم و علي سيد اوصياي  
 بدرستي كه اوصياي من بعد از من دوازده خواهند بود و اول شان  
 عليست و آخرشان قائم مهدي عن عمر قال مرسلان الفارسي و هو  
 ان يعود رجلا و نحن جلوس فلما و فصار بل قال نوحيم لانك ما فنداه  
 الاله بعد مهيا و افضل من هذين الرجلين ابي بكر و عمر فقام سماك فقال

و سبك بافضل من و الاله بعد مهيا و افضل من هذين الرجلين ابي بكر  
 عمر ثم مضى سلمان فقبل له يا ابا عبد الله ما قلت قال فقلت علي رضى الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم و هو و عمر استلمت فقلت يا رسول الله  
 قال يا سلمان انك من الاولين ما قلت الله و رسوله اعلم قال ان آدم  
 صي شيت كان افضل من ترثه بعده من ولده و وصي نوح سام و كان  
 افضل من ترثه بعده و وصي موسى هرون و كان افضل من ترثه بعده  
 سليمان يوسف بن برخيا و كان افضل من ترثه بعده و وصي عيسى يحيى بن  
 بن برخيا و كان افضل من ترثه بعده و ابي و صبي ابي علي و افضل من ابي  
 بعدى ترجمه از عمر ابن الخطاب رضى الله عنه مرويت كه گفت كه شيتان  
 رضى الله عنه و او پنجوست پرستگار بر او مانسته بود و در جود و بود  
 ما مردى گفت اگر میخوايد خبر كنم شما را به بهترين اين است بعد از من  
 اين است و بهتر از اين و و مردى يعنى ابوبكر و عمر است و بهترين اين است  
 و گفت نعم بخدا اگر خواهم هر آينه خبر دهم بافضل اين است بعد از من  
 افضل از ابوبكر و عمر و بعد از ان روان شد پس گفت مروراى  
 ابا عبد الله چه گفتى و از كى گفتى گفت مرآدم بر رسول الله صلى الله عليه

و سلم در حالی که در سگرات موت بود گفت ای رسول ای خدا و صلی  
 فرمود ای سلمان ایامیدانی تو که گمانند وصی اینها گفتم خدا و رسول او  
 و ان ترست فرمود بدستی که وصیت کرد آدم علیه السلام شیت را  
 و شیت بهترین انجاء بود که که شیت پس از خود از فرزندان خود  
 وصیت کرد نوح علیه السلام سام را و بود سام بهترین آن مردم که  
 پس از خود وصی و وصیت کرد موسی علیه السلام یوشع را و بود یوشع  
 بهترین انجعی که گذشت بعد از خود و وصیت کرد سلیمان علیه السلام  
 اصف برخیار و صفت بود بهترین که گشت بعد از خود و وصیت  
 کرد علیه السلام شعون بن برخیار او بود شعون بهترین ان  
 گذشت بعد از خود و وصیت کرد موسی علی و علی بهترین آن  
 مردم است که مکیه از ملس از خود عن عمر قال لما عقد عقد موافق  
 بن اخی به قال اخی فی الدنیا و الآخرة و خلیفه فی اهل و عیال و عیال  
 و ارثه علمی و فاعنی دینی و مالی و نفع نفعی و ضرر ضرری من اهل  
 اخی و من البغضه بعد البغضی رحمه از عمر رضی الله عنه مرویت که گفت  
 هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عقد بر اداری در میان اعیان خود

این علی بر او وصیت در دنیا و آخرت و نفع من و ضرر من  
 من در دست من و وارث علم من و او گشتند و درین  
 او از ان من و مال من از ان او است نفع و ضرر و نفع و ضرر  
 منست هر کس دوست دارد او را بدست دوست خود و مرا  
 هر کس دشمن دارد او را بدست دشمن خود و مرا عن سلمان  
 قال فی وصیته النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اذ احسن علی  
 و هو یقبل عنقه و قال و یقول انت سید این سید است امام  
 امام است حجه بن حجه ابوج حجه من مملکت سید فامیم رحمه الله  
 فارسی رضی الله عنه مرویت که گفت در آیدم بر پیغمبری و الله  
 و سلم و در آن وقت امیر المومنین حسین بر بالای دران نهاده  
 بود و پیغمبری بود حید هر دو چشم او را و در او را و صلی الله  
 و لیس حیدری و امام پیرامی و محبت خدای و پیر خدای  
 حجه برای نه گانه که از پشت توانه و نه من آن محبت فایم انبیا  
 و از نه دین خدای عن زید بن خارج مولی رسول الله  
 علیه و آله و سلم قال لما کان اللیله التي خد فیها رسول الله صلی الله



والله وسلم قال لما كان على الانصار يومه الاولي فقال اخوت عليم  
 بما اخذكم الله على بنين من قبلي ان تحفظوا علي ابن ابي طالب ما تحفظوا  
 انفسكم فانه صدق الاكبر يريد الله به دنكم وان الله اعلم بموالاتكم  
 وازهر اسم انصار المصطفى وعيسى الكلمات التي كان يحكيها الموفق وعطاء  
 هذا اول نقل من اية راي الائمة الطاهرة من اسي من ولده ولحق الحلال  
 من الايمان ما بقي احد من ذرية وعليهم تقوم القيامة رجمة از زيرين  
 خارجه رضي الله عنه كه غلام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مروى  
 كه چون شد آن شب كه رفت در شب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم  
 ببيت مخيم خود را پس گفت مني گرفته من بر شما بيعت خيالي كه از شب  
 خداي تعالي بر پيشه من كه بود در پيش از من اينكه نگاهداريد مرا و از  
 داريد مرا از ان چيزهاي كه باز ميداريد جانهاي خود را پس بر سر كسي  
 صدق اكبر است مي افزايد خداي دين شما را بعلي و بدرستي كه خداي  
 داده است موسي را عصا و ابراهيم را شمشير و زكريا را عصا و عيسى را عصا  
 ميگردد با نموده را و او خداي من يعني علي را و مهربانتر بر او است  
 از پروردگار من بر صدق و بزرگي او و اما من با كيه نشان برود

از فرزند ان او هر كه خالي نشود و روي من بهر ايمان ما و اجماع  
 شخصي از اولاد او باقي باشد و بر پاي من و روز قيامت  
 بذريت او مولف كويد از حديث با علي بن ابي طالب اشرف علي الله  
 فاحسان علي رجال العالمين ثم ائمة ائمة ائمة فاحسان علي بن ابي طالب  
 العالمين الى آخرة ما ايجاجله احاديث از جمعه عارف رباني ميرسيد  
 همداني كه موسوم بود است از مودت ثالثة نقل گرفته رجمة  
 شد اگر چه احاديث مذكوره در اكثر كتب معتبره منظر در آمده اما  
 بر جمع سيد مذكور قدس سره اعتماد تام بود بنا برين نوشتني  
 كتب ما يبر دخت

بر ارباب انش و بهجا بنش خانه و با هرت نه بعد از ده خداي  
 و علما و حديث مصطفی عليه وآله التحية و التثنية و التثالثية و الترابية  
 از كلام امير المؤمنين كه هم الله وجهه حيث بنا برين ايجاج بيان ايا  
 بارات و امان و احايث حيث جانه بنان اين باب نماو

بکلام معراج امام آن امام معصی مقام کرده شد و پنجاه مکعبه چهارگانه  
 که از آن منظور نظر افرید کار خواجه محمد و دارنور مصحح شد و کوزه  
 موسوم بخطبه البیان گردانیده مولف بشرف مطالعه شش مرتبه شد  
 انصاف نیست که شارح طیب الله افکاره در مانت عبارات  
 معانی و اد شرح داده اگر رساله مذکور تمام می نوشت موجب  
 تمجید ازین وجه معنی تحت لفظ بقدر دانش کوفته اندیش خود در خبر کار  
 آورد امید که موافق رضای مطابق رای جهان آرای محضرت امام  
 وجهه باشد **قال امیر المومنین کرم الله وجهه انا الذی علی**  
**مفاتيح الغيب** علامها بعد محمد غیری یعنی منم کسی که زبنت کلید  
 که نمیداند آن کلید را بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم **قال**  
**امام المتقین کرم الله وجهه انا بكل شیء علیم** معنی منم بحقیقت هر  
 آنچه و دانایم **قال امام المتقین انا الذی قال فی رسول الله علیه**  
**الصلوة و السلام انا مدینه العلم و علی بها یعنی منم کسی که کف**  
**رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شان وی که منم شهر علم و علی**  
**نفت قال امام العارفين کرم الله وجهه انا ذو القرنین الذی یورث**

۹۸  
 الصفح الاولی یعنی منم ذو القرنین ذکر کرد و در کتب سابقه  
 پیش ازین نازل شده **قال امام ابوالمجدین کرم الله وجهه انا**  
**المکرم الی یخرج منه ثمان عشر غیا یعنی منم آن حجر مکرم که روان شد**  
**و بیرون آمده از وی دوازده چشمه ای و لایست ایما عشر قال**  
**امام ابو مدین کرم الله وجهه انا الذی عندی خاتم سلیمان یعنی منم آن**  
**که نزد منست خاتم سلیمان علیه السلام یعنی منم آن در جمیع مخلوقات**  
**جز این پس غیر آن مولوی کویده حکم سلیمان نبی نیست و**  
**بدرستی تو کسری الله مولانا علی قال امام الحنفیه کرم الله وجهه**  
**انا الذی اتوا لحساب الخلق یعنی منم کسی که مقصدی متکفیم**  
**خلق را قال امام الساکین کرم الله وجهه انا لیس فی محفوظ یعنی**  
**منم لوح محفوظ که ثابت است در غیب و نور من جمیع موجودات و**  
**واللهی قال امام الحنفیه کرم الله وجهه انا مقلب القلوب و الانبیا**  
**ان النبا ایاهم ثم ان علیا صاحبهم منکم و انتم و اولادکم و شما**  
**و باطن مردم بسوی خیر و شر و بد و نیک که بسوی است مرجع و باز است**  
**ایشان و تحقیق که برزده است و بر مات حساب ایشان قال امام**



کرم الله وجهه امام اندی قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما عاين  
الاصراط اطلق الموقف متفك يعني نعم انكس كنت رسوا من الله  
عليه وآله وسلم اي على طريقه طريقه تست موقف موقف نوعي بر احوال  
نابت رانجي بر همان ثابت بايد بود يا انكه يا اصراط صراط تست  
تو صاحب و متصرف آني هر گرا خواهي مجبور قاطف كنند اني  
موجبات نعمش اصل سازي و هر گرا خواهي نكوتنا ريدركا ت حرم  
و بعضي رانجن و الام مكث عبور شدت مرور مواخذه ناسي رانجن  
و تفاوت و تفاوت مراتب اعتقاد كه بتو دارند و مجتنب موقوف  
و بتو تعلق دارد هر گرا خواهي در ظل حمايت خود كشيره شدت  
انجا بروي آسان كني و بعضي رانجن رانجن رانجن رانجن رانجن  
نجاه هزار سال است متعاقب كز اني نونجي منم انكس كز او است  
كتابي بر چيزي كه بود و باشد قال امام الاولين كرم الله وجهه  
نوح الاول اما ابراهيم الخليل حين التقي في النار اما موسى المومنين يعني  
منم آدم اول منم نوح اول منم ابراهيم خليل در انوقت كه انداخته شد  
الن منم موسى عكس رانجن مولف كويد و مرآت الطالين مظهر

كه خلق كرد حق سبحانه و تعالي بعد از بهشت و دوزخ شش صد هزار سال  
ده هزار آدم بشير از خلق آدم صفي و عمر داد هر آدم داده هزار سال  
پس باز ميراند و خلق كرد بعد ايشان باز پنجويشان ده هزار آدم و  
عمر داد هر آدم را بدستور سابق ده هزار سال پس خلق كرد بعد از ده  
مرتبه اول و دويم آدم صفي را بنا بر ان هر زمان نخست پس نوح  
اول برين معني صادق آمد مولوي جامي است عالم لطفي و عيني  
از روي يقين ذات تو مقصود ايجاد و دو عالم آمده بود بر آدم مقدم  
معني اندر ازل نام سبقت كرده بر حوا و آدم آمده آدم اول نوي  
كر است مي پرسي من كره آدم از ده صورت بمقدم آمده صدق  
درين معني خطاب تراب شاهد است باز سر اعيان فهم آمده قال  
الناكثين كرم الله وجهه امامنا ح له سباب يعني منم كشته دست كز  
سبابا قال امام المتعبدين كرم الله وجهه امامنا موق الا بحار عيسى منم  
دهند و نيز كنند در خنان قال امام الباقين كرم الله وجهه  
منشي السحاب يعني منم بكننده ابرما قال امام المسوين كرم الله وجهه  
اما منج العيون اما منزه الانها يعني منم برون از زده چنهما در و ان

در باب وجوبها قال امام المحدثين كرم الله وجهه انا واهل البيت  
 انما سمك السموات يعني من كسر الله فيها وابند سا زنده اسمها  
 قال امام العارفين كرم الله وجهه انا الذي عندي فصل الخطاب انقسم  
 الخيرة والارثية مني من كسر الله في فصل خطاب يعني خطاب  
 بيان حق وباطل وكلام وجداسا زنده وسميا زنده بيان صواب  
 وخطا ويا كلامي كه در نهايت وضوح وعلو است در وانمودن حقايق  
 و فهمیدن و فهمان موارف مني شمت كننده در جات خست بر اهل  
 خست و در كات جنم بر اهل جنم قال امام المعصومين كرم الله وجهه انا  
 روحان وحي الله انا معصوم من عند الله يعني مني تفسير و بيان  
 الهي مني معصوم و محفوظ از صواب و كباير و خطرات و شكوك و شبهات  
 بعضي كه از جانب حق تعاليت قال امام المرشد بن كرم الله  
 وجهه انا حجة الله على من في السموات و فوق الارض يعني مني حجة  
 و برهان ساطع حجة و حد نيت و كمال قدرت الهي انا نيكه در اوقات كند از  
 جنس ملايك و نفوس قدسي و بر ساكنان طبقات و من از پس من و ملايك  
 ارضي و غيره قال امام المبشرين كرم الله وجهه انا هازن علم الله انا

بالقسط يعني مني كنجينه و كنز و علم الهي و مني قائم مقام و مصنف بعد از علي  
 قال امام المنذرين كرم الله وجهه انا و ائمة الارض يعني مني مني  
 الارض كه ان از علامات امارات قيامت است قال امام المنصيرين  
 كرم الله وجهه انا الراخعة الراوثة يعني مني مني ان في اولي در لغات  
 حركت هنده و جباينده است مزرين روز مني را و نه يعني مني مني  
 و را و ف بنا بر من نا ميده شد كه در عقب اوليت ما خود از روبرو  
 جباينده اول ما خود است از جفت آن شدت تحريك است قال امام  
 العاشقين كرم الله وجهه انا صيحه بالحق يوم الخروج الذي لا يامه  
 غنة خلق السموات و الارض يعني مني مني ان في حق كه در روز بروز  
 آمدن و حشر كردن خلایق است اچنان روزي كه پوشيده شد  
 از وي مخلوقات آسمانها و زمين قال امام المقربين كرم الله وجهه  
 انا صوت علي ابن ابي طالب اطرب صوات الرعد يعني مني مني اواز  
 علي ابن ابي طالب در جنگها همچو اوازي رعد قال امام المرشد بن  
 كرم الله وجهه انا اول ما خلق الله حجة و كتب على حاشية لا اله الا  
 الله محمد رسول الله علي و لي الله و وصيه يعني مني مني اول كسي كه خلق كند



الله تعالى محبت اور انوشته بر اطراف لا اله الا الله محمد رسول  
 علی ولی الله و وصیه و نیز گفت آنحضرت کرم الله وجهه که پس از خلق کرد  
 عرش را و نوشت بر ارکان چهارگانه او کلمات مذکوره و قال ثم خلق  
 الارض فكتب على طرافها لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و  
 و نیز گفت آنحضرت کرم الله وجهه که بستر خلق کرد طبقات زمین را  
 و نوشت بر اطراف و جوانب او کلمات مذکوره و قال ثم خلق اللحم  
 فكتب على حدوده لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و وصیه  
 و نیز فرموده آنحضرت کرم الله وجهه که پس از آن خلق کرد لوح محفوظ  
 را و نوشت بر نهایات و جوانب او کلمات معجزه قال الامام السجادی  
 کرم الله وجهه انما الساعة التي لمن كذب بها سيوف مني من الساعة  
 هر کس کذب و منکر اوست واجب شده بروی او زخم و مراد  
 از آن ساعت روز قیامت قال الامام المشاهدين کرم الله وجهه  
 انما في ذلك الكتاب ريب فيه يعني نعم ان كتابه كذب بهج  
 شکی و پیری و روی که عبارت از قرآن مجید است قال الامام الثقلین  
 کرم الله وجهه انما بهما الحسنی و الحسنی الامر الله به یعنی به این دو

الهی که امر کرده است حق سبحانه بآنکه خوانده شود و او را بان  
 مولوی میگوید میفرماید ای مرغ خوش جان بخوان الله مولانا  
 تسبیح خود کن بر زبان الله و مولانا علی بهش عظیم و عجلت غفار و نور  
 عالمست مولا و حق و آدمست الله و مولانا علی خواهی که بانی و نشان  
 جان در ره او بر نشان کو جان و دست نشان الله و مولانا علی  
 سلطان شوال و غیره و آن پادشاهی وزیر دارند و بر ما و پر الله  
 علی قال الامام السجادی کرم الله وجهه انما النور الذي اتى بشي  
 فهدى عنى نعم ان نوري كطلبت روضته ما كروى و روى موسى  
 یافت آن نور قال الامام المکرمين کرم الله وجهه انما دم العقده  
 معنی نعم براند از تمامی عصرهای دنیا و عمارات عالم قال الامام المحمديان  
 کرم الله وجهه انما خرج المؤمن من القبر يعني نعم بر آنکه مومنان  
 از قبرهای ایشان قال الامام المحمدين کرم الله وجهه انما انما انما  
 الف كتاب من كتب النبيا و النبي نعم اني كذا من كتب النبيا  
 انبيا عليه السلام قال الامام المتكلمين کرم الله وجهه انما المتكلمين  
 في الدنيا مع من هو محمداً و محمد بن عبد الله و محمد بن عبد الله

المتعالمين كرم الله وجهه انا صاحب لوح ومنجيه نوب المتعالمين  
 ومنجيه وشافيه وانا صاحب لوح ومنجيه عيسى بنم صاحب لوح  
 ونجات دهنده ومي ومنم صاحب لوح ونجات دهنده ومي  
 ومنم صاحب لوح كد بسلامه وانا لوح مخمها ونجات دهنده  
 وشاخشده ومي ومنم صاحب لوح ونجات دهنده ومي  
 قال امام القادرين كرم الله وجهه انا انعمت السموات السبع  
 وقدره الكاظم عيسى بنم كد برياي كرده ام نهفت اسما ز اسود  
 كالمه خور قال امام الفاضلين كرم الله وجهه انا الذي  
 ابراهيم الخليل الرب العالمين وافر تفضله عيسى بنم كد بسبب  
 آورد ابراهيم خليل مريد ودار عالميان را وافر كد تفضل وافر  
 او قال امام القانتين كرم الله وجهه انا عصا الكلم وبراخذ  
 الخلق اجمعين منم عصا موسى بنم كلم الله وانا كد موده ام مو  
 ثباتا تام خلقه او فاقص وترف رايان قال امام المعطوفين  
 كرم الله وجهه انا الذي نظرت في عالم الملكوت فلم اجد غيري شام  
 وقد غالب عيسى بنم انكس كد نظر كردم در عالم ملكوت پس نهافتم غير خود

چند دیگر را و غایب و غیر حق <sup>انالی</sup> قال امام الامرین کرم الله وجهه  
احصی فی الحق وان کثروا حتی اوبهم فی الله یعنی من کلمی که شما  
و منی با هم اعداد خلق را اگر چه بسیار شوند تا آنکه مودب میل و اتم  
ایشان را بسوی الله تعالی قال امام الطاهرین کرم الله وجهه  
الذی لا تبدل القول لدعی و اما انما یستدلیم للعبیه یعنی من کلمی که  
مستبدل و تغییر نمیشود قول و کلام پیش من و من پیش من ظلم کنند  
مرند تا را قال امام المقدسین کرم الله وجهه اما ولی الله  
الارض و المقوض الیه امره و احکم فی عبادہ یعنی من و اخی خدای  
زمین و که شسته شده بسوی من امر خدا و حکم میکنم در بندهای  
خیاخیه فرمود یا خیاخیه منو ایهم قال امام الملاحین کرم الله وجهه  
اما الذی دعوت السموات البسع فاجابونی فامرتما غیب و  
یعنی من کلمی که خواندم آسمانهای محض که نه پس اجابت نمودند  
پس حکم کردم بر پا ماندند قال امام المجتهدین کرم الله وجهه اما الذی  
بعث النبیین و المرسلین یعنی من کلمی که بر زمین آسمانها  
قال امام الخاکیه کرم الله وجهه اما الذی دعوت الشمس و القمر



یعنی منم آنکسی که خواندم و طلب اطاعت نمودم ماه و اوقات را  
 کردند ایشان مرا مولوی معنی نوی گوید خواه خیر البشر باشد شر  
 راجع شمس و قمر باشد سلام عليك حیدر که کنان با جبرین و  
 شیر خدا و خواستگار سلام عليك قال امام المهاجرین کرم الله وجهه  
 العالمین یعنی منم که خلق کرده ام عالمیان را قال امام الحی بدین کرم الله وجهه  
 اما و احی الارضین و عالم بالا قالیم یعنی منم که سرانده زمینها و دانا جمیع آنها  
 قال امام الشهدین کرم الله وجهه اما امر الله و الروح یعنی منم امر خدا و روح  
 او که فرموده قتل الروح من امر ربی قال امام البارزین کرم الله وجهه اما الله  
 قال الله لا عدایه الیه فیما و جهنم کل کفار عنید یعنی منم آنکسی که گفت خدا و دشمنان  
 او را نمیکند در دوزخ هر کافر که در کفرش را قال امام الفصیحین کرم الله وجهه  
 اما الله الذی ارست الجبال بسطت الارضین اما مخرج العیون و انت الزلزال  
 و شرف الاشجار و مخرج النمار یعنی منم آنکسی که لشکر کرده ام کوهها را از کوه  
 زمین و گسترانده ام زمین را با همه سکونت مخلوقات و منم بیرون آورنده  
 چشمها و رویاننده زرها و چمنها و بلند کننده درختها و بر آورنده میوهها  
 قال امام الهادیین کرم الله وجهه اما الله الذی قدر اقواتها و نزل المطر و  
 منم آنکسی که

البرق یعنی منم آنکسی که تقدیر کرده ام و مقدر میارم قوتهای مردم  
 و فرود آورنده باران و شنوایانده آواز رعد و برقم قال امام  
 المتقین کرم الله وجهه اما منفی الشمس و مطلع الفجر و منشی النجوم  
 منشی الفلک البجور یعنی منم روش کننده اوقات و بر آورنده  
 صبح و پدید کننده ستارها و پدید کننده دروان سازنده شب  
 و در و باره مولوی گوید توحید منست اخیری بهم سالک را  
 رهبری هم مومنان را مخوری الله و مولا نا علی قال امام الشافعیین  
 کرم الله وجهه اما الذی اقوم الساعة اما الذی ان انت و انیت  
 اقل یعنی منم کسی که بر پاییدم روز قیامت انتم انکه اگر سرانده شوم  
 نمی میرم و اگر کشنده شوم نمیشوم قال امام شافعیین کرم الله وجهه  
 اما الذی اعلم ما یحدثنا بعد ان و ساعه بعد ساعه اما الذی اعلم  
 خطرات القلوب لمح العیون و ما یخفی فی الصدور یعنی منم آنکسی که میدانم  
 چیزهای که خطور میکند و میکند در دلهای و پلک در چشمها و خیرهای  
 که مخفی است و پوشیده است در سینههای مردم قال امام الحلیین کرم الله وجهه  
 اما صاوة المؤمنین فی تهم و حججهم و جهادهم یعنی منم نماز مومنان و زکوة

حج و جهاد ایشان مولوی مسکو گوید سببان حی لایانم سیدارو  
 هر صبح و شام حج و نماز است صیام الله و مولانا علی قال امام العار  
 کرم الله وجهه انا الناقور الذي قال الله تعالى فاذا نقره الناقور  
 اما صاحب البشر الاول و الآخر اما اول ما خلق الله نوري و اما علي  
 نور واحد يعني بنم آن ناقور که گفته است حی سبانه و تعالى فاذا نقر  
 الناقور يعني منی قتی که دمیده شود در صور منم صاحب بشر و بنم آن  
 اول که از قبر است و این کنایه از زنده ساختن است و بنم آن  
 صاحب بشر آخر یعنی بنم آن منی بوی عرصات و منم اول کسی که  
 کرده است خلق خدای تعالی نور مرا و منی علی از یک نیم قال امام  
 المعطین کرم الله وجهه اما صاحب الکواکب منیر الدوله اما صاحب  
 الزلزال و الراجفه و اما صاحب البلیا و صاحب البلیا و منم صاحب  
 یعنی منم صاحب کواکب و و کسند دولت منم صاحب الزلزال  
 الراجفه و منم صاحب مقصود و صاحب البلیا و کلامی که است یا کنند  
 بیان حق و باطل قال امام الباقولین کرم الله وجهه اما صاحب  
 ارم ذات العباد التي لم تخلق مثلها في البلاء و اذا زلزلنا انا المنق

باذل باقیها یعنی منم صاحب ارم که خداوند عمو و پستوهای بر  
 انجمن ارمی که مخلوق نشده مثل او در هیچ شهری و نه فردی از  
 وی و منم الفاق و بذل کننده بچیزی که در آن است از حق و حق  
 قال امام الشجعین کرم الله وجهه انا اهلک الجبار المقدر  
 سعی و الفکار یعنی منم که هلاک کردم جباران و سرکشین  
 سعی و الفکار سر دفتر هر کس علامه مصر و من آن بر دل شد  
 شکر الله و مولانا علی ای بنده شیرین زبان از دیو اگر یا الجان  
 مردم بگو از صدق و جان الله و مولانا علی ای شمس من جان  
 باز جان در موش ابرشان تا ابدت در گوش جان الله و مولانا علی  
 قال امام المعلمین کرم الله وجهه انا الذي حملت النوح في السفينة التي  
 عليها انا الذي بحيت ابراهيم و موسی و نوح و يوسف و منم صاحب  
 اما صاحب موسی و خضر و معلمها یعنی منم کسی بر چشم نوح را در سفینه  
 بود او را منم که نجات دادم ابراهیم را از آتش و موسی را از  
 غربت منم موسی و یوسف در چاه و بر آورنده وی از چاه منم صاحب  
 موسی و خضر و تعلیم کننده آن هر دو حکمتها و غوامض الهی



قال امام المجتهدين كرم الله وجهه انا من ائمة الملوك والكون يعني من سب  
 سيد اساطين ملكوت عالم كون يا منم سيد كهنه هود قال امام  
 المجتهدين كرم الله وجهه انا الباري المصور في الارحام عيسى من مبرو  
 منزله ان نقصاها من صورت هنده طفل در جها قال امام المفسرين  
 كرم الله وجهه انا الذي ابرى الاله وادفع الارض اعلم ما في الصاير  
 انكم ما تاكلون وما تخرجون في بيتكم يعني منم كسي كه پيا ميكنم يا منم  
 مادر را دور او دور ميآرم برص عيسى را و انا و واقف منم  
 در ضاير و خواطر است منم كه خبر ميدهم بخبري كه مني را دور  
 مي نهد از در خانه هاي خود قال امام المصلين كرم الله وجهه  
 انا البعوضة التي ضرب الله بها ملائكتي منم ان بعوضه كه مثل او رده  
 بان الله تعالى ان الله لا يستحي ان يضرب مثلاً بالبعوضه فما  
 فوقها قال امام المصلين كرم الله وجهه انا الذي اطاعني الله  
 الطاهر يعني منم كسي اطاعت و فرمان برداري نمود مرا الله تعالى  
 در وقت ظلمت و تاریکی یعنی حاجت كرد رسول مرا در آن طورت  
 قال امام الاجودين كرم الله وجهه انا الذي افاضني الله

في الظلمه و دخی الى طاعتی فلما طردت اكر و اتوا الى حل و علا فلما امام  
 ما عرفوا كفو و ابه عيسى منم انكسي كه بر ما كرد و منها ساخت حق تعالی  
 حقیقت مرا و حال انكه حسیح مخلوق است در ورطه ظلمت و منم كسي  
 و خواند آن خلق را بتسوی طاعت منم پس بعد از انكه شوق  
 شد بظلمت و مرتبه وجود آمدند آن مخلوقات الكاكره و ظلمت  
 و فرمان برداری مرا چنانچه حق تعالی فرموده و صادر نموده  
 حق سبحانه كه در كمال بزرگی و نهایت بخت است در كلام مجید خود  
 فلما جاءهم من ابراهيم كه امد و نشان نشا خست قدر او را و  
 كه فرستاده باد قال امام المجتهدين كرم الله وجهه انا الذي  
 كسوت لعل من طاعت منم انكسي كه پوشانیده ام و انا الذي  
 كسوت قال امام الاكابر كرم الله وجهه انا الذي هو حامل  
 مع البرار من لدی و حامل العلم انا الذي اعلم تاويل القرآن و كذا السالفه  
 انا المبرور من العلم يعني منم كسي كه او بردارنده علم است يا منم  
 كه از فرزندان منم و منم كسي كه بردارنده علم است لواء الطاهر و منم  
 كه نيك ميدهم تاويل معاني قران و كتب كنهه و منم كسي

کرده شده در علم **قال** امام القضاة کرم الله وجهه  
 السموات والارض کل شئ ذلک الا وجهه اما صاحب الجسد  
 یعنی بنم ذات الله تعالی که در آسمانها و زمین است هر شئی پاک  
 و فنا شونده است مگر ذات او منم صاحب خالق حقیقت  
 که بتان و آله مشرکانند **قال** امام الراسخین کرم الله وجهه  
 اما باب الله الذی قال الله تعالی ان الذین کذبوا باياتنا  
 استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة  
 بل لهم عذاب عظیم و کذا لک خبری الجبرین یعنی منم آن  
 که مذکور است در آن آیه که بجهنم ان الذین کذبوا یعنی بدین  
 اما که تکذیب کند آیات ما را در استکبار و سرکشی خود و در ان آیات  
 کشاده بنشیند ایشان را در ثانی آسمان و داخل نشوند در بهشت  
 تا آنکه در آیه شریفه روزن و این خود بحسب عادت محال  
 در آمدن ایشان در بهشت نیز محال باشد بهین و شش خرامیدیم  
 مجرمان را **قال** امام المحدثین کرم الله وجهه اما الذی  
 خدمتی جبرئیل و میکائیل اما الذی روت الی الله منین اما الذی خص

بیه سل و میکائیل بالطاعة یعنی منم کسی که خدمت کرد مرا جبرئیل  
 میکائیل منم کسی که رو کرده شده و باز پس آورده شده  
 حقه من آفتاب را و در مرتبه منم آنکه کسی که خاص گردانید حق  
 و تعالی جبرئیل و میکائیل را بطاعت و فرمان برداری من  
**قال** امام الاعطین کرم الله وجهه اما بسم الله  
 الحنی و هو الا عظم الذی علی عینی ان اسی از اسماء رضی الله عنی  
 بسم اعظم و **قال** امام المبرزين کرم الله وجهه اما  
 انما الله الذی فی فیض الله طاعتی علی کل فی روح متفلسف  
 یعنی منم صاحب طرد آن که حقیقت مشهور و در مدین و منیر صاحب  
 مسطور یعنی قرآن یا لوح محفوظ و منم بیت معمور و الخائن  
 در آسمان بمقابل کعبه عمارت های او بعد از ایران و طواف  
 اوست و در اخبار آمده که داخل میشود در بیت المعمور هر  
 بنفعا و هزار مرتبه تحمید طواف و بان نوبت طواف ایشان  
 نمیرسد یا مراد بیت معمور کعبه باشد که معمور است بحاجیان و زائران



چنانچه در مدارک مستورست و منم المکی که فرض کرده اند و  
 طاعت مرا بر هر ذی روح و تنفس از خلق خود . قال امام  
 العارزین کرم الله وجهه انا الذی نشر الاولین و الاخرین انا  
 قاتل الاشقیاء بسعی ذوالفقار و محرقهم بالنار یعنی منم که نشر  
 کرده و برانگیزه خلق اولین و آخرین را منم کشنده به بخان و  
 کمازان بکوشش ذوالفقار و منم سوزنده خرمن حیات ایشان با  
 غضب موی منم کویید . انما ساعد دین حق و نبوع معانی  
 کریم وی آدم شده مسعود علی بود آتش که بشروی از این  
 زبک ستم و بدعت نبود و علی بود . انما کج دولت و معراج  
 کو قفل در مصطفی کبشو و علی بود . قال امام العارزین کرم الله وجهه  
 انا الذی طلعت الشمس علی الدین انما منعم من نظامین انا الذی اری عیون  
 الامم انا الذی اردلها فقیه من حوض رسول الله یعنی منم که نظام  
 کرده اند و غالب کرد حتی سجااته مرا بر دین و منم تمام کشنده از طاعت  
 و منم المکی که قبول میکنم دعوت آنها را و منم که رسیده میکنم  
 از حوض کوشش یعنی اگر خواهم فرو نشانم آتش منافقان از آب حوض کوشش

قال امام الانبیین کرم الله وجهه انا بابتیح الله من خلقه  
 انا انا الذی بیده مفتاح الجنان و مقالید النیر ان یعنی منم آن  
 درمی که گشت و هست او را الله تعالی که در آید از ان در شد  
 امان باینده از انواع مکر و مات و این منم که دست است  
 بهشت و دوزخ . قال امام الطغریین کرم الله وجهه انا الذی  
 جهد الجبار به باطفا نور الله و ادحاص حجه معنی الله الان تم نور  
 و ولایت عظمی الله علیه نذر الکثیر و عطانی نذر الحیوه انا مع رسول الله  
 فی الارض فترقنی الله من ایشاء و یخفی من ایشاء منم که معنی  
 کرده بودند جباران بفرواش ندن نور الهی و کم کردن حجت او را  
 پس متصل کرد مرا الله تعالی که این که تمام شود نور او و ولایت از  
 خدا نبی خود را و ریای کوشش و مرا و ریای حیات من را رسول خدا ایم  
 در زمین پس شناسانید مرا الهی را الله خواست و منع کرد که مرا که  
 نمیخواست . قال امام الوصفین کرم الله وجهه انا قائم فی  
 حیث الارواح تحرک و لا تنفس نفس عسکر یعنی منم که استاده  
 در سبزی ای در ملکوت اینجا که ارواح می جنبند و نیست نفسی که تنفس

سوگند من **قال** امام القاسمین کرم الله وجهه  
 صاحب محمد عالم ناطق یعنی منم دانای خاموش و محمد عالمی اندک  
 و الله و سلم دانای گویا **قال** امام القاسمین کرم الله وجهه  
 صاحب القرن الاولی انا حادرت موسی الکلیم و اغرت فرعون انا الله  
 یوم الظلمه یعنی منم صاحب قرن اولی که در حدیث و وقت خیر القرون  
 قرنی یعنی بهترین قرن تا قرن منست منم که حاوره و مکالمه کرده ام  
 با موسی و غرق کرده ام فرعون را منم سیراب کننده روزی که  
 غیر از ظل عرش سایه نباشد **قال** امام الکاسمین کرم الله  
 وجهه انا آیات الله و این الله انا احی و میت انا اخلق و اری  
 انا السميع انا العليم انا البصیر انا الذی جود السموات السبع و الارضین  
 السبع و طرفه عنی انا الاولی و انا الثانی یعنی منم آیات ختمه الله  
 و رازدار الله و من زنده بگردانم و می میرانم و من پیدا میکنم و زرق  
 میدهم منم شنوایانم و انا منم پیاپی باطن و بطن شمایانم که  
 سیر میکنم مفت آسمان و غنچه زمین را و یک چشم منم دن و منم اولی  
 یعنی نفی اول منم ثانی یعنی نفی ثانی **قال** امام المالکین کرم الله

وجهه انا ذو القرنین هذه الالهه یعنی منم ذو القرنین این است  
**قال** امام الوصیین کرم الله وجهه انا الذی انفتح و انا قور یوم عیسی  
 الکیا قرین غیر لیسری منم انکسی که نفخ میکنم در صور در آن روزی که  
 نجابت تخت است بر کافران و منم انکه اسلام احتمال آسانی ندارد  
**قال** امام المعشوقین کرم الله وجهه انا الاله العظم و هو  
 الهی معنی منم اعظم که آن که یعصیست **قال** امام الحسنین  
 کرم الله وجهه انا المستلم لسان صبا عیسی انا یوسف الصدیق انا الذی  
 تاب الله لی انا الذی یصلی فی آخر الزمان عیسی و منم انا السلف  
 الصدور یعنی منم که گویا شدم در زبان خورشیدی عیسی منم یوسف  
 منم انکسی که توبه داده است الله تعالی مرا عیسی قبول کرده توبه  
 من منم انکسی که ناز میکند در آخر الزمان عیسی و منم که زنده در  
 مولودی منم گوید **ان الله تحقیق حقایق تحقیق که زوی انا**  
 منم حق بود علی بود **ان نقیله توحید احد که دم احد خراو**  
**نقصی جدت نشنو علی بود** او بود وجود و جهان کره معنی  
**ای او نشدی عالم موجود علی بود** آن نور مجرد که بدی در همه جا



با یوسف و با علی بن ابی طالب و با عصمت کجی  
 با منیر لست آدم و داود علی  
 نهخت بخند آید و بسود علی  
 هم مادی و هم شاه شهو علی  
 هم و عده هم موعود و موعود علی  
 کر عهد وجود و وجهان بود علی  
 الله وجهه اما الاخر والاو لی اما ابداء و عهد اما فرع من فروع  
 زیتون و قندیل من قنادیل النبوة یعنی منم آفره و او لی که در دنیا  
 منم یکپسندد و مسند او شیا منم اعاده و حشر کنند و انهم  
 شاخی از شاخهای تیون که قسم یاد کرده است بان آید  
 و الدین و الریتون و منم قندیل از قندیل های نبوت که نگاه میدارم  
 رسالت را از باد افتد قال امام الرلین کرم الله وجهه  
 مطهر الاشیا کیف اشاع یعنی منم ظاهر کنند و شیا و مسند سازند  
 موجودات چنانچه بخوهم کرم الله وجهه  
 ارسی اعیان العباد لا یفرغ عن شئی فی الارض و لا فی السماء یعنی منم

که می بینم علمهای بنده را پوشیده نیست از چشم چه نور زمین  
 آسمان قال امام الخ شیعین کرم الله وجهه اما معراج  
 اما شکوه فیها نور المعصن اما الذی لیس شیئ عمل عالم الا بمعرفتی  
 منم چراغ هدایت منم شکوه که در دست نور محمد مصطفی صلی الله علیه  
 اله و سلم منم انفسی که نیست در مرتبه عتبار عمل هیچ عالم مگر آن  
 عمل معرفت و دوستی منم باشد قال امام الرافعیین کرم الله  
 وجهه اما خازن السموات و الارض اما قایم بالقسط اما عالم بتجیر الزمان  
 و حدثانه اما الذی اعلم عدد النمل و وزنها مقدار الجبال و وزنها و  
 عدد قطرات الامطار یعنی منم کجور آسمان و زمین که همه در تصرف است  
 منم قایم بعدل منم دانا بتغیر ما فتن زمان از خالی بجالی و از خوا  
 او منم کنشی که میدانم عدد مورچه و وزن او را و مقدار کوهها را و او  
 آنها را و عدد قطره های باران قال امام الخ صنفه کرم الله وجهه  
 اما آیات الله الکبری التي ارانا الله فرعون و عیسی بن ماری و  
 نبرک الله انچنان آیتها که نمود آنها را چنانچه سبحانه فرعون و عیسی  
 و زید فرعون قال امام السجین کرم الله وجهه اما الذی اقل

القبلین و احی مرتین و اظهر الاشیا کیف اشار یعنی منم انکشی  
 کرده ام و مواجبه ساخته ام و قبله یعنی بیت المقدس و گفته  
 نم که زنده ساخته ام و مرتبه این اشاره است بقصد شهادت  
 نصیر خواجه اصفی ازین مقوله خبر میدهد ز غمره لب  
 فتنه عجم دیدم ز شهوار عرب نچه بر نصیر گذشت و قصه مذکور  
 در باب خارق بعون الله تعالی با ساند صحیح بر سبیل تفصیل  
 خواهد یافت و منم که ظاهر میارم بسیار اچا نچه خواهم حسنه قال  
 العظمی کرم الله وجهه انا الذی سب وجه الکفار کف تراب فرجوا  
 ملکوا انا الذی حجد ولایتی الف اقمه فحسب منم انکشی که انداختم کرد  
 کفراشت خاک پس برکشید و طاک شدند و منم انکشی که نکار  
 کردند ولایت مرا هزار مرت از بهت های گذشته پس سنج کردند  
 حق تعالی ایشانرا قال امام شافعی کرم الله وجهه انا الذی  
 سالف الزمان و خارج و ظاهر آخر الزمان یعنی منم انکشی که پیش از  
 زمانم و خارج از زمان و ظاهر شوند ام در آخر الزمان  
 قال امام الاورعین کرم الله وجهه انا فاضلهم اغنیه الاولین و اخرهم

في الآخزين انا مغدب الخت و الطاغوت و محرم و مغدبهم فغوث  
 و يعوق و فسر و قد اضلوا کثیر العیسی منم شکننده کردن شریک  
 و بر آورنده ایشان از مملکت ایشان و عذاب کنند ایشان از  
 منم عقوبت کنند جبت و طاغوت بر آورنده ایشان از خانه  
 عذاب کنند فغوث و یعوق و فسر که بیان شرفانند قال  
 امام العالمین کرم الله وجهه انا مکلم سبعین سائ و مفتی کل شیء علی  
 سبعین رجلا انا الذی اعلم ما يحدث فی السیل و الدیار و لم یزل یخبر  
 بعد شئی الی یوم القیامه یعنی منم که گویا بهت و زبان و فتوی دهنده  
 خبر را بهت و وجه و منم انکشی که میدانم خبر را که پید میشود و در روز  
 و هر چیزی که واقع میشود بعد هر چیزی و این کتاب است بر جمع  
 یعنی میدانم هر امری را که واقع شود تا روز قیامت مولا  
 گوید قیومی و هم اکرمی و سلطانی و هم عظمی بر حجاب عالم الامی  
 و مولای علی هم انبیا کو باز تو هم اولیا و انا ز تو هم عارفان  
 ز تو الله مولا ما علی احسان ز تو ارکان ز تو برهان ز تو ابدان  
 ز تو هم روح و هم رجان ز تو الله مولا ما علی قال امام



المکرمین کرم الله وجهه انا الذی عندی ثمان و سبعون سمان  
 اسرار العظام یعنی منم کسی که زودست بمقاد و درو ستم  
 عظم قال امام العالمین کرم الله وجهه انا الذی فی  
 اعمال الخلق فی مشارق الارض و مغاربها و لا یخفی علی شی منهم  
 منم کسی که می بینم علمهای مخلوقات را در شرق و مغرب و شدت  
 بر من هیچ چیزی از ایشان مولوی معنوی گوید ای ره کا  
 مومنان و تند و مولانا علی ای سر و شش پان الله  
 داننده راز همه انجام آغاز ای قدر و سوار همه اند  
 قال امام الاطهرین کرم الله وجهه انا الکعبه اطرام و  
 العقیق انا الذی کلینی الله شرق الارض و غربها من طرفین  
 و لمح البصر یعنی منم کعبه اطرام و بیت العقیق که هر سه نام  
 کعبه شریف و منم کسی که مالک مشرق و مغرب میکرد اند الله تعالی  
 و یک چشم زدن و این کنایه است از غامی روی زمین  
 الا فضیلین کرم الله وجهه انا محمد المصطفی انا علی المرتضی لکن قال الله صلی الله علیه  
 و سلم فی آیه منی انا المودع بروح القدس انا المعنی الذی لا یقع علی اسم  
 و الله

منم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم منم علی المرتضی خلیفه فروع  
 الله و صلی الله علیه و آله و سلم که علی ظاهر شدت از منم  
 کرده بروح القدس منم صاحب فراست که واقع میشود بر من  
 قال امام الکملین کرم الله وجهه انا اطهر الاشیا و الخیر  
 کیف شاء فیها یعنی منم که شاه سار از اسم شیعیان وجودیه را بر روی  
 که منم هم صدق امیر المومنین و امام التقیین و خیر الوصیین  
 الناس بعد خیر الدین صلوات الله علیهم اجمعین مولوی معنوی  
 آن امام مبین ولی خدا افتاد و حج و اهل معنا آن  
 که فامیت بحق در زمین و زمان و ارض و سما و در تمام  
 العصمت او منزله شرک و کفر یا عالم و حدت است مسلمین او  
 او برون از صفات آنها اوست جان حقیقت انسان جمله  
 شوند و او بر جا جنبش او بود رحمتیم که شش بود ملک  
 دانست بجهت تبار و چون و از صفات علی عالی را نیست خانی صفا  
 او از ذات هر چه رسد بذات خدا اوست آن پنج خلیفه  
 که زحق او تجلی شده پیدا نقد آن کنج علم پایان نیست بیک

علی علی حاکم جزاوندان کونیت و عالم شایا او ایست  
 بلا اول آخر حق بود و با آفرنا منزهات اولی است  
 پنا او بقی حاضر است در کونین بقیین ان که است بدروم او بقی است  
 و حق از و طاهر او بقی است و و ان به بقا لمع نور روی او کرده است  
 از نیای خود شیدا بود از نور اول آدم که شده تاج مظهر است  
 ای ولایت علی بقی خدا نه نهد در شب آدم با مظهری کشت است بر شای  
 آدم از علم آن امام بقا سجده کردند و راکوت زاکیه بد نور خالق  
 در ره قدس عالم جبروت انبیا را دلیل و راه نما شیت خم بود  
 علی کشت از ان نور عالم اعلا نوح از ویافت انکه می طلبد تاسد است  
 بمنزل علیا کرد ذکرش خلیل در بله شد و نار لاله حمرا حبله  
 و سبل و کل شد نما نمود در خلیل خدا رو با و کرد مشک اسماعیل  
 کشت قربان او کشت یغیا بن که نماید پیش او یعقوب بوی او  
 و شد بنما نور او و یغیا بن عمران کشت و الله در ان شب  
 اربعینی فاده بدینچو کشت مستغرق وصال و حق کف مرآت است  
 گفت دوم تر اید یغیا بود با جملة انبیا در کشت با ذات مصطفی

در شریعت در مدینه علم در حقیقتا میر بر کسرا لطف او بود  
 هدم مریم کشت عیسی از ان سبب سر او دید یکدکونی  
 در شب قرب مقام دنی از علی می شنید نسق علی بعلی خبر علی بنو  
 انجی او علیست و ابن عم رسول اوست نالی و شو بر زهر  
 رهبر و ان طایفه او مطلوب عارفان صامت اند و اولو  
 خلق جبال و او بود عالم غیر نادان و او بود انا علم  
 شد بر روشن کرد تحقیق رمز ما وحی اوست مقصود کمال موجود است  
 اوست واقف از کجای می خدا ذره نیست شیت او از شری  
 تا که تحت و فوق سه خاصه علم واحد است کز او غیر  
 دین و شرع بنا اقبال او بود در دین ظاهر و باطن او بود  
 نماندانی تو سر این معنی رسی در ولایت والا کز تو لکنی بخیر  
 نماند است بخت انما وی روح عظیم کرد مرقد او دایما در حق  
 و ذکر دعا کف احمد خود از سر حقیقت بود است شایه بر زو  
 که شود روشن که دانی است با من ای خواجه کم کن این غوغا سوزنا  
 مجاهد رو با و دارند که مهر است مادی والا ما همه فرود ایم و او خورشید



ماهمه قطره ایم و او دریا ماهمه مرده ایم و او زنده ماهمه  
 بستی ایم و او است ماهمه غایبیم و او آگاه ماهمه فانییم و او بقا  
 شمس دین چونکه صادق و در عشق جان فدا کن برای مولانا ماست  
 جاست و اصل جانان تار سد قطره ات سوی دریا بنده نی  
 بجان میباش که بخوابی رستی تحت لوا در بند احمدین  
 صل از این عباس من ویت که شنیدم از امیر المومنین علیه السلام که در مدینه  
 که میگفت انا عبد الله و اخ رسول الله و انا صدیق الاکبر لا یقال  
 غیری الا کاذب من غیر منی قطب زمان و قائم مقام حبیب رحمت  
 رسول الله و من صدیقی اکبر این کلمه را کنی گوید خبر من که مقرر می  
 گوید اسم عبد الله مخصوص قطب است لهذا اکابر انبیاء علیهم السلام  
 را که اقطاب اعصار بودند در قرآن مجید هر جا ذکر کرده موسوم  
 بعبد الله کرده اند و گفته اند قال الله تعالی انا عبد الله تانی الکتاب  
 جعلنی نبیا - در مصباح القلوب و سیر النبی و کفایة المومنین از  
 امام حسین علیه السلام مرویت که گفت روزی پدر من بر کماز فرات  
 حجتی نعل در آب شست ناگاه موجی آمد و پیراهنش بر در و چون پیر

مالتی آواز داد انظر عن ینک و خدا ماری چون نعل در  
 پیراهنی دید و رویا می چیده فرا گرفت و زگر پایش قوی  
 افتاد که برو نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم بده به  
 من الله الخیر الحکیم علی بن ابی طالب است و استوار است  
 عبد ان کد لک او شناسا قوم آخرین یعنی این کفایت از خدا  
 عزیز خاتم سوی علی بن ابی طالب این بده به قصص کثرت  
 داده شد است عمران همچون میراث سید به او را بگویم که  
 در مجاداتی حبیب السیر و مناقب ابی مرزویه از انلس  
 ملک مرویت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 بهشت شرافت چهار کس از بهشت من خواست معلوم کنه فرمود ابو  
 رضی الله عنه زنده گفت رسول فرموده ان الجنة شرافت ابی  
 من امتی هر پرسش آن حضرت آن چهار کس که اند ابو بکر کفایت  
 دارم اگر از حمله آن چهار نباشم نو تمیم مزینش کنشگاه  
 نزد عثمان رضی الله عنه زنده گفت و حدیث مذکور را با وی در میان  
 او نیز گفت اندیشه دارم اگر از حمله آن چهار نباشم نو تمیم مزین

بطعن من کشاید پیش و عمر رضی الله عنه زخمی گفتم و نیز در جواب  
 گفت می ترسم اگر داخل آن چهار نباشم بنوعی مرا کتایب  
 گویند بعد از آن نزد امیر المومنین علیه السلام و وجه زخمی گفتم  
 امیر گفت اندر آن سوال کنم از جمله آن چهار باشم یا نه  
 حمد الهی تقدیم رسانم و اگر نباشم از خدای عزوجل مسألت کنم  
 که مرا از اینجا بگرداند و بسوی رسول متوجه شد و من با وی رفتم  
 در آیدیم در سراپی هم ایون در حالی که سربارکس در کنار وحیه کعبی  
 چون وحیه امیر را دید سلام کرده گفت بگیر سربارکس بر سر خود  
 که تو سوار تری از من چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید  
 سر خود را در کنار سرش گذاشت و دید فرمود یا احیی یا درویش ترا نزد  
 مگر حاجتی گفت یا رسول الله وقتی که داخل شدیم در خانه سربارکس  
 بر زانوی وحیه کعبی و بر من سلام کرده گفت بگیر سربارکس بر سر خود  
 که تو از من احق و اولانی با من بجز فرمود یا احیی شما حتی او را  
 رسول خدا بهتر شناسد فرمود جبرئیل بود امیر گفت یا رسول الله من  
 آگاهم از آنکه که تو فرموده هست از زنده چهار کس است از آن

که اسند آن چهار کس آنست که در بدست حق پرست خود شناسند  
 بسوی امیر المومنین کرم الله وجهه اشاره فرمودند و الله  
 اول از ایشان <sup>در مناقب حضرت امیر</sup> و ابن مسعود رضی الله عنهما مرویست که روزی در آنجا علی مرتضی  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه رضی الله عنهما در آن  
 بودند پس امیر المومنین در میان سید المرسلین ام المصلین به  
 عایشه گفت یا علی این نه جای تست آنست و گفت گو تا ماه کن در آن  
 بدار از بن سخن و مرغان مرا در بخشش را این بدست می گزیند  
 امیر مومنان و بهترین مسلمانان و پیشوای انانی که دست و پا در دنیا  
 نور نیست و در روز قیامت بر صراط می نشینند و اولیای خود را  
 داخل می سازند و عدوی خود را در آتش می اندازند و شفعه علیه السلام  
 گوید علی حب جنه قیوم النار و الجنة و من المصلی حقا امام  
 الاثر و الجنة <sup>نایب</sup> کز کاس حیدر بود صاحب <sup>فوق العار</sup>  
 حیدر بود مهر کنش دلیل منبر و دار حلم و شمس قیامت و ناز  
 در او سطران است در کج حاکم و صواعق محرقة از ام سلمه رضی الله



عنها منقولست که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 او غضب لم یخیر احد کلمته الا علی عیسی بن ماری که رسول صلی الله علیه و آله  
 وسلم غضباک میشد و لیری یبار و هیچ کس که مکالمه کند با وی با مری  
 در مصایح و شکوة و روضة الاحباب و حیب الیر و معارج النور  
 از جابر بن عبد الله انصاری مرویت که در محامره طایف رسول الله  
 علیه و آله وسلم با مرقضی علی بطریق راز سخنان میگفت چون زمان  
 بامداد کشید مردم گفتند عجب راز و درازیت که با لیر عم خود  
 میگوید رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر سر اید فار شرف شده و در  
 مانجه و لکن الله انجا عیسی بن نجود با وی راز گفتیم تا که الله تعالی  
 با وی راز میفرمود و از نجات که حکیم سنائی گوید **خویش**  
 کعبه جازا محرم او کشه سرزدان را کاتب نقش خانه تنزل خازن  
 کنج خانه تاویل راز و از خدای غمخوار بر شمس و حیدر **در کفر**  
 العباد و چاره السعد مسطورست که روزی سید کانیات **فضل**  
 الصلوة و اکمل النجیات پنج مرتبه سجده کرد صحاب استفسار نمودند ما  
 سبب بجدات چیست فرمود جبرئیل آمده گفت دوست میدارد **و در**

علی را من سجده کردم و چون سر بر شستم گفت دوست  
 فاطمه را باز سجده کردم باز گفت دوست میدارد و حسین را  
 سجده کردم باز گفت دوست میدارد و کسانیکه دوست دارند  
 مرا ایشان را دیگر باز سجده کردم باز گفت دوست میدارد  
 ایشان را دیگر سجده کردم **در سنده احمد بن حنبل و صحیح مسلم**  
 انس ابن مالک مرویت که چون عبد الله بن عباس کجالت بر  
 رسید گفت با رخدا یا تقوی بنحو هم بوی تو بدوستی علی ابن  
 طالب **در کشف النجی و مناقب خوارزمی و حیب الیر و در کتب**  
 عسکری رضوان الله علیه مسطورست که شاه ولایت پناه در زمان جابر  
 سید کانیات ثقیب امیر المومنین بود و قصه چنانست که روزی رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا اخی یا اقیاب حبیب ما بخیکن که  
 او نیز با تو سخن خواهد کرد امیر المومنین گفت السلام علیک استقام  
 لعبد المطیع بعد اقیاب گفت و غلب السلام یا امیر المومنین و اما  
 المتقین و قایم بالحق محمد بن و نیز گفت علی تو و دوستان تو در  
 بهشت خواهید بود و اهل کسی که زمین منش شود محمد مصطفی **صلی الله**

علیه و آله وسلم خواهد بود بعد از آن تو و اول کسی که صحبت  
 خواهد پوشید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم خواهد بود و بعد  
 از آن تو چون آفتاب بدین مرده و بشارت مسکوت شد <sup>المنزل</sup>  
 بسوی قبله ساجد شد و اشک چشم مبارکش در سیلان آمد <sup>در</sup> رسول  
 فرمود صلی الله علیه و آله وسلم یا اخی و جیبی ارفع را سگ نقد است  
 الله یک اهل سبع سموات یعنی ای برادر و دوست من برادر <sup>خود را</sup>  
 که تحقیق میکرماند الله تعالی سبب اهل هفت آسمان را مولف کرد  
 حسن الکبار مطهر است که هفت مرتبه آفتاب میگرداند  
 مناقب خطیب خوارزمی و مناقب ابن مردویه و بحر المناقب  
 الاولیا و حسن الکبار از حسن ابن مالک مرویت که رسول صلی الله علیه  
 و آله وسلم مرا گفت از جبهه من آب تب کن چون بفرویده تمام خودم  
 ضو ساختم و نماز گذارده فرمود ای انس ای کسی که امروز پیش من ایستاده  
 المؤمنین و سید المرسلین خاتم المرسلین و امام الغر المحجلین است کفایت دهد تمام  
 فدای تو باد آن که ام کس باشد فرمود همین زمان طالع میشود و درین  
 امیر المؤمنین علیه السلام دست بر دراز نهاده و گفت نه است امیر المؤمنین <sup>الوصین</sup>

۱۱۶  
 و اوتی الناس بعد البین بود زینده و بخت شایخ و دین زنده  
 پیش بود امیر المؤمنین بعد از آن برخاسته بامر تقی علی معاذ  
 کرد و عرق روی مبارک خود بر روی او مالید عرق روی او را  
 خود پس امیر گفت یا رسول الله موجب این شفقت التفات چیست  
 یا اخی چرا با تو بر ما نماند نلگم حال آنکه تو احکام دین مرا میدانی و سخن مرا  
 باست میرساند و بیان میکنی آن منته را که بعد از من ختلاف کنند  
 در صحیح ترمذی و صحیح نسائی و صحیف و شکوة و مصابیح و هدیة  
 السعداء و در مجلد ثانی حسیب الترمذی هم از این مرویت که روزی فرمود  
 نزد منی آخر الزمان علیه صلوات الرحمن آوردند و بسوی آسمان کردند  
 اللهم استجی باحب خلقک الیک ما کل معی هذا الطیر یعنی مرغ یا رسول  
 خلق خود را نزد من فرست تا این مرغ بر بان بامن تناول نماید پس  
 المؤمنین هماندم نزد سید المرسلین آمد و سرور را برار با حیدر کرار مرغ  
 بر بان تناول فرمودند در شرح حانطیه مطهر است که مرغ  
 مرتضی از آن رویند که همیشه در رضای حق سبحانه بوده الزور  
 نیز از روی راضی و شاکر بوده در صحیح مشکوة و مصابیح



دستور الحقایق و صحایف و جوامع محرقه و مسند احمد بن حنبل و اسط  
 طبرانی و مسند بزاز و تشریح و تشریح الامیه و هدایت القاری  
 عربی و در حسیب التیور و روضه الاحباب معارج النبوة و شوالیه النبوة  
 ابجارت شامی با سائید صحیح خنیا مسطور است که متواتر اراد یافته  
 که امیر المومنین بخطاب خطاب کرار از آن روز خطاب شد که در خطبه  
 التیور و عمر رضی الله عنه را امیر لشکر کرده و رساند چون روزی آورد  
 ابو بکر اسد و ارشاد کرده و رساند و نیز شکست عظیم خورد و نیز  
 الله علیه و آله و سلم مبارک التماس عمر دیگر بار او را امیر لشکر  
 فرستاد و چون باز شکست اسلام اندام یافت بزبان مجروحان در  
 لا عظیمین الایة عذابا کرا غیر فراریت الله و رسوله و بحکم الله و رسوله  
 هر آینه عطا کنیم علم فرزند امری را که حمله بکند و اگر نبرد و خط  
 و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند  
 نیز در تشریح الامیه گوید امیر المومنین اگر از آن روز خوانند که تکرار  
 حمله بکند و آورده و در هیچ زمکا هی فرار نموده و جانی صاحب نهم الارواح  
 گوید نیز در مطلبی از ابن عسکری آن اصل شجره ولایت آن فرخ شمر

نهایت آنکه با او مدینه علم را در پی داشت آنکه با او قصر دین را بچ  
 نمی بایست شیر مردی که در هیچ هیچ روی شست غذا و شیری که در  
 هیچ جایی شست روی میاورد آن پردلی که یک نفره شکر  
 پاره میکرد و پیغمبری که یک جبهه خنیا را دو پاره می افکند  
 یک آیه بود از آن در دلی دوستان می شست و میغش و در رویه بود  
 از آن دشمنان را می شکست شیر از آن را می شکست و شمشیر  
 را بفرستد خون در حنجره بود از اسب او پیش از این جان دشمن  
 از غری در غرزه اوست قلب شکر اسلام از آن مهر دین بی اثر  
 نامدیده بر فرار قدر عالی منظرش من گویم ستمار آنکه چون  
 کم از یک نقطه موهوم شد در محیط کرشنخ دایره متوجه جمال انبیا  
 شاه وقت الله ولی گوید احمد مرسل امام نبی است حیدر کار  
 اولیات از چه رو کرد خواند شاه را که گویم من گویم باور است  
 بار ما در کسوت چمنه آن آمد و شد این دلیل نبیات بار ما شود این  
 آدمی آنانی که بهوار لامعات در دست و الحقایق و کلمات  
 مسطور است که امیر المومنین لقب سدا الله العالی از زمان

که چون سید کانیات بمواج رفت و در بارگاه کبریا شری دید بنا  
 بخیرهای نوراست بهر بار میخواست پیشتر شود آن شیر حمله میکرد از جمل  
 سید با اخی این سید چه میخواهد کف رسول الله تقصیر کن کرد  
 منابع دنیوی چیزی نرسانیده با تو است چون نظر کرد کشتی و در  
 حق پرستش بود بر آورده جانب شیر افکند چون از مواج بار  
 امیر المومنین مبارکباد عرض نموده کشتی در پیش نهاد و سرور نمود  
 جزاک الله الذی هدانا لهذا الذی کنا علی غیضه جلی  
 کزیت شیر حضرت یزدان شب مواج چون خاتم گرفت از در  
 در صبح بخاری و سلم و صواعق محرقه و روضه الاحباب و روضه  
 الشهدا و معارج النبوة مطهر است که در غرزه ذوالعشره چون کانیات  
 صلح و معاهده نموده بحدینه سکینه بازگشت درین سفر طفرات را شمرده و  
 حیدر را بکفیت ابوتراب مکنی گردانید عمار یا سیر کوید در غرزه مکر  
 من و امیر در پای درخت خرمالی بخواب رفتند کرد الودع و هم که  
 آنروز صبحی الله علیه و آله و سلم بر بالین آمده بامیر گفت خیمه با  
 تراب فرمود ترا خبر دهم از مدیخت ترین مردمان کفای

یکی آنکه ناته صالح را غفر کرد و دیگر که محاسن این خون  
 رنگ کند این تکلیف دست حق پرست خود در بر سر زد  
 المومنین می کشید و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوه می آورد  
 روزی سید کانیات بخانه سید الله علیه و آله التجه و التناور  
 پرسید ای عالمه پیرسم من کی است گفت میان من و او گفت  
 شده بنا برین در خانه قیلوله نکرد آنسر و پیر و کانیات  
 تجسس نمود یکی گفت فلان جانجوات قسمه سید المومنین انجا  
 رفته و بد که روز از دوشش افتاده و بنماک آلود کشته خاک را  
 پاک خود دور کرده میفرمود قسم یا ابوتراب که سید از آنروز  
 هیچ نامی و کنیتی از ابوتراب خوشتر نیامدی مولف گوید چون بن  
 الروانین تفاوتست عظیم بود بنا برین هر دو در خیر تحریر آورد و  
 نیت که سید المومنین نسبت بامیر المومنین انگونه التفات و تکریم  
 کرده باشد و الله تعالی اعلم بحقایق الامور در دستور  
 الحقایق آمده و در پیوسته است که هرگاه کسی از خانه مذکور شود  
 رضی الله عنه که سید و از استماع نام امیر المومنین کرم الله وجهه



که روزی سید کانیات پیش از بعثت بجانب ابوطالب آمد و  
بستد که والدۀ امیر بود و گفت یا محمد هرگاه تو در خانه می آیی  
من چنان روی خود در شکم منیزد که بی جنبت یا قیام من غایم  
مخبر من فرمود کرم الله وجهه و بروایتی دیگر آنکه چون والدۀ  
امیر را از مشاهده جمال محمدی طاقت نشستن نماندی بر سر تعظیم  
نمودی روزی ابوطالب گفت محمد مثابه فرزندت است نه اگر  
چرا سبکی گفت و الله تو اصفی که از من واقع میشود است اگر  
در حالی که بجانب من محمدی آید قیام نه نمایم فرزند رحم من از  
طبدن و نهایت اضطراب بملک شود و گفت یا برائی قبول این  
نوا کرد پس ابوطالب حمزه اتفاق نموده و ستمهای خود بر دشمن  
است الله الغالب محکم کرده سید کانیات را از پیرون خواندند  
بحر و مواجه لغای مصطفوی و الله امیر تاسید صمدی و تقوی  
قیام در دست نمود و فرمود کرم الله وجهه و بروایتی هرگاه  
صلی الله علیه و آله و سلم بجانب عم خود آمدی روی مبارک بسوی حمزه  
امیر المومنین کرده فرمودی السلام علیک یا اخی امیر از درون شکم

علیک السلام یا رسول الله و هر طریقه که هر روز روی رو با کجا  
نمودی بعد از اطلاع این سخن فرمود کرم الله وجهه و جمع  
کرد انداختن سحانه ذات او را  
والله امیر المومنین کرم الله وجهه و بروایتی که چون حضرت  
رحم تربیت رفت روزی خوابیده بودم و سید کانیات در  
زور هر دو دست نشسته بود که ابوطالب آمد و با من از راه  
گفت محمد جوان ترا شرم نمی آید که خوابیده و از روی حمزه  
غیرت شمشیر عالم گرد تا باشد کفتم مرا حق مکتب و خود را پیوست  
خوش و قوم بدنام ساز که محمد معصوم است و بجای فرزند من و نه  
از به خاطر من چنین قریب نشسته بود تا که بماله فرزند من  
و این را از راه او بر تو آشکارا میکردم که هرگاه محمد از من  
آمده است سلام علیک یا اخی میگوید این فرزند از درون شکم من  
السلام یا رسول الله میگوید و بهر جانبی که محمد میگردد نامی شنید  
فرزند روی خود بهمان طرف میگرداند ابوطالب گفت یا اخی  
یا و زنگم و آنروز بر مشاهده مناقشه از کثرت حیا بیرون

برده بود فاطمه بنت اسد رضی الله عنها کس لطلب فرستاد چون  
 آمد گفت یا محمد بدستور سابق برین فرزند سلام کن منم و سلام  
 و امیر جواب سلام باز داد ابو طالب خوشوقت شده گفت  
 که برادرزاده من خاتم النبیات در حکایات نام  
 گوید چه سبب است که چون نام امیر المومنین علی مذکور شود کرم الله  
 وجهه گویند جبهه الیه میخکاهد روی مبارک از محاربه گناهان بگذرانند  
 و هرگز پیش بسمت سجده نکرده در حکایات الصالحین مکتوب است  
 که کان علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه و بطین امه و کما  
 امه ان تسجد لعمد علی رجبیه و بطین امه ان تسجد لعمد  
 یعنی بود علی ابن ابیطالب بطین مادر خود هرگاه خواستی مادر را  
 انیکه سجده کند مرتب را در از میکرد مرتضی علی کرم الله وجهه و  
 پای خود در شکم مادرش قادر غنشد بر سجده کردن بت بعد از خدا  
 تعالی مناف روی حق جبهه پیش نهاد کرم الله وجهه  
 اظهار بعد از تسلیم روایات مسطور و قول سالکان طریقت است  
 چون تسبیح را شایسته بوجوب خرقة معراج بذات فایض است

مرتضی علی تا قیام قیامت باقی و نماید ارشد ازین وجه کرم الله  
 وجهه گویند در فتوحات القدس مسطور است که  
 مادر امیر حمله کردید اکثری شاه و رسل و مادی سل آمدی  
 و روی بسوی شکم والد امیر کرد زبان مغر بیان کشید  
 و باین عزم خود تکلم نمودی و شاه و لای و شکم مادر را  
 بجواب سلطان بنوت کشودی والد امیر حقیقت حال و  
 بسید ابو طالب رسانید ابو طالب متحیر گردیده استغیبات  
 پرسید حقیقت حال چیست و مکالمه تو با کسیت فرمود برادر  
 خود سخن میگویم و با وصی خود راه گفت شنید می بودم ابو طالب  
 گفت برادر تو کسیت فرمود برادر من شاه اولیات هر دو  
 یک نور بودیم و وقتی که نه عرش بود و نه کرسی نه آسمان بود و نه  
 با هم تسبیح و تهلل حق تعالی می نمودیم رفیق و شفیق من در تمام  
 بود و رانتهایم فرشتت خواهد نمود ابو طالب چون این سخن شنید  
 دلش که این چه دو برادر مشعل راه هدایت خواند کرد و بگریه میسند  
 رسالت خواهد رسید و بدگری مصیبت چونوقت آن شد که قیامت



ولایت از مطلع غیب طلوع نماید و ظلمت کفر نور هدایت برآید  
ما در امیر المومنین از دور و طلق بقرار کردید و بسوی کعبه  
نور دید و از برای در و خود و و اطلید بکوش هوش افند  
رسید که در پیرون در میای و بدرون خانه در آیی نشان  
اشنا داری چرا پیکانه میگرددی چون بدرون کعبه شدیده  
در آن پنهان کردید ذات مقدس امیر زیر آن پرده از رده  
غیب بعالم شهادت خرامید مقارن انجالی مرغ سفید از قفا  
پدید آمد بر بنیه امیر هم علی مرقوم گردانید و پیش ازین  
کسی انام نبود و در الوقت هر جاطفلی متولد شدی ابو جلال  
خاک پای تبار سرمد و چشمش بدی چون خیز ولادت سلطان  
ولایت بان لعین رسید متوجه گردید چون امیر را دید خوست  
سرمد در چشمش در آرد هر چند که زور کرد نتوانست که برادر کسی  
اصابع خود در چشم و حدت بین امیر المومنین نهاد که بگاید و از  
خاک پای تبار مکمل سازد هر چند زور نمود نتوانست که شود در آن  
حاشا شاه ملک شاد بقوت بازوی ولایت طمانچه بر رویش زد چنانکه

برقعا افتاد و گردنش کج شد و آن چرخ و گردن آن رست تا آخر  
عیش بود و نارسائی آن لعین بختی عالم می نمود و مقصود ما در  
المومنین ازین معنی اندوه کین شده گفت ای فرزند بلند  
چرا دیده نمی کشایی و نظر بجام اندیز مانی می رسم مبادا  
باشی و جام بنابر غنیمت الم بخر آشی درین حال الهام ملک عالم  
بیدار نامه علیه السلاواته و السلام رسید که این عم تو متولد شده  
است نامش او را در یاب آفتاب سپهر رسالت جامع جهان توجه  
کردید و ده اسفهان ولایت بار داشت در دامن خود با احترام تمام  
و اعزاز مالا کلام نشانید چون بوی کیوی شکبار محبوب مکار  
بشام حیدر کرار رسید دیده بر جمال جهان آرای او گشود و سلام  
و تحیت بجا آورد و بستود آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم سر  
زاع البصر روید و آن چشم چراغ دین شیده بینائی او را مکمل مطنی  
مکمل گردانید بحضر رسول بروی کسی نظر نداشت که از ازل  
نظری داشته بنظر او سبب در روضه الشهدا می آید و لایق  
شاه ولایت درون بیت الله بعد از واقعه عام فل میسالی روز جمعه

سیر و هم شهر رجب شد شد او در وقت الطهر مشغول  
 کسی را میزانش این شرف از شیخ مفید رحمه الله علیه نقل کرده  
 بمن جردی بود که وجه توجه بر دوام بسوی مجرای عبادت داشت  
 و با ستم او زمانه دست و ورع ریش زنی دنی و متعنه فانی کرده بود  
 گویا این چند بیت مولف مناسبت مرصعوی خاصه در مدح او  
 و اصل حق از دو عالم رسته در تعلقاتی هستی  
 روز و شب سر در گریبان دشتی دیده بر دیدار جامان دشتی  
 که پیشش جلوه کردی مهر و ماه سوی هر دو منتهی گشته  
 رو بسوی قیامه شش می مدام غیر حق کس را نگوید احرام  
 نامش شرم بن عیب الشیقام و بحضرات زاهدین معروف و مشهور  
 سال از عمرش گذشته و درین مدت از طاعت الهی ملول نگشته  
 روی نیاز بدرگاه جهان پناه قاضی الحایات کرده در مناجات گفت  
 خداوند اهلکایکی از برزخان حرم کجاست و من طاعت کردان خدایت  
 بی ریا نشی بعد از اجابت رسید ابو طالب که بغیرین رفته بود برار  
 او توجه فرمود چون او را دید تعظیم نام کرده سر و رویش پوشید

خود نشاند و پرسید از کجائی گفت از نهاده گفتم که از کجائی  
 گفت از بنی هاشم بن عبد مناف دیگر مار سر و روی ابو طالب  
 بر زبان را انداختند حق بسی نه و عای مراد نکند که یکی از مجاوران  
 حرم شریف خود بمن بنود پرسید نام تو و پدر تو چیست گفت ابو طالب  
 عبد المطلب زاهد گفت و الله در انجیل خوانده ام که عبد المطلب را  
 دو پسر و خواهر بود یکی الملک انبیا و نام پدرش عبد الله و دیگری فضل  
 و نام پدرش ابو طالب چون آن نبی خدا سنی ساله شود ولی خدا متولد  
 انگاه گفت ای ابو طالب آن نبی خدا بود آید گفت آری محمد متولد  
 و از عمرش هفت و نه سال گذشته گفت بشارت باد ترا بدستی که آن  
 فرزندی از منصب تو در آید که مقصد ای اولیا و پیشوای انبیا  
 انبیا باشد ای ابو طالب چون بکلمه موعظه رسیدی برادرزاده خود کو  
 مشرم ترا نیاز بسیار عرض کرده و گواهی میدهد که خدای عزوجل را  
 و تو که محمدی رسول خدا و خاتم انبیای و چون ولد تو متولد شود او را  
 نیز ستانم من ز غنی کن و بگو پیری دوست و هوادار تو بوده چنین گفته که تو



وصی محمدری بد آنحضرت نبوت انما پدید و بوجود مبرک تو ولایت  
 شود و او خاتم نبوت باشد و توفیق ولایت ابوطالب گفت ای شیخ  
 آنچه تو میفرمائی حقیقت آن در نمی آید مگر بر زبان مبرهن و دلیل من نمی  
 گفت چه بر زبان میطلبی که از خدا ای تعالی بدوستی آن نبی و ولی در خوا  
 کنم درخت اناری بر در زاهد بود خشک شده ابوطالب گفت ازین درخت  
 خشک انار تازه میجوایم زاهد دست برداشت گفت یا کافران که  
 از سزنی و ولی تو نفهم اگر هست است ازین درخت خشک انار تازه  
 مرحت کن نه الحال تقدیرت از دلتعالی درخت انار بر سر درخت  
 بر و پدید آمده و ناز لطیف سیراب است و در دم بجهت بر من  
 زاهد هر دو انار برداشت به پیش ابوطالب که شست چون بشکافت  
 آنها مانند لعل ماند بود و ابوطالب نه چند از آن تناول نمود و بکشت  
 سیراب گردید و منقولست که سرخی روی امیر المومنین کرم الله وجهه از آن  
 روید و القصه ابوطالب شادان و خندان از خلوت زاهد بیرون آمد  
 روان شد چون کعبه معظمه رسید امیر از پیشش بجم فاطمه بنت اسد

شد چون دست حمل گشت و او را سپرد و است در طواف کعبه  
 بودم که اثری خاص بر من ظاهر شد چون محمد مصطفی صلی الله علیه  
 و سلم مرا دید گفت ای مادر ترا چه حالت که تغییر در رنگت مشاهده  
 میشود صورت حال بعرض رساندم فرمود طواف خانه تمام کن گفتیم  
 طاق نمائید گفت درون خانه کعبه در ای که سرالحمی است و در  
 المصطفی از بریدن لب عرویت که من با عیال من میگردم  
 و جمعی از بنی عبدالمطلب را برایت اطعام نشسته بودند که فاطمه  
 اسد مسجد درآمد و در عین طواف از طلق بروی ظاهر شد چون حال  
 بیرون رفتن نمائید گفت خداوند بجز است این خانه مبرک ولایت  
 آسان کردن راوی گوید که دیوار خانه کعبه شش شد و فاطمه در آن  
 و روز چهارم امیر را بر دست گرفته بیرون آمد و او و بنای گوشت  
 از امیر و بعد از وی بچکس مان شرف شرف کشیده بود که در خانه  
 کعبه متولد شده باشد و درین معنی یکی از نسای عجب گفته و الله  
 عز و جل المعظمه طابت و طاب لیدها و المولد یعنی زائیده است  
 در حرم مبرک در او و پاکت در و فرزند او پاکت خای تو کوهر

پاک بود و صدف نیز پاک بود آمد میان حرم کعبه در وجود کعبه شریف  
 کعبه صفا داشت لاجرم بر دوشش سید و جهان جلوه می نمود مولود  
 رست ای شکره شرف از تو نجف دیده شرف تو در  
 و کعبه صدف ستان سلامت میکنند ملا عبد الرحمن جامی گوید قطعه  
 بسوی کعبه رود شیخ و من بسوی نجف برت کعبه که این امر حق است  
 قفا و نه که میان نیست و او نیست که بسوی کعبه رستم او بسوی صدف  
 القصه چون فاطمه بنت اسد از حرم محترم بخانه آمد امیر از مهر نهاد  
 ابو طالب را بشارت داد و از کثرت بخت و نسل و نسل آمدن و نسل  
 مبارک فرزند خود به پند امیر گرم و دقت و جهه و شرف و شرف  
 سید کانیات پرسید و پراچه نام گردیده اید بعضی میسازند که  
 زید و مادرش اسد نام کرده زبان میخیزان فرمود نام عالیه علیا  
 هست تا بد کرد فاطمه گفت بخدا که من نیز درون خانه کعبه از پانچ  
 که گفت نام ما پیش علی کنیدا من را از دست من میگردم و بر آن  
 میان پدر و مادر امیر در تسمیه مجادله افتاد بعد از چند روز در حرم  
 آمدند و مادر امیر المؤمنین رو بسوی آسمان کرده و زاری آغاز کرد که یک

نیست من لاجل کمال مرضی ما داری من هم هدایای  
 الهی حکم فرما آنچه رضای تست در نام این کودک تا گاه از نام  
 خانه کعبه رنجی شنید که تا تفریح بخواند و از ان ابیات یک  
 نیست فاسمه من شاخ علی علی شمس من علی  
 کام دین و کام زبان این نام آرام دل و رست جانست این نام  
 پس آن روز گفت کجاست مولود چون در نظر گشاید اثر او در دنیا  
 محبت و نهایت شفقت از کوهاره بیرون آورد و طشت آب  
 طلبیده بدست حق پرست خود شستن آغاز کرد چون جانب  
 شسته شد امیر جانب چپ کرد بدین آیه الله و رکود اند  
 غسل از آن کشت از بری ببری که زخمی نکشد دست حضرت از بر او  
 پیغمبر چون آنحال مشاهده کرد چندان بکرت که میسازد از آن  
 دیده تر شد و الله امیر گفت با محمد سبب گریه چیست گفت می بینم  
 کودک مرا غسل میدهند و من هم در پیش وی میگردم و آنکه مرا بگردانند  
 در روز اول کن این غسل دادم و روز آخر این مرا غسل خواهد داد  
 از تعییل فارغ شد و در کن رکفته روی بر روی امیر نهاد و زبان



در دانش کرد و مدت مدید امیر المومنین زبان سپید بر سلسله علمیه  
 چنانچه اخبار متواتر ایراد یافته که آنچه اول امیر بنا و انموده  
 مبارک آنست و در بود و روانی شسته کنار مادرش و چون مادر  
 در دانش خویش بنهت قبول کرده گریه آغاز نمود و مدتی برین بزم  
 چون آنسر از این منسی اطلاع یافت آمده در کنارش نشست زبان  
 در دانش نهاد و بعد از یکیدن زبان شیر مادر خورد و قصه هر وجه  
 اول خبری که امیر خورده بحاجت برکات آنسر و دست میمنت  
 رشحات بحاجت آندن که سرچشمه اسرار و مانیطن عن المومنی بود و عمره  
 شد که بر سینه بر آمده فرمود و سلو و عا و ن لعش و این مثل ملک  
 در کتاب اسفار موسی تالیف شیخ محمد در نفع تاز و هم و نافع  
 الاولاد تالیف ملا صدیق الدین سناعم و در هدایت السعاده  
 و هر در ثبات المصطفی آورده که آنسر در رتیب امیر مفرود و پیوسته  
 خبر سکونت چنانکه در کنار خود پرورش میداد چون قریب پنج سالگی  
 رسید در آنوقت تنگی و به برکتی رسید آنوقت تنگی و به برکتی میان  
 قریش برید آمد و بجهت خشکالی عشرت بعثت مبدل گردید و ابوطالب

سیالند روزی آنسر و اباعباس عسم خیزد فرمود که تو تو امیری و ابوطالب  
 درویش و کثیر العیال هلاک قحط مبتلا پاتا با اتفاق رفته تربیت گمانند  
 برادریم تا بقدری سبکبار کرد و عباس قبول این معنی نموده با آنسر  
 ابوطالب آن صورت حال تقریر نمودند ابوطالب در جواب گفت  
 از پسران با من گذارید و بانه را بخارید آنسر در امیر قبول نمود  
 و عباس معذور را و امیر المومنین در کفالت سید المرسلین می بود تا آنکه  
 که بسوخت شد و سید السنا فاطمه زهرا را بوی داد و چه تعجب فرمود  
 با نام طفلی امام البشر بر برد اندر ساری بدر قس صبی  
 زوخیر الانام مکملات کرد و اهتمام لمولفه در فضایل و بطرا  
 بر همه عالم امیر آمد علی آن علی کو با محمد در شک و دشت ایمان ملکه  
 بطن قدم آن علی که مادرش در کعبه زاد او که بر دوش سینه نهاده  
 آن علی کو چون بیاید در جهان شت او را سرور و نعمت آن علی که  
 ناش از غیب آمده هر چه از غیب است بعیت آمده آن علی کو غایت  
 خدمت آن علی کو پر و اصل صفات آن علی که علم بر سر باج فیت  
 آن علی کو خرقه و معراج یافت آن علی کو اسرار و نمود کوی آمد

کوی میدان سلون در بود آن علی کو خاتم خود در نماز کرد  
 با سایل ز بهر حق نیاز آن علی که انما در شان اوست هر دو عالم  
 فرمان اوست آن علی که شیرین دشت خطاب آن علی کو قدود  
 هر شیخ و شاب آنعلی کو بجای و معنی است آنعلی کو رازدار مصطفی  
 آن علی کو هست امیر المومنین آن علی کو هست امام العارفین آن علی  
 کو اولین اولیاست آن علی کو بهترین اوصیاست آن علی کو قطب  
 وقت خویش بود در همه وادی ز جمله پیش بود آن علی کو ساد و کور  
 بود رتبه او از همه برتر بود آن علی کو را اویس آمد مرید این اویس  
 کو بصفین شد شهید آن علی کو شاه دل پرورش بود در جنت او  
 دلمستی فرود کرم الله وجهه در شان اوست بیشک افزون از هم  
 ایمان اوست در بیان اول من نهیم بالنبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم در دفتر ثمان روضه الاحباب می آرد که میان اهل سیر و توحید  
 اختلاف است که اول کسی که از صحابه رضی الله عنهم بر سحر ایمان آورد  
 که بود اگر چه بعضی بر آنند که ابوبکر رضی الله عنه بود و من قول ابو  
 بن عبید ابوسعید و حسان بن ثابت منقولست از جمعی از صحابه کرام

بر آنند که ابوبکر رضی الله عنه بود و این قول از بر آنند  
 که امیر المومنین کرم الله وجهه بوده و این قول از ابو ذر غفاری  
 و سلمان فارسی و مقداد بن الاسود کندی و خباب بن الارت  
 و جابر بن عبد الله الانصاری و حذیفه بن ثابت انصاری و زید  
 بن ارقم و انس بن مالک و عباس عم بنی رضی الله عنهم منقولست  
 و یک روایت از ابن عباس است که گفت الا سبقت لثاثة الدنیا  
 الی موسی علیه السلام یوشع بن نون سابق الی عیسی علیه السلام  
 یس سابق الی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم علی ابن ابی طالب  
 و از ابو ذر غفاری و سلمان فارسی رضی الله عنهما مرسلست که اکثر  
 دست امیر را بدست حق پرست خود گرفته فرمود آن هدا اول من  
 فی عینی برستی که نیست اول کسی که ایمان بمن آورده و نیز از سلمان  
 مرویتست که آن سرور فرمود اول هذه الامة ورد علی الخوض اولها  
 اسلاما علی ابن ابی طالب و در مقصد اول از کتاب مذکور در بیان  
 قصه نوح علیه السلام و النسا فاطمة زهرا با علی مرتضی سحر رسو است  
 که آن سرور با فاطمه فرمود ترا در عقد مردی در آورم که عرفان و



از همه پیشتر ایمان وی از همه پیشتر از حرمین بنی هاشم  
در مدح امیر المومنین علیه السلام یعنی این دو بیت مشغول است چنانکه  
ما کنت احب الی الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ائمه  
الیه اول من نقلهم و اعلم الناس بالفرقان و این و یکی از  
مضامین عرب اشاره بسبقت اسلام امیر مبنی و مکیوید قل لانی  
لم یحکم و الاقدار خالیه همت و ذلک للاسلام ارکانا قلت افضل من نبی  
عالم و اول الناس اسلاما و ایمانا و این بیت از کلام منجر نظام المومنین  
که هم الله وجهه دلیل قوی برین معنی است **سبقت اسلام**  
غلاما بلغفت و ان حلیم یعنی سبقت کرده ام از همه شمار اسلام  
و حال آنکه ز سجدیده بودم زمان بلوغ را مولف گوید صاحب  
الاحباب از برای ثبوت سبقت اسلام امیر سر همه مومنان  
الکفا عوده تمام در شرح و قایم و فصل الخطاب و صواعق محرقة در  
اربعین امام الخاندادی پنج بیت دیگر بنظر آورده که شعر فضائل  
امیر المومنین است و آن ابیات است محمد النبی اخی و صهری و  
الشهداء عتی و جعفر بن الذی یسجد و منی بطر مع الماکله ای و

محمد کفی فوسی منوط لها بدین نبی و سبطا احمد و لدای منها  
من المولد هم لکمی و اوجب الی ولایه علیکم رسول خدا بود  
ضمی معنی بیت اول الشهداء علی الله و سلم برادر من  
است و ضمرو که سید الشهداء است هم معنی است و هم جعفر طیار که  
چاشت و شام مشغول بوده در عبادت و با ملائکه در طیار است  
معنی است یوم و خیر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از من است  
و عروس من مربوط است گوشت او بگوشت من و خون من بخون او  
بیت چهارم و دو نواسه الشهداء این منند از دختر او که است  
که او را انبیا شده همچو نعیم من معی است پنجم و اجب انید  
جهت من ولایت خود بر شما رسول خدا را روز غدیر فرموده از مقداد  
مسطور و صاحب و نه الاحباب میگوید نزد تحقیقان اهل بیت  
است که اول خارجی که بر سینه مرتضی ایمان آوردند بعد از آن زید  
حاشیه انگاه ابو بکر بس لای رنی الله عنهم و این عبد الباقی کتاب سبعا  
روایت کرده که از محمد بن قریطی پرسیدند اسلام امیر المومنین  
است یونیا اسلام ابو بکر گفت سبحان الله امیر اول بدین دو بیت

اما رعایت پدر خود کرده و پیش خلق ظاهر میکرد و ابوکر بعد  
وی فایز گشته اظهار اسلام نمود ازین جهت مردم نادان و شیاه  
افاوند و در مجلد ثانی جیب السیر بر سبب اسلام امیر المومنین <sup>صلوات</sup>  
در بسیاری از کتب معتبره بروایات صحیح اثر گرفته که خبر <sup>مستوفی</sup>  
دو شنبه مبعوث شد و امیر روز سه شنبه بخروج استماع تصدیق  
نمود و در صحیح ترمذی از انس ابن مالک مرویت که گفت بعث رسول  
یوم الاثنين و صلی علی یوم الثلاثاء یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
دو شنبه مبعوث شد و امیر المومنین روز سه شنبه بخروج آمد و روز  
ابن عباس مرویت که گفت اول من صلی مع النبی علی ابن ابی طالب  
کسی که بنی ناز که آمده امیر المومنین علی بوده و از زید بن ارم  
مرویت که گفت اول من سلم علی و در کتاب توفیق تألیف  
امی عمر زاید از عبید الله ابن عباس منقول است که امیر المومنین <sup>علی</sup>  
چهار فضیلت است که هیچ یک از اهل بیت اصحاب کبار از ان  
فصل اول میرفت اول آنکه نخستین کسی که با سید کائنات نماز کرده  
است و دوم در تمامی عز و است علم سرور کائنات بر او بود

سیوم و جمیع مع رک تحسین روز و مهرش قدم بر جاده شکست  
ثابت دهمش هزار نمود و یوم انوار پس حین خدین را کو  
چهارم سرور انبیا حمید مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم <sup>صلوات</sup>  
واده و تکفین نمود و بقیه در آورده و در السیر النبی لطف  
الامام معید کا زرد و جیب السیر از عقیقه کنه ی شریف  
بن قیس منقول است که گفت پیش از ظهور اسلام فویتی جبهه طوا  
یت الله بکلمه مخطمه رفتم روزی در منا نزد عباس ششم بودم  
ناگاه مردی از بناخانه که در آن نزدیکی بود پیرون آمده در  
انساب نظر کرد چون دید در او سبط التماسیل کرده و در نماز  
بعد از ان عورتا بهم از خانه بر آمده افتد اگر دالکاه کوه کی در  
بیلوغ رسیده بود از بناخانه پیرون آمده مقتدی شدن از  
عباس رضی الله عنه پرسیدم این مرد بزرگ کیست و سبطش از ان  
کا حقیقت گفت این مرد محمد ابن عبید الله برادر زاده من این  
صورت <sup>نموده</sup> او خدیجه بنت خویلد و این کودک علی ابن ابی طالب این  
علم او کمان می برم که محمد شرف نبوت مرف کشته و کنو کبری



وقصیر بر فتنه خواهد شد و این کار است که ادا میکند و تا حالا  
 غیر از این دو کس احدی متابعت محمد کرده گویند عقیق بعد از آنکه  
 شرف اسلام رسید پوسته این حکایت نقل کرده تا سگفت  
 آه اگر من هم در آن روز ایمان می آوردم ثناء میر می بودم  
 سبقت اسلام و هم در سیر النبی بر دایت محمد این سخن مستطاب  
 که گفت اول کسی که ایمان بر رسول آورد و مایه کرد از زمان  
 بود و از مردان امیر المؤمنین علی در آنوقت ده ساله بود و بعد  
 آن زید بن حارثه پس ابو بکر رضوان الله علیهم و علی بن ابی طالب  
 در جملة در مسطور است که درین باب ارباب سیر و اصحاب جن و  
 محدثین ثقات را اتفاق است که اول کسی که از دست شرف اسلام  
 شرف شد از نسا خدیجه کبری و از ذکوان علی مرتضی بود و چنانکه  
 بر دایات صحیح ثبوت پیوسته که چون سید کانیات علی  
 الصلوات و اکمل النجیات باند از دست و نموده قواعد رسالت  
 مبعوث شد خدیجه کبری و علی مرتضی را اطلاع بخشید این خبر  
 تا مل و بلا وقت گفتند آمدن لا اله الا الله و اشهد محمد رسول الله

پس ایشان را بر حیمه الی برده بدستوری که از جبریل علیه السلام  
 تعلیم گرفته بود و عنود و نماز و موخت پیش ازین و دین احدی  
 با نسر و راقه امکرده بود و نقطه دایره مطالب علی بن ابی طالب  
 و ظل کفایت محمدی میکنند رسید و در خدمت آنروز و شب  
 و روز شب میرسانید و در آن زمان ده ساله بود و ابو بکر پس  
 چند سال بعد از طلب معجزه و مشاهده و کما شفا ایمان آورد و چنانکه  
 در خبر است که آن مرکز دایره توفیق و ابو بکر صدیق بر حیم  
 همین فتنه بود و درین سیری بود و شیعته نو سال عمر رسید  
 صاحب بافت و فرستاد چون ابو بکر را دید از حال مطابق خبر را  
 حتی که خال سیاهی که بر ناف و نشانی بر ریش بود بیان نمود گفتی  
 ابو بکر برودی بوطن ما کرد که پیغمبر آنرا از آن مدتی است مبعوث شد  
 و اکنون بجانب الهی در عوام و خواص اظهار نبوت کرده تا حال  
 زوجه و پسر هم او و کبری با و نکروید بشتاب و سعادت مایه شرف را  
 که تو نیز از سابقان باشی و مرغی محتوی بر دوازده پست سایش  
 داد و گفت چون خدمت آنروز در سی سلام من برسان و این خبر را

بلان میاز از جانب من بخوان ابو بکر بعد از فراغ مشاغل دنیوی  
 حرم محترم شد چون بکر رسید با عقیقه من برپه ابو اطره و عقیقه من  
 معیط و ابو جهل لعین که از نجبان و مصاحبان او بودند طلاق نمود  
 گفت هیچ امری حادث نشد که مشور بر بر این باشد گفت نه آری من  
 عبد الله یم ابوطالب دعوی نبوت میکند اگر ترا با او صدقه ای بفرم  
 نداری و بر من بخش گذاری ابو بکر انجا عهد ضالی السکین داده متوجه خانه  
 خدیجه گری رضی الله عنها شد و در حالی که سرور را ملازمت کرد و با  
 در مکالمه بود و آنچه از قواعد اسلام و تاریخ از جبریل فر گرفته بود بر او خواند  
 می نمود بعد از آن روی مبارک بوی ابو بکر کرده گفت ای سرور حق و دانای  
 آنچه باش که من رسول خدا یم و خلق عالم را داعی و ره نما و وقت منقض شد  
 از بجای امت رقبه ختم من در رقبه اخلاص در آ ابو بکر گفت ای محمد تو که در  
 نبوت و رسالت مانند پیامی سابق میکنی معجزه توحیت و شام حال  
 توانست فرمود و آنرا و پیر که در شهر من بپوشید نشانه های شخصی ترا بپوشید  
 و بصقل موعظ و افرو و نصایح با هر ذرک غفلت و ضلالت از آینه دل  
 و آن رجزی که محمودی برد و از دست پشاک کرده بود موقت مشعل

و هدایت بر سر راهت افروخت و آن مجر را تمام بر خواند ابو بکر  
 متعجب شد و گفت شرح و بیان حال من مطابق واقع و حقیقت از کجاست  
 و نقل این حکایت با تفاوت کم و بیش چگونه توانستی فرمود این خبر  
 بحکم حق سبحانه جبریل من رسانید و ازین قال و معال واقف گردانید  
 ابو بکر رضی الله عنه بزبان خود و پیش و بلان صدق و حق گفت  
 حال تو بر منوال است بر رسالت تو اعتراف آوردم و به نبوت تو اقرار  
 بان اقرار کردم پس مطلق خدمت بر میان بست و امر مقام مخالفت رها  
 و رقبه مباحث نشست الله ولی التوفیق و در آن زمان ابو بکر رضی  
 چهل و برواتی چهل و چهار ساله بود چنانچه ششمین تنخواه در شواهد النبوة  
 و رونق الاحباب نیز مطبوع و در صفوة الزلال المعین و شرح احادیث  
 سید المرسلین تألیف ما قبل ابو بکر رضی الله عنه و ابی بکر مطبوع است  
 من از امیر المؤمنین علی یم که میفرمود صلیت مع رسول الله صلیت  
 قبل ان یسلم و بعد ان یصلی احد عینی من رسول تا زکند از دم من  
 پیش از آنکه یکی بسلام آرد و باز کند آرد و در جامع الاصول نیز مطبوع است  
 که امیر المؤمنین علی یم است که با سرور ایمان آورده و در آن حال



نست  
اراد

اختلافست بعضی بر آنست که یازده ساله بود و بعضی چهارده ساله  
نیز ده ساله و بعضی ده ساله گویند اما قول آنرا صحیح است زیرا که در  
اکثر کتب معتبره بتوارد رسیده که پیش از بلوغ ایمان آورده و کلام  
معجزه طاعت که در صدر مذکور شد مخبر این معنی است و نیز فرموده اند  
نصیبی الا که آنست قبل از این ابو بکر یعنی نیم صدیق بزرگتر ایمان  
آورد و پیش از آنکه ابو بکر ایمان آورد و عبد الله بن ابی سفيان  
عليه كويد سجده خلافت و اختلاف است میان ارباب تاریخ و صحابیه و محدثان  
در آنکه مرقضی علی اولیست که بآنست و ایمان آورد و قهقهه نماز کرد و در  
استیجاب بروایت جبهه علی رضی الله عنه می آرد که گفت از امیر المؤمنین  
شنیدم که میفرمود و خدای عزوجل را عبادت کردم پیش از آنکه ازین آیت  
و مکی عبادت کند بعد از پنج سال مولف که بد تفهیم میان این دو قول  
است که چون سابق اشاره فرموده بآنکه مدت است سال یا رسول الله  
عیه و آله و سلم نماز کند و پیش از آنکه دیگری سلام آورد و نماز کند  
بنابرین در آن زمان امیر المؤمنین متغیر بود و بصفت جامعیت میان شرف  
و نماز گذاردن و دیگری را این جامعیت نبود پس آنکه در آن مدت

و مکی سلام آورده باشد اما نماز کند آورده باشد و در قول دیگران  
فرموده با آنکه پنج سال پیش از دیگران عبادت کرده ام که آن عبارت  
از تهنیت ظاهر استعمال شریع کما حقه و کلیه طاعت از خلاق و اوست  
حمیده پس ازین دو قول چنان مستفاد میشود که امیر المؤمنین بعد از  
بجامعیت فضیلت اسلام و اقامت سلوه برو دیگران سبقت نموده و  
پنج سال پیش از آنکه دیگری از صحاب رضی الله عنهم نوعی از انواع نماز  
بسلام کامل و اما بعباده عبادت کند امیر المؤمنین جامع مراتب عبادت  
بر وجه اتم و اکمل بود و در مناقب خطیب خبره بروایت سلمان فارسی  
عنه سلوات که گفت شنیدم از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
ما علی یک نور بودیم در پیش خدای تعالی و آن نور تسبیح و تحمید پس سجد  
حق سبحانه و تعالی از خست آدم علیه السلام بمجاوزه هزار سال الهوت که  
روز آن مقدار مدت هزار سال اینچنان است که قال الله تعالی ان  
یوما عندی کالف سنة و چون حق سبحانه و آدم را آفرید آن نور  
در پشت وی ترکیب پس چیده گجا بودیم تا در پشت عبد المطلب که از  
مکید بر جد آمدیم بنابرین یک بخش منم و یک بخش علی بن ابی طالب

پیش از آنکه باده برگاه با سید المرسلین میرالمومنین را سابقه نسبت الحاد  
 و لیکامی در عالم غیب و اطلاق چنین بود که هرگز فرمود و در عالم شهادت  
 نسبت عنایت چنانچه میفرماید ملک طنجی و ملک می روحک و می  
 ملک طنجی نفسی و مطابق حدیث بنویس بجای آن در آیه  
 امیر المومنین نفس سید المرسلین میفرماید کما قال الله تعالى وقل تعالوا  
 نذرع انبارنا و انبارکم و نسا و نسا و کم و نفسا و نفسکم خیاره شان  
 نزول این آیه کریمه در باب آیات تفصیل مطهر گشت این انجاء و می  
 گماند که با سند آوریم با کمال امیر المومنین اول که است که سلام آورد  
 و با پیغمبر نماز گذارده زیرا که حکم حدیث بنویس بنور اسلام از کلام عدم  
 بوضوح وجود نیامده بود که سید المرسلین امیر المومنین هر دو یک نور  
 بودند و آن نور بصفت تسبیح و تقدیس موصوف بودند و الله با عطا و نصرا  
 شعاعی است از پر تو افق ذات فایض البرکات ایشان چرا که الحقیقه  
 نور بودند و شعاع از نور منفک نمیشود و لکن این همه مقدمات مستلزمه  
 مذکوره که در صدر تحریر نموده اند از جهت فهمانیدن عوام است که اگر نسبت  
 اتحاد و عنایت میان این دو پادشاه کونین نه نمیزد نسبت که اینی

نظر و تدبیر باشد از این عیت هر دو برابر و یکدیگر را مخاطب است  
 بگویند سر و اوست اتحادیت میان من و تو نسبت  
 میان من و تو آن مهتر دو عالم و این مهتر دو کون هر دو  
 رسالت و این نذر و آن مطهر قنوت و این مجمع کرم مطهر  
 کرامت و این منبع سخا آن عارف حقیقت و این ادبی طریق  
 آن حاکم شریعت و این والی و لای آن آسمان و تحت و این قیام  
 آن صاحب عمرک و این نصرت الی آتشاه معرف شد و سلطان  
 کشف این راه یار رسید و خوشی و شادی و آن میشود ایستادن  
 رد غایب خلق آن قانع ضلالت و این رافع بلا آن بحر شکران  
 و این گشتی نجات آن حرم راضاغت و این رنج راضا آن  
 کعبه سعادت و این قبایر مراد آن مجار مروت و این نامن جا  
 آن حجت الهی و این فضل ذوالنورین آن عالم لدنی و این عالم بقا  
 محکوم آن دو حکم قضا آما از قدر ماسور این دو امر قدر آما از  
 قضا از است خرج تابع و اجرام زیر حکم این است سدره  
 منزل و شریعت متکا این هر دو شاه که هر دو پای حجتند باله هر



سایه کمر بادهانی حدیث طحی برای حیت کین هر دو  
یکست کی رامین دوتا و بعضی از مجتهدین و علمای دین گویند  
آری اگر چه بر همه مومنان و صدیقان در سبقت اسلام از  
علی شکی و شبهه نیست لیکن چون در وقت بعثت سید الامام  
علیه الصلوات و السلام بجد بلوغ زبیده بود و سخن میبرد و قهر میکرد  
این مسئله است ای بانی که چندان است نه عیب و اگر اسلام  
عند الشریع جائز نمی بود امیر المومنین که در مدینه علم و حکمت بود  
میفرمود: **سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما** یعنی **من علم**  
**بل دولتی که بعضی از صحابه کبار را بعد از آنکه چهل سال از جهالت**  
**ببر و نذر روی نمود امیر المومنین را در زحم مادر صد هزار درجه**  
**از آن میر و محصل بود و آن حیت عشق مادر را و باب کائنات علیه**  
**افضل الصلوات و اکل التجیات و التسلیمات آری چراغ تماشید**  
**هرگاه پیش از خلفت آدم علیه السلام چهارده هزار سال الوهیت**  
**عینیت بود و از عشق مادر را و اسلام آوردن نزد او**  
**و عرفان و صحای حقایق و اقیانان یقین که فرق تمام خواهد بود**

مؤلف از پیش خویش نیکوید بلکه در اکثری از کتب معتبره بروایات صحیح  
متواتر ایراد یافته و به ثبوت پیوسته نمیه المومنین پیش از نبوت  
سید المرسلین در رحیم مادر بانه و در مکانی آمده نمود و او از نبوت و اطهار  
میکرد و چنانچه پس از تفصیل در صدر مستطیر گشت الکتاب  
مسلو است که روزی شاه ولایت و نور هدایت در محفل سالی  
بر غریبه نام نشسته بود و در طب سب و اول می نمود و سلمان در میان غریبه  
خفته میدوخت و قواعد فقر و قیامی اندوخت شاه ولایت پناه  
خسته خراب و انداخته و او را بدان شرف ساخت سلمان گفت من  
پیر سال خورده ام و روی براه آخرت آورده تو خور دسالی من است  
که با من چنین پیش آیی امیر المومنین ارم الله وجهه گفت ای سلمان تو  
بزرگ میدانم و مرا خور دسالی میخواهی مگر در فراموشی آوردی از  
احوال اجداد داشت ارشاد فراموشش کرده و آنکه غیبی از آنکه در  
درجات بروی تو گشاید که تر از شر شر محفوظ داشت از سر تو  
حیات و او سلمان متحیر گردیده گفت یا امیر المومنین از قضیه داشت ارشاد  
و شیرسان نامی و مصقله نور زنگ از دلم بردانی فرمود تو در میان

آب بودی و از پیم شیر خرب و فرغ می نمودی در آن حال رویی عا  
 آوردی و از برای نجات دعا کردی و دعای تو بایجاب مقول گرد  
 من انجامد و بگذرد و در آن صبح اعیان می نمودم من بودم و هموار  
 بر کف دست و تن بر کف تیغ بر کشید و شیر را بدو نیم کرد اند و ترا  
 نجات رسانید سلمان گفت نشانی دیگر است از انبیران فرمای و ابوال  
 بر روی من بکشای میرالمومنین و سینه کل تو آینه با طراوت پیوسته اند  
 از استین بر آورده فرمود این بود هدیه که تو بآن سوار دادی و از  
 مساعدت او منت بر جان نهادی سلمان پیشتر تحیر کرده و ساقی راه  
 تفکر نور دیده ناگاه مالتفی آواز داد و تعجب روی خطاب گشاد  
 گفت ای پیر متقی بسوی من شو ای اعیان مقتدا ای همایون  
 حال زبان بکشای سلمان متوجه ملازمت سید الشهدا و مقتدا  
 گردید و ماجرا بر حین احوال بموقع شرف رسانید که منی در آن خیل لغت  
 خوانده و در غرض محبت تو توسل اقبال را ندادم و دست توجه از  
 جمیع ادیان فشاندم زین ترا از پدر خود پنهان نمودم و پیش او از پنهانی  
 معنی لب نشودم اما پیرم از حال آگاه گردید و در مقام کشن من آمد

رنجانید گفتم از ملاحظه ما در من خوشتر نمود و حیلها می نمود  
 که مرا قتل رساند و دل خود را از دغدغه من خارج کرد و اندک  
 برین من کارهای مشکلی می نمود و مرا بجل آن مشکلات امر  
 ازین سبب وی بغیرت نمودم و در دست داشتن اقدام چون  
 ساعتی خوابیدم فشار آمد بر دیم بعد از سپیدی بر چشمه  
 که غسل کنم شرم مردم خوار پیدا شده روی من نهاد و بر کتاف چپ  
 جامه های من پندارد روی بسوی قاضی الحاجات آورد و زبان  
 تضرع و استمال کشودم و از شر آن شرخات ممانعت نمودم تا که  
 سواری پیدا شد و آن شیر را به سینه آید و بدو نیم کرد از آب  
 بر آمده رکابش بوسیدم چون فصل بهار بود و سحر از کف دست  
 چپ سوار گردانیدم درین سخن بودم که تو بهر وجود آن سوار ناما  
 بهر شوق آفری نیافته مدت سیصد و چند سال ازین قد که  
 و من در بندت گنجی را بهر کرده ام الحال این هم تو بمن اظهار این قنیه  
 و ابوالنجم بر روی من کشود یا رسول الله او غم غیب از که آموخت و  
 امر او را ریب چگونه انداخت آن سرور معانی الله علیه و آله و سلم بود



اینچنین خبرها از برادر من عجب مبارک که از عجب از آنها دیده ام  
 ای سلمان چون بجراج رستم از سدره المنتهی گذشت به بجای رستم  
 که جبرئیل از همراهی من فرو ماند یک تنه بسوی عرش حنیف اندم  
 و دامن از گرد عالم وجود و نشانم با خدا ای راز میفهم و جواب  
 می شنیدم بران حال شری در مقابل خود سپاده دیدم چون نظرو  
 انداختم دیدم سید الله الغالب علی ابن مطالب است چون از معراج  
 باز گردیده بمصحف خود رسیدم علی تحیت و سلام و احترام مالا کلام  
 در آید گفت ای خیر الانام مبارک که با در این اعنایات ملک زمان  
 مکتوب و رازی که میان من و پروردگار گذشت بود و لفظا با  
 لفظ بیان نمود ای سلمان از زمان آدم تا حال هر کس از نبی و  
 و انبیاء و مختنی گرفتار شد علی شان را از آن سیداد و ابواب  
 خلاصی بر روی شان میکشاد چنانچه حدیث قدسی خبر این معنی است  
 یا احمد ارسلت علیا مع کل نبی سرا و علانیه باسم کاهی گوید  
 اوم و نوح بوده و ادریس هم بر اسم و پور عمران است  
 کاه اسحق و کاه اسماعیل کاه داود و که سلیمان است که بنی

شب معراج سخنانی که پهل جبران است مولف گوید قصه در آن  
 اگر چه از آفتاب شهر رست اما اگر کسی بخواند بخاطر سدر جبرئیل  
 عالم ربانی شیخ عطار را در این سلسله مطالع و مایه انبیاء و کاه  
 گوید جوی الهی علی هر کس که کار و در زمین دل ندارد قصه سلمان  
 از رنه باور و قصه معراج در دستور لطایف و کنج الاسرار چنانچه  
 مذکور شد مطهر است و هم درین معنی مولوی سنوی قدس گوید  
 انشا سرافراز که اندر شب معراج با احمد خجاریکی بود علی بود و روح  
 سعدی قدس و فرماید چه در این منظر صورت باز سفید  
 معراج سبحان الدنای سحر علی با محمد همچو نور دیده بادیده درین  
 در گذشت پای او از حد او ادنی علی برگشت از نه فلک انوار  
 قرآن با محمد شد فروتن بر عالم بالا علی کشت هم معراج  
 با احمد علی زین سخن واقف بود روح ملی زین دوتن شد نور  
 وحدت آشکار زین دوتن گشت حقیقت پدیدار زین دوتن یزید  
 شناسی شنیدید زین دوتن دریافت کنج دل کلید زین دوتن  
 انوار دار معرفت این دوتن در بحر برتر از صفت ذات این دو

زین نور آمده حاجی از ترک بجو آمده حاجه حافظ  
 شیرازی نیز از بن معنی برپیل اشاره خبر میداد که آنکه حجت  
 بان سرور از سرار گفته بود امیرالمومنین که حکم حدیث بود  
 سار و کور است آمد بفضل جان نمود سر خدا که عارف سالک  
 بکن گفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید ملائی حامی  
 در مقام هر که در حق علی انکار کرد از کف ساق و جنت برت  
 کوشنافت آنکه چون مآب از خاک کاهشخت جزای  
 خشک چشم تر ز خشک و ریافت در میان  
 از ابو ذر غفاری رضی الله عنه مرویت که شنیدم از رسول  
 علیه و آله و سلم میفرمود بدستی که حق سبحانه و تعالی  
 نمیکند اگر بدستی مرتضی معرون نباشد که او برادر و دایه و  
 منسوب و بمن کرده گفت ای ابو ذر چون شب مواج مرا بر آسمان  
 فرشته دیدم بر بخت نورشسته و بر سرش حاجی از نور و یک  
 در مشرق و یکی در مغرب در پیش لوحی بود که تمام دنیا را در پیش  
 و هم خدایتی در میان دوزانوی دی بود هر دو دستش نیز مشرق

و مغرب میرسد از جبریل پرسیدم این فرشته چه نام دارد  
 گفت غزرا بیل پیش می رفتم و سلام کردم در جواب گفت علیک  
 السلام یا خاتم النبیا و برادر علی مرتضی گفتم تو او را می شناسی  
 گفت چرا نشناسم که حق سبحانه و تعالی مرا بعضی جمیع ارواح خلایق  
 موکل کرده غیر از روح فرستوح تو و علی که روح هر دو شمارشست  
 و ارادت خود قبض خواهد کرد در کفایت المومنین از  
 سعید بن ابی خالد مرویت که روزی سید المومنین آمد نزد فرزند  
 یا خدی مرتضی بن موسی ارد امیر المومنین دست خود را بر سر  
 نهاده گفت یا دارا خدی فانه عبد الله و رسول الله راوی گوید  
 دیدم که آنسرور بر خاسته نشست و گفت یا خدی خدای تعالی از  
 قضای که بتو داده است یکی آنست که همه در دنیا را مطلع شود  
 تو گردانیده هم در کتاب مذکور از محمد ابن سلمان مرویت  
 که روزی بخدمت امام جعفر صادق رضوان الله علیه بود که مردی  
 از جن آیه امام فرمود ما را مردم جن می شناسند گفت یا رسول الله  
 در بلاد ما و حقیقت است که در فصل چهار روزی دوبار کل کند و شکوفا



در اول روز بر کفش نوشته بنیم لا اله الا الله محمد رسول الله و در  
 آخر روز مرقوم یا یم لا اله الا الله علی خلیفه رسول الله  
 حسن الکبار از امیر المومنین حسن رضوان الله علیه مردی که شاهی  
 پدر من فرمود ای فرزند در خانه آب نیست و من بسیار غل غل  
 بنایت شب تاریک بود برخواستم بطلب آب فتم درین اثنا نامی  
 یا امام محمد بن سطل آب بستان که از بهشت خبر شرت آورده ام  
 پس از آن آب طهارت کرده نماز پنجگانه مشغول گشت چون آب آوردم  
 دیدم نماز مشغول گفتم ای پدر آب از کجا حاصل شد فرمود و من  
 سطل آب و ستم بعد از فراغ غسل منادی میگفت یا علی مثل تو نیست  
 که جبرئیل از بهشت بهر تو آب آورد تا غسل کنی و نه جبرئیل با من گفت  
 ازین عمل مرا فخری حاصل شد میان ملائکه او بدین شرف مایات گفتم  
 روز قیامت در مصابح القلوب از ابن عباس مروی است  
 یکایات از نماز عصر فارغ شده برخواستم گفتم هر که مراد او  
 عقب من بیاید ما همه روان شدیم تا بمنزل زهره فکرت و توحید  
 رسالت چراغ اهل بیت مصطفی فاطمه زهرا علیهما السلام و النسا سیدنا

درین اثنا تاجدار اجل اتی و شهنشوار میدان لایق میفرمود  
 انما مخصوص بغیبت قل لا اله الا الله عیة اجرا الی المودقة و القویة  
 یعنی امیر المومنین علی بن ابی طالب در خود پیچید و دستها در گل  
 آلوده پیرون آمد و منتهی بهت میفرمود گفت یا اخی خبره مردمان را آنچه  
 دیر و زما شده کردی گفت یا رسول الله میخواستم وقت نمازین  
 طهارت کرده نماز فرض و اکنم آب نبود حسن حسین بطلب آب  
 فرستادم ساعتی گذشت که باقی گفت یا ابا الحسن بجانب حث  
 کن، کن چون نظر کردم سطلی دیدم از ترز معلق در هوا و دروای خدیجه  
 از برف و شرین تر از غسل و خوشبو تر از کباب از آن آب و صورت حسنه  
 اندکی آشامیدم قطره بر سرم چکید که خنکی آن بدلم بر آید و درین  
 علیه و سلم گفت یا اخی آن سطل از بهشت و در پیش از زیر درخت طلی  
 و آن قطره که بر سر تو چکید از بر عرش بود پس تنک در بر کشید  
 میان دو ابرویش بوسه داد و گفت دوست و خویش من است  
 که دیر ز نمازش جبرئیل بود هم در کتاب مذکور از واقعی  
 منقول است که گفت روزی پیش ما راون الرشید رفتم شافعی محکم

یوسف و محمد سختی نیز حاضر بودند تا رون شافعی را گفت خدایت  
 از فضایل امیر المومنین علی با و شسته شدی گفت تا پانصد یوسف گفت  
 چندی حدیث با و داری گفت تا هزار بلکه زیاده سبحان را گفت چندی  
 روایت میکنی گفت فضایل او تو را بسیار رسیده اگر هم در سال  
 بنودی بیان کردمی گفت ترس گیت گفت از تو و اعمال تو تا رون  
 گفت بیان کن و این معنی اندیشه بخاطر مبارحتی گفت یا زنده هزار  
 حدیث منند و پانزده هزار مرسل تا رون گفت من خبر دهم شمار  
 از فضایل وی که چشم خود دیده ام و شما نیز نه گفتند بفرمای  
 عامل دمشق بمن نوشت اینجا خطیبی است که امیر المومنین را دشنام  
 میدهد و ما سرا میگویم من آن ملعون را از دمشق بیدار کنم و بر او  
 میدهی گفت برای آنکه پیران ما را بکشد و بکشد او هرگز است که حکم خدا  
 گشته گفت اگر چه چنین است من ویرا دشمنم پس خدا و را فرمودم ماصد  
 بر وزوه در خانه انداخته قفل کرد چون شب آمد اندیشه کردم که  
 بچه روششم بسوزم یا مالش غرق کنم یا به تیغش زده بپارم که از من زین  
 خیال خواب رفتم دیدم در آسمان کشته و رسول صلی الله علیه و آله و سلم

فرود آمد پنج حلقه پوشید هم حسن و حسین نیز فرود آمدند و در  
 حلقه پوشیده و جبرئیل فرود آمد یک حلقه پوشید تا کلاه در دست  
 بر آب صاف آن کاسه را رسول صلی الله علیه و آله و سلم از خیر کل  
 و در سرای من قرب پنجاه هزار بود و فرمود هر که شسته علیست  
 مجمع بر خیز و چهل کس برخاستند آن سرور شاهزادگان او گفت آن  
 دشمنی را بیارید چون از خانه بیرون آوردند امیر المومنین را نظر  
 بر وی افتاد گفت ای ملعون چرا مرا دشنام میدهی و گفتند  
 این را منی کرد آن در حال صورت سک شد بفرمود تا آن سک  
 باز در آن خانه بند کردند من از خواب بیدار شدم گفتم در خانه باز  
 دشمنی را بیارید چون آوردند سکی بود و کهنون در آن خانه بفرمود  
 تا آوردند اما گوشش و بگوشش آدمی شایسته داشت آن سک را  
 چون دیدی عذاب خدا بر او سر در پیش افکند و آب از چشمش روان  
 شافعی گفت از اینجا دور تر برید که منی است از عذاب این نتوان بود  
 و چون پناه را در آن خانه کردند صاعقه فر آمد و در آن خانه با سک و دشمنی  
 هر دو بپخت و در مندا محمد بن حسن و مناقب خطیب بحر



الباب و معارج النبوت مطویر است علی اثر شریفات نبات  
 که بانسروصلی و تقد علیه و آله وسلم باشد نهست که لوای محمد در پیش  
 بود همه انبیا و رسل در ظل آن لواء باشند چنانچه گفت لواء الحمد لواء  
 بیدی و بروایت دیگر فرمود انما سید ولد آدم لواء القیامة لا  
 فخر و ما من نبی یومضه آدم من سوار الا و هو تحت لوائی و آن لواء  
 هزار ساله راه ارتفاع باشد و قبضه اش از قبضه پیغمبر است  
 باقوت حمرا و زجه او از زمرد خضر او مراور است و ابی لواء  
 نور یکی در شرق و دیم در مغرب سیم در مکه و بر سه سطر کلید اول  
 بسم الله الرحمن الرحیم یا الهی الحمد لله رب العالمین یا لای اله الا الله  
 محمد رسول الله مولف گوید در مودات بروایت عبد الله  
 بن سلام مطویر است که در سطر سیم علی ولی الله نبی کریم است  
 و طوی هر سطر یکی هزار روزه است چون این لواء در فضای عرصات  
 حاضر گردانند سادگی این ندانند این النبی الامی العزیز الوسی المکرم  
 الحرمی الهامی محمد بن عبد الله خاتم النبیین و سید المرسلین ام المومنین  
 و رسول رب العالمین انسور و پیش آمده این لواء را بدست مبارک خود

گیرد بعد از آن تمامی انبیا از آدم تا عیسی مریم با سایر صدیقان  
 و شهدا و صالحان و کافه اهل عرفان در حوالی آن لواء تجمع گردند  
 انگاه از برای هر کدام ایشان ازین فرق براق و تابج حاضر  
 و از برای محمد حس حضرت بنوئی علوات و تقد و سلامه علیه یاحی  
 نور آورده بر فرق بجا یون آن سلطان پس چنان بنهد و کبای  
 در خضر او بر بدن مبارکش بوشانند و بنهادن بر او علم و بنهادن بر او دانش  
 پیش انسور بر بند پس انسور و لوای الحمد بدست مبارک شاه مردان بر خنجر  
 علی کرم الله وجهه داده افواج و خزیم و الویه مذکور را در سینه او  
 در آورده هر کرا طریقت متابعت سنت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم  
 داشته همراه تهر و رسالم و غانم بحیات عدنان نزول نماید اللهم ارزنا  
 سابقه بذالهد الامین و النور البین علیه الصلوه و السلام الی الیوم  
 و وجه تسبیح الحمد در تفسیر حکم العلوم و در بعضی از کتب آمده که چنان سطر  
 در آمده که چون آدم علیه السلام در وقت آمدن روح بیدار عطا شود  
 و در جواب الحمد بعد بر حکم یک سبقت رحمتی عظمی بشنود و در آن حال  
 محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در جن مبین آدم متحرک بود و کونید در جن عظمی

از وی او از ی اند خیا نمرو درید ساند اوم گفت الهی این اواز  
جست خطاب آمد نور فرزندت محمد بنی آفر زمان آدم زبانی  
مشاهده نور محمدی شد و این آرزو در دل وی مستوی گشت آن نور  
از میان او انتقال داده نخست سبزه شش جلوه گر ساختند اوم علیه السلام  
نخست سبزه بر آورد نهاده بن او انتقال مبارک نمود و این است در بیان  
اولاد نیاست گذشت و نقش مهر و تجلی در جبهه دل و جان  
صدق و ایتقان بگاشت و از برکت انتقال آن نور محمد بن اوم علیه السلام  
بین و برکت و خیر و سعادت قرین یمن آمد و در لای که جاب  
یمن ممکن بودند سعادت و بخت و بخت یمن از جبهه گشتند و آن  
در شمال آدم بودند ازین سعادت و ارفاد محروم ماندند بقصه جوانم  
حال محمدی در آینه سبزه دید خطاب آمد که ای آدم هرگز از ندی از  
غیب بختی بر آید به باد و از زانی دارد اکنون بدید یو باین فرزند  
از جبهه خواهد بود گفت خداوند لطیف و عطفی که از خزانه  
کرم بن رحمت فرموده همین کلمه الحمد لله است که بر زبان من اجرا  
کرده احو از ثواب آن محمد بنی فرزند دولت مند از زانی دهم

حق تعالی از ثواب آن محمد بنی فرزند دولت مند احو از ثواب آن محمد بنی  
سید انبیا اختصاص فرمود و بیست و پوخته که بر آن لواط  
باشد باقیهای نور آویخته و در هر قبه حوران با حال شده بد  
هر یک برای و در آن بر تها از عواج ایشان نموده و حوران در  
آن قباب منظر از و اج خود می باشد تا هر کدام قرین خود را در میان  
خلایق عرصات به نیت در نیاز در از کرده نامزد خود را با کرام  
اخراج تمام بر تخت باز گشت بعد از آن طایفه را فرمان شود تا آن  
علم را بردارند چون طایفه از حوران عا فر آیند حق سبحانه و تعالی  
این اسد الله الغالب یعنی شری حضرت علی بن ابی طالب کتایب  
المومنین حاضر شده آن لوار چون کلمه بر سر دست گرفته از لوار  
بگذراند و برویتی حق سبحانه و تعالی از سایم خست بهر دست و تعالی  
علم را با لوائی حمد برداشت بقضای خست فرود آورد و آن علم در  
بر سر شاه مردان مثال حاجی باشد و اولیاد آن علم بر مثال جوانمردان  
در آن شمع به لوائی حمد بهین بر سرش بر فرقیام مدین ساج سلمان  
و مرغ بر سر او و آن لوار عرصات قائم بود و اهل و وزخ را در غدا



تخفیفی باشد و چون از صحرائی عومات بوضع جنات بزند بعد  
 بر دوزخیان صعب گردد و طهارت بهم را منطبق سازند انهمکام  
 خلایق بقدرونه است و او را طهر باشد و تسبیح او اقدام باشد  
 بهم در معارج النبوت ذکر تطهیر است اطرام از انجاس نام  
 وارجاس از لام با هم نام سید الانام علیه وآله الصلوة والسلام  
 می آرد که متون کتب سیر مملو و مشحون است از این خبر که مشرکان  
 سید شست بت در اطراف و نواحی کعبه وضو کرده بودند و  
 ابلیس اقدام آن بتان را بر صاعق زمین استوار کرده بود  
 صلی الله علیه و آله و سلم نیزه یا چوبی که در دست مبارک داشت  
 بتان بتان اشاره میفرموده میگفت قلح و الحق و ما یدعی الباطل  
 و ما یعید آن بتان بجز در سیدن چوب رمی افتادند با کما  
 الشان بر صاعق استوار بود و بخشنی هرب که در خانه های مشرکان بود  
 آن روز همه برود و افتادند و سید المرسلین با امیر المومنین اشاره کرد تا  
 اساف و نامله را شکست و بر دایمی اساف بر صفا منسوب بود و نامله برود  
 اکنون اصل آن دوست گوی اساف بن عمرو بوده و مردی از جرهم و دگرانی

بیت سیل هم از پیله جرهم هر دو در خانه زنما کردند و خدای عزوجل  
 سنج کرد و اندک سنگ شدند و قریش از کمال جهالت و قریضات  
 حماقت پرستیدن آن دوست مسوخ شتغال نمودند و چون آن ضم  
 که نامله نام داشت شکسته شد و زدنش زنی سیاه و پخته چروان  
 انور فرمود صلی الله علیه و سلم بیت نامله از عبدالله عباس فرمود  
 در آن روز آنکه بر روی هر تپه که اشاره کرد بقفا در افتاد و صحبت  
 که تپه چند در موضعی وضع کرده بودند که دست نامله برید چون  
 مصطفی نام یعنی در کعبه در آید امیر المومنین عرض رسانید که یا  
 رسول الله پای مبارک بر کف من نه و این بتان را از محال آنها  
 بپندار و انور فرمود یا اخی ترا طاقت بار من نیست تو پای  
 در شش من نه و باین امر شتغال نمای امیر المومنین بوجه فرموده  
 عمل نمود قدم بدوش سرافراز دین نهاد و کلمه شکست  
 هیچ فرق نکرد و در زمانه که پای امیر بر دوش مبارک انور  
 الله علیه و آله و سلم بود پس ید اخی چگونه می بای خود را کف نامله  
 چنان می بینم که حب فرغ شده و سر من بباقی عرش رسیده و کبر

در از میکنم اگر همه آسمان تقبضه اقدار من آسان است فرمود با من  
 خوشا وقت تو که کار حق میکنی و حبه احوال من که یار حق گشتی  
 بروایی گفت یا اخیری سیدی بدایچه مطلوب تو بود زهی شکر  
 که برویش احمد ز مهر نبوت مقدم نشیند آورده اند که چون مهر آفتاب  
 بتان را بر زمین انداخته خود را از دوش مبارک بر زمین افکندیم  
 آنروز موجب تبسم رسید گفت یا رسول الله بزم برای آن بود که خود را  
 از چنین جای بلند ای انداختم و المی بمن ملحق گشت فرمود یا اخیری  
 چگونه الم متورسد که محمد ترا بر داشته و جبرئیل فرود آرد و لطفه  
 گانه حق سبحانه و تعالی مسکوب دای بنده من امروز بردارنده بوم  
 که قوله و حملناهم فی البر و البحر و فرود آورنده تو در بهشت من باش  
 و ندخلهم مدخلا کرما انجا که بردارنده محمد بود و فرود آورنده بتان  
 بیج شفقنی بعلی رسید و جانی که بردارنده و فرود آورنده من باش  
 امیدوار باش که هیچ محنتی تو عاید نکند از بهشت اولیک الم الامین  
 هم مرتدن و درین باب اهل اشارت نکتهای اراد نموده اند اول  
 بر آمدن مهر المؤمنین بر دوش سید المرسلین حکمت انداولی آنکه تو

قوت زیاد و است از ولایت دلی بی می تواند کشید لمانی بار و اولی  
 برداشت چنانچه شده از معنی آنروز و خود بیان نموده و حکمت آنکه  
 مدینه علم بود و مهر المؤمنین در آن قاعده نهست که در را بر شهر نشاندند  
 شهر را بر دوش گشت تا آنکه حق تعالی منو ما بد ایکم و ما تعبدون من دون  
 الله خطب جنهم مقتضای این فرمان بتان اینمرم دوزخ و تشریف  
 جنهم بشند و آنروز صلی الله علیه و آله و سلم را خاصیتی بود که در  
 حق پرست او بهره رسیدی آتش در روی تصرف نکردی خبا که بعضی  
 روایات آمده که روزی بخانه سیده النسا فاطمه الزهرا علیه السلام  
 الشا تشریف ازانی فرموده اتفاقا فاطمه بان در تنور می داشت  
 شربت شادین مبارک آن بگوشه رسول بر شمال محمودان کرم بود  
 آنروز در امداد و اعانت آنروزند از حبه بر سپیل موافقت ماند  
 چند بدست مبارک تنور است هرمانی که فاطمه در تنور است بود و نکته  
 برآمد و هر کرده که آنروز در تنور است بود خام ماند فاطمه علیها السلام  
 نکشت تخیر در زندان گرفته و محبت جماعتی که بن قضا  
 العقل در شان ایشان است انان این نکته و مانان ان نکته ای که شمس علیه



خام مشکل و آفته است آنچه خام نزد بخت و آنچه بخت نزد خام هر روز  
 ای نوزدید و عجب مدار که اینهم از کمال معجزه مات که آن کرده است  
 شرف مناسبت یافته هر چه دست از اسبابش بران کار کند  
 و شاید دیگر بر صدق این حد غافله بود در دست رضی الله عنه که  
 دست مبارک آن نور ملک نوبت باور سیده بود و هر بار که شوکتی  
 آتش افروختی و آنرا بر آتش نهادی چهلای وی بسوی سفره پیفت  
 پاک از آتش سرو و ن آمدی کذلک اینجا نیز اگر بر دوش امیر المومنین  
 بر آمده بدست مبارک خود بتان را انداختی البته از آتش دوزخ  
 مصون و محفوظ ماندی و فرمان انکم و ما تعبدون من دون الله  
 حطب جهنم تا فکشتی و نکته درین باب است ثانی که بدست محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و آله و سلم یکبار بر آتش در و تصرف ندارد و از آنست  
 که دست پنجاه و هشت سال در قبضه قدرت الهی منقلبست که ملک المومنین  
 حبیب بن منی صابغ الرحمن تعبدوا کیف ثابوا و اگر آتش دوزخ مصون ماند  
 فراق محفوظ ماند عجب اشاره دوم آنکه کافران همه دست در خانه کعبه  
 چون شرف اعصافه و آن طاعتی و دست تجا زلت زاننده مومن که سر

گنجاید و لکن بعضی ملک عبدی نمون یافته اگر بعضی خیزد بکینه نشود  
 چه عجب اشارت سیوم آنکه سیصد شصت و در خانه کعبه نهاده  
 اضافت او را از حق سبحانه بازده شصت و اینجا که در هر شبان  
 بصیصد شصت نظر داند خرد و تقویت او باشد چگونه نهفت  
 اختصاص یافت کرد و نقلی درین باب شنوا آورده اند از روز که موم  
 السلام را بر دریا میگذرانیدند موسی پیش مشرف و مارون در پیش  
 اسرائیل در میان ایشان آب از برکت مقدمه ساقه محال آن نبود که موسی  
 قوم ترک کرد اندک کذلک اینجا اشارت است که چون روزیاست و در  
 رب العزت جل و علا خطاب رسیده ای محمد خود و گفته بودی مرا علی  
 که است منی نمیرد مارون من موسی الا انک لا بی بعدی آنرا و گوید علی خداوند  
 که چون است برابر دریای آتش دوزخ باید که شستن آید و علی که موم  
 و دیگری ساقه شود دست در میان خویش جای دهد تا آتش را از هر دو  
 نباشد که کمی بر اندام است و بوز و در هیچ و اقدی و سبب انصر  
 همدان و رفته الاجاب حبیب التیر و رفته لصف و معارج النوة مسطور است  
 که در مقام هجرت عمای فن میر حسین آورده اند که چون جماعه مشرکان

با تفاوت پیش در دارالند و دشا و رت در باب السور نمود  
 مهم بر قتل قرار دادند و برخواهی مسیحی عهد و پیمان بستند و امان  
 حیث در آن مکر ایشان خبر داد و اگر دانید و مکر ایشان را باطل ساخت  
 فرمود و مکر و مکر اند و اند خیر الما کرن و جبریل را و استاد و اعدا  
 که در مجلس آن گروه بی شکوه گذشت بود یک یک آن سرور عرض  
 و این آیه خواند که و قل رب اذخنی من کل ضیق و اخرجنی من کل  
 و جعل لی من لذلک سلطانا نصیر و قصد کفار را به تفصیل بیان نمود  
 گفت فرمان چنانست که شب در مضیج خود سهراحت تمام می روز  
 تهیه سباب بفر کرده بدین سکنیه توجه فرمای المقصود چون شد  
 روسای و شیش مثل ابو جمل و ابولهب و الی بن حلف و جمع دیگر از آنها  
 بر در سرای حضرت مصطفی پیوسته که فرار داده بودند و جمع  
 استقامی بودند که چون آنروز در خواب شود آن ملعونان قتل  
 هلاک او پیر از ند ابولهب گفت شب او را نا صبح نگاه میدارم  
 بنی هاشم را معلوم شود که ما و را ایت بیت اجتماعی گشتیم  
 صلی الله علیه و آله و سلم بر حال ارباب ضلال اطلاع یافته مهر بر میان

فرمود یا ای مرا ازین بخت بدینیه آوند و خود را بجهنم می  
 و و الی که مردم را از دلت تبومی سپارم که بصاحبانش  
 خود را از و بدینیه رسانی و شب شرکان قصد قتل من دارند چنانچه  
 مرا پوشیده در خوابگاه من بگذرانند انت الله تعالی هیچ مکر و  
 تو نخواهد رسید امیر فراغ بال مکیه کرد نفس نفس خود را فدای  
 مقدس آن سرور کرد و بدین به ثبوت رسیده که در آن شب که  
 المؤمنین بر فرشتگان خاص سید المرسلین بکشد و حق سبحان جبریل  
 میکائیل را وحی فرمود که در میان شما عقد موافقات است عمر  
 در از تر از عمر دیگری ساختم کدام یکی از شما حیات او را خود حیات  
 خویش بگزینید هر یک از آن نوشته مقرب گفت من حیات  
 دوست میدارم و زندگان را دیگر برابر زندگانی خود دوست ندارم  
 آمد که چرا مثل علی بن ابی طالب که چون میان او و محمد عقد موافقات  
 او جان خود را و قایم نگذاشت محمد ساخته حیات محمد را بر حیات  
 اختیار نمود باید که ازین طایفه خضر الخطه غیر ابروید و علی را از شر اعدا  
 ایشان هر دو نفران سلطان بچون از سقف سلکون پرواز آمد و بر صحن سلکون



فرمود و جبرئیل بر سر بالین و بمکان جانب بای امیر المومنین  
 جبرئیل میگفت بخ بخ ملک علی یعنی کیست تو ای علی که باین کار حق  
 تعالی متوجه ملائکه اعلی هر آنکه بر خدا را و نفس بر بند ملک  
 ترش لغرمان او کمر بندد بعد از آن در شان امیر آیه کریمه و من انما  
 من تیری نفسه ابتغوا رضات الله و الله روف بالعباد نازل  
 و امیر المومنین نیز درین باب این حدیث فرمود و ثبت  
 نفسی خیر من و طی الحصى و من طاب بالبيت العقیق و ما لا یزال  
 خاف ان یکر و ابنة فنجی ذوال الطول الاله من الکفر و ان الله  
 الغار انما موقی و حفظ الاله و شر و بت اراعیهم و ما یستوی  
 فقد و طیت نفسی اقل و الاله معنی است اول یعنی و قایه کرد  
 نفس خود بهترین کسی که سزاگفته است یعنی بر شکم و بهترین  
 کسی که طواف کرده خانه کعبه و حجر الاسود را معنی است دوم معنی  
 صلی الله علیه و آله و سلم اندیشه کرد ازین که مگر گفت با ولس خات  
 و او خداوند بزرگ از مگر معنی است سوم شب کرد رسول خدا  
 علیه و آله و سلم در غار ولی هم و ترس نکاه شده شد در غار و خدا

بیت چهارم و شب کردم من انکله لک و دارم آن شرکان را  
 و ثابت انداختند مرا پس تحقیق بچیدم من نفس خود را بر تمل و پس  
 و در جمیع کتب سیر آورده اند که چون امیر المومنین بر رسید  
 المرسلین بکمره کرد آنسر و از خانه بیرون رفته از اول سوره این  
 تا ن غشیه بهم فهم لایعرون خواند و شب خاکی بر کف مبارک کرده  
 بر سر مشهور ان لوین بشاید و گویند کردی از انجا که بر سر مهر  
 چاهی که نشست در جنگ بدر با تش و وزخ پیوست و مهر و صلی  
 علیه و آله و سلم سلامت از ایشان بگذشت بعد از آن شخصی و بر  
 ابلیس انجامید اشته پرسید که شما از برای چه کار فرماهم آمده اید  
 اظهار که می برید ایشان گفتند متعطر محمد گفت بخدا سوگند که کار  
 خانه بیرون آمد و بر سر شما خال ریخته رفت ایشان دست مبارک خود  
 زده و فرقه های خود خاک آلوده یافتند پس از شکاف در کلاه کردند  
 شخصی در خوابگاه آهسته و رو بایده گفتند انیک محمد خفته چون نفوس  
 دست بر سینه در خانه نهادند امیر المومنین از جای خود برخاست چون  
 دانستند که محمد رسول الله از اینجی رفته از امیر رسیدند و بجزایات

گفت مرا بجا گفت موکل نکرده اند چه دانم کجاست شما بگوید اندک  
 تمام شب و طلب او بسر روه اند شکرکان منقطع شده زانی امیر محمد  
 و شتمند و آخر با شاره ابولمب است عرض از کوتاه کردند و بلف  
 گوید اگر چه قصه غرگوره در باب آیت زبیران آیه کریمه و من شری  
 استغفار و مرصعات ابتدا مسطور است اما چون در کتب مذکوره بر سبب  
 یافته بود و بنا برین مکرر نوشته شد در وسیله المتعبدین و  
 خلیل و لطف الغم و معارج النبوة و روضه الحاجات حبیب المصطوف  
 که آنرا و صلی الله علیه و آله و سلم در سال اول از حج و اقامت  
 و سکنه از امانی مکه و مدینه عقد اخوت منعقد کردند آنجا که چهل و پنج  
 از مهاجران مکه و جلیل و دیگران از انصار مدینه و بروتایت دگر از شهری  
 پنجاه مرد بامر و تعیین آنرا و رسیده موافقت محکم کردند آنجا که  
 فارسی ما ابو ذر و ابو بکر صدیق با خارجه بن زید انصاری و عمر بن  
 باغسان بن مالک و عثمان بن عفان با کوس بن ثابت و ابو عبیده جراح  
 با سعید معاذ و زبیر بن عوام با سلمه بن سلامه و طلحه بن عبید الله و کعب  
 مالک و عبد الرحمن بن عوف با سعد بن الربیع و مصعب بن عمیر با ابوی انصاری

و ابو خدیجه بن عتبہ با عباد بن بشر انصاری و عمار با سہل ثابت بن  
 قیس و عبید الله بن جحش با عاصم بن ثابت و ارقم بن ابی ارقم  
 طلحه انصاری علی بن ابی العباس و ان مکتوبی نوشته شد که با یکدیگر  
 معاونت و مواسات نمایند و از یکدیگر میراث برند و بان  
 از یکدیگر میراث می بردند تا بعد از غزوه بدر آیه کریمه ابو الوالد  
 معصوم اولی سبب و کتاب ابتدا نازل شد و میراث بردن بعد  
 مواخاة منوخ شد و شرح صحیح بخاری نقل از ابن عبد البر  
 که مواخاة و یکسوایی این مواخات بود میان مهاجران پیش از آن  
 انصار و زمره اصحاب فرآیند و حاتم ابو عبید الله بن زبیر  
 درین باب حدیثی بروایت ابن عمر رضی الله عنه آورده که آن  
 عقد برادری است میان ابو بکر و عمر و میان طلحه و زبیر و میان  
 عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف پس امیر المؤمنین علی کرم  
 وجهه گفت یا رسول الله میان یاران عقد برادری هستی و مرا  
 هیچ برادر و یار نیستی پس برادر من ثقیف آنکه و صلی الله علیه  
 و آله و سلم فرمود انا اخوک یعنی من برادر تو ام و بروایتی که است



اخفی فی الدنیا و الآخرة یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت تقصیر  
 این جماعت که مذکور شدند از جمله مهاجرند رضی الله عنهم معلوم  
 شد که عقد مواخات دو نوبت بوده و هر دو نوبت مهر را مهر  
 برادر خود خوانده = بی زما در دهرشش و طفل نظیر کسی که چوپان  
 بود برادر او در مودات و روضه الاحباب و روضه القضا  
 و حبیب التیر و معراج النبوت مطبوع است که علمای سیر و خبا و خدایان  
 که در او آخر ذی قعدة سال نهم از هجرت آنسور و صلی الله علیه و آله و سلم  
 و اخیان شده که چچ کند از چون استماع نمود که مشرکان را  
 در موسم حج مکه معظمه آمده بر نه طواف خانه می گشتند اگر  
 اصطلاح باین آنوقت را موقوف کرده ابو بکر صدیق را با ماسک  
 از اصحاب تعیین نموده فرمود که بکاه رود و خدایی را ماسک حج بیا  
 و از او ایل سوره برات چهل آیه بر مردم بخواند چون ابو بکر از او  
 احرام بسته روان گشت معارف این حال خبر علی السلام آمد پیغمبر  
 رب العزت جل و علا رسانید که بکس تبلیغ رسالت و ادای پیغام  
 تو یا علی و بر وایت می کردی که از تو باشد چون امیر المومنین

زیادتی قریب و وایت من علی الوجوه بالسرور صلی الله علیه  
 و آله و سلم شریف مناس و اتحاد و ثبت آنسور و از کیفیت حال آن  
 کردانید فرمود که از عتب ابو بکر برو و سوره برات از وی گرفته  
 در موسم حج بر مردم بخوان و این چهار طه نیز خلق رسان کن  
 آنکه ثبت در یاد هر کسی که بکلیه استقامت می بود و ویم آنکه هر سه  
 طواف کعبه نماید سیوم آنکه بعد از امسال کسی از ارباب شکر و صفا  
 حج کند از دو چهارم آنکه از شرکان و کفار هر که عهد موقت یا خدا و رسول  
 داشته باشد تا انقضای آنوقت بر عهد خود ثابت باشد و اگر عهد او  
 موقت نبود تا چهار ماه در راهات باشد و بعد از انقضای این مدت  
 نشود خون و مال او بدر باشد خابر انصاری گوید ماسک سید  
 رضی الله عنه بیرون آمده بودیم چون بخرج رسیدیم و وقت نماز  
 در آمد ابو بکر پیش رفت که امامت کند بنوز در نماز شروع نکرد  
 بود که او از نماز خانه آنسور و بنوشتن سید توقف نمود گفت  
 او از نامه رسول الله است گوشامامور شده که حج کند از دو و  
 تا بگذشت نماز بگذارد و در این اثنا امیر المومنین علی کرم الله وجهه بر

انسر و رسوا رسید ابو بکر از امیر المومنین برسد که امر آمده  
 یا مورا میر گفت فرمان واجب الاذعان چنین صادر شد  
 که سوره برات را بمن زهی که بر خلق خوانم و این کلمات را  
 بسمع مردم رسانم ابو بکر آیات پنیات را تیلیم نموده عقیقت امر  
 نماز کند و دو بعد از آن امیر المومنین برخواست و ایل سوره  
 تا چهل آیه بر مردم خوانده کلمات اربعه را با نشان رسانید و در  
 موقعی از مواضع حج خطبه خواند و حکام میان فرمود و آنچه مقرر  
 شده بود قیام نمود و آورده اند که چون امیر المومنین کلمات  
 بسمع مردم رسانید یکی از آن میان آواز داد که اگر بر پشت کتف  
 میان ما و پیر عم تست از سو کند هر آینه ابتدا من کردم با تو تست  
 گفت اگر رسول صلی الله علیه و سلم را دشوار آمدی که مرا فرمود  
 پنج گونی تا باز آیی هر آینه بر کشتن تو اقدام نمودم و چون  
 امیر علیه رسید شمشیر کشید و گفت بخدا سو کند که هیچکس طواف  
 نکند مگر آنکه او را به تنوع نادید کنم و یا به جوشد که با و سوز  
 باشد الحاق و چون امیر از قضایا فرخواست یافته مراجعت نمود ابو

با نسر و گفت یا رسول الله از من چه صادر شد که از قرأت سوره برات  
 منع فرمودی آنسر و فرمود که ای ابو بکر هیچ امری از تو نفع  
 نیامد و مقتضی بحال تو راه نیافتم و مستحب منی در عار اما جبریل  
 آمد و گفت فرمان الهی چنین است که ادا این کار نماید الا تو  
 یا کسی که از تو باشد در صبح نزدی و مشکوٰه از این عباس  
 سند احمد بن حنبل و صبیح نسائی و بدایه السعداء از ابن عباس فرید  
 بن ارقم و برادر ابن عازب مرویت که گفتند خبری از صحاب رسول صلی  
 الله علیه و آله و سلم در مسجد در بار باز کرده بودند آنسر و فرمود  
 به بنید در مانع در علی بن ابی طالب پس بعضی ازین مردم درین باب  
 سخنان گفتند چون این حکایت بسمع شد سر بر سر بر پای  
 خودست حمد و ثنای باری تعالی گفته فرمود اما بعد بدستی که من  
 این ابواب امر کردم بغیر از باب علی پس یکی از شما درین باب سخن گفته  
 و الله که من هیچ شتم و کشتادم تا من که می که بان مامور شدم  
 کشایشان بخورد و بگوید که غیر ما نیست که اینکل بر آوردند  
 و سند احمد بن حنبل از ابن عمر مرویت که گفت بدستی که عرض علی



نه فضیلت داده شده که اگر یکی از آن فضایل مرا باشد دوست را  
 نزد من از شتران سرخ موی یکی آنکه رسول مقبول را بوی داد و دوم آنکه  
 جای داد و او را در سجده که مثال نیست مرا و آن سجد آنچه مثال است مرا و آنست  
 رسول با وضعت داده که منب در مسجد رو و سیوم آنکه روز خیر علم و عطا  
 مولف گوید نقل مذکور در مصواتی محرقه از عمر ابن الخطاب منقول است  
 در روضه الاحباب روضه النضا و حبیب البیر و معارج النبوة مطبوعه  
 که اهل سیر جهم الله آورده اند که در سال دهم از هجرت آن نور صلی الله  
 وسلم را با نصاری که مصالحه واقع شد منقول است <sup>در بیان مکتوب با فرستاد</sup>  
 ایشان را با سلام دعوت نمود و انجمن بعد از شوره چهارده کی از روی  
 قوم خود دست باز کرده بدین فرستادند که احوال آنرا و تحقیق نمود چه خبر  
 خود رسانید و مقدم آن وفد مردی از بنی کنده نامش <sup>عبد الوهاب</sup>  
 امیر و صاحب ای اهل کربان بود و سید صاحب قیام در نشان بود و مردی  
 دیگر از پیوسته ابوالحسن بن علی که در شمشیر صاحب آن طایفه بودند  
 از عجمان مشاییر قوم خود بودند و این ابوالحسن را درین شام  
 گزین حلقه او نیز از جمله آن چهارده نفر بود و در زمان راه شهر ابوالحسن

۱۱۶  
 بر و آمد که گفت بر و آمد که <sup>بسم الله</sup> ابوالحسن از دین ما یعنی سیر در  
 ابوالحسن گفت بلکه تو بر و آمدی که گفت ای بر و هر چند من سیر  
 گفت بخدا سوگند محمد بحقیق خاتم انبیاء و ما بطا ظهورش می نمود  
 که گفت چون حال بمنوال است چه سبب و نیش نمک می گفت من  
 با محمد مسلم من گفت و مت اگر این صورت از ما بطا بر و آمد عتبا  
 نزد نصاری مانند آنچه با داده از فانیل امتعه و کرایم اموال را  
 در آستان سخن محبت اسلام در دل گیر پیدا شده و شتر تحویل نام را اند  
 بعادت مصالحه آنرا و باز گشت ایمان بر سالتش آورده و کلمه عرض  
 منقول است که چون بدین سید جامه های راه را داد و راسخه صفای  
 پوشیده و انگشتری طلا و دست کرده مسجد مقدس آمده سلام کرد  
 آنرا و در جواب سلام ما داده از ایشان اعراض فرمود و هر چند که  
 جوابش بدیند انگاه از سید سرون آمده عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف  
 بنابر سابقه معرفتی که داشتند سید کرده گفتند سید شما با مکتوب نوشتید  
 بنو چون آمده تحت سلام بخیم رسانیدیم جواب شنیدیم و هر چند  
 کردیم خبر سکوت خبری ندیدیم اکنون مصلحت چیست باز کردیم ما

کنیم عثمان و عبد الرحمن هر چند فکر کردند جواب آن کردند و سنان  
امیر المومنین علی نیز در آن مجلس حاضر بود عثمان و عبد الرحمن گفتند  
ابو الحسن رای جهان آرای تو درین باب چیست فرمود رای من  
که جامه های ابریشمی و کشیش های زرین از خود دور کنند و جامه های  
مستعار در بر کرده مجلس ها یون آهسته و در آید التوم بموجب  
امیر المومنین عمل نموده سلام کردند و جواب ایشان باز داده  
سوکند یاد کرد و فرمود با کماله مرا برستی بخلق فرستاد و که چون  
اینجا است نوبت اولش من آمدند شیطان ایشان بود از آنکه خوا  
سلام ایشان باز ندادم و بمکالمه زبان کشادم بعد از آن در اسلام  
دعوت فرمود و با نموده و را نکند و خدا فرموده سوال هر باره عیسی  
کردند و جواب داد و نموده و رسول خدای بود و تخیل کرد  
پرسید هیچ میداند عیسی را پندری بود فرمود نه گفت پس حکم  
فرمود امر و جواب این سوال نمیکویم اقامت کنید تا جواب  
خوب بنوید و ز و مکرم حق سبحانه و تعالی این آیه کریمه فرستاد  
مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق

من ربك فلا تخين من المؤمنين فمن حجك فيه من بعد ما جاء من العلم فقل تعالى اذع انباءنا وانا بكم ونساء وبنو نساءكم انفسا والفكر ثم فنتهل فمجعل لعنت الله على الكاذبين <sup>صلى</sup> الله عليه وآله وسلم اثنان را طبعه آيات منزهه خواند بخوبی آنکه گرمی اقرار نموده بر اعتقاد خود مصر بودند آنسرور و فرمود اگر باور نمیدارید بیاید تا با یکدیگر مبارزه کنیم یعنی دعایم در میان یکدیگر و گوئیم لعنت خدای بر دروغ گویان گفتند امر فرمود مهلت ده تا درین باب تأمل کرده فردا مبارزه نمایم رفقه با عا که پیش ایشان بود گفتند رای تو درین ماست چیست گفت ای نصاری بخدا سوگند شما تحقیق بدانید که محمد مرسلست و درین دلیل ظاهر آورده و مبارزه با وی کنید و الله سبحانه و تعالی پیروز مبارزه کند و که بعد از آن رسیده باشد بهر نسبت که با وی مصالحه نمود و خبر قبول کنید و بدایر خود باز گردید روز دیگر صبح که صباغان آمدند زیناب افتاب در بونه سیما کون فلک بود قهقرون ریختند و غار همان برین صحنه لاجوردی سیکر زردی منظر از دلبسته خورشید نور شمع مدو



چهره منور قرص آفتاب بر کجاست آن سرور از حرم مبارک خود برآمده  
 دست امام حسن پیکر است گرفته و امام حسن را در غلجای داده و  
 النسا فاطمه زهرا و سلطان اولیا علی مرتضی چون زهره و ماه در آن  
 آفتاب فلک رفعت رسالت پناه روان گشته و نهرو بار و بار بآید  
 خود میفرمود چون من دعا کنم شما این بگوئید که و نصاری چون این  
 پنج تن را دیده حدیث دعا و آمین شنیدند رسیدند بوالکلیار  
 که در شمع ایشان بود گفت ای مادران بدست که روی خندیدند که  
 از حوسب خانه در خواهند کوه را از جای خود زایل گردانند و هزار ساله  
 بکنند که بر روی زمین هیچ نصرانه نخواهد ماند گفتند یا امام حسن یا امام  
 حسین که فرمود سلمان شوید گفتند این کار از دست ما نیاید فرمود پس چرا  
 آه ده باشد گفتند ما را طاقت مقاومت و قوت مجاهده نیست لکن  
 میکنیم تا تو برین منوال که هر سال دو هزار طایفه هزار در راه صف و هزار در راه  
 بدیم و بهای هر طایفه چهل درهم باشد در میان ترا که بدیاری کند و دهان دار  
 کنیم شرط آنکه عار بدن ما بگذاری و با ما مجاهده تنهایی و برزائی گفتند  
 و شش ستر و شش رود و سی هزاره بدیم بعد از آن صلح نموده درین باب نوشته

جمعی از صحاب رضی الله عنهم بر آنجا شته گزید و بان کرد و دادند و  
 گوید اگر چه در باب آیات بیان آیه مبارکه مسطور است اما چون در  
 کتب مذکوره بر سبیل تفصیل ایراد یافته بود مکرر نوشته شد  
 در وسیله المتعبدین و مناقب خوارزمی از عبده الله بن مسعود رضی الله  
 عنه مرویت که گفت روزی در سفر حجۃ الوداع رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم بسوی صحرا برآمد و من در خدمت بودم دیدم که آه سر و سر  
 گفتیم ای محبوب تب العالین چرا آه سر و میکنی فرمود ای من مسعود چه  
 من بمن رسانیدند و میگویم که اکثر امت من در ضلالت می افتد گفتیم یا  
 المذنبین کسی را خلیفه خود میکنی فرمود که را خلیفه کنم ابو بکر و انس  
 هیچ گفت و باز آه سر و بر کشید گفت عمر را خلیفه کن انس و باز آه سر و  
 نوب سوم گفت یا اهل سلین مرتضی علی را خلیفه کن از سر تعجب گفتند  
 هرگز این کار نکنید و هرگاه او را قایم مقام نمایم سید انم قبول نمائید  
 بخدا سوگند اگر شما این کار میکردید البته شمار کجاست و اهل میزدیم  
 در وسیله المتعبدین و مناقب خلیف خوارزمی از امام المومنین عاصیه  
 مرویت که گفت چون وقت فوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود و دعوی حبیبی بخوانید برای من دوست مرا من ابوبکر را خوانم  
رسول صلی الله و سلم سر برداشت به سوی من و ابوبکر نظر کرده باز سر برداشت  
نهاده و فرمود و دعوی حبیبی من گفتم و ای بر شما ای مردمان علی بن  
طالب بطیبه که رسول غیر او را نخواند چون من رضی علی آمد از آنکه  
خود منضم ساخت درون سیر این کنی سید خا که هر دو را در آن کنایه  
سر برد کرد و همچنان با من رضی هم آغوش بود که روحش بعد از آن  
خرامید و در هیچ برندی و مسکوه و مصباح از جمیع عمر بود  
که روزی همراه عمه خود بخانه عائشه رضی الله عنها آمدند رسید  
که یا ام المومنین من کان حب الناس الی رسول الله یعنی دوست  
مردان بسوی رسول که بود گفت فاطمه فقلت انما سالک علی بن  
یعنی گفتم از مردمان می پرسم گفت شوهر او مولف گوید محشی در  
کتاب ربيع الا براری آورد که بعد از سوال جواب بطور امان  
گفت چرا دوست من مردمان نباشد که پوسته روزه دارد و شکر  
بود بخدا که دیدم درین وفات آب از دهن سرور کائنات در رفتی  
جاری شد و او بیاشامید از راهی گوید من گفتم چون چنین بود

بر آن داشت که با وی حرب کردی ام المومنین چایوری بزرگ  
گشاید بلب یا رکبت و گفت بر من مقدر بود <sup>در روز غزوه</sup>  
از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که روزی صحاب از شهر صلی الله  
علیه و آله و سلم پرسیدند یا شهاب الی پدین و خیر النین چه کلام بود که  
آدم علیه السلام آنرا از زبان راند و از برکت آن حق سبحانه و تعالی  
توبه شست دل کرد فرمود سال آدم عن ربّه حق محمد و علی فاطمه  
و حسن حسین آن تبت علی یعنی سوال کرد از حق سبحانه و تعالی  
پروردگار من بحق این پنج تن توبه من قبول کن الله تعالی تو  
آدم قبول کرد یا رب مجر و علی و زهرا یا رب کعبه و من  
و آل عبا ارفط بر آرا حاتم و دو جهان به منت حق تعالی الاعلی  
در مودات از جمیع بن عمیر مرویست که من از ام المومنین بزرگوار  
که منیر المومنین علی در پیش سید المرسلین تاج غایت بود و کلام  
رحمانا علی رسول الله یعنی گرامین ترین مردمان بود پیش سوا خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم بهم در مودات از ابی سالم مرویست  
که من از جابر انصاری رضی الله عنه پرسیدم که آنچه ترا از رسول



انصاف مرقصی علی معلوم بود و باشد با من بیان کن جا گفت امیر  
 بعد از خیر القدین بموجب مقصود قرانی و احادیث حبیب  
 خیر البشر پس گفت چه گوئی در حق امام که بعضی عداوت او را  
 داشته گفت ایشان بتحقیق کافر شده اند و دشمن خدا و علی  
 کافر هم در مودات از ما شتم بریده منقولست که گفت شنیدم  
 از عبد الله بن مسعود که میگفتند که مردم بمقتضای سوره قرآن را  
 از رسول صلی الله علیه و سلم و با او از بهترین ممت کفیم بهتر است  
 گفت این مطالب هم در مودات و این خطیب بجز  
 الناف از علقمه بن قیس و از اسود بن برید منقولست که ما ابو الو  
 الصغری گفتیم و روزی که از جانب امیر المومنین علی بن ابی طالب  
 که ای ابو ایوب تو شرف محبت پیغمبر در یافته با وجود این بر  
 کلامه لا اله الا الله شمس گشتی گفت ای علقمه و اسود من روزی در خدمت رسول  
 صلی الله علیه و آله نشسته بودم و پس این مالک ایاده بود که در جانب  
 رسول گفت مرا پس این مالک به من در پیش رو گشت گفت عمارت بود  
 بطلب آن آمد گفت ای عمارت و دبا شد که در دست من ظاهر شود

و قباح چنانکه بشیر میگردد و بعضی از ایشان بخت برآورد  
 و بعضی بد و رخ چون این واقعه معاینه کنی باید که در شرف  
 هر چند تمام اهل عالم مخالفت او کنند بدستی که علی بن ابی طالب  
 راه راست و فرمان برداری او فرمان برداری منست و فرمان  
 برداری من فرمان برداری خدا هم در مودات  
 رافع خادم سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که  
 حق امیر المومنین را شناسد بدستی که ازین سه حال بیرون است  
 یا ولد الزنا یا مادرش در حال حقیق حاکم شده و او را بوجد آورد  
 هم در مودات ازانی و این منقولست که شنیدم از  
 عمر که شنید اصحاب بنی سعد را بر پیغمبر و ابوبکر و عمر و عثمان و غیر  
 و شنید امیر المومنین را در این پس گفت مروی می باشد که ما را  
 که نیست مرقصی علی که نمی شناسی او را گفت مرقصی علی از امام  
 و قبا بر کرد و میشود باو هیچ یک از صحابه را بازنه خدا و مردم  
 نسبت بدستی که ندای تعالی منفره یار الدین است و این منقولست  
 الا یہ یعنی انکسای که رویدند همراه ساختیم ایشان فرمان

برویدن ایشان و از بی در آوردیم بایشان ذریات ایشان را  
 پس فاطمه علیها السلام با رسول خداست و مرتضی علیه السلام و رسول است  
 بهم در مودات از عبد الله بن احمد بن محمد بن منقول است که گفت  
 رسید از پدر خود از سبزه بن صبیح که گفت ابو بکر و عمر و عثمان پس  
 شد گفتیم ای پدر چرا نام مرتضی علی بر زبان نیاوردی گفت ای فرزندی  
 مرتضی که ای ما با ما نفس سقیم است و حکم انما یرید الله از این  
 رسول و حکم انما ولیکم الله و حدیث من کنت مولا فاعلی مولا امیر  
 بر این مشو و هیچ کی از صبیح با او بهم در مودات از امام محمد  
 رضوان الله علیه منقول است که گفت در مرض موت فری سر بر  
 صلی الله علیه و آله وسلم در کنار منبر امیر المومنین علی بود و مهاجر و  
 در منزل فروع نزل سید المرسلین جمع بودند در آن هنگام را بنویس  
 امیر کرده فرمود یا اخی سید المرسلین وصیت مرا بجا می آری بعد از  
 امیر گفت یا رسول الله در گریه شد چنانکه از کثرت قوت بهوش  
 گفت رسول ای بلال سار شمشیر خود و زره و سپاه مرا بپارچه کن  
 فاقه بنی ممد عبادت بر شکم میستم چون بلال غرود و دایم خود پس

از کشت مبارک خود بر آورد و فرمود یا اخی این سبزه مبارک من  
 بتو تعلق دارد بهر این چیز را را بجا نه خود که بکس را بدهی  
 درین امور مندا یقه نباشد امیر المومنین آن چیز را را بر سر و دیند  
 در حضور همه حجر و لشکر بجا نه خود بود و دست احمد بن محمد  
 از نافع غلام این عمر مرویست که گفت روزی از این عمر پرسیدم  
 بعد از رسیدن کایات خیر الان کست کف کسی است که برو  
 حلال است و بروی حرام آنچه بر من حرام است گفت آن کست  
 تو از کجا و این سوال از کجا بعد از آن استغفار کرد و گفت که  
 این سبزه مبارک که پیغمبر ابوبکر است و باقی را مسدود ساخت  
 و فرمود یا علی دیگر بر حلال نیست که درین سبزه مبارک خود  
 ترا و هر چه بر من و هر چه بر تو و چیست و تو وضع و وارث منی  
 و او سبکینی و ام و وعد های مرا و بخت من بدرجه شهادت می  
 در مودات من محروم مسطور است که روزی مرتضی علی و ابو بکر رضی الله  
 عنهما در مودات من و امیر المومنین و امیر المومنین و امیر المومنین  
 گفت تقدم است یا ابوبکر یعنی پیش شو تو ای ابو بکر گفت تقدم

آنچه بر من حرام است



سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان علي بن ابي طالب  
 يعني يكوي نه پیش شوم نه مردی که شنیده ام از رسول خدا که  
 میگفت در شان او علی از منست و من از اویم هم در صواعق  
 از شمع مرویت که گفت روزی در زمان خلافت خود ابوبکر  
 جمعی نشسته بود که مرتضی علی آمد ابوبکر استقبالش نموده گفت  
 آردان سطر الی عظیم الناس منزله و اقرب قرابه و فضله حاله  
 بر رسول الله فليطرا الی هذا الطالع يعني هر کس خواهد نظر کند بسوی زرنگ  
 مردمان از روی مرتبه و نزدیکی ایشان از این جهت و فایده  
 از روی حاله از ما بر رسول پس نظر کند بسوی آنکه طالع شد یعنی  
 سبب است هم در صواعق محرقه مستور است که گفت عمر رضی الله عنه علی  
 یعنی مرتضی علی عالم تر مات هم در صواعق محرقه مستور است  
 از این معهود منقول است که گفت اقصی اهل المدينه علی و از سعد بن سبب  
 میگفت اقصی اهل المدينه علی و از سعد بن سبب منقول است که میگفت  
 بن الخطاب نتقوا بالدهن من مفضل ليس لها ابو الحسن يعني پناه می آید  
 از قضیه که نسبت مرا و را ابوالحسن و هم از روی مرویت که گفت لم یکن

من النبي يقول سألته عن ابي طالب فقال ان علي بن ابي طالب  
 سوال کنید از من بخواهی عرض کنم مرتضی علی و از امام المؤمنین علیه السلام  
 عنده منقول است که میگفت نه اعلم من تقی بالله یعنی مرتضی علی که مرتضی علی  
 عالم تر کسی است که باند و نه در حدیث نسبت نبوی و گفت عبد الله بن  
 اركان لعلي شئت من ضر من قاطع في العلم و كان له القدم في السلام  
 و التصور رسول الله و الفقه في السنة و النجاة في الدين و الجود في المال  
 بود مرتضی را چیزی که میخواستم از دهنه ان برنده تر و در علم  
 هر سه مسئله را جواب میفرمود و بود مرا و راسخ است در اسلام و بود  
 مرا و سجد کانیات و علم در سنت و ولیدی در جناب و خش در مال  
 او سطر اند و صواعق محرقه هم از این منقول است که گفت کانت  
 ثانی عشر منقبة کانت لاجل هذه الامة یعنی نو و علی مرتضی را ابر و فایده  
 و نسبت میکی ازین بهتر و در بحر المعارف مستور است که روزی سوال  
 العالمین روی بسوی امیر المؤمنین اورد که است میرزا و ابوبکر  
 موجب گریه چیست آنروز در اشای گریه فرمود یا احی کریم من از روی  
 ضلالت منته که بعضی خود در سنیه ایشان قرار گرفته و اکنون فخر میگویند

که بعد از من و حال آنکه حق سبحانه و تعالی از این گفت کرد و از این  
 خبر تلخ خبر داده است مرا که این فرقه ضال در حق تو ظلم و باطل  
 خواهند کرد و بتو و اولاد تو امانتها خواهند رسانید و احوال تو  
 بر بنیوال خواهد بود تا ما دمی که یکی از اولاد تو محمد نام حکم  
 و دالی است کرد و انگاه است و سایر خلایق بر محبت آن تو اجتماع  
 نمایند و اعدای ایشان کوفتار شوند و محبان شادمان گردند و در  
 ازمان شهرها متغیر و مردم اندک شوند و فرج و در در میان  
 مردم حاصل گردد پس آن سرور خوشحالی کرده فرمود که این گروه  
 سعی و فوریجا آورید که بعضی علی و شش در دل شما و در کینه و بر  
 دست برداشته گفت خداوند آلی علی آلی منت بر از ایشان  
 رحمت را و پاک ساز ایشان را و یار ایشان باش و خوار ایشان  
 و منقطع کردن آن نسل ایشان را تا قیام قیامت و غرور در غرور  
 و حق را با ایشان و ایراد هر جا که باشند سعدی اگر شش  
 کنی و جوان عشق محمد است و آل محمد سادات فرودیده از کفر  
 از غرور محمد و از حرمت علی فرد اطعام معده و در رخ بود دلی

از محبت آن محمدی که خورده از ایشان صادر شود و در حق من و آن شکست  
 گوهر کجایی از هر انکه یک یونین گفته است الصالحون بعد و الطالحون  
 در برابر المصطفی است و طویل از انکه معصومین علیه السلام است  
 که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم شاد و خندان بخانه مهر المومنین  
 گفت آمده ام که بشارت دهم ترا یا اخوی بدانکه درین ساعت خبر است  
 این پیغام از رب العالمین من آورد که حق سبحانه و تعالی منیر مایه  
 بشارت ده علی را که دوستان تو مطیع و عاصی از اهل بهشتند و بعد  
 استماع این شریک امیر المومنین بخوشی تمام سجده و شکر بجا آورد و گفت  
 کوه اش که من نمیکویمهای خود بچیان خود بخشیدم پس سجد و سار  
 فاطمه زهرا علیها التحیه و التسلیم گفت خداوند من نیز نیمه نیکوهای خود  
 بچیان علی بخشیدم و بعد از آن امیر نیز حق سبحانه و تعالی را ثواب  
 گفته و نیمه نیکوهای خود بدوستان علی بخشیدم انگاه آن سرور صلی الله  
 علیه و آله و سلم فرمود شما از من نیز نیمه نیکوهای خود بدو  
 علی بخشیدم پس خبر تلخ علیه السلام آمده گفت ای محمد حق سبحانه و تعالی بتو  
 اهل بیت تو سلام میرساند و میگوید شما از من نیز نیمه نیکوهای خود



بخشیدم جمیع گناهان و دوستان علی را و پیش از روزی فرود آمد  
 و نعمتهای او بادیدار خود در هدایت السعد از امام حق  
 رضوان الله علیه و است که روزی سه و اینها محمد مصطفی  
 الله علیه و آله و سلم در مسجد مدینه با جمعی از صحابه نشسته بود که شاه ابوال  
 علی مرتضی آمد و سر و فرمود هر کس خواهد کرد آدم را با مصطفی و خود  
 با برکتش و سلیمان را با مملکتش و ابراهیم را با خلقتش و ایوب را با مصیبتش  
 و یوسف را با حسنش و داود را با خلافتش و موسی را با مناجاتش  
 و ادریس را با منزلش و عیسی را با زهدش و محمد را با طاعتش هر سه  
 به بنید بر او و من علی را یکی از اصحاب کفایت رسول الله است  
 و در علی جمیع آن سر و فرمود علی و این را من از خود نمیکشم بلکه حق  
 در کلام مجید خود باد و از ده پیغمبر علی را برابر کرده است شما که  
 علیه السلام را گفت آن الله مصطفی آدم علی را گفت ثم اورشاه الله  
 الذی خلقنا من عباده و نوح را گفت انه کان عبدا شکورا علی  
 گفت اما در نه ایل اما شاکرا و اما کفورا و سلیمان را گفت و انما طاعتها  
 عطاها و علی را گفت اذ ارايت ثم رایت نعمها و ملکها که ابراهیم را گفت

و ابراهیم الذی و نه و علی را گفت یونان یا البذر و یحیون یا  
 کان شر و مستظیرا و اسماعیل را گفت فلما اسلم و مله للحدیث و علی را  
 و من الناس من شیری نقشه استیجا و مرقات الله و ایوب را گفت  
 اما و بدناه صابر انعم العبد انه اواب علی را گفت و خراهم با هم  
 خسته و حریرا و موسی را گفت انه کان رسولا نبیا و علی را گفت ان  
 الابرار یسرون الدین من قبلهم و ادریس را گفت و رفعا و مکانا  
 و علی را گفت و سند بن خضر و بشرق و حلو و اساور من غنیه و شهم  
 شرابا طهورا و عیسی را گفت او صانه بالعلوه و الزلوه و علی را گفت انه  
 یقیمون السنه و یوتون الزلوه و بیم کعون و نمکه محمد مرا گفت اما  
 اعطیناک انوار فضل البرکات و اخر و علی را گفت غیاثی است ساجد الله  
 یفر و منها یفر و نیز در شان او فرمود و بطون السعیم علی حبه سکنایه  
 و ابراهیم ای زازل بحر بزرگی که کرد و جهان دگر شود در درت  
 نیست عجب خود مندر اگر تو ابد را علم زانکه خداوند جهان بخشنان  
 داده ترا غرت بهنتها غرت ذات تو اگر ملک فکر نقش کن و دشمنان  
 نه شود آن نقش با نوار مهر گانه کرد و جهان ارضا چرخ خوش نظر

این حدیث در  
 کتاب  
 جامع  
 است

و قون بالیذریحان  
 قلما اسما و مله لکین  
 مرصات الله و الیون  
 علی رکعت و خراهم  
 رسولان نبیا و علی  
 درین گفت و رفت  
 و طوبی اساور من  
 صلوة و الزلیه و  
 یعون و منکد م  
 علی و انفت غیاث  
 یعون الله و علی  
 کرد و جهان  
 زانکه خداوند  
 که گفت و رفت

آورد زین همه بکن که بود مرا هم تو شوی شیشه کاخ دید هم  
 بتو علم خیری ز جامه لوی سنوی گوید ای هر مردان علی  
 مسلمان سلامت می کنند وی صفدر سیدان علی استان سلامت  
 ای شجیه دشت بخف از تو بخف دیده شرف تو در می و صدف  
 سلامت میکنند ای دلبر و دلدار تو ای مونس عجماد تو ای حرم  
 ای طالب و مطلق ای مقصد  
 ای قس و قالی و ناز تو در من  
 ای نور پاک مصطفی مصطفی  
 ای میر و شاه چشم درین و چشم  
 ای از همه عصیان بری مردان  
 اندر سمانت علی و اندر زین  
 مسلمان سلامت میکنند جان و اعلا  
 ای و صبح شکوهی تو نور  
 آن نور خیر را که آن روی حرم  
 مقام و دهار را بنو صبا حرم خاها را

نحوه و سعاد بگو مسلمان  
 بالو کون بگو مسلمان  
 ان شاه مردان را بگو مسلمان  
 انجم قرآن را بگو مسلمان  
 آن حجه الله را بگو مسلمان  
 باشا کوثر بگو مسلمان  
 با حیدر کردار بگو مسلمان  
 با شیه و شیه بگو مسلمان  
 با حیدر صبا و بگو مسلمان  
 با صام دایم بگو مسلمان  
 کامی شاه تو نور حق مسلمان  
 با و الی مهدی بگو مسلمان  
 ای شکر تو شرع مسلمان  
 ای و نشین مسطفی مسلمان  
 ای جان و جانان جهان مسلمان

با این و با بیون بگو با کون  
 آن شیر و زان را بگو با کون  
 انشای و بی و بیوان بگو با کون  
 آن ایستاد بگو با کون  
 با خواجه قنبر بگو با صاحب  
 بان علی اعدا بگو با آن دل و دل  
 با عارف بگو با آب بگو  
 با زین و زین بگو با نور و زین  
 با سیم غلام بگو با طوسی غلام  
 هم با نقی گو و نقی با سید  
 با میر و زین بگو با عسکری  
 ای شاه و زین بر و علی مسلمان  
 ای شیر از اولیاد برالدجی  
 شاهنشیر و جوان دارند لون  
 ملوس ز تو تلخ و تو این تلخ هم





نزدیکی خدای تعالی بمن در روز قیامت سیدم گفت من را  
 در بهشت برابر منزل فیوض نازل من خواهد بود و چنانچه در  
 آنجا من مقابل ملکد بگری می باشد چهارم فرمود و ارادت منی در ازل  
 است و خواص من پنجم گفت تو هم مقام منی و امامی قیامت است  
 و است من ششم گفت نگاه ازنده اهل منی در عینیت و حضور  
 هفتم گفت تو قایم مقام بعدی در میان عیبت من ششم گفت تو ولی  
 عهد منی و ولی من ولی خدایت منم گفت دشمن تو دشمن من است  
 من دشمن خدا و هم فرمود تو قیامت کننده هستی و روزی مرا هم  
 هم در کتاب مذکور منافق ابوالمرداس از رزمی از جابر بن  
 عبد الله انصاری مروی که رسول الله علیه و سلم فرمودین  
 صانع چون آسمان و زمین را خلق کرد نبوت و ولایت علی بن ابی  
 بر ایشان عرض کرد آسمان و زمین هر دو است و ای گردندگان  
 تقوی یافت پس صاحب سعادت کسی است که بوسایه سعادت  
 و شرف کسی که بعبادت منعت متابعت و متابعت  
 در بیان آنکه سید چنانست علیه السلام السعادت خستیار از و اح  
 مطهر

در حاله حیات و ممات خود بدست امیر المومنین داده بود  
 مخفی نماند که تا و نیاید شده به کس امر طاعتی رزیده شود در  
 بدست دیگری نداده در تاریخ اعم کون و دفتر ثانی روضه  
 الاحباب و مجلد اول حبیب التیبه مستطوع است که بعد از او توفیق  
 جل جلاله لایب تاب هدایت و توفیق است تا خود و دیگران  
 عایشه تشریف داد و بعد از استیدان در آمدن مازون کشته  
 در آمد با عایشه بعضی از زمان امامی تیره شد سید تندر  
 المومنین بر وفق و نرمی کتاب سیر خود و گفت ربانی در شان  
 پیغمبر آنرا مالی نیست که و قرن و توفیق و توفیق است  
 که ترا روی خود و مکرر می کشی که مناسبت و نبود با وجود  
 که نسبت فرست و قرابت مرا با حضرت سید من سید علیه السلام  
 سید استی و از آنکه در کار تنبیه بودی لکن گفت مولای من  
 اللهم ال من والاه و عاد من غار و طریق سعادت بمن سلوک  
 و با معاندان من علم مرا فقت و موافقت او را شستی و چون سیر  
 اموست مومنان و درین باقی حیران و از و ایرد پرده ملک المومنین



من و در حجاب بر مافتنی تجلی کلام آنکه منعی مانعی اکنون هوار است که  
 بر خطای خویش هر از نمای و بصواب در مدینه در زمان روان از  
 و بنه لی که حضرت محمد منشی ترا بخالد شسته بود و باشی تا آخر  
 رسد این بکف و از نزد او برخواست و در فتوح ابن اشم کوفه او  
 پیش از آنکه جناب امیر المومنین با ام المسلمین بکلم فرماید ضمیمه الحاش  
 تقیقه که زوجه عبداللہ بن خلف خراعی بود و فریاد و نوحه کرد و با  
 بر زمان منیبت زده با جمعی گفتند با قائل الاجاب و با مفرق الجری  
 ای کشنده دوستان و ای پریشان گشته محبت گفتن آغاز  
 کردند و زوجه عبداللہ بن خلف گفت یم ساختمی فرزندان عبداللہ  
 خلف خدای تعالی فرزندان ترا یم کرد اند امیر المومنین نگاه داشت  
 کرده گفت بدان و آگاه باش ای ضمیمه که بن ترا ملاست غایم را که  
 دشمن گیری و بدگویی زیرا که جد ترا در روز بدر و غم ترا در روز  
 و زوج ترا در حبل نقال آورده ام و اگر من کشنده اجبه شامی  
 چنانکه ترا غمت هر آنیه می شتم هر احدی که درین سرت بسج  
 مانیه انبال فرمود و گفت من قصد آن کردم که در این خانه نشانی

در بن خانه باشد به تیغ پیرنه سیخت بگذرانم و اسباب فرمود  
 له عبداللہ بن زبیر و جمعی دیگر از عقبه اسیف حرب بن ان  
 نخصی بودند لیکن من عافیت و سلامت مسلمانان و پیوستم عایشه  
 و سایر زنان مصیبت سی و انچه است این خطاب که کرد  
 و سخنان درشت کرده خاموش شدند و بعد از آنکه بصرای حکایت  
 اندیشه با عایشه تمام کرد برخاست و روان شد گفت که زنی  
 و دیگر غمی کسان نبوت و رسالت و سر و دست آن حلال است  
 یعنی شاهزاده حسن را برسم رسالت بخانه عایشه فرستاد و امام  
 آمد و گفت امیر المومنین بفرید بدان خدای که لشکاف زان  
 بیا فرید آدم فرزانه که اگر در زمان تجویر سحر مدینه نبرداری  
 بتو فرستم و مرا پسندیدم بر امری که کیفیت آن را تو نشانی  
 راوی گوید در آنوقت عایشه سر خود شانه سازد و جانب راسته  
 بود و منچو است جانب چپ بماند چون شاهزاده حسن این معام  
 رسانید شت ایامه کیسوی خود را با بافته در زمان از آن مکان  
 برخاست و با خواص و خدم خویش گفت بارم ابر را حله نهید و بنگار

سازی سفر مدینه مشغول شوید که هیچ چاره خبر رفتن بمدرسه ندارم  
و کمال اضطراب و ترس و شش طهر شد یکی از آن روزهای  
از بنی حلیه عایشه گفت یا ام المومنین عید و قد بر من خبر نرود  
آمد و بنی منعام رسانید و تو سخن با او بلند گردانیدی که هرگاه  
ترا در حین مقاوله و مجاوبه با او شنیدم خیال منده می نصبت  
و از خانه بیرون رفت و پدر این جوان یعنی امیر المومنین خود  
و با تو ازین مسئله سخن راند هیچ اقبالی قبول او نه نمودی و این  
چه افتاد که بقول پسر او این همه اضطراب ترا آید و او عایشه  
گفت این جوان سبط رسول و فرزند قبول و نور دیده اهل  
هر کس خواهد نظر بر هر چشم خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
باید که نظر بحیثان این فرزند او کند و تحقیق که من ندیدم زنده او را  
می بوسید و می بوسید و بسینه اظهر خودش ملحق میکرد و بدین  
باب است او پیغام می فرستاد مرا بر امری اطلاع داده که که خطرات  
سلوک مدینه بیرون و وانی دیگرند از آن زن از کیفیت آن  
امر آفسار نمود و گفت حضرت رسالت را در زری فرغام تقی رسید

رومی القریه خود شست میفرمود و ما نیز عیسی زوجات حضرت  
انحضرت از آن نصاب حصه و نصیبی طلبیدیم و در آن طلب حاج  
و مبالغه از حد اعتدال گذرانیدیم علی ابن ابی طالب بان ملاحظه  
گفت است که مبالغه کردید و الملاح از حد گذرانیده و جز  
عول و محضو ساختید و ما را تو بیخ و توقع بسیار کردی ما نیز خبر  
نمودیم برو و او را سخن خوشنت استیغفریم وی این آب را بر  
ما خواند که عسی که به ان طلقن ان سید له ازواج خیر الانس  
شاید بود که اگر او دست از شما بردارد و شمار در حوزه مطلق  
در آورده و پروردگار او بهتر و ستر از شماست و عوفی  
او را مانده و خوشنت و درشتی افزونیم رسول الله علیه و آله  
و سلم از درشتی و غلطی تو را که با او نمودیم در خفت شد نظر  
بجانب علی کرده فرمود ای علی من طلاق ایشان را در قضا  
تو در آوردم و بمو مفوض ساختی و ترا وکیل خود گردانیده ام  
که ام از ایشان را تو از قبل من طلاق دهی نام او از در قضا  
محشود چون حضرت امر طلاق را با او مطلق فرمود و عوفی



حیات و محبت نمودند مرا علی ابن ابیطالب برین معنی شایسته  
 من از فراق طبعی می اندیشم بباد چیری بر زبانش رود که در  
 آن شود اگر منی ترسم که از رسول مانم شوم و در انجمن از دست  
 ملاقات و سعادت خدمت او محروم مانم لکن شی عذر خلف  
 و مانفقه الحبیب من خلف برخواستن از جهان و جان من نیست  
 مشکل من کو تو برخواستن هست در شواهد النبوة از جمله رسول  
 که در ایام مجاریه می و به جناب شاه و لایب کن در میان فرود  
 ناکاه مردی آمده گفت السلام علیک ایها المؤمنین و المؤمنات  
 فرمود علیک السلام آمد عرض نمود من معون بن لو حیا ام  
 ویر و بدیری اشاره کرد که انجاس است و دست و گفت نزد من  
 نهجیت که می علی علیه السلام از یکدیگر بر پیل میراث کردند که  
 فرمودی از پیش تو آورده بخوانم فرمود بسیار بخند کتاب در دود  
 رسول علیه الصلوة و السلام و اوصاف کلمات است می خواند  
 و در او اشک می ریخت و بود که روزی بر کنار این دریا فرود آمد و  
 که اوست بنی تم البین در قرابت و نسبت و دین اهل شرق را

بسیار دید و با اهل مغرب معارفه نماید و این چند کلمه نیز در دست  
 مرقوم بود الدنیا هیوان عنده من رفیع از شدت بیخ  
 و یوم عاصف الموت حب الله اعمون علیه من شریه ما کرم  
 الطمان العون که رضوان و التمس قد شیده و نیا بهار بر  
 او خاکسری که سخت شده شد در روز بخت و مردن در  
 خدا آسان تر است بر او از نوشتن این کلمه می نوشد او را  
 و نیری داون مرا و ارضای خدای تو نیست گشته شد  
 با او شهادت پس آنمزد گفت چون آن بنی معیشت شد بوی  
 آوردم و چون تو اینی فرود آمدی بخدمت تو تشریف شد  
 کردم تا زنده و مرده با تو باشم ایها المؤمنین لرم الله و همه  
 و حصار نیز نفس زبان بلاغت بیان رانه الحمد لله الذی کم  
 لی عنده منیا و احمد الذی ذکره و کتاب الابرار یعنی شکر خدای  
 که نکرده است مرا از خود از فراموشان و شکر می نمودم  
 آنرا که یاد کرده است مرا در کتاب ابرار خود پس بجهت فرمود  
 انمزد مومن را با خود نگاه دار چون چاشت و شام مامردم

ویرا طلب کردی با آنکه خود در نیایه الیه که در حیات معاویه صحیفه شریفه  
 رحمة الله علیه و امیر المومنین بروی نماز خباز و ادا نمود و در قریه خود  
 آنکه بخاک سپرده فرمود و هذا رجل مومن ومن اهل عقیقه یعنی آنکه در مکتب  
 از اهل بیت من در شواهد النبوة و روضه الاحباب و روضه  
 العضا و حبیب السیر و معارج النبوت مطبوع است که با قلائد آثار سلفین  
 گفته اند که بعد از آنکه او شرط صلح چون سهل بن عمر و راجد مستقیم  
 آوردند و دوات و قلم کتابت مرتب گشت حضرت مقدس سرور  
 علیه و آله و سلم اوس بن خوالی انصاری را طلب کرد تا کتابت عهده  
 قیام نماید سهل گفت ای محمد باید که بر سر عم تو علی بن ابی طالب  
 سهیل السمر و امیر المومنین را فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم  
 سهل گفت بخدا که ما را حاضر شماست که چه کسی است پس با همکلام  
 مسلمانان گفتند ما بغیر از بسم الله الرحمن الرحیم چیزی نمی نویسیم  
 یا اخی بنویس یا سمک اللهم امیر المومنین فرموده سید المرسلین عمل نمود  
 بعد از آن فرمود و اما قضی علیه محمد رسول الله امیر از نوشتن  
 ما اعتراف بر مسالت تو مذاریم و اگر میبایستیم تو رسول خدا می ترا از

زیارت خانه او منع میکردیم آنکه فرمود یا اخی لفظ رسول الله  
 را حک ساز و بجایش محمد بن عبد الله بنویس چو آنکه در مکتب  
 لفظ رسول الله دلالت فرمود امیر گفت و الله من صفت  
 محمدا و انم و بروانی سهل بن عمر و صفای علی رسول الله را  
 کن و الا من ازین مصالحه بپردازم امیر المومنین صحیفه را از دست  
 دست بشیر برد تا مشرک ازین حکومت عزل بشود آنکه سر راز  
 بکند از ای اخی امیر فرمود یا رسول الله مرا مراعات کن  
 جانب تو مانع می آید که من این طبع را بخوانم رسول آن صحیفه  
 لفظ رسول الله را محو فرمود و بروانی با آنکه بر خط نوشته  
 خود بطریق الحجاز بن عبد الله نوشت و بعضی کوبید خود محو کرده  
 را فرمود که این کلمه را در سلاک تحریر آور و از مسلمانان الی مکران  
 الی نجافه و عمر بن الخطاب و عبد الله بن عوف و سعد و قاض عثمان  
 عفان و ابو عبیده جراح و محمد بن سلمه و ابو جندل بن سهیل  
 الله غنهم سامی سر زده خود را بران صحیفه ثبت نمودند و از کفای  
 خلیط بن عبد المعری و مکر بن حفص و جمع دیگر شهادت خود بر خا



نوشتند و بنو خزاعه در عهد پیغمبر درآمدند و بنو مکرر رسول الله را شمشیر کشیدند  
 و چون از کربلا رسیدند و از کربلا فرار کردند و در راه رسیدند و در راه رسیدند و در راه رسیدند  
 المومنین آوردند و فرمودند یا اخي ترا نیز مثل این واقع روی آورد  
 نمود و بجهت آن واقع در لشکر صفین که میان امیر المومنین کرم الله  
 وجهه و معاویه مدت مقابله و مقاتله دو روز دراز کشیده عا  
 بر صلح قرار یافت چون عهد نامه می نوشتند که این کتاب امیر  
 المومنین عنایت معاویه گفت لفظ امیر المومنین را می سازد و رسول الله  
 ای طالب که من اگر می دانستم علی امیر مومنان است و می مقاتله نمیکردم  
 و متابعت می می نمودم امیر المومنین گفت صدق یا رسول الله است  
 یعنی که معاویه میگوید خیانت در باب شجاعت بر سبیل تفصیل نوشته  
 خواهد شد در هدایت السعد و زاجدیه از برید علم مرو  
 که رسول جلی الله علیه و آله و سلم لشکر را تابع امیر المومنین علی بن ابی طالب  
 بفرستاد و من آن طایفه را کاتب امیر بودم چون آمدیم کربلا  
 چون بود سفر و چگونه بود صحبت صاحب امیر را من شکایت کردم از وی  
 و غیر از من شکایت نکرد و مگر آنکه در غضب تمام از من روگردانید

گفت ای بریده ایانیتیم من اولی بمومنان از نفسهای ایشان شتم  
 هستی یا رسول الله فرمود هر که از من ولی باشم علی ولی او است  
 و شرف النبوت و در روایت السعد از احادیث بن سلمان  
 منقول است که روزی در مجلس از آن ائمه از مناف و فضیل  
 المومنین کرم الله وجهه مذکور بود و گفت مردم عوام بر من کمان دارند  
 که من علی و فرزندش را دوست نمیدارم حتی سببیانه نمیدارند  
 فرط محبت مرا که بامیر و اولاد اجداد اوست و تحقیق او را معلوم  
 که من معتزف و قایل فضیلت ایشانم و بخدا حدیث صحیح من از این  
 رضی الله عنهم رسیده که گفت فری در خانه است سید کا  
 علیه افضل الصلوة و السلام حاضر بودم که سیده الساعیه  
 و التا کرمان آمده و سرور فرمود ای فرزند پدر و مادر من  
 با وجهه گریانید ترا گفت نور دیدم ای من حسن و حسین از خانه بیرون  
 رفته اند چه چند میگویم نمی یابم فرمود ای فرزند اند و مکن باش  
 امه ایشان را آورنده او مهربان تر است بر ایشان از من و تو نگاه  
 دست مبارک برداشته گفت یا جامع المتفرقین هر جا این دو فرزند

مانند تو نگه بان ایسان بپوش درین حین روح الامین در  
 گفت یا سید المرسلین اند و بگویند شو که ایسان را در دنیا و آخر  
 فاضلند و پدر ایشان فضلت از ایشان و در خیره بنی النبیانند  
 خیر البشر بعد از سماع ثبارت باصحاب مستطاب خود بسوی خطره  
 روان گشت چون رسید دید یکدیگر را کن گرفته خوابیده اند  
 و یکی یک بازوی خود زیر ایشان گشوده و بازوی دیگر ساق  
 آنرو بجانب سر ایشان نشسته تشفت تمام می سپید تا آنکه آمد  
 شدند پس امام حسن بر کف است امام حسین را بر کف خفته  
 بسوی منزل روان گشت جبرئیل علیه السلام در برابر و صحابه  
 می نشست و در آن حال بزبان معجز بیان می فرمودند و او شریف  
 بزرگی و بهم شمارا چنانچه خدای تعالی بزرگی داد است شمارا  
 درین اثنا ابو بکر پیش آنکه گفت یا رسول الله یکی ازین دو کوثر  
 عرش من ده که بر دارم رسول فرمودند نه هم ای ابو بکر سگوست  
 ایشان و نیکو سوار اند ایشان و پدر ایشان بهتر است از ایشان  
 القصه چون به نخواست در مسجد در آمد بلال فرمود مانند آنکه

حاضر اند چون از صغیر و کبیر و وضع و شریف حاضر آمدند و سوار  
 امامین را بر کتفین نشاندند بر منبر برآمد گفت ایها الناس  
 کراکم شمارا بر بهترین خلایق از روی جد و جد و مادر و پدر  
 و عم و عمه و خاله و خاله گفتند از حق فرمود آن جد و جد که ایشان  
 محمد رسول الله و جد ایشان خدیجه بنت خویلد که فضل از و اجم  
 منت و مادر ایشان فاطمه بنت منته و جد الفدا و دنیا  
 و آقوت و پدر ایشان علی بن ابطالب که بعد از من خیر البشر و عالم  
 جمع طیار و عمه ایشان امهانی بنت ابی طالب خاله ایشان عالم  
 من و خاله ایشان زینب بنت من انگاه گفت خداوند ایدم که  
 حسن و حسین و میاد و پدر ایشان با دوستان خود و برخواستند  
 بود منچو هم از تو هر که ایشان را دشمن دارد ابد الا با در دوزخ  
 راوی گوید ما رون الرشید برب زویده میرخت چنانکه از آب بار  
 گریه او از گلوئی او گرفته شده بود در وقتی که این حکایت بخصار  
 مجلسیان می نمود در فصل الخطاب هم از ابن عباس رضی الله  
 عنهما منقول است که گفت چون حق سبحانه فتح داد و این ابرصا



صلی الله علیه و آله وسلم در زمان عمر ابن الخطاب حکم کرد عمر گفت  
 قسمت کنند پس امام حسن و امام حسین علیهم السلام آمده گفتند بفرم  
 حق ما را از آنچه حق سبحانه و تعالی بر مسلمانان فتح داده عمر رضی الله عنه  
 بتعظیم تمام دو هزار درهم پیش امین نهاد پس عبدالله بن عمر آمد گفت  
 بده ای پدر حق مرا از آنچه مرحمت کرده است خدای مومنان را  
 به پیر خود یا نصدرم پیرش گفت نه بی عدل و انصاف که حسین را این  
 مضاعف میدهی و حال آنکه من از زمان حیات رسول صاحب شمشیر و  
 جهاد و ایشان کودکی اند که هنوز قدم از مدینه بیرون نه نهاده اند  
 عمر گفت که چنین است که بپسندید لیکن ترا و پدر ترا چه مجال ای  
 با ایشان بیاریدری مانند پدر ایشان و مادر می مانند مادر ایشان و  
 مانند جد ایشان و جده مانند جد ایشان و عمی مانند عم این و عمه  
 عمه ایشان و خاله مانند خاله ایشان بدرستی که نمی توانی آورد که  
 زیرا که پدر ایشان علی مرتضی و مادر فاطمه زهرا و جد محمد مصطفی و  
 جدی که گری و عم جعفر طیار و عمه امهاند نسبت ای طالب وجه نه و  
 که بخواهی در خانه او شود و خال ابراهیم بن رسول الله و خاله مادر

و ام کلثوم بعد از اسماخ این معایل عبد الله عمر قسمان شده  
 خاموش گشت هم در کتاب مذکور مسطور است که در خبر آن  
 کریمه قل انکم تجنون الله فاستمعوا لی حکیم الله الای شیخ ابو علی موسی  
 رحمه الله علیه آورده که چون نه و صلی الله علیه و آله وسلم در  
 المعراج جمعی از موصوفان ملا را علی را که محمد میگفتند و هیچ کس را  
 مقدم تر نبودید از جبرئیل علیه السلام پرسید این چه قوم اند گفت  
 سید المرسلین ایشان علویان و مقدسان عالم علوی اند همچنانکه علویان  
 آل باقر اشرف این زمینند و ما را اخی ایشان این درجه عالی  
 حیثیت یافته اند گفت در پیچ نام مبارکت که علی را و امه عباس را نشان  
 بهشت مولف گوید مبارک خبر مذکور و حکم این حدیث که قال الله  
 الله علیه و آله وسلم خلق الله عز وجل من نور وجهه علی بن ابی طالب  
 سبعین الف مائت استغفرون له و تحبه الی یوم القیامه شیخ مختار  
 قدس سره در منظره جبرئیل ازین معنی خبر میدهد اگر فضل علی را  
 بتفصیل بیان می کنی کن تو تعطل خداوند نور روی مرتضی را  
 برشته چند ملک را اندازد عدد آنها و ایشان باشد ببری که

ایشان بر سواد دارند و آری بقوت پوست که ملائکه مذکورند  
 پس برین تقدیر من وجهی فرقه مذکور را آمل علی توان گفت  
 زیرا که پذیر و اسطه پیش نیست و آفرید کار حقیقی حق سبحانه  
 چه در عالم غنوی و چه در عالم سفلی بفعل الله ماثیاء و یکایم  
 پس همچنانکه سادات را در عالم شود از صلب آفریده اند  
 شریفترین مخلوقات ارضی گردانیدند لکن از نور روشن فرقه  
 از ملائکه آفریده شرف مقدسان سمانی کرد **فادریست**  
 خواهد میکنند و لهذا در خبر است که عیسی علیه السلام را آینه آید ادم  
 عدم بوضوح وجود موجود گردانیده و بر آسمان چهارم نشاند چنانچه  
 میخیزد و در تحت گوید یافت تخت آدم از آن نور تاب  
 عطسه زد از دیدن آن آفتاب چشمش از آن نور چو مناشیه  
 عطسه آن نور میخاشد و این نوع امور غریبه نه از رب العالمین  
 و نه منسوب کردن ذات مجموع الصفات به المومنین و کما یلقی  
 معلالتی منظر العجائب منظر الغرائب است چنانچه در تفسیر حاطی در آن  
 آیه کریمه یوم تفتق السماء بالغمام مفسود است آن غمامی که در روز قیامت

آسمان را بسکانه مرتضی علی است زیرا که منظر العجائب و منظر الغرائب  
 همچنانکه در دنیا امور عجبه و غریبه را رسانید در آخرت نیز امور غریبه  
 سازد و تواند بود که کما گفت انا و علی نور این ندی اند مطبعا  
 یسبح الله ذلک النور و الله یسبح الله ان یخبر الله اربعه عشر اعلی  
 از پر تو ان نور ملائکه مذکور در جوارق شده باشد و به مقتضای  
 شتی رجوع الی الصلوة و محمد سفینه باشند لکن در حضور لازم  
 که علی علی هم سفینه باشند اگر چه در فصل الخطاب از سهو کتاب  
 اسم علی مرقوم نیست اما آنچه بر دل فیه درین آتش بر سیل  
 وارد شده و ما مودم تحریر این تفسیر است که ملائکه علوی در این  
 دو اسم تکریم میکنند چنانچه مولوی سید ازین معنی خبر میدهد  
 شیر و والی خداست سلام معدن جود و سخا سلام  
 نام تو بر آسمان فرموده ایمان رحمت و احسان شاه سلیمان  
 و درین محل نه جای تعجب نیست زیرا که بعد از نزول آیه کریمه این  
 و ملائکه یصلون علی النبی الایه اصحاب رضی الله عنهم است  
 که بار رسول الله چگونه صلوات و سلام و ستیم تو فرموده اند



اللهم صل على محمد و آل محمد كفت يا رسول الله مراد ازال كنيته  
 علي وفاطمة وحسن و حسين خياجه شان نزول آيه مسطوره در باب انبيا  
 از صواعق محرقة دست درك عالم بپيل تفصيل مرقوم شد چون تعين  
 كرده كه تمام ملايكه سماويه و ارضيه بر محمد و علي و آل مآك ايمان  
 و سلام مي فرستند اگر فرقه اسم محمد و علي را شرح خود داشته باشند  
 ارباب ايمان و صحاب النعمان را محل شك نواند بود و نه در باب  
 در حيز حركت آمد كه اسم و رفرمود بر روز و نهار هشت حلقه است  
 با قوت احمد هر گاه او را بخيانت بكويد يا علي و آل  
 الطالب از انس ابن مالك مرويت كه رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم  
 مي فرمود كه چون در شب نماز از طرق سموات گذشتم و  
 ديدم بر منبر نور نشسته و فرشتگان گرد او در آمدند از راجع  
 پرسيدم اين فرشته كيت كفت يا رسول الله ميشوي و سلام  
 كن چون رفتم ديدم علي ابن ابي طالب كفته اي جبرئيل علي السلام  
 من آمده و جميع ملايكه امر كرده كه هر شب جمعه و روز جمعه نماز  
 نوبت زيارت اين ميكنند و هم در كتاب الطالب و المستعد

از جابر بن عبد الله انصاري مخفي الله عنه كه كفت رسول الله  
 عليه و آله و سلم وقتي كه مرا بردند بر آسمانها و سپردن  
 آدم از حج بها شنيدم كه منادي اين ندا ميگردد خوشا پدرك  
 كه پدر است و بر سر خود خوشا بر پدري كه بر او است علي المرتضى  
 همچنين هزار بار در عالم شهود و غيب بيارستند  
 غنايت حمدي درك آن دشوار است لولفه هر نبي كه دانند  
 اسرار اكيست آن كوفه اين كفتار را كي بايد شرح و فهم  
 كس كي بكنجد فهم راز حق در فهم كس مي بسوزد هر چه مي فرماید  
 حيرت و دود او را اين كفتو مستحقش مراد من بود و نه كس  
 از اين كفتو شنود اي منزه و صفيش از اقبال كنه راز  
 احوال و صف پس ابيان باشد سلوت اين مولی و  
 مني يموت در مناقب خطيب انس ابن مالك مرويت  
 كه شبي سید كانيات عليه افضل الصلوات را ديدم از عرش  
 من كرده و نه بود اي انس ترا چه بران داشت كه اين رسل  
 و كمال علمي شنيدی او را كودي كه آنرا يعقوبت بر من مستشاري





درین کتاب مناقب سیده النساء و امامین و حمزه جعفر طهارت  
نه نوشته اند از اینجائی که گفت که ایشان خبری نگذاشته  
باشم گفتند اما چون در خلفای اربعه میان هم مخالفت و مخالفت  
چنانچه ملا عبد الرحمن جامی در عقایدیه خود ازین معنی خبر میدهد  
هر خصوصیت که بودشان با هم متعصبان در اینجا دم حکم آن قصه  
گذارد که کن تر آنجا که کار بنابرین هر که نهما بوضیف و توفیق  
پرد از وطن غالب آنست که شیعه باشد کفم تا شاکه میان ایشان  
خصوصیت بود اگر چه مخالفت بودی قدوه صحاب و بنی الخطاب  
مسائل شکاکه رجوع بامیر المومنین نه نمودی و خود باندن مصلحت  
بسیار از حسن بوی لا علی اله الاک و غیر مودعی و منقولست که ابوکر صدیق رضی الله  
عنه بجانب امیر بایرگزینی روزی یکی از حضار وجه این را  
نمود و گفت از پیغمبر آسماع دارم النظر الی علی عبادت بنابرین آ  
فیر الیقین حاصل است که میان ایشان محبت بوده و عداوت حاص  
مطابق عقیده خود و خطاب با اهل تعصب که ده از حیدت در شان  
قدسی گفته اند هر که بد با صحنه نبوت نزد من بشهره اندک کافر است

مرتضی پسر از ان زندیق هست که عده وی حضرت صدیق  
الکمه صدیق مقبول است هفتین بادشاه ابد است صدیق  
احمد از ازل یافت نور از وی برخ علیه و علی ذات پاک صدیق  
سرمایه بود نور و حسن علم را پیرایه بود و شش در میان عرفان بود  
پای سرفا بشران بوده است سینه اش جنبه اسرار حق بر آینه بود  
حق یار غار احمد مختار است ثانی چنین اندک و العار است  
حق نیای هر که را گوید شناس  
دوستی مرتضی را این نیست  
که نفس شهنشوی از جهلش  
ست اصحاب محمد روز و شب  
چون رواداری بخود این علم  
مهر حیدر را چنین آید صفت  
که کجاست مهر حیدر جا کند  
حق تعالی بجهنت آفرید  
گاه کوئی که در ایام کشم  
کی بر آید و صف او زیست  
نست ای دانداری مودت  
و شمنی خلق دانی دین و دین  
پیه خود سازد از روی غنیمت  
حاش الله فی مرتضی  
که کند رجاست منزل مودت  
قد توانه فلک با لکنه  
تا بگوید روز و شب لعن برید  
را که پس از کشتن او سرشوم

چون نرید بانی انفس تو	گر کشی او را بسی شادگو
دشمن آل رسول آمد نرید	حاکم بر نقش نگو بل منید
دشمن حق نفست آمد از ازل	من همی گویم ز گفت لم برال
زینت باشد دشمن حق از نرید	گر کشی زیبا شوی چون بازید
که تو هستی مرقضی را او ستادار	دشمن حق را مکن قول اختیار
که گاه عثمان را بگوئی با نسل	مرقضی کی داد و این ندرت
که بر رسم از تو هرگز دیده	باز کس در عسر خود شنیده
که بگویم یک مسلمان سنکری	دختر خود را او به پا کفری
بالبیقین گویم که طریان شود	از حدیث امری نه ایمان خواند
پس تو خود و انصاف ای مانی	دل مکن از روزه از گفتار من
شاه دین دختر نکافر کی	کی خلاف شرع در خادایند
انکه او عثمان عثمان آمده	مقبل در کا و سبحان آمده
جامع قرآن و اناسک	مدرک از نهان ادراک
از حدیث موج زن دریای حلی	ابر خود و کان خلق و بحر علم
وصف او بیرون بود از فهم	غیر او کی کنجد اندر و بهم

بهنر از عثمان عمر را می شنید	که جویش شایسته من محاسن
او چون تاج سروری بر بند	که هزار شصت و هشت شمشیر بناد
شد بسی در عهد او دین را در	خانه دین را بود و دینش سراد
چون عمر بر بند زینت	آفتاب شرم بر رخ پرست
وجه و تشیخت مالی بود	
هر کد امی شوای عالمند	خضر راه و رهسای لهند
هر یکی را کار دنیا در دست	بود که نیستی ای بی خبر
چون تو دنیا را طلبکار بی کان	عارفان را همچو خود دار بی کان
دوستی کان عمر را بایش	آن علی که معدن آل عدیت
کی بود ما و ترا ای جان من	دوستی چار بار ایمان من
مخلص هر چار از جان و دلم	حل شده از آتش از سکلم
مهرشان نادی راه منور	مهرشان مقصد نای بی حجاب
لطفتان کعبه رسان کی سفر	مهر ایشان آتش از روز سفر
هر که امر علی در سینه است	بالبیقین آن سینه شایسته است
مهر تعلیمی ندارد و نه بار	مهر تعلیمی نمی آید بکار



سبحون مبدی و سید و دار سینه خود را نهی از گنجه دار  
در همه ادب و با نایب و ای بر کس که از کوری نبرد  
مذهب و بیه و اکن جنب با تاشوی در هر دو عالم است  
بعد از سماع آیات مسطور گفت اگر حال مطابق حال باشد  
کمال است کفتم ای عزیز فکر حال خود کن که از ثواب ظنوا بالکون  
خیر امر و ممانده بکمال آفت مغرب کردی و کفتم آنچه ملائکه  
جامی گفته که بیان خلفای از بوجه محاسن آیه هر چار یکدیگر خست  
با خلفای ثلاثه با میر المومنین خصوصت داشته و آن قصه کدام است  
که حکمش موقوف بر حد است گفت آن قصه خلافت است طاهر از آن  
در خاطر امیر است باشد کفتم ازین عقیده طایفانی متفاد شود  
که خلفای ثلاثه خلافت را بجنب امیر گرفته اند هرگاه حقیقت  
باشد باید که جمیع اولیا که نسبت اراده پیوست ایشان با میر مومنین  
با خلفای ثلاثه یعنی اند عزم دوست باشد چه دوست دشمن است  
که دشمن بهر بود و مرتد است نه مرید القصد هر چند دلائل معقول است  
مردم اما اولیایا که تعصب در دلش بکان با بر نه بود چنانکه با بر

آید و با جان بدر شود و صلا اترک و آرزو و خاطر شده است  
در راه یکی از شایانان پیچیده شده قصه باز را ند گفت  
در جمعه آینده فلان را در مسجد جامع قتل آرم اگر شوم شهید و اگر  
بکشم غرضی خود را از کفارم آن شما گفت مدتیست من بکشت  
اختصاص اختصاص دارم غایبانه در دلش زده از تعصب داشته  
باشد چه امروز او را چند سال است که از ممانده آن استبداد  
شیخ شهید و از مشایخ فایما قولوا فاشم و جده است بکشت و جده  
و صدق این مقال در ایام مجلس عرب و غیره از وجود حالش بر وجه  
ظاهر و با هر سکره و حکم قول مولوی سنوی که بر سر من خوابه بر شوی  
جوید باید که در مضمون این چند غزل به بدل که از واردات ملک  
ملاحظه کنی غلبات شوق و آیات حضور و ذوق و رعایت و مضمون  
نهایت ظهور است کدام دیده که بر طاعت پوشیده است کدام دل که  
وصال تو شش تمنایت کدام تن که بر در تیا مال نشسته کدام  
سر که عشقت انیس سود نیست کدام کس که نه جوان خضر زنده است  
کدام بزم که در مخرج سبج نیست کدام گل که عشقش نه بلبل نیست

کدام نبره که صد کوف در دما	کدام ذره که در وی نه افتاب است
کدام قطره که در وی نه هفت دریا	بدری که نظر افکنی جمال خست
عیان بوی یقین بین خرا بود	مراجه پاک ز سوخت ای ناصح
کدام عاشق کشت تیغ است	کدام خیر که شفی نه عاشق است

از آنکه دلبر هر عاشق بکلی نیست

آشادی که از ما مار بود ما	و آنی که در دو عالم بکینا نمود ما
آن شاه که از جهان پستان زد	و آن باد که بر دل کستی فرو دما
آنکوره طریقت بود بجان	و آنکوره حقیقت بر دل کشود ما
ای زاهد نذب با حید غیر می	باطن حقیقت نگر که ز ما بود ما
بشاه صورت تاملی بر می	آینه جمال است که در دو عالم
مرات و طایفه خورشید لاله	غرق محیط حالیم اوج و فرو دما
هر دو کون خبر ما کند ز نسی	نیکو چشم کشفی بود و نبود

انسانه

مادر و نوجوشن نور کلی باقیم	مست و معام خود معالی باقیم
تا بنور آفتاب وصل روشن شدیم	عاشق و معشوق را در خویش باقیم

چون ز اسرار حقیقت جان و دانا	ز آن حقا در همه عالم بود ما
در تن خود ما نفس سبب ماری	و آنکه در مغیر اندر مصیبت غنا
قطره بودیم از بحر ازل جوشی زیم	نیک چو ندیدیم خود در عین باقیم
بر کلی صدها ستار از شد دیدیم	در خشی صد شعاع را پنهان دیدیم
تا بر لطف ز دل بستم زده	کشفی کام دل خود بر تن باقیم

وله الفبا

ای مه چرخانم تا در دلم جا کرد	در جهان چون آفتابم فرو دید
کیت خیز تو امله از دما	و آنکه خود جمال خود تا سازد
کیوی شگین بلبل از تو تیغ	بلقه ز بکیر خسرو را تو دریا کرد
تا کل حسن تو بگفت ز لبان	عالمی را بچو بلبل مست و دگر
ای سپهر ز لیری ماه از بود ما	هر زمان خلق دگر را در و دگر
زان زو کیوی پای ز در بکسر داری	زان دو عارض آتش اندر شک
هم من کشتی که مهر من ساز می	هم مرا چون شکر من ز خلق کرد
تو بشارت باد و چاشنی ز منی در خطا	بر ملا ما کو از چه ما را باد و چا کرد
غفلت کوشش ز جیب شد از عرش	کشفی ما از دل و جان ترک نبال



خود بینی و خود برتیبیتم  
 شیدای خود که سر بر می می  
 اگر من و صادق و کریم و عظیم  
 انیم انیم هر چه هستم انیم  
 و نیز در مجموع را که از صفات است  
 این خدایت از حال هر کس  
 این روی کایناتیم  
 بیرون ز جهان و از جهاتیم  
 در بای روانم و هم امواج  
 چون عین صفات و عین دایم  
 هم خنده و ذوق اهل شام  
 هم کرم بود و در اهل ماتم  
 با من کنید عرض احوال  
 حلال جمیع مشکلاتیم  
 چون غنچه نهان بخوش بودم  
 اکنون کل شایع کایناتیم  
 این صفت که کردم اثبات  
 با این صفت و صفاتیم  
 مال مقال الکه اورا با اهل تشیع  
 سوا می محبت امیر المومنین و مودت  
 المسلمین کرم الله وجهه مناسبتی و شایسته  
 این اظهار محبت  
 از بعضی اصحاب است بلکه از راه  
 پرستی است که از  
 طریقت و اصحاب سلوک از فرائض و واجبات  
 نیست چنانچه در بعضی  
 که شبلی می از مریدان خود را گفت  
 کما لا اله الا الله شبلی رسول الله  
 چون بفرموده قیام نمود شیخ گفت  
 خدای برتر در آن

از سایه ریاد و لبت پاک  
 ایست نهایت مریدی  
 اینجا بقیام خود رسیدی  
 بجزارت است استغفر الله  
 از خادمان آسمان محبت  
 و راجه محال که این سخن بگوید  
 و چگونه در راه کفر و زندقه  
 بگذرد لیکن مطلب امتحان اعتقاد تو  
 اطهر الله قسوری و را خدا  
 نیست اکنون برو که کار تو  
 شد و در فواید الفوائد از سلطان المشایخ نظام الدین او  
 منقول است که بحسن بلوی ببار تعریفی گفت  
 بگذرد و بگذرد  
 خلایق نه تنها امروز در محبت امیر المومنین علیه السلام  
 دارد که می از احوال  
 و اقوال بزرگان سلف و انفس و  
 صفات و مواعظ آنها  
 عبور کرده میدانند که جمیع اولیاء را رجوع  
 بجناب افول است  
 لمولاه حال خاصه نرا نمیدانند  
 م خاص پیدا نه و عام نه  
 پس محبت از تو که با وجود دعوی  
 بیگانه و خدا پرستی قصه  
 این بلور سید کریم الطوفین که اسم  
 می است جمعی کثیر طاهر و  
 از وی متفید و بهره و رند و اری  
 باید که از این اراده مذمومه و رکود  
 خور و بقیوت ابدی و هلاکت سرمدی  
 گرفتار نگردانی زیرا که هر کس

علیه و آله و سلم در باب ام و احترام اولاد و حفا و اخی و خود  
 بابت بسیار تاکید کرده که قال من صافح مع اولادی فعدی <sup>فمنی</sup>  
 و من جلس مع اولادی فعدی جالس معی و من زار قبری فکانما  
 زارنی فی حیاتی بنکر که در انجیل شریف بر قبر مطهر خود  
 اولاد و شرف است بزار زانی و شسته زیرا که میفرماید هر کس  
 کند بنشیند با اولاد من پس تحقیق با من منافی کرده و مجال نمود  
 هر که زیارت کند قبر مرا چنانست که زیارت نموده در حین جی  
 مرا و نیز فرمود اگر موات اولادی الصالحون بعد و اطمان الی  
 بنابر آیه کریمه قل لا اسألكم علیه اجر الا المودة <sup>القریبه</sup> محبت است  
 بر جمع اهل اسلام فرض عین و عین فرض نمی طمی در قعده آخر مملو  
 بر پیغمبر و آل او نوشتند نماز درست نیست پس لایق حال مومنان  
 است که محبت آل مصطفی و مرتضی را بهترین و افضل <sup>الهی</sup> اند  
 فرض در هیچ حالی برخلاف فرائض معهوده نقصان پذیر نیست  
 قطعی بین گفتن در تمام عمر یکبار و نیست و صوم در تمام سال در نماز  
 و نماز در شبان روزی هیچ وقت و اگر مصلی مفرود و

و زکوة تا صاحب نصاب نشود و همچنین حج بحصول استطاعت  
 زاد و راحله فرض نیست که ان الله تعالی و علی الناس حج <sup>البلد</sup>  
 من استطاع علیه سبیلا اما محبت اهل بیت فرض نیست و ایم که هر چه  
 من الوجوه از دمه مومنان سابقه نیست و بنا برین نظر بر آیه و انما  
 باید یکم الی التمام کرده ازین میان است آن در گذر چون از آن عزیز  
 صاحب تمیز انگونه مواعظ و نصایح استماع نمود از قضا و قدر الهی  
 داشت و در این ازل شمع پنداشت به بخند تحقیق است با شرف  
 تمام و منظر ارمایه هم مثل نقیر آمده گفت فلانی از روی دوستی  
 اخلاص در بریده که با تو دارم ترا آگاه بنمایم باید که در جمعه آیند  
 خود با خبر باشی زیرا که فلان در حق تو بخشن اراده کرده گفته ای  
 در وقت که فقیر است یا ای روان شروع در مالوف این است که  
 چون از عالم ظاهر محو علم باطن با بهره بود مسلم شده و گشت و عیان  
 سر بر انوی نظر ندارد از خود رفت معارف اینحال روح وانی اثر  
 متعال یعنی سلطان اولیا علی مرتضی که از بی بر سر خاسته خود در  
 به تبارت <sup>ولا تقطوا من حمت الله</sup> مشیر گردانید در آن وقت این



این خاک را بکسار تمام از آن معدن جود و جهان الهام شود که  
 سرور برابر سلسله این کار میجویم درجه شهادت بمن محبت شود  
 یافت این دولت محبت ذات قدسی آیت تو باشد امید است که این  
 این نیازمند درجه قبول یافته باشد از لطف تو سپیده شود  
 مقبول تو خیر قابل جاوید باشد لطف یکدام ذره پوست می توان  
 ذره به از هزار خوشید نشود و اگر عزم آن پیشوای بجا و مقصدی  
 بعید نیست که پیش از اضمحلال خدمت بر پیل سعادت فرو عطا کند  
 ازین معنی اندیشه خطا بخاطر مبارک و سو کند دام که ساربان و جهان  
 ازین مقوله اظهار کن که مباد پیش از قصد قاصد قصد قتل کرده  
 از مقصد اصلی و مقصود کلی محروم و بهر سازند ساربان مبالغه فیض  
 احفای برادر نموده نیزال خود رفت چون شب آمد سر کریان  
 شاهد شهادت فرو برده در قفس کشتم که نه اطمینان از این  
 و مکان و بود و پیش ندم که منادی این ندا میکرد که من تا علی  
 علی این اسطبل فخر و انانیت و یمنه و ساره و این مقام را  
 را دو بار تکرار کرد چون با فاقه آمدم غیبه و رقی غنیمت از راه

و مسرت روی داد و بهر پیش را الهی بخندیم رسانیدم و فکر آن بود  
 که این هیچ دولت از آن حق حمت کی ظهور نماید و این شاید بعد  
 که ام ساعت نقاب حجاب از چهره چون نقاب کشاید چون روز  
 بعد از ادای نماز شراق و چاشت غل نمود و درخت سفید شود  
 و بدن خود را بپوشید و عود مطیبت سخته با تنهاج تمام و شتاق مال  
 تمام این چند ملت بر زبان قصیده البیان رانده و بجا است می جا  
 رانده ان شدم منم منی مال و سر و شرح رسول الله ز عشق  
 نادان بر خیزم تنه دارد اگر عشق علی قضیت لب لببست ایمان خدا این  
 در محشر بر سر چشم دارد امیر المومنین خیر علی ابن ابی طالب چون  
 حامی خود نشانی از دشمن چه غم دارد القصه چون خطیب بر سر آمده  
 آغاز خطبه نمود و آنده و سستی که میجویم است این عاصی را از مواضعی با کسار  
 که روی له از ما و از الله او را بر پیل سوغات آمده بود و در کفر خلافت  
 بر جانب مبارک افتد که محل دولت است و تا خطیب خطبه استعمال  
 اللهم علی محمد و آل محمد بنو اند و در آسانی تسبیح هر لحظه بخت و در خور  
 میکرد تا آنکه موشان از نماز فارغ شدند بعد از فراغ نماز چون طالب

را بطلب رسانده نمرل خود روان گشت این درویش در اثر شش  
 و شش گرفته با او هم آغوشی نموده نقشه درزه در بدنش پدید آمد و در  
 بر زمین انداخت بعد از آنکه بحال آمد سر بر قدم طالب شد و شهادت  
 و شاه سعادت نهاد و وزیران استغفار گشت و دیاب شد و پدید شد  
 صراط مستقیم من مقلات شیخ سعدی علیه الرحمه نیم کر جان شد مژگان  
 شدم مولای حیدر امیر المومنین شاه صفدر علی کور اخدا شکست  
 بامرق و صی کردش همه بحقی مادر شاه هر دو عالم خدای این بیدار کرد  
 بحی سمانها و ملائک  
 به پنج ارکان شرع و نفی اقلیم  
 کرسی و بحر شش و لوح محفوظ  
 بسایزل و سرفیل و صور شش  
 صورت و زبور و صحیف انجیل  
 بحی آیه الکرسی و لیسن  
 بحی آدم و نوح سوره  
 بدر و خبی و درمان لقمان  
 کز انجیل جای نیست بر  
 با فلک و ده و دو برج دیگر  
 بحی جبریل آن خوب منظر  
 بفراسل و هول و کور و شر  
 بحی حرمت هر چار و شتر  
 بحی سوره طه سپاس  
 بحی بود و شیت و ادکته  
 مذو القرمین و لوط نیک مخف

با برسم و قربان کردن او  
 بحکم نبی با احمد که باشد  
 بحق کاه و لوطی و زمزم  
 بتعظیم حبیب با قدر سبحان  
 برنج اهل بیت و آه زهر  
 بات یزد و طغیان معصوم  
 که بعد از مصطفی در جمله عالم  
 سلم بد سلو کفتن او را  
 یقین اندر نی و علم و حکمت  
 اگر اندک بگوئی جز علی است  
 چگویم صفت از شبی که چوین  
 بران کفتم که سعدی بن سحر  
 بهای و سبایع با جبر  
 تخیع غامیان در روخت  
 بحق مروه و رکبی و شش  
 بحق روفقه صدیق و او  
 بخون ناحق شیر و شیر  
 بنور سینه پیران چشم  
 بند فاضله و مبر ز حیدر  
 که علم مصطفی را بود داور  
 زخمه نمود و او هیچ کمتر  
 که دل دل ز بر دانش بود خور  
 گوی بد مدح خوانش با کور  
 باشد چون درخت خشک بر

ایام سعدی تو نیکو عفت و دی  
 ز دین و عفت و خوش بر خور



بسیده النسا فاطمه زهرا علیها التحیه والنش و ما يتعلق به حررها  
 و نش و محاسب نش و اصفح و لایح میکرد اند که این عقد مبارک مانع  
 مورخین بسال دوم از هجرت او در ماه حبس المرجب منعقد  
 و در بیان این حسن القصص اهل سیر و آیات آورده اند بعضی  
 مجمل و بعضی مفصل اما آنچه مولف جامع تر یافته ترجمه شریفه  
 روایت صفوت الصفوت است تا لیف ابن جوزی رحمه الله علیه  
 ام سلمه رضی الله عنهما می آرد که چون فاطمه زهرا علیها التحیه والنش  
 از مرتبه صبا بدرجه نسا رسید اکابر قریش خطبه شریفی را در دست گرفتند  
 آنرا در صلی الله و آله وسلم سخن ایشان التفات فرمود و مادر وی  
 ابو بکر صدیق اطهار سمعی نمود در جواب فرمود کار او و بسمه  
 و بروایتی گفت نه نظر روحی می برم پس عمر اسن الخطاب التماس نمود  
 همان جواب شنید از سلمان فارسی منقول است که روزی که عمر  
 و سعد رضی الله عنهم در مسجد نشسته سخن سیده نهاد در میان داشتند  
 و میگفتند اکابر قریش از آنسر و التماس بن معنی نمودند بدرجه قبول  
 نه افتاد و مرتضی علی هنوز ازین مقوله ظاهر نگزیده ابو بکر گفت غالب

است که فقر مانع اوست و من سیده النسا که در توبین و توبین  
 افتاده جهت علی و تحیت که خدا و رسول تبریکش نماید و در نش  
 گفت تا من موافقت می نمایم که برای قریش رخصه بخطبه فاطمه زهرا  
 نمایند اگر از محمد فقر غذری گوید مرد و در یکیم سعد گفت ای ابوبکر خدا  
 ترا همواره توفیق امور خیر فرماید صغیر مایه خوش باشد قدم در  
 راه نه هر سه یار زبر کوار بطلب حیدر کرار برآمدند و در اوقت  
 امیر المومنین در خلعتانی شتر را آب میداد چون نظر فیض اثرش  
 ایشان افتاد قدم خند با استقبال آمده استقبال حال نمود ابو بکر گفت  
 یا ابالحسن سبج خصلتی از خصال محمود نیست که ترا در این بر همه مومن  
 سبقت نباشد و نزد سید کائنات علیه افضل الصلوات و تسلیت در کار  
 که بچکس را دران با تو مشارکت نیست چرا خطبه فاطمه مبارک نشانی  
 امیر المومنین آب رودید کردانیده گفت ای ابو بکر منتهج می نمای  
 آتش را که تکلف تمام نکن داده ام بیا و سیدی ای خطبه فاطمه  
 کرده ام غنیمتی که مرا درین امر است مافوق آن مستور نیست فلکن  
 حیا و فقر باعث است ابو بکر گفت یا ابالحسن تو خود میدان که دنیا از

خدا و رسول عیسی باری ندارد و باید که قلت مال هیچ حال نماند  
 مقال نکرد و پس امیر المومنین کرم الله وجهه زیارت سالنهای  
 شافقت در زمانه که آنروز بر بنرل ام سلمه شریف شت چون  
 امیر خلع بر در زد ام سلمه گفت کیست آنروز فرمود برخیز و در کشتی  
 نذر اجل بحب الله و رسوله و بحبه الله و رسوله یعنی این مرد است  
 و رسول او دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند  
 گفت پدر و مادرم فدای تو باد گفت اینمرد که در باره او چنین  
 میدهی فرمود برادر و پسر عیسی بن علی ابن ابی طالب است ام سلمه  
 گوید بر سر عتبات نام دیده در کشتی آدم سو کند بخدا که قدم درون  
 ناماد می که من بحرم خانه خود در آدم الکاه سید المرسلین <sup>طلعه</sup> پیرا  
 نزد خود بنشیند امیر المومنین سر مبارک فرو انداخته و بر زمین می  
 نکرست چنانکه کسی حاجت آورده باشد و از عرض آن شرم دارد  
 آنروز فرمود یا اخوی چنان بدارم که حاجتی نداری و از اظهار شرم  
 شرم میکنی هر چه در دل داری بگو که حاجت تو نزد ما مقتضی است  
 گفت یا رسول الله ترا معلوم است که از او ان صغیر از پدر و مادر من

جدا کرده بخارست خود شربت اختصاص او را نمی فرمود و بهر  
 ظاهری و باطنی مستعد گردانیده و آن حسالت و شفقت که از  
 تو در باره خود مشاهده کرده ام از پدر و مادر عشره عشره آن ندانم  
 حاصل که ذخیره عم و زید و نذر و مایه عیش و کام از من تو نمی آید  
 که بد و نیت خدمت تو از ساعت سعادت باز دنی تمکین من  
 نگذاشته و نور و فلاح و خیر و نجاح و این مسلم شده تمنای آن  
 خاطر نفس است که من بد اما وی برگزینی و مدت اعیه خطبه  
 در دارم و از جمله تو هم که تا بنجرت و شسته بر زبان نمی آورم  
 امکان دارد یا رسول الله که این معنی بخوبی آید ام سلمه گوید من از دور  
 نگاه میکردم دیدم که از شمع این سخن حسین حسین سید سلیمان  
 افتاب برافروخت و منتهی گشته فرمود یا اخوی هیچ نداری  
 ما بختیج ناهل که بان توسل غائبی گفت یا رسول الله از نظر فیس از تو بپوشند  
 نیک که در بباط من شمشیرت و زهری و تهری هر چه فرمائی حاکمی فرما  
 شمشیرت از دست که پیوسته بجها و مبارزت می غائبی و شتر که از  
 و مطیعت آن نیز لا بد است لیکن بدو معاف می غایم و ترا شایسته



سیدیم یا ابا الحسن بدستی که حق سبحانه و تعالی عقد فاطمه را با تو در  
بت و پیش از آنکه تو بیاسی ملکی از آسمان به تهنیت من فرستاد که مرا  
فرشته را از ویها و بالهای بسیار بود و مرا سلام آورد و گفت بشیر ما محمد  
الشیخ و طهاره النسل من از وی سوال کردم که ایها الملک این شایسته  
بطهارت نسل عبارت از چیست گفت که من سبطانیم فرشته بیکی از تو ام  
عرش مرا حق تعالی اجازت فرمود تا ترا به تبارتی بشیر گردانم و اندک  
می آید و کیفیت واقعه او بیان نمود و با سبطان من سخن در میان دارم  
که جبرئیل علیه السلام پاره حریر سفید از جنت آورد که روی و وسط آن نور  
مکتوب بود و گفتم ای برادر این چه نامه است و مضمونش چیست گفت <sup>بسم الله</sup>  
حق سبحانه و تعالی ترا از خلق خود برگزیده و از برای تو برادری و صفا  
جنت یار کرده فاطمه را بوی داد و او را بدامادی برگزیند که از انس که  
خلعت اخوت من بر قامت او جنت درست آمده گفت در تو درین  
ولیسیم تو از روی نسبت این ابی طالب و حق تعالی عقد شایسته را  
منعقد گردانید با بطریق که اول خطاب بخت فرمود تا برنت تمام شود  
بیار هستند و بجز روحین و حی و مرده را بر تو فرمود و فرمود از من از من

و بشیر طوبی پیغام نمود که ای ابی طالب خدا تهنیت او و بعد از  
امر کرد ملائکه که مرا که در آسمان چهارم نزدیک بیت المقدس  
و منبر است از نور موسوم منبر کرامت که آدم صغی علیه السلام بر وی  
خواند و در پیش است از نورها و ندیس حق سبحانه و حی فرمود که  
که هم در حلیت و در میان ششمان هیچ کی بقصد حاجت لطافت  
نطق حسن صوت او نیست بران منبر بر آمده حمد و ثنای خداوند  
تقدیم رسانید و از حسن صوت و سلامت بشارت از ششمان ا  
سموات در هر از و افلاک و جنش آمدند بعد از آن من و حی و فر  
که ای جبرئیل من لایزال خود فاطمه بنت محمد را به بنده خود علی بن  
عقد بستم تو نیز در میان ملائکه انعقاد را موله گردان من نعمان از خدا  
نکاح ایشان است به ملائکه را که او از تو و صورت واقعه برین حیرت  
ساخته شهادت ملائکه موشح گردانیدم و بطرف شریف تو آوردم حکم حلال  
که شک مهر کرده برضوان که خازن جنت است بسیارم و چون این عقد  
منعقد گشت بشیر طوبی امر فرمود تا خلق و خلق منتشر گردانید و ملائکه و حور  
و علمان و ولدان جنت بتلاش تمام هر یکی حلقه و زیوری را جویند و آبا

و کشف که در میان انطاکیه بیکد کردید برده اند تا قیامت تبری  
خواهد بود بعد از آن مرا امر فرمود تا را بر من عهد از دو جانب  
و تنیت رسام و تو نیز ثبات ده ایشان را بد و فرزند محمد  
طاهر بن و فاضلین در دنیا و آخرت انگاه خواجه کانیات علیه  
افضل الصلوٰه فرمود یا ابالحسن بخدا که بنور جبرئیل بمعارض فایک  
قدم نهاد و بود و بال اقبال بطران و رفسای ملکوت نشد و که تو  
طبقه بر روزی اکنون فرمان پروردگار حل و علم درین باب داشته  
که مسجد روم و بر پیش اشهاد انعقاد این عقد مبارک تقدیم رسانم  
از نمایان و منافق هر چه خید رسد اصحاب رسام که چشم تو بان رو  
و دل تو بان مطیبت و چون میر المومنین از شهر و رختان بیرون  
آمده به سرعت بجانب سید روان شد در راه بابو بار و عمر رضی الله عنهما  
اندا و ایشان استفسار احوال نمودند گفت خواجه کانیات طهر مرا  
مبذوله شده انیک میرسد و مقرر خیانت است که یاران در مسجد  
باشند تا انعقاد آن عقد بر پیش اشهاد تحقیق پذیرد پس چنین  
امیر المومنین کرم الله وجهه مسی فرقت نمودند و هنوز مسجد در نماند

بودند که آنرا و بار خیاره همچون ماه شب چهارده برافروخته از  
عقب سید به بلال فرمود که مهاجر و لغز را بجمع کن چون صبح  
اجابت بلال نمود و مجلس یون حاضر آمدند آنرا و رضی الله عنهما  
و سلم بر منبر آمده و قواعده حمد و ثنائی را بری تعالی بجا آورد و بعد از آن  
رو بسوی حصار کرد و گفت بدانید ای معاشر مسلمانان که برادر من حبیل  
فرود آمده خبر چنین آورد که الله تعالی شما را که را در بیت المومنین  
فرموده کنیزک خود فاطمه بنت محمد را به بنده خود علی بن ابیطالب  
عقدت و مرا امر فرمود تا و از میان یاران آن تجدید این عقد کنیم  
حجتی که بحضور شود عدول سجل کرد انهم پس خطب کردند و فرمود خنی  
برخیز و قاعده خطبه بجا آر سلطان از اولی علی مرتضی سان انمن ان  
و محمد تقی بر خوبست بعد از ادای حمد و ثنا و تسبیح و دعا و درود  
بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت برستی که ترویج فرمود  
سید بنیای تو زنده از محمد خود فاطمه زهرا و صدای او در عین من  
و من بر این منی رضا و اوم از آنرا رسید و حقیقت آن گواهان  
اصحاب رسد کانیات آورد و گفتند یا رسول الله یا بنی طریق



فرموده تا برین جمله گواه شویم فرمود بلی بعد از آن از اطراف  
 جواب آواز برآمد که بزرگ انقد فیها و جمع شملها انکا بفران  
 شریف معاودت نموده در عمان نگاه کوشیدند و با مبریزین  
 فرمود برو و دروغ نبوش و ثمن آن بمن آرا میران دروغ چهار  
 و بروانی چهار صد و شتاد در هم بدست عثمان بن عفان فروخت  
 چون عثمان ز رراتسایم کرد و قصص ثمن نمود گفت ایما الحسن بن یزید  
 او ایستم از تو یعنی هر تصرف که خواهم بکنم فرمود بلی ای الوافق  
 باین دروغ او ای تری از من بهیبه شرعی تو از این پادشاه و شاه  
 بکلم لار دشر منعم حقیقی ادا نموده هم دروغ و زر و خدمت آنرا فرمود  
 کیفیت حال معروض داشت بد کانیات عثمان را دعای خیر فرمود  
 قبضه از آن دراهم کرده تویل ابو بکر نمود تا آنچه حاجت داشت از آنجا  
 نماید سلطان گوید مرا و بلال را همراه ابو بکر و ستاد که در کارهای  
 چون بیرون آمده شویم سید و شست درم بود از آن سبب  
 اتباع نمودیم برین دستور که فرشی از جنس مصری بخشودیم و بطی  
 ساده از ادم حشوان از لیف خرما و عباده خیری و آبدانی خندانی

و پوده انچشم اینها را بنظر فیض اثر آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم  
 حاضر آوردیم اشک روید کرد اندید باین دعا تکلم فرمود اللهم  
 بزرگ انقوم با علی استم اطرف یعنی خداوند بزرگت فرما بر قوم که  
 خویشی آوند ایسان گزیده ده سه سال باشد و با تو در ایتم  
 حواله نمود تا از اتبرقیب یعنی منیت بکفر صرف کند و بروانی  
 برای بوی خوش داد از امیر المومنین مقولست که مدت زیاد  
 در مجلس شریف آن سرور و دیگران مقوله مذکور شد و مرا از شرم  
 یارای آن نبود که توانم سخن بگویم اما که بی که خلوت داشت  
 فرمودی نعم الزوجه زوج ابنة انا سید النساء العالمین  
 نیکو خجسته است جفت تو ثبات میدهم که وی بهترین زنان عالم  
 بعد از آنکه ما بهی برین بگذشت عقل برادر امیر المومنین گفت ای  
 برادر بوسه این عقد و ازدواج مرفه الحال و خوشوقت شدیم  
 میخواهم بروی این دو کوکب اقبال در برج وصال افتد آن  
 تا چشم روشن گردد امیر المومنین فرمود من نیز این مراد دارم  
 از اظهار شرم میدارم عقل دست امیر المومنین گرفته بدر حجره رسید

آمده بام امین خادمه اسرور این سخن در میان آورد و گفت شما  
 خبر کردید دیگر درین مهم تردد ننهادید تا ما جماعت عورات باقی  
 از واج مطهرات این مهم کفایت نمائیم که سخن عورات درین مهم  
 انفعست ام سلمه گوید ام امین این خبر اول سخن گفت بعد از آن  
 بیانه از واج و ماهمه بخانه عائشه رضی الله عنها که حضرت سر  
 انجا بود رفته آغاز سخنان حسرت آمیز پیش آورده ذکر حدیثی  
 رضی الله عنها و ترتیب امور ساختگی مهمات کلیه و خبریه او یاد کرد  
 گفتیم اگر در کار فاطمه اولسک احیا منسلک بود و دیده بانی روی  
 شدی آنکه و صلی الله علیه و آله و سلم به چشم مبارک که بیند  
 فرمود مثل خدیجه کتبت تصدیق من کرد و در وقتیکه که همه مردم  
 و تمامی مال خود را صرفت کردند و دین خدای را تعالی شایسته اع  
 نمود و مرا حق سبحی نه فرمود تا در ایام حیات او ثبات نمود  
 بخانه که در بهشت از فضله و زمره آفریده من بخت مبارک نمود  
 گفتیم یا رسول الله هر چه از اوصاف کمال خدیجه مکتوبه اهل است  
 این قسم تو میگویم که او را نزد حلیه حلسه اش در آری و این هر

کوهر دریای نبوت و ولایت را پشت بهصال در کشتی فرمودم  
 علی بن ابی طالب برین ظاهر ساخته گفتیم یا رسول الله مری  
 موصوف بصفت حیا از انچه اظهار کرده پس آنکه فرمود و علی بن ابی طالب  
 امیر المؤمنین بر سر راه نظر بود ام امین آمده گفت یا که رسول الله  
 امیر آمده بر سر راهم فرو انداخته پشت آنکه فرمود یا اخی منجی  
 با حفت خود قرین کردی گفت نعم یا رسول الله سید المرسلین علیه  
 بعد شب زنده فرمود تا ترتیب امور فاطمه از ترین و نخستین ترتیب  
 و او انی بقیه ایم رسانند و از آن در ایام که بام سلمه سپرده بود درم  
 بام سلمه سپرده فرمود تا آخر یا و روغن و پیوسته درم روغن بختار  
 درم خرمای و یک درم پیوسته درم خرمای و پیوسته درم روغن بختار  
 اویم طلبیده بدست مبارک خود همه را باطلید کرد و یک کسب حسن  
 فرمود یا اخی پیرون رو هر که ملاقات کنی با خود بسیار امیر المؤمنین  
 پیرون آمد جمع کثیر بر در جمع دید معاودت نموده گفت یا رسول الله  
 بسیارند فرمود و جماعت را در می آرد طعام خورده بروند فرموده قیام  
 نمود خون حساب کردند و فصد کس از آن طعام برکت گفت یا کفایت

بام امین

حسن طاعت کنه ازین  
 ازین باران بعد از آن  
 فرمود



آنرو سیر شدند چون ولیمه سیده التامقضی شد سبکت  
 دست مرتضی علی و بدست دیگر دست فاطمه گرفته نمبر لکاه ایشان آورد  
 سر فاطمه را بر سینه مبارک خود نهاده بوسه بر پیشانیش داده  
 بامیر سپرده فرمود یا علی نیکو خفم است خفت تو و مهر را نیز با  
 فاطمه سپرده گفت نیکو زوجیت زوج تو بعد از ان ایشان را  
 درون خانه فرستاده هر دو بازوی در را بدست خود بست  
 گرفته دعا بر بکرت و جمیع ایشان فرموده بخدای تعالی شرف  
 بازگشت اسماء بنت عمیس را انجا دید موحی توقف بر سر در  
 یار رسول الله دختر از او در وقت زفاف حاجی نمی باشد من  
 برای آن انجا توقف نموده ام فرمود حق تعالی حوائج دنیا و آخرت  
 تو کفایت کند از امیر المومنین کرم الله وجهه منقواست که هم  
 او را نیت بکیرخانه شرف آورد و بروایتی روز چهارم  
 زفاف که با کعبه دیشتم و عباسی بر خود کشیده چون آواز  
 مبارکش شنیدیم خود استیم برخیزیم سو کند داد که تجمان بجا  
 باشد و آمده بر سر داشت و هر دو یای مبارک در میان

آورد خنای که من بای بر سر جبین بود نهادم و فاطمه یای حبیب  
 و ما تکلم مشغول بود و ما به تعلم مستعد بعد از این فرمود یا اخی  
 برخیز و مقدار می آب بیار آوردم بر آن آب ای خواجه و در  
 بیاشام و اندکی بگذار آنچه گذشت بر سر و روی و سینه من بپوش  
 فرمود از آب الله عذرا لرجس ابا الحسن و طهرک تطهره اما  
 فرمود یا اخی آب تازه بسیار آوردم از برای فاطمه بر سر من  
 مسدوک دشت پس مرا پیرون فرستاده از فاطمه استفاد حال  
 کرد گفت رسول موصوفت بعفات کمال اما بعضی از عورات قیام  
 مرا گاهی ماست میکنند که شوهر تو فقیر است فرمود ای فرزند پدر  
 فقیر نیست و شوهر تو نیز فقیر نه تمامی زمین روی زمین از روز  
 بر ما عمن کردند قبول کرده فقر را فقر خود نیست ای خنای  
 حق خست یاد نمودیم ای فرزند اگر بدانی آنچه ما میدانیم دنیا و آخرت  
 در نظر تو خوار کرد و بخدا که زوج تو اقدام صحیح است از روی  
 اسلام و اگر ایشان از روی علم و عظیم ایشان از روی علم ای  
 دیده من حق تعالی از اهل عالم دو اس را بخت ما نمود پدر را

و شوهر ترا نیکو شوهر است شوهر تو ز منهار که عصیان او نوری  
 و فرمان برداری او نامی بعد از آن مرا طایفه نیر و صفتها  
 بر عایت خاطر عاطر فاطمه و مراعات جانب او نمود و رفت  
 و تطف و دلالت فرموده گفت فاطمه پاره از منت چون او را  
 خوشوقت داری مرا خوشوقت داشته باشی و اگر او هر روز  
 داری مرا بخون داشته باشی و ما را باز بجای نعلی سپرده است  
 که برخیزد فاطمه گفت یا رسول الله کنیز کی خدمت تعین فرمای  
 تا در بعضی مهمات ممد باشد فرمود خادمه انعامی با فاطمه  
 از خادمه فرمود هر روز سبحان الله می سه بار از الحمد لله می  
 و الله اکبر می سه نوبت بعد از آن لا اله الا الله میگوید تا این  
 صد کلمه روز قیامت هزار حسنه بر نامه اعمال خود ثبت نمیشود  
 راز وی خود سنکین بانی بعد از آن بیرون آمد امیر المومنین علیه السلام  
 بخدا سوگند که فاطمه هرگز مرا در غضب نماند و در عصیان من نوزید  
 تا جان مبارکش قرض کردند و من نیز هرگز خاطرش نرنجاندم  
 یکی از لطایف این واقعه آنکه کتب و اهل تدکیر مثل سبحات غیر

بنظر در آمده که چون سیدتنا از چهار صد و صد صدای که کمال  
 درع بود و واقف شد بحضرت رسالت گفت بنات چه مردم  
 صدای و در بریم باشد و در خسته تر از همه از این جنبه صدای بود  
 فرق چه باشد از حق تعالی در چه بست فرمای که صدای مرا  
 امت تو کرده اند نه در رسالت نمودن مغرور با جایت رسید  
 حریری چه سل علی السلام آورد و سطرپی در وی مکتوب بود و کما  
 اما که حق تعالی مهر فاطمه زهرا را شناسمت امید عامی در بر رکوع  
 گردانید و گویند سیدتنا ان قدس و به تبرک و بی شک با جبار  
 و چون وقت ارتحال رسید وصیت فرمود که این نامه را با من در قبر  
 و دفن کنی که چون فردا برخیزم حجت خویشم گردانید و عاصمی  
 خود را بشاعف رسانم و حق سبحانه و تعالی را شکر فرزند را  
 دشت سزاوارد که در سزاوارت حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
 محسن که مظلوم شد و با عرض درجه شهادت یافت و فاطمه زهرا  
 السلام در مدتش شش ماه و بر وایتی کمتر در مدینه سکینه و او شده  
 نوکر و عفاف کمال و شامل آن پسندید و حسنان زیاده از آن است



مختصر کرد و در دست در شواهد النبوة مستطورت که اسما بنت  
 عیس از سیدة النساء روایت کند که چون علی مرتضی شب اول  
 من آمد از وی اندیشیدم زیرا که شنیده بودم که ارض با یما  
 تکم میکرد باید او را با رسول حکایت نمودم سجده طوع و طلالی فرمود که  
 ثبات با در ابطهارت نسل درستی که حق سبحانه و تعالی  
 و از روح ترا بر جمع خلائق و زمین امر نمود که آنچه روی از شرق  
 و مغرب بگذرد با وی عرض کند پس در میان خود و من  
 در تفسیر بحار الدر و ریاض القدر از عبد الله بن عباس رضی  
 عنهما منقولست که روزی امیر المومنین مرا فرمود ای عبد الله بعد  
 از ای نماز عشاء از من آی چون رفتم فرمود معنی الف الحمد لله  
 گفتیم امیر المومنین بهتر از الله و رسول الله و امیر المومنین  
 حقایق بیان نمود که هرگز خاطر من نشد از آن عبور کرده بود  
 پس در تفسیر حار اطمینان در آمد پاسی دیگر معارف فرمود بعد از  
 بخیرسان گفت ای عبد الله آنچه بیان کردم شنیدی گفت

یا امیر المومنین استماع نمودم و حیران گشته که چگونه فرمود  
 یا عبد الله گفت شمع بی الفاحمه و قوت سبعین بعیر یعنی  
 اگر نویسم در بیان معانی سوره فاتحه بر آنکه مضاعف شتر را  
 و نیز فرمود هر کس سوره فاتحه درست بخواند از آتش دوزخ  
 امن گردد و هر که منیش بواجبی بخواند و جبت له الجنة الا  
 بر دین و قربت یعنی واجب شود مر او را بهشت و بزرگ  
 گرداند او را حق سبحانه بدیدار و قرب خویش این عباس  
 گوید علم خود را در جنب عالم اخذت لسان قطره یا نه در بحر  
 و از این فخری رضی الله عنه مرویست که روزی امیر المومنین  
 فرمود اوشت لا قرب بیا ربم الله سبعین بعیر یعنی  
 اگر خواهم از تفسیر یا ربم الله مضاعف شتر بار آورم می دانم از  
 وی مرویست که روزی امیر المومنین فرمود بخدا اگر خواهم  
 از احوال جمع مردم خبر دهم لیکن ملاحظه دارم که در محبت  
 بدین و شرفیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کافر شوند  
 مجدانی حبیب السیر مستطورت که امیر المومنین روزی یکی از

خود میفرمود و در قرآن هیچ آیتی نیست و نازل نشده و در  
بحر و یا در سهل و جبل و یا در لیل و نهار مگر آنکه من بر آن عالم  
نباشم که در شان که و در کدام وقت نازل شده هم در کتاب  
مذکور مسطور است که سبب جمیع سالکان علوم صوری و معنوی  
از جنس کلام و تفسیر فقه و معانی و منطق و نحو و صرف و غیره علی  
العباس یا میرالمومنین درست میکرد و در بر وقت الشهادت  
مسطور است که سلطان الاولیا علی مرتضی میفرمود که خاتم نبیا  
هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب در کتب  
شیخ عطار گوید بنی در گوش او یک علم در آید و از آن  
دانش حد علم کشاید چو شهر علم دین پیغمبر آمد و آن شهر مشک  
آمد و در فصل الخطاب از ابن عباس منقول است که استخرا  
بروید جزو علم آفرید و خبر و تنها یا میرالمومنین داد و یکروز و تمام عالم  
قسمت نموده و بجا که مرتضی علی زرین حصه همه شربت غالب است  
بر همه ما و هم از وی منقولات که گفت علم الهی شش سبک است پنج  
از آن میرالمومنین علی است و یک سبک جمع مرده ن راود است

که در آن رسد پس شریعت تا غایتی که از جمله ما علم است  
شرح تعرف و شواهد البتوة و حبیب التیر مسطور است که علی ابن  
ابیطالب سرور عارفانست و در او اسحانست که پیش از وی کسی  
به آن مستحکم نشد و دو بعد از آن نیز نماند آن نیار زده تا  
بجدی که روزی بر بنبر برآمده فرمود پس سید از من ما و رای  
برستی که مین و دو پهلوی من باب علوم است که این از تالیفات  
رسالت پیاده است و این خبر است که چنانچه رسول صلی الله علیه  
و آله و سلم مرا بجا می که جان من در تفسیر تفسیر است از زبان  
که از تو است و بخیل سخن نگویند بر آینه من و مسأله و منع که در وی  
نشد خبر از آنچه در به دو کتاب مستطاب مسطور است چنانچه آله  
آن دو کتاب گفته مرا در آن باب سید حق نمایند و در شواهد البتوة  
می آید که چون میرالمومنین کرم آمد و همه این سخن فرمود و این  
مردی بود و بر او علم شایسته از روی آثار و اگر از گفت  
مردی غریب و طویل کردی سخن را به آینه سواد کنیم که از جوشان  
بس رخاسته گفت سواد کنیم میرالمومنین گفت و ای بر تو اگر سواد



نمکینی از برای تقوی و دانی کسی که از برای نعمت و شرف  
 و عجب گفت تو مرا بر این دشتی پس سوال کرد از این راستی  
 حتی عرفه یعنی آیا دیدی پروردگار خود را که شش هفتی او را  
 گفت لم اعبد ربا حتی لم راه یعنی نه پرستیدم خدا را تا ندیدم  
 گفت راسته یعنی چگونه دیدی ما را ربه العیون بمشاهد العیان  
 لکن راتیه القلوب کجایان العزیزان یعنی ندید او را و ندید  
 سر لکن ندید او را و دیده سر طریق برهان عقلی و محبتی و عجب  
 صبح زود و بر زمین افتاد و بعد از مدتی بهوش شد و گفت ای خدا  
 عهد کردم که دیگر بر سپیل استخوان سوال نکنم امیر المومنین فرمود  
 اگر خست یا رکاب بدست تو باشد مولف گوید در تفسیر حافطی از نهج الله  
 بدین منقولست که بعضی از خواص استفسار نمودند و هر چه از  
 ایشان عبارت مذکوره فرمود و اندک اعلم کجایان الامور  
 و زلزله السابین از این فخری منقولست که امیر المومنین را بر سر کوفه  
 و بدیدم در عهده پیغمبر صلی الله علیه و سلم پوشیده و عمامه بسیار  
 نهاده و شمشیر اخضر حایل و کشتی آتش و زلزله کشته کرده و میفرمود

بر سید از من هر چه میخواهید پیش از آنکه مرا نیاید بدستی که مرا  
 بپندارم ای کوچک من که محل دل است علم بسیار است و اندک کمالی از برای  
 من و توانگند بر این باطن ششمی و تقوی اومی اهل توحید است  
 و میان اهل انجیل با انجیل با آنکه از اهل توحید و انجیل را به تکلمی  
 آورد و با خلق می گفتند بدستی که علی تحقیق شما را تقوی داد و چنان  
 که در ما فرود آمده و حال آنکه شما میخواهید و فهم نمیکید و بروایت  
 صحیفه هدایه السعدا مطهر است که فرمود حق خدا اگر امانی از برای  
 مومن شسته شدی و بر این شسته جایم کردم میان اهل توحید است  
 و میان اهل انجیل و میان اهل زبور و زبور و میان اهل اسل و زبور  
 مولف گوید باطن ششمین کتابت است از فراغت یافتن و ممکن  
 از اینجا است که در شواهد النبوت از جنید نفعی اومی قریب سر و کوفه  
 که اگر امیر المومنین گرم اند و در به از محارباتی که با مخالفان از برای  
 تقویت دین کرده اند باز پرداختی هر آینه از وی چند آنکه علم  
 معارف نقل کردند که در لای طاعت ضبط آن نهادی  
 دانش بحریت پراز کوه هر علم کلامش غیرت عقد لال است و در این

مظهر اسرار ذات است بیانش بر سر بحر حلاوت چنان  
 بروی حقایق منکشف شده که دانا بر جواب هر سوال است  
 در شواهد النبوت مطهر است که چون امیرالمومنین  
 کرم الله وجهه ببلده کوفه آمد و خلائق بروی مجتمع گشتند  
 ایشان جوانی بود که خواستگاری زنی نمود روزی امیرالمومنین  
 نماز بامداد کرده شخصی را فرمود بفلان موضع مسجدت و متقل  
 مسجد خانه در آن خانه زنی و مردی با هم نزاع دارند هر دو تن  
 پیش من حاضر سازان شخص زنه ایشان را در میان من و امیرالمومنین  
 کرده فرمود شب خدمت شما بدور و دراز کشید بخوان غرض  
 با امیرالمومنین چون این زن را در کجای آورده پیش او رفتم  
 از نوعی روی نمود اگر تو نستی تمام ساعت از پیش خود را ندی  
 از آنوقت با من نزاع داشت تا فرمان تو رسید پس روی مبارک  
 بیاضان کرده گفت بسیار سخنان است که خبر محاطب باید دیگر  
 بران وقوف نمایند همه برخاسته کنار رفتند الگاه روی  
 بجانب زن کرده فرمود این جوان را می شناسی گفت فرمود من

چنانکه شناسی اما طریقه التماس که سر رشته انصاف از  
 کف نهی گفت نه پس فرمود تو فلان نیستی فلان این  
 عمی داشتی ببرد و یکدیگر را محبت دید شمع از هر قضای حاجت  
 بیرون شدی و او با تو بر اجمعت کرد همان شب آتش شد  
 و از ابا ما در خود اظهار نموده از پدر رخسار دشتی خویشت  
 وضع حمل شد شب و ما در ترا از خانه بیرون برد چون  
 متولد شد او را در غرقه سجده بیرون و پودرهای که محل  
 حاجت مردمان است انداخته تسکین آید و روی رخسار  
 بجانب او انداختی اتفاقا آن بر سر آن بود و تسکین  
 ما در تو سرشست پس او را بهای گند شست و دیگر حال او  
 آن زن تصدیق قلب زبان اقرار کرد که صورت چنان است  
 لکن از من و قبیل من غیر از من و در من آه و نبود پس فرمود چو  
 باده او شد مردی از فلان قبیله از آنجا بر زنه تربیت نمود و او قبیله  
 بزرگ باشد و همراه ایشان بکوفه آمده ترا برنی خواست و آن جوان  
 فرمود که سر خود برهنه کن چون برهنه کرد اثر آن شلنگی در سرش



هومید ابود الکاه فرمود ای عورت ای همان رستم و تو مادر  
 این خدای تعالی شمارا از حرام محفوظ داشت پس خود را بکبر آورد  
 تا سم کاهی گوید بعلم غیب که کوفه زن از شوهر جدا کرد  
 یعنی او را و فرزند بود آن زن و شوهر هم در شواهد است  
 از جناب بن عبد الله الاری نقول است که در جبل و صعبین بر کاه  
 مستطاب امیر المومنین کرم الله وجهه سوار فرمودم و دراز  
 شکی نبود که حق لطرف است اما چون نهد آن فرود آمدیم  
 این خطر را بخاطر خطور کرد که انجاست و چهارمانند  
 ایشان سخت و شوار است باید ای از میان لشکر کاه با مظهره  
 بیرون شدم و نیزه را بر زمین فرو برد و سپهر را بر و نهاد  
 سایه شش تنگ نشستم کاه امیر المومنین با خنجره چون مهرین  
 سپید سجده ای داری مظهره پیش آورد و بدست حق گرفته  
 خندان و در رفت که از نظر نهان شد بعد از آن آمده و وضو  
 در سایه آن سپید نشستم تا کاه سواری دیدیم که از حاشی می پرسید  
 گفتیم یا امیر المومنین این سوار ترا میخواند فرمود ویرا بگو آن جوان

چون خواندم پیش آمده گفت یا امیر المومنین مخالفان همه را  
 گذشته آب بریدند فرمود حاشا که گذشته باشد با گفت  
 والله گذشته فرمود و غلط است انوار گفت حقاً ما را بات  
 ایشانرا از اطراف آیدیم میایم فرمود که خلاف است  
 زیرا که محل افتادن و جای خون ریختن ایشان بنحایت  
 زنده ماند مگر کم از ده تن و از اصحاب من کشته نشوند مگر  
 تن پس رخوست من با خود گفتیم که الحمد لله منیرانی بدست  
 که حال امیر شناسیم و بر ما خدا کرد که اگر مخالفان از نزد آن  
 گذشته باشند اول کسی که امیر مجازیه کند من بشم و کرمه مجاز  
 و قال ابطالان عساکر اعدائنا بت مستقیم بشم چون از صفوت گذشته  
 دیدم را بات ایشان بجا خود در جایی که بود قائم است پس  
 من جیبانیده گفت حقیقت کار بر تو روشن شد گفت می بایا از کرمه  
 الکاه فرمود بکار خود مشغول باش که کمی را از ایشان قتل مواهی کرد  
 و بکارگیری خواهی آویخت و بچنان بود که ممکن از زمره مخالفان  
 کشته دیگری آویخته زخمی روز دوم و او بر من هر دو از خود رفته

باشد پس قنبر اطلبید و گفت ای عیسی و ملت شی پزار شوغند  
 مراد منی که فاصله از دین دینی باشد رده منی گفت و خواهم  
 بهر نوع کشتی که نخواهی یا کن قنبر گفت حجت بر دست است  
 بهر نحی که مرد مرا می کشی برادر خود آن نوع خوابم کشتی که  
 که خبر کرده است مرا و صبی مخبر صادق که ترا حجاج عظیم خواهد گشت  
 آن لعین گفت تا قنبر را بدیاخته بهم در شواهد النبوة  
 مسطور است که بر برادر بن عازب امیر المومنین کرم الله وجهه و مؤید  
 بود که چون نور دیده من جسدی در اجتماعه از مخالفان دین  
 گفت تو ویرانست کنی چون امام حسین علیه التحیه و النصارا  
 زید لعین پیش آمد کرد برادر بن عازب گفت تحقیق است فرمود  
 بدو کونین که امام حسین کشته شد و من او را از روی غفلت قتل  
 کردم و پیش از پیش اطمینان مذمت و عزابت می نمودیم  
 شواهد النبوة مسطور است که در بعضی از سفرها چون نایب  
 بجانب ایت خود کار است و کرمان کرمان از آن دشت بگذشت و گفت  
 و الله است محل خوابانیدن شران ایشان و موضع شهادت



ایشان حضار مستشار نمودند که یا امیرالمومنین این چه مهمت  
 بزبان معجز بیان فرمود این گریه است اینجا قومی که می شود که  
 حساب هشت در آید در آنوقت بحکس تاویل کلام ولایت نظام  
 نه است تا آنروز جانور واقع شدادت امام حسین واقع شد  
 شاه طیب سس ستره گوید بهشت منزل عشاق روی علی  
 هزار لغت حق برعدوی آل علی ترا که دعوی حجت و مهری است  
 ساجد می روز سوی آل علی جهان و هر چه در دست طیار  
 ز روی قدر بیکار روی آل علی <sup>همه</sup> <sup>همه النبوه</sup>  
 که چون امیرالمومنین کرم الله وجهه از کوفه لشکر طلبید بعد از  
 قبل و قال بسیار لشکر فرستادند پیش از آنکه لشکر بوی برسد  
 بزبان خارق بیان فرمود از کوفه دوازده هزار و یک مرد  
 می آید کمی از اصحاب امیر گوید چون این سخن شنیدم برگردم  
 لشکر شش یک یک اورشمار آوردم از آن عددی که معین  
 بودند یکی که بودند زیاد <sup>نمود</sup> هم در شواهد النبوت حدیث  
 تاریخ هشتم کوفه مسطور است که روزی در سفر حرب صفین <sup>نهی</sup>

مستطاب امیر محتاج باب شد هر چند چپ و راست بود  
 اثری از آب نیافتند ایشان را اندکی از جگر و اندکی  
 دیری ظاهر شد در میان بیابان اصحاب از ساکن در طلب  
 کردند گفت از اینجا تا آب و فرسنگ دشت اصحاب گفتند یا  
 امیرالمومنین پیش از آنکه غار طاقت نماند اجازت فرمای تا ما  
 فرمود این سنگی که زیر پای نیست بالای است سعی کنید تا آنرا  
 بکنید هر چند جمع اتفاق نموده جهد کردند و نتوانستند از جای  
 پس از شتر فرو دادند و بدو گشت مبارک آن سنگ را از بالا  
 چشمه دور انداخت آل طاهر شد در غایت عاف و نهایت شرفی  
 خواجه در آن سفر خوشتر از آن آب نیاشایده بود و تمام مردم  
 بطیلس النساء کوثر آب نوشیدند و هر قدر که خواستند برداشتند  
 پس آن چشمه دریای ولایت آن سنگ گران را برداشتند  
 سابق بالا چشمه روح افزا نهاده فرمود که از اینجا که آب باشد  
 چون آب این حال شاهد کرد و از دیر فرود آمده گفت که  
 فرمودند گفت فرشته مولا فرمودند پس گفت چه کسی فرمود و فرمود

بن عبد الله که او حاکم البین است صلوات الله علیه و آله و سلم  
 دست مبارک که سلمان میوم امیر المومنین دست می آید و گفت اشهد  
 ان لا اله الا الله و شهادت آن محمد رسول الله و شهادت آن که  
 رسول الله بعد از آن میرزوی رسید که سبب طلب آبادی  
 خود برشته امروز و ایمان آوردی گفت یا امیر المومنین ما در کتب خود  
 دیده ایم و از علمای خود شنیده که درین موضع خیمه است و بالایش  
 سنگی که از آید اند و کند نشنوند که میگوید و میگوید چون من  
 از تو این کار مشاهده کردم باز روی خود بر سر من و آنچه در سطر  
 بودم باقیم چون امیر المومنین این سخن شنید خندان گشت  
 که محاسن مبارکش از آب دیده تر شد و گفت الحمد لله الذی لم  
 اکن عند هب یا و کنت ثبته مذکور یعنی شکر و سپاس خدای را  
 که نمودم من نزد او از فراموشان و نمودم من در کتابهای او مذکور  
 پس این را بر سر من کاتب منطابش شده باشم و میمانم و میمانم  
 بدرجه شهادت رسید امیر المومنین برون نماز کرده برای او از خدای  
 تعالی آمرزش خواست و هرگاه او را یاد کردی فرمودی و مومن است

هم در شواهد النبوة و الایمان النبوة مسطور است ملک  
 روم در زمان عمر بن الخطاب نامه نوشت به عثمان بن عفان  
 و قیس عمر بعد از مطالعه برخاست به نامه پیش امیر المومنین آورد  
 و جمله آمد امیر نامه را بنظر در آورده و الفور و دوات قلم  
 طلب نموده جواب نوشت و پیچیده بر رسول قبضه و در رسول  
 ای جواب نویسنده گشت عمر رضی الله عنه گفت نمی شناسی  
 این عم و داماد و وصی منی است صلی الله علیه و آله و سلم  
 هم در شواهد النبوة و حبيب التیر مسطور است که روزی معا  
 گفت چگونه توان داشت که علی بن ایطالب شیره عالم را  
 با من جنار مجلس گفتند با طریق این را میدانیم گفت من این را هم  
 علی میگویم که زیرا که هر چه بر زبانش بگذرد حق تواند بود نه باطل  
 از محمد ان خود طلبیده گفت با یکدیگر روید با یکدیگر و از با  
 هر یک بعد از دیگری بگویند در آید و خبر مرا که باز گویند  
 همه با یکدیگر متفق باشید در ذکر بیماری و روز مرز و سکا  
 و موضع قبر و گذارندگان نماز و غیره آن سه تن جنابا که نما





گفتن کرده بود بخود قرار داده روان شدند چون آهسته  
 رسیدند یکی روز اول فرآمد اهل کوفه پرسیدند از کار خبر  
 گفت از شام گفتند خبر چیست گفت معاویه مرد بعضی مردم  
 امیر المومنین آمده خبر باز گفتند شاه ولایت بنیاه و قضا است  
 نمود روز دوم شخص خبر مردن معاویه گفت بعضی از جاست  
 آمده گفتند هم گفتند نشد روز سوم دیگری آمده خبر موانع آن  
 و کس خبر گفت باز آمده مردم گفتند امیر المومنین این خبر تحقیق  
 و صحبت پوست زیرا که امروز دیگری آمده موافق اند و کس  
 خبر مردن معاویه باز گفت فرمود شما از مکر و حیله های او باطله  
 وی نه و تا مادامی که محاسن بچون رنگین نشود و این کلمه  
 یعنی سپهر افکار حکم خوربان مانع نمیکند پس این سخن این خبر را  
 رسانند و گویند از دست تمارع این خبر لغایت خوشوقت شد  
 مخفی نماند که امیر از اجنبه معاویه را این کلمه انکار میفرمود  
 جنگ در شهر خوار خوار شد خمره عم مصطفی را با  
 تمام تقویت نمود و خورده بود و خیار خیار ملا محمد از این معنی

بستان پیر بند کوشیدی که از وزیرین او به پیکر چه  
 پیر اولی و دندان میسر شکست مادر او جاکو هم میگید او  
 بناحق حق و اما و پیکر گرفت پیر او سر و فرزند پیکر سر در چنان  
 قوم که گفت نمی شناسد و گفت اندر نرید او علی قیوم زنده  
 هم در شواهد النبوت مطبوع است که امیر المومنین کرم  
 وجه و در یکی از خطبات خود اشارت بقتل عام نموده فرمود  
 کویا می بینم یکی از بنی العباس را می کشند خایه شتر و بانی را و  
 قدرت ندارد که آن عمار را از خود دفع کند و ای بر دی  
 بروی چه خوار شده است او و زبان قوم بسبب آنکه امر بر درگاه  
 خود را نشسته روی بدینای دون آورد بعد از آنهم در آن خطبه  
 فرمود اگر خواهم شما را خبر دهم از ماها و نیت و حیلها و مواضع قتل  
 ایشان هم در شواهد النبوت مطبوع است که امیر المومنین  
 کرم الله وجهه در حربه صفین با و زینب گفت با اباسلم یعنی  
 ابوسلم الحارثی محمد خنجره گفت ای در آن وقت فرمود ای فرزند  
 مرا و من ابوسلم خولانی نسب من صاحب حق است که از جا

شرقی بارایات سیاه پدید آمد و حیدر ان مجادله و مجاربه  
 که حق تعالی بواسطه او حق را بر گزید و قرار و بد خوشایست  
 اما که با وی موافقت کند و اعلامی دین و دوزیکو سار نظامین  
 جبهه نماید مولف گوید غفای و شیعه امامیه است که ابوسلمه که  
 بعضی ناسرائلی که در عهد نبی است بمیرالمومنین شایع بود و ترا  
 و نبی علیه را نیست ناب و مطلق ساخت اما کونا های کرده در آن زمان  
 امام محمد باقر رضوان الله علیه امام و خلیفه بر حق بود ابوسلمه بعد از  
 فتوحات ملک احواله منصوره و القیم نمود در معارج العبد  
 از این جانب منقول است که چون سید کانیات عالیہ فضل العبد  
 نماز بامداد که از وی روی آید مبارک بسوی اصحاب کز وی شواخ  
 انوار حین آن شفیقه المیزین طلمات اندو که کن و غم از ساخت  
 احباب مرتفع و منقطع کشتی روی نماز صبح زارده حیدر  
 بجانب صحابه ناکرده با شاره علیه عالیہ علی بن ابی طالب  
 گردانیده با خود از مسجد بیرون آورد و اصحاب را کیفیت احوال  
 او واقف نمودند اما که با علی مرتضی کجاء فاطمه زهرا علیه السلام

در آمد و همسر او بود که بر در حجره توقف نموده آن مکان را  
 دخول منع کند منی بر آنکه امام حسین است برگشته و ملائک زیارت  
 تنهت گویان می آیند و درین اثنا ابوبکر رضی الله عنه آمده و در  
 حجره توقف زید از حال آنکه در استفسار نمود و گفت در حجره است  
 و مرا از برای منع آید کان اینجا باز داشته ابوبکر گفت اجازت  
 هست که در آیم گفت نه و را اشاعت بر سر چیست گفت  
 از جسد شول شده و در شکنان زیارت می آیند و بمنزله می روند  
 و اما احباب را صد و بیست و چهار نفر از ورشته زیارت آمد و در  
 نیز می آیند ابوبکر از قیام این عدد از کیفیت اطلاع میسر المومنین  
 معنی متحجب ماند بعد از ساعتی عمر بن الخطاب عثمان بن عفان و  
 با و اصحاب جمیع آمدند و منظر بود مذاخرت سالک و بر  
 آمد ابوبکر آنچه از می شنیده بود بموقف عرض رسانید و هر  
 فرمود با اخیری تر و بر این معنی که اطلاع داد و اعدا و ملائکه  
 چگونه دست فرمود از آمدن افواج ملائکه واقف میشدم و هر  
 از شکنان که می آمدند اعدا و خود بموقف خاص خود تعویذ می نمود



سن العود ما بر یکدیگر گزافیم تا با من سلیم رسید و در صلی الله علیه  
 و آله وسلم فرمود ز اوست که الله عطا هم در معارج النبوة  
 وز بهر از ریاض مسطور است که چون حضرت سالت بنا علی الله  
 علیه و آله وسلم داعی جنتی و داعی الله را اجابت نمود طایر  
 ره نشین روح نازنین او با وج علیین پرواز کرد و بدن مبارکش  
 در روضه متبرکه که بقاب احتجاب تنواری گشت بعد از ده روز  
 احوال بازمانده بدست گرفته و برقع برافکنده و مسجد درآمد گفت  
 السلام علیکم یا اصحاب رسول الله انی از شما فوت شده و تعالی  
 از انداد و آن کان محمد قدمات فانی علی الاکون اید اعظم الله  
 اجرکم و غفر ذنوبکم اعظم محبتکم بموت سیدکم و گفت وصی بنی محمد  
 ابو بلعالی مرتضی اشاره کرد و رویا میر المومنین که الله به او  
 گفت السلام علیک یا فتی امیر گفت علی یا مضر و صاحب السیر  
 حاضران از جواب امیر المومنین متحیر گشتند و ابراهیم گفت ای جوان  
 نام من چون دانستی و مرا صاحب پیر چگونه گفتی امیر گفت مرا برادر  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد و کیفیت حال تو بمن

نموده اگر خواهی با تو تفریح در میان آرم منصرف شدیم و  
 چست فرمود علی ابن ایشاک گفت تو انچه می خواهی و نام من مضر  
 و نام پدرت دارم سیصد و شصت از عمر تو گذشت و دانستی  
 که صد سال از عمر تو منقضی شده اند را قوم خود نموده بطریق  
 سید غایبات شهادت نمودی و گفتی از تمامه مردی بیرون آمد  
 با رخساری از ماه نو را بی تری و با سخنی از عرش شیرین تر هر که بوی  
 تسکین بدخات دار پس باید پدرت همان و یکنیان باشد صاحب  
 برادران گوشت نشین و گفتش خود او بودند برزخ و خمر و زنا و غیره  
 کردند و ارجل دریا نهی فرمود خاتم نبی و سید اولیا باشد  
 آتش پنج وقت باز که از ده ماه رمضان بیسمام بگذراند و حج  
 بتقدیم رساند ای کرد با و ایمان آرید چون شهادت با من هر  
 کردی با تو بخا رب مبادرت نمود و در ایام او فهای تو گذشت  
 در چاه عمیق انداختند و خاطر از درد تو باز پرده اخسار خفا گشته  
 حال در آن چاه محبوس بودی چون بساط حیات محمدی صلی الله علیه  
 و آله وسلم در نور دیدند حق تعالی قوم ترا بیل ملک و پادشاه

از آن جسم نجات کرامت فرمود بعد از آن این خدا را عالم غیب  
نور سید که ای مضر درستی که محض فوت شد و تو از زمره صبیان  
به نیت زفته زیارت قبرش غامبی نابین تو شب و روز قطع نمان  
و طی مراحل نموده بانجا رسیدی که زیارت شرف شوی مضر خو  
این سخنان استماع نمود و در گریه آمده گفت یا علی این تنبیه چون رفتی  
و برانجا ای از کجا اطلاع یافتی امیر گفت مرید که نیت خبر داده  
که مضر بعد از وفات من بیاید چون بوی مایهات کنی سلام من برسان  
چون مضر نوید سلام شنید و بعبادت پیغام مستور گردید پس آمده  
بر فرق میر و ادو شست امیر فرمود و یا مضر رقع بردار از جامالت  
چون بردشت نوری از پیشش ساطع شد که تمامی مسجد نورانی  
بعد از آن گفت چند سوالی دارم که بر جواب آن اطلاع نداری  
نبی یا وصی نبی امیر فرمود سوال کن گفت علی خبر کن مرا از نری که  
پدر و مادر نهاده و از ماد و پدر و مادر و از نری که بی پدر  
آمد و از سوالی که نه از جن است و نه مایه و نه از بهام و نه از سباع  
و از قبری که صاحب خود را بخود سیر داد و از حیوانی که اصحاب خود را

چهار و از جسمی که خورد و در این عالم بود و از رفته که از ابتدا حقیقت  
او یک است پیش افتاب بروی شافت و دیگر نخواهد یافت و  
جمادی که زنده برادر و از نری که به ساعت فرزند از وی نهاده  
شد و از دو ساکن که در کت نکند و از دو متحرک که ساکن نگردد  
و از دو دوست که در تن بشوند و از دو دشمن که در تن نمانند  
و دیگر خبر کن مرا از شیعی و ناصبی و از خویشتن شیعیان و از  
اشیا و آنچه او را در جسم متعلق گردید و آنچه او را در قبر رزق  
چون مضر این نیست سوال مسالت کرد و هر جوابی که تفصل  
مبادرت فرمود و گفت اول پرسیدی از نری که پدر و مادر  
ندارد آن آدم است علیه السلام و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر  
عنه و نری که بی پدر و مادر است علیه السلام است و نری که  
که نه از جن و نه از این و نه از مایه و نه از سباع و نه از حیوان  
تعالی سبحانه و تعالی فرستاده بود و کما قال الله تعالی انما نعبد الله  
و نصلی علی راسه و نصلی علی راسه و نصلی علی راسه و نصلی علی راسه  
بود که یونان علیه السلام مدت سی روز در شکم دشت و طواف



و جواب بگر سیر و روان حیوان که امشب در این کرم موری  
 که مطلبش قیام و ن آمدن بود با قوم خود موران برستون  
 سر سلیمان میرفتد آنور گفت واقف باش که خاک بر سر سلیمان  
 نریزد و پخته خدا را شما مادی نکرده و آن جسمی که خورده و نیاشامیده  
 و دیگر خورده عصای موسی علیه السلام بود که سحر ساحرا را فرود آورد  
 او آمد ملقف یا ملکوت و بقعه که آفتاب یکفوت پیش برانجام یافت  
 و نخواهد یافت آن دریای نیل بود که حق تعالی از برای قوم موسی ساخته  
 قرآن پیدا آورد و آفتاب برانجام یافت خیال کند که در اقصای شرق  
 و بعد از گذشتن قوم آب برهم رنجیده بحال اول بازگشت و انچه کارها  
 که حیوان از وی متولد شد سنگی بود که از وی نجاته نجاته علیه السلام  
 بیرون آمد و آن دو ساکن که متحرک بودند آسمان و زمین و مرد  
 از حرکت انتقال است از مکان به مکان و دیگر آنکه دو حرکت که ساکن  
 نکردند آفتاب است و آن زنی که سیه ساعت برادر میست  
 که یک ساعت حامله شد و یک ساعت بار داشت و یک ساعت دیگر در وضع  
 منجر گشته علی علیه السلام را برادر و آن دو دوست که هرگز دشمن

که در اندک جسم و جانند و آن دشمنی که هرگز دوست از دست  
 و حیات و شش و من و شش و کافر و حسن و شمشیر و کرم  
 واقع شد با بدن آن سر و اول آنچه در رحم مذکورت نشاء  
 و آن چیز که در ربه برزخ استخوان سر بند که در قفس طهر است  
 منصرف چون جواب و الهامی خود بشنید برخواست و سیه رزق  
 فنامه میمون شاه مردان بداد و انتخاب مستطاب و مجلس حاضر  
 بودند بتقیل پس آن سر و قدر اولیا و سر و صفیا کرم الله  
 مبارکست نمودند و او را وصی و داریت علم رسول و بسته بقضا  
 و مغاخر او زبان تجسم کشید و ندانند مظهر کف یا علی برآمدند  
 مظهر سید کانیات و لالت لالت نابر و نجات ذات عالی اصفا  
 بکریم امیر مدرقه همراه او کردند که بر قف منور و لالت نمود و منور شد  
 در بغل گرفته سینه بر آن درج ایمان نهاد و امیر فرمود ساعتی نهد  
 بحال او باز آید که وقت مغایرت است از دنیا حوین بعد  
 از ساختن در آمده دیدند سر بر مرقد نهاده و جان حق بسند نمود  
 اصحاب تجسم و کفین او نمودند و نزد یک قبر سید الشهدا خیمه

عنه مدفون ساخته شد هم در معارج النبوت و در هر که  
از این عباس بن نقولست که یهودی در شام هر شب تورات  
استماع می نمود شبی در تورات گفت سید المرسلین صلی  
علیه و آله وسلم در چهار محل دیده اند او دیده در شام و در شب  
و در درشت موضع یافت بقطع و احوال مبارک نمود شب و در  
دو از ده جا مرقوم دیدیم همیشه ده گفت من هر چند صفات  
و نفوس جلال محمد صلی الله علیه و آله وسلم نمیکنم مثبته  
میکرد و بجای می خواهد رسید که تمامی تورات یافت او شود و بعد  
از احباب خود استغفار حال آنکه در نموده طایفه استحقاق کرد  
گفتند این محمد که در بهانه دعوت نبوت میکنند و ادعایش است  
یهودی گفت یهودی گفت کی تورت که مرا از زاریش منع  
کنند پس طی مراحل نموده از شام بحدیثه رسید و اول کسی ملاقات  
نمود سلمان بود رضی الله عنه چون سلمان را خوش محاوره و جویه  
دید گمان برد که حضرت رسالت است گفت انت محمد و حال آنکه  
از انتقال آنروز گذشت بود سلمان در گریه شد گفت من غلام ام

یهودی گفت محمد کجاست این تنفر شد که اگر کوید فوت شد  
طالب مطلوب نرسیده نومید باز کرد و چون کوید فوت شد  
خلاف واقع گفته باشد گفت بیایم ترا نزد اصحاب ابرم شایه  
مسجد آمد صحابه مخزون نشسته بودند یهودی بر مطنه ایستاد  
در میان اصحاب است گفت ان الله مبعثکم بالانعام و بالمحمد  
مرد غریب نام حبیب بر زبان راند بیکار نامه و فغان از مال  
اصحاب خواست و آوازش چون و گریه در انجمن استیلا پذیر  
امیر المؤمنین کرم الله وجهه سر بر آورده فرمود و گیتی که مصیبت  
مارا تازه میکند اند و بر جرئت مانک می باشد ظاهر از این  
مملکت غیبی و بر فوت آنحضرت اطلاع نداری مدت یکماه است  
که ماه فلک سالت در محاق افتاده و دولهای دوستان  
برش فراق نهاده یهودی آه صبرت از سینه برکشید و گفت لموقعه  
سوختم گفتم در تالش دان در د آنچه با من کرد غم بآن نکرد گمان  
مادر سینه انرا دای جای من جای شرم بر هر دای در دای  
و چون بر او تورت خواندم می خوان خواندم نعت محمدی ندیدی



چون دیدم بدیدارش شرف کشمی بعد از آن گفت کسی باشد که  
 تعریف صورت و سیرت انور نماید امیر فرمود و از من بشنو  
 پس بدنام تو چیست فرمود علی گفت تحقیق نام تو را در تورت  
 مسطور یافته بدستی که توئی و صی انور اکنون صفت حایه ماکش  
 کن امیر فرمود روی مبارکش بر تبه روشن بود که در برابرش ایستاد  
 نمی نمود و قد دل پذیرش در غایت اعتدال و سرمد و نور و شایان  
 و چشمهای فرخنده اش ساه و ابروی دلجویش پیوسته و دندانها  
 از یکدیگر گشاده چون تپه نمودی نور از لبها و دهان می گشت  
 محبت کفایت امور خانه چون طعن درش کشید و شکم می پوشید  
 همایون نمی شده و مابین دو دوش طاعت کوش او خاتم نبوت  
 ظاهر و لایح بود و در میان کوش و پوت و خوش و آفتاب کلمه لا اله  
 الا الله محمد رسول نوشته و بر ظاهرش رقم توحید حیات شریف فلک  
 مصور کشیده چون امیر المومنین علامات و امارات انور در برین وجه  
 نور فرمود و بودی گفت صدق با علی در تورت من چنین دیدم  
 اما از طبیبان آنروز جامه باشد که استقامت را یکی است نام امیر

فرمود که رفته خرقة متبرک آنروز در میان بد در خانه آمده و در  
 سیده انداختند که در فرق رسولان یافت میگردید و امامین  
 وی نشسته و گریه موافقت نموده بمضویان این چند یک میگفتند  
 ای نور دیده رفتی و ما را کدشتی اگر کشکان میرو مار  
 کدشتی رفتی زبزم و محل بدست جفای آخر مجروح و اهل خوار  
 کدشتی تو رحمت جرات هر سینه و لبیک مریهم برده در دولا  
 کدشتی چون سلمان حلقه بر در زده سیده النسا گفت که لبیک  
 خانه یتیمان می گوید و نفقه حال غریبان می نماید خادم اهل بیت سلمان  
 و امیر المومنین مراد استاده جبه متبرک انور در استاده عا نوذ و سیده  
 النسا گفت کتب که جامه پدرم در پوشده که ایامی آنکه درین هر نظر  
 گوشه سلمان و تپه بودی در میان آورده صورت حال عرق نمود  
 سیده النسا آخر خرقة متبرک که پیرون آورد و مقول که بمقتضی  
 رفته بود و خسته بودند بدست سلمان فرستاده صحاب استقامت نمود  
 بر سر و دیده مالیده تسلیم بودی کردند او استطاعه را یکی است  
 نموده بر سر انور آمده روی نیاز بجانب آسمان کرد و گفت

لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم قبلت اسلامي فقبض روحى و  
بغنى ما رزقنا يا اكرم الامم مرا تسبوا فرموده جان مرا همین است  
قبض فرمای این گفت و جان بداد اصحاب مطاب تکفین و بجهنم  
نموده و برقیع غرقد مدفون ساختند در تفسیر خرازى در حرم  
الخواص مسطور است که بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
روم کتابی بمدينه طيه آمد مضمونش آنکه سوره فاتحه الکتاب از شما  
رسید و بر محال آن اطلاع یافتیم اما شبهه در آمدنا صراط المستقیم  
میکند که اگر یقین دین شما حقیقت قبول آن مندرم وصول بطریق  
قومیم و صراط المستقیم پس طلب آن تحصیل حاصل باشد و اگر در حقیقت  
خود مشکى دارید پس ایمان که مگر یقین است هنوز در دل شما تحقیق  
نپذیرفته رفیع این شبهه نمایند و مراد از معصوب علیهم صلوات  
و از صالحین معصود کدام فرقه اند اگر چنانچه جواب این سوالها  
برای ما بغیر روائ سازید بدین شما در آیم و تسبوا دین اسلام  
نامیم چون مکتوب رسید مجموع اصحاب جمیع کتبات بنده علم  
رسالت تاب آوردند چون بر مراسله فقیر روم اطلاع یافتند

معنی این صراط المستقیم چیست متنا علیه السلام و اما بطریق الحبه  
یوم القیامت یعنی آن راه رست که با کرامت کرمه ما را ران  
نماید در ایام حیات ما در دنیا و چون خست بعالم بقا کشیم  
ببرکت این ثبات و استقامت بخت دلالت فرمای و دلیل بر  
ثبات که آیه دیگر فرموده که ان هذا صراطی مستقیم فابعدوا عن  
باین استقامت صراط فرموده و حقیقت این یقین نمودن باین  
باتباع آنکه عبارت از ثبات بودن است بر آن دلالت نموده  
و مراد از معصوب علیهم صلوات و از صالحین نصاری یعنی هم بنوی  
بدلیل با غضب من الله که در شان ایشان واقع شده و ضلوع  
عن سواد اهل که در باره نصاری صادر شده و بهر که از طریق محمد  
صلی الله علیه و آله و سلم جوید حکم آن دارد و در آفر مکتوب فقیر روم  
بود که کدام سوره است از سوره قرانی که هفت آیه است بعد از او  
دو زخ و هفت حرف از حروف ذریه است که ما در کمال خواندیم  
هر کس آن سوره بخواند هفت در دو زخ بروی سینه شود و هر کس آن سوره  
در آفر همان جواب نوشته که آن سوره فاتحه است که از اسمعيل بن جابر



و آن هفت حرف که تا و جیم و ز و شین و ط و ح و ق باشد  
در آن نیست آن همین سوره است که شمار شده که در آن  
الضراط المستقیم که آن شبهه داشته و آن کتاب را هر خوان  
کرده و استاد چون قیصر روم خواند حقیقت نبی اسلام  
منکشف شد اما بقوم خود اظهار نتوانست کرد بدین قبول  
نمود و پیران اهل اسلام را باز و استاد در تفسیر شریف  
عبدلقدین مسعودی رضی الله عنه منقول است که گفت قرآن بر  
حرف نازل شده و هر حرف را طاهر و باطنی و نزدیکی  
علی علم ظاهر و باطن قرآن حاصل است و هر حرف درین قول  
شاید قراة باشد یعنی قرآن بر هفت حرف نازل گشته و یا نزد  
از حرف اصل باشد که بر هفت اصل نازل شده محکم تشابه نفس  
ظاهر و مجمل و ماول و مانح و منوخ در اربعین خ الله اعلم  
مستور است که چون گفت نامدینه العلم و علی باها کوشش بعضی از خواص  
از راه حسد و نفوذ عالمان ایشان پیش میرالمؤمنین آمده گفت یا  
ما هر کدام از تو سوال میکنیم اگر جواب هر کدام ما جدا جدا می دانیم

که تو حقیقت در مدینه علم رسولی امیرالمؤمنین گفت پرسید آنکه  
دارید پس یکی پیش آمد و گفت که علم تهر است یا مال فرمود علم تهر است  
بچه و نسل فرمود که بدرستی که علم میراث پیغمبر است مال میراث  
و مال و فرعون و دیگری پرسید فرمود علم تهر است از مال زیرا که  
صاحب مال را دشمن بسیار بود و صاحب علم را دوست و دیگری  
پرسید فرمود علم تهر است از مال زیرا که مال تصرف کم شود و علم  
تصرف زیاد و دیگری پرسید فرمود علم تهر است از مال زیرا که  
صاحب مال را بخل خوانند و صاحب علم را اگر کم و دیگری پرسید  
علم تهر است از مال زیرا که مال را روزی و محافظت باید کرد و علم را  
حاجت محافظت نیست دیگری پرسید فرمود علم تهر است از مال زیرا که  
از صاحب مال فردا حساب طلبند و از صاحب علم نه و دیگری پرسید  
علم تهر است از مال زیرا که مال بطول زمان گنهد و علم نه و دیگری پرسید  
فرمود علم تهر است از مال زیرا که از علم دل روشن شود و از مال  
مال سیاه و دیگری پرسید فرمود علم تهر است از مال زیرا که صاحب  
همچون فرعون دعوی خدا می کند و صاحب علم گوید ما عبدناک حق

عبادت و بعد از او ای جواب سوالات فرمود بحدی که حاج  
 علی ابن ابطالب در قصه قدرت اوست اگر شما سوال کنید تا مدتی  
 که من زنده باشم هر آینه جوابهای غیر مکرر دهم چون آن حواری  
 بچندین علم و دانائی از امیر المومنین مشاهده کردند هر دو نفر جمعی از  
 تابعان خود زبان استغفار گشاده داشت و مومن شدند  
 و فصل الخطاب بر روایت امیر المومنین علی مسطور است که وقتی  
 سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم در خانه بود و مرا فرمود  
 خدا لبان الملائکه عندی و یا خدای من منی برادر رسیده  
 در را بدرستی که فرشتگان نزد منند و میگرددند و من را در  
 راه یقین پس فوج از ملائکه می آمدند و از من روایت میکردند  
 من آواز ایشان شنیده دهم که سیصد و سی و سه اند چون  
 از تعلیم دادن فارغ شدند من کفتم یا رسول الله این جمعی که شنیدند  
 من فرشته بودند فرمود علی اما چگونه دانستی گفت سمعت ثلثه  
 و ثلثین موعوا معلمت انهم ثلثه و ثلثون یعنی شنیدم سیصد و سی و سه  
 پس دانستم بدرستی که ایشان سیصد و سی و سه اند و در دست مبارک

بر منیه من نهاده فرمود زیرا که الله امانا و علما یا علی  
 و فصل الخطاب مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه  
 زنی مخبونه را آوردند که زنا کرده بود و عمر حکم بر حش نمود امیر المومنین  
 کرم الله وجهه گفت از رسول صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که هر  
 رفع العلم عن ثلاث من الجنین حتی یراوهن الغلام حتی یدرکهن  
 النام حتی یستقیط نخلی عنهن یعنی بر پشت است خدای تعالی قلم را بر  
 از دیوانه تا که به شود و از کودکی تا که بالغ شود و از نایم تا که سدا شود  
 پس عمر در کشت از سنگ کردن و رجوع کرد بوی قول امیر المومنین  
 گفت عجرة النساء لیکن مثل علی ابن ابطالب و علی بن الحکیم  
 عاخره زنمان در زانیدن مثل علی اگر می بود علی هر آینه هلاک میشد  
 و تفسیر خراز می گویند العرفان و بر بیان آیه کریمه  
 است و عمل الصالحات جناب فیما طعموا آیه مسطور است که در زمان عمر  
 الخطاب علیه السلام این مطعون شراب خور و خلیفه خوست بروی اجرا  
 کند قدومه آیه مذکوره خواند گفت خبر من و حبیب خلیفه  
 از وی بدست چون این خبر را امیر المومنین کرم الله وجهه رسید









پیش از آنکه زبانم ببرند چون این خبر بان ملعون رسید از سر و  
 غضب گفت زبانش ببرند تا دیگر مار و مرنند آمدند که زمان  
 کن شد گفت نه دعوی کرده بودند آن شقی که صاحب دروغ  
 پس زبان بیرون کرد چون قطع کردند همان ساعت شهید شد  
 بعد از آن مشرف گشت که هرگز شقاوت مبدل کرد و هرگز  
 عشق او شود گشت و در پیش خون بهای علی بن ابی طالب در روز شنبه  
 مسطور است که امیر المومنین کرم الله وجهه با لشکر طغیان در راه همدان  
 بر دیری گذشت ترسائی سپهر بالای در بود و فوجی که با لشکر  
 اسلام میخواست خود را بکوشند که نزد کباب من آمد چون آن خبر را  
 رسانیدند عیان مرکب را بر آن طرف گذاشتند چون نزدیک رسید  
 و ایرانی گفت ای سرور که کجا میروی گفت بحرب شهبان  
 گفت متوجه حرب مخالفان شو که این زمان ستاره سلمان در  
 هبوط است و طالع ملت اسلام در نهایت معوض خیر و روزی او  
 کن که روی بجهت و طالع مسلمانان قوت گیرد امیر المومنین فرمود  
 چون تو دعوی عالم آسمان میکنی مرا از سیر فلان ستاره خبر ده که هر

که من هرگز نام این ستاره شنیدم و پیر سوال دیگر از پیر جواب داد  
 داد امیر فرمود معلوم شد که از احوال آسمان چندانی در داری  
 حالات ارضی خبری پرسم اینجا که ستاره میدانی که در قیوم  
 چه مفاصت گفت و اندک اطلاع ندادم فرمود و طغیان است از زبان  
 عند نقشب که بدین منوال پرس گفت این سخن را از کجا میدانی گفت  
 نبات رسول عالمین و نیز فرمود که چون با من قدم حرکت کنم  
 لشکر اسلام کم از ده کشت می شوند و از کجایان کم از ده کشته  
 نیزند پیر این سخن تخرید و پس فرموده امیر بر قدم او کتف طغیان  
 بیرون آمده پیر از دماغ خون شمرند همان غنود همان بود پیر  
 المال از دیر بیرون آمده بدست حق پرست امیر المومنین مسلمان شد  
 و امیر المومنین با سلطنت تمام و شجاعت عالی هم دی به نزد آن آمد  
 و با اشا خواج که از راه ضلالت خویش را در باد طغیان و مایه  
 عصیان انداخته بودند و از غایت او بار مور و صاعقه و طغیان  
 بنوایب چه بود غنایب مکرر ساخته در مقابل آمد راه مقابل که  
 و از آن چهار هزار تا که هم برادر و نهاده بودند و ملک من در غنود





دویم برستی که دنیا فریب داد ما را و مشغول گردانید ما را در  
 انداخت تا را معنی بیوم امی نبرد و یا حاکمیت و قن و ن  
 را فانی میکرد و اند معنی شست چهارم نمیکند و هیچ روزی از ما  
 مگر آنکه شش از ما رکنی نیستیم هیچ ضایع کردیم با ساری تا  
 و وطن ما حقیق سراسری معنی ششم غنیمت ما که بدانیم آنچه تقدیر کرده  
 در دنیا مگر روزی که بمیریم من گفتیم ما امیر المومنین نصاری میباشند  
 ما قوس میگوید فرمود اگر رسید استند هر آینه عیسی را بخدانی می رسید  
 روز دیگر من رفتم پیش زبانی گفتم حق مسیح نبوا و ما قوس را نوعی که  
 می خواستی ویرانی می نوشت و من ابیات مذکوره میخواندم تا  
 رسیدم بمصر ع فیها الا ب و ما تنال پس بر آن گفتم بخدا است مگر که  
 خبر داد ترا از من معنی گفتم آنرا که در روز با من بود گفتم ای بابا  
 او و پیغمبر شما قرابتی است گفتم این هم سرور ابیات پس بر آن  
 و اند من یافتم در تورات نوشته که در آخر انبیاء پیغمبری خواهد  
 که وصی و جانشین آنچه ما قوس گوید انگاه با من بجا رفت امیر المومنین  
 آمده مسلمان شد الحمد لله علی من الاسلام هم در کتاب مکر

پس ما طین از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که  
 بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از چه بهای نامه دعوی  
 فرمود ای عیسی ای استغفار ای من از من کردی گفت فرمود من  
 بهای نامه میخواند و او هم اعوانی گفت میخواهم مردی که حاکم  
 من و تو پس آنرا در با اتفاق ای ابو بکر را بخیر و ابو بکر گفت  
 دعوی داری بر پیغمبر اعوانی گفت نعمتا و در هم از بابت بهای شتر  
 ابو بکر گفت چه میکنی تو ای رسول خدا فرمود من بهای نامه خواندم  
 ابو بکر گفت یا رسول الله تحقیق اقرار کردی که از وی نامه خواند  
 و گوای که بزرگان بر اثبات سخن خود یا نصدا و در همه با و بد  
 اما عمر بن الخطاب مد آنرا در با اتفاق اعوانی عمر را حاکم ساخت عمر  
 مطابق حکم ابو بکر گفت پس آنرا غضب آورد بر خوست و میگفت  
 میخواهم مردی را که خاندن مطابق حکم خدای تعالی پس با اتفاق  
 امیر المومنین کرم الله وجهه را حکام کرد امیر گفت ای اعوانی چه دعو  
 میکنی بر رسول خدا ای گفت نعمتا و در هم بهای نامه پس بهیشت چه  
 میفرمائی ای رسول خدا آنرا فرمود من بهای نامه خواندم ام پس

گفت بد رستی که پیغمبر خدا میفرماید که من بهای تو داده ام ای پادشاه  
 میگوید اعراب گفت نه امیر المومنین شمشیر از میان کشیده کردن اعراب  
 زود آمد و فرمود یا اخی چرا اعراب را کشتی گفت حبه انکه نگذاشتی رسول  
 خدای کرد و هر که کذب گویند حلال است بختن خون او و او را کشتن  
 آنسر و فرمود بختی انکه مرا برستی را بکنی که خطا نکردی یا اخی زیرا که  
 اعراب تو حکم خدای را یعنی آنچه رضای خدا بود از تو توقع آمد حلال است  
 نه الدارین خبر است هم در کتاب کورسانا طویل از اربعه سوره  
 که چون امیر المومنین بر سر رخاقت صدر می نشست مردمان با وی  
 کردند عمامه رسول بر سر نهاده و خرقة تبر که آنسر در بر و فلقین  
 الشعلین در پا و شمشیر خاتم ابلیح احوال نموده بر سر برآمده فرمود الحمد  
 علی هسانه قدر جمع الحق الی منان و گفت ای مردمان بر سر نهاده  
 پیش از آنکه مرا بیدار درین حال شمشیر بن قیس رخاقت گفت یا  
 امیر المومنین چگونه خبر میگیری از محوسل انکه نازل شد بر ایشان  
 کتاب در بکنی نشد بسوی ایشان پیغمبری میفرستد ای شمشیر  
 کتاب پیغمبر ایشان در ستاد و مرا شازادایان و شاهان کشتی بهوش

کشت تو خمر خود را بفروش خود طلبد با او جمع شد چون نوم او شد  
 گفت ای پادشاه خراب کردی دین ما را بروی آنچه تا را مال  
 سازیم و انیامت حد بر تو کنیم ما و شاه با شان گفت بشنویم سخن  
 اگر دلیل و بر مانی و خرجی نباشد مرا از آنچه ترک شد ام هر چه  
 گفت پس گفت آیا میدانی که خدا خلق کرد از ما و ما  
 آدم حواری او آدم عیاست او را با خود و همچنین ترویج کرد پس از خود  
 بدخته این خود گفتند پس گفت ای کاهن هم چنان است  
 محرمات را عقد کردند از روی همین دلیل و خدای تعالی محو کرد علم  
 از سیمای ایشان و کتاب از ایشان برداشت تا بران کاهن  
 که داخل میشوید در دوزخ و حال منافقان بخیر است از ایشان  
 هنگام مردی دیگر آمده گفت ای امیر المومنین ولایت کن مرا ای که  
 بوسیله خدای تعالی مرا نجات بفرمودی که انامت  
 دنیا بر سر چه نیست بعالم غایب مطلق و مالدار می نه چنان مال خود  
 بر اهل دین و بقیه دنیا بر هر کاه عالم پوشد علم خود را و بقیه  
 و فقیر صبر کنند انهم عالم مشور و صل است یعنی از زبان و سیاهان



و عارفان خدا شناس میدانند که در دنیا رحمت مسکنند و  
 و مردمان مغرور نشوند که بکثرت مساجد و جماعت طایفه هستند که  
 بدینهای ایشان جمعت و لقا پریشان ایها الناس خلق الله  
 را اهد و رهنم صابر را هر آنکه شاد و نیکو و بخیری از دنیا بخواهد  
 آید و مخزون نمیکرد و از آخری که برود و صابر باشد از دنیا  
 نمیکند اما چون بدست متعرض شود از وی چنانکه میدانند خدای  
 عاقبت او را و عیب آنکه بکند از رحمت و ماکد او را  
 سایل گفت یا امیر المؤمنین نشانه مومن چیست گفت آنکه  
 بخیری که خدا واجب گردانید است بروی درویشی بان اردو  
 کند با نجه خلاف خدا در آنست پس ارشاد و از آن سایل گفت ای  
 فرمودنی ای امیر و ما پیدا شد امیر مومنان مرد در این  
 علیه السلام بود در کفایت المؤمنین مسطور است  
 عنه و در زمان خود خالد بن ولید را با جماعت کثیره بر قبیله بنی خنیسه که  
 ایشان در ادای زکوة اموال تا خبر می نمودند و فرستاد تا برای او  
 دلالت کند خالد بد آن قبیله آمد و غنایم و اسیران بسیار بدست آورد

اسیران را بجهت در آوردند و دختر یکی از آنها را بر قبیله خود نام در میان  
 چون نظرش بر مرد قد منور حضرت سالت پیام صلی الله علیه و آله  
 سلام افتاد و نزد ملک خود رفته بعد از گریه بی نهایت و ناله گفت  
 گفت رسول الله پیش تو چه می آید و چون نظر حنیسه بر آن  
 دختر افتاد و گفت چه شکایت میکنی گفت ما قایم کلمه لا اله الا الله  
 محمد رسول الله هستیم ما را چون اسیر کرده اند طایفه غنم را مبعوث  
 کردند خواه گفت این واقعه نه چنین است که مردم حاضر نشان  
 کرده اند لیکن در زمان حضرت سالت پیام از غنم ما را برون  
 بقوا میدادند ما کفیم الحالی چه بدستور باقی عین غنم ایها الناس  
 نهشته ما ضعیفان را اسیر کردند یکی از حضار گفت یا امیر المؤمنین  
 چه با این دختر سخن میکنی که ایشان بعد از اسیری بنویسند کلمات  
 میگویند خود غنم من است معلوم شما هر چه بدیدید بکنید و بنویسید  
 زمان بزبان گوهرشان گفت در عهد رسولی فاعده بود که هر کس  
 اصحاب سیر جامه می انداخت و دیگر کسی برین جامه خبری نداشت  
 میکرد آن اسیران باین میبشت شما نیز حدیث بنویسید و کس طاعت

خوله را بر نی بکیرند جامه بر روی انداختند خوله گفت لا وادی  
 هرگز این خیال صورت نه بندد و این امر محال از قوه فعل بیاید  
 و بچکس مالک نتواند شد مگر آنکه خبر دهد از آنچه در حین ولادت  
 من از من واقع شده بیان کند آنچه در آن وقت تکلم نموده  
 یکی از حضار گفت این دختر بفرع آمده بخان چاقی حاصل و لا اله الا الله  
 میگوید گفت بخدا که من درین قول صادقم نه کاذب درین ا  
 سرور عالی علی ابن ابیطالب مسجد در آمد و این ماجرا بر پیشانی  
 استماع نموده فرمود ای قوم صبر کنید تا من توضیح بکنم  
 سوال کنم بعد از آن فرمود ای خوله چه میگوید گفت اینچنانست  
 ملک من دارند و من تسلیم آنرا کردم خبر دهد از آنچه در حین ولادت  
 از من واقع شده فرمود گوش را بجانب من در روئی توجّه کن  
 من بر در آنوقت که تو در شکم مادر بودی و در خلق برادرت  
 غالب شد و دست مناجات برداشته گفت اللهم سلمنی لهذا  
 المولود یعنی بار خدایا مرا در ولادت این فرزند سلامتی بگردان  
 فرمای در نه ساعت دعایش مقرون با جابت کردید و تو متولد شدی

لا اله الا الله محمد رسول الله پس مرا از آن فرزند حلاله میدارند  
 و او را از من فرزند من متولد خواهد شد جماعتی که در آنوقت حاضر  
 بودند اینچنان توجیه شدند و آنچه از نوشته بود و در برکتش  
 نقش نموده آن نکته را در دست در محل تولد تو دفن و چون روی  
 از موت ظاهر شد را بخانه تو وصیت نمود و در زمانی که ترا بر سر بردند  
 نامی هست خود مصروف با خدایان لوح نموده وقت بیرون آمدن  
 بان رسانیده بر بازوی رست خود بستی بیرون آرد که حاجت  
 منم و نامش محمد خواهد بود و راوی گوید دیدم خوله را که روی  
 گفت اللهم انت مفضل التان اوزعنی ان اشکرت نعمتک العظمی  
 و لم تعظمها لا عدو و اهلها علیه آن نکته من بیرون آورد و من حضار  
 مجلس از حجت چون بحاجه این نوع و نعمه غریبه مشاهده کردند گفتند  
 رسول الله چیست قال انما مدینه العلم و علی بابها بعد از آن ابوبکر  
 با الحسن ابن و خیر حق و ملک است امیر المؤمنین خوله را حجت  
 با سواد و پست عیس که در آن ایام زوجه ابوبکر و سپردن آن را  
 والی میدادند بعد از کما و برادر خوله آمده از جانب خدا هرگز نشد



بامیر المؤمنین عقد است برو علم گذره پوشیده است  
 که پیدا و پنهان به پیش نکست هم در کتاب مذکور از این  
 منقولست که در زمان بابر زمان قدوه و صاحب سیر الخصال می  
 آید بایمان شته می دشت که معاش عیال و اطفال او از گران  
 روزی از غایبته میهار گشته و بیایان نهاد آمد هر چند در گذشت  
 سعی نمود مقصد افتاد لاجرم خدی از او بانش گفت باشند  
 که چون مثال این مشکلات در حیات سرور کائنات علیه  
 الصلوات و آفغ میشد رفته بانه و عرض میگردید سجاد  
 دعای بربایش آسان میکرد و انید الحال اگر رسول از و سوال  
 و نیاید ارباب و متعال نمود و او را جانی نیست پیش او بادیست  
 برکت و عایش این شرم دیده را مبرد و صاحب شد در این  
 رسانیده بخدمت امامی خلفه نامی آمده اظهار حال کرد و فرمود  
 استغفار باید نمود که مدعا حاصل شود گفت ای میرزا استغفار  
 کردم موثر نیست و فرمود پس من مکتوب بنویسم اما باید که تو در  
 پیش آن شتر بنیاد زنی نام دعا بحصول انجامد بعد از آن نوشت این

ملکوت

مکتوبی است از جانب امیر المؤمنین علیه السلام ایضا ف چنین کرده  
 ش باطن باید که شتر رنده را مشقه و دست و کمر داند و از  
 مخالفت این حکم برخیزد باشد آمد و تعویذ دل سوخته خود را  
 متوجه او ربایان گشت و او بی کرم و خدمت امیر المؤمنین  
 کرم شد و وجه رفته صورت واقعه معروف شد و شتر فرمود مطابق  
 معجزه نبی کریم ظاهر شود و مکر از وی چون این سخن شنیدیم  
 مترقب مترصد می بودم که اگر کسی از او ربایان بیاید حال  
 شتر معلوم کنم روزی دیدم آمد و می آمد چند قدم پیش رفته از حال  
 پرسیدم گفت چون توبت پیش شتر انداخته حمله بر من زد و در  
 زمین انداخت پس بر آوردم با جماعتی در سیده تیر و دیوارها  
 خلاص گردید بعد از آن عادت مدید توشش شیه م و این خمی  
 که بر روی من می نمودن وقت واقعه شده چون بحال بود و کفتم  
 امیر المؤمنین عمر رفته اظهار حال خود کردم تا فکر معیت میال و الحال من  
 بود چون به الشرح متوجه شد و با او بجزه رفتم بعد از آن  
 احوال گفت حق سبحانه برای بره ای استی فریده ایم این

مرد در پیش علی بن ابی طالب کرم الله وجهه برده حقیقت کار خود را  
 چون من و آنچه در پیش من شدیم بخیر و موافقت که فرمود و بر زبان  
 موضع که شربت و بکوی الله انی اوجه بیک منی الرحمة و اهل البیت الذین  
 اخرتهم علی العالمین اللهم لا یصلحوا و اکتفی شرمانا نیک الکاف و المعانی  
 القاهره انما و این دعا یاد گرفته باز برای آن رفت سال نکردیم که آن  
 شتر را در زیر بار آورده و چرخ آمد و کف و دایره شاه و لایق  
 آورد و حضرت فرمود و احوال تو میگوید یا من کف یا میر المومنین تو بفرما  
 فرمود و وقتی که نظرت بر شرافت و دعا خواندن و شریف و مدلل  
 تمام پیش تو آمده خوابید و اطاعت ترا کردن نهاد کف و این  
 عنوان بود که زبان مبارک بیان نمودی و دیگر هر سال که می آمد و شفاعت  
 بسیار از میان آن شکر گرفته مسمول گردید و انگاه حضرت روح من  
 خارج میان فرمود ای عید الله اگر کنی شکلی در کار و نقصای در میان  
 یا پاری در اهل دعای بدید از روی خضوع و خشوع دعا می گوید  
 بدرگاه الهی تضرع نماید البته حاجتش روا گردد  
 و در کور از امام معتمد صادق رضوان الله علیه منقول است که روزی

المومنین کرم وجهه فرمود و حق سبحانه منجوت غایت باشد  
 من و یعقوب علیه السلام پس بچایا که او را دو دوزخ پیر کرد  
 فرمود و در این فرحت فرموده و چنانچه یعقوب و طیب کرده  
 اولاد خود را در حق مراعات تقصیر نوسف علیه السلام من نیز  
 وصیت میکنم شمار ابناء عیبت حسین و اطاعت او امر آن در حضور  
 و غیبت من که این هر دو بقول سید کانیات سیدان جوانان  
 روضه رضوان اند عید الله که یکی از پسران میر بود کف  
 محمد خفیه برابر ایشان نیست از استماع این سخن رنگ سبزه  
 گشت و غضب تمام فرمود ای عید الله تو در جن حیات من چنین  
 جرات میکنی که ما می بینم ترا بر سر خواب سر بریده اند و بگلش شاه  
 ترا امید اند که است ثبوت پوست که در زمان محمد عید الله  
 الله علیه از روی چشم کرده پیش من عیب بن زبیر سر بریده و در پیش  
 شب بمنی فرود آمد صباح بر سر خورشید که یافتند و معلوم  
 که قاتل است و کشتن و چسبید کوفت که در روضه الشهدا  
 که بقول شهر امیر المومنین را شیر و پیر و بسیار این دو قول ضد یکدیگر



می شود پس بگویم مجموع همیشه پس بود که شش در هر شش فایده  
 یافتند چنانچه محسن که سقط شد و در ازمان که امیر المومنین علیه  
 و از او در زبان مبارک آن در دلیس حرمی و قیام نمودند برین  
 بصره هر دو نقل مشهور است و الله اعلم بحقایق احوال و احوال  
 هم در کتابت کور از امام حسین رضوان الله علیه  
 که روزی پیش امیر المومنین کرم الله وجهه سوره اذارالت  
 زلزاله می خواندم چون باین آیه رسیدم که قال الانسان ما لیاو  
 تحدث اخبارا فرمود آن آیه که از زمین سوار شود و زمین  
 با وی اخبار گوید منم درین اثنا ابن الکواکب شخصی حاضر بود گفت  
 یا امیر المومنین مراد از آیه کریمه علی الاعراف رجال یعرفون  
 حیت و غرض از صاحب اعراف گفت فرمود ما هم رجالی که آنرا  
 شناسیم و در میان و اخبار خود را از رویهای ایشان و ما هم  
 دوزخ و بهشت و اعیان یک آنکه نگار او کنیم و در اشیای مکالمه  
 چند مرتبه بوی یک خطاب کرد یعنی وای بر تو و حال آنکه ابن الکواکب  
 تشیع میکرد و این سر مخفی بود تا جند نه و آن که ابن الکواکب جند

چون آمد به اشرافان شاد و مریدانی مجاریه کرده و بدر کاتب جم  
 و اصل شد و سر کار او معلوم گردید و شخصی دیگر آمده کاتب امیر  
 من را دوست میداد فرمود چرا دروغ میگوئی او گفت حقایق  
 بر سر این خایر افعای تمام داری و غفلت شده رفت الی کاه مری  
 دیگر آمده گفت یا امیر المومنین من را و فرزند من را دوست  
 و مراعات محبتش پیش کا آورد و در بیان فضایل او  
 و دوستان آنحضرت سعی نمود و بطور رسانید فرمود اینک میگوین  
 از صدق قلب است بلکه محض نفیست زیرا که عجبان حقیقی  
 و علامات و آثار است و ما می شناسیم ایشان را به دست  
 خاندان ما نشود هر چند همه فاسد اول و پس در محنت هم  
 پشت انداز چه ارم حرام زاده و بیخ انکه مادرش در حاله حیض  
 کرده باشد چون آنهم محال است شنیده و بخند و پیش معاویه رفت  
 یکی از معتدیان او شده تا آنکه همراه مقتدای خود و ملازمان امیر  
 جنگ کردند و با کت جهنم رفت لمولود عیان است بر یک حاکم  
 امام امام حلال زاده کلام و حرام زاده کلام

مذکور عمران از پدر خود میثم التمار روایت کند که گفت روزی میر  
 المومنین کرم الله وجهه بمن فرمود اگر معاویه ترا طلب کند بگو  
 که از من بتر کنی چه خواهی کرد گفتم بتر از این کانیز کم و دست از دین  
 تو ندارم فرمود و الله امرت بصلب خود اگر دگشتم صبر کنم  
 راه محبت و داد و طریق عتقا و سب و جان بزرگوارم لوله اگر شک  
 بخارزد و کریر ملا بار و دل از کویت نواهم کند تا جان در بدن  
 دارم فرمود اگر چنین از تشنه از رخ محفوظ و معصوم ماند و با من  
 باشی عمران گوید پدر من مامی گفت روزی با من که معاویه مرا از تو  
 طلب نماید و تو گوئی پدرم در مکه است و جماعتی از سرهنگان با تو در  
 وادیه بنعم ساز و تا در وقت در محبت از کلمه مرا رفته پیش او  
 که من این خبر را از امیر المومنین شنیده ام چون مدتی بر من گذشت  
 پدرم حج رفت و در همان ایام می و یک لطفش فرستاد و غلام  
 از ارف خانه مارا گرفته و طلبش مع بلع نمودند چون نیافتند فرستاد  
 معاویه بر دگشتم بدست کجاست حاضر کن گفتم حج رفته و الحال  
 معطل است پس جمعی از نوایع خود همراه من بقادسیه رسیدند

قادیسیه مقیم بودند که پدرم مراجعت نمود و چون بوقعه پیش معاویه  
 گفت ای میثم اگر حیات خود را میخواهی علی بن ابیطالب برون  
 کن گفت لعنت خدای بر دشمنان و نفوس کینه دکان امیر المومنین  
 باد الله ابایا دمن هرگز این نوع ظلم بر خود روا ندارم پس نفوذ  
 معاویه او را بر در خانه عمران پس حریت و از کونه او بختند  
 و بعد از چهار روز خون از دهنش جاری شد و درین حال گفت  
 سوال کنید از من تا خبر دهم شمار از فادات قبایح امیر  
 چون سخنان معاویه رسید گفت جام درد دهنش گشت تا سخن بکن  
 جام درد دهنش کرد و دهان روز بجز از محبت یزدی و اصل شد  
 اول کسی که جام درد دهنش قائل کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله  
 بود و نیز منقول است که درین چهار روز میثم هر خید از برای گذارد  
 نماز و نسیه اجازت خوبت معاویه گفت یا علی بن ابیطالب  
 نمکنی نمازت کی مستجاب است در خلافت من قب محبت امیر المومنین  
 بیان کرده ظاهر و باطن و تحقیق آنکه بوجه ظاهر تعلق دارد و دست  
 که ایمان مورث ولایت است کما قال الله تعالی انت امام کل مؤمن



و مومن بعدی بس اهل ولایت امیر را دوست دارند و بسطه  
و اهل اتفاق دوست دارند بحسب علم ایمان و آنکه بوجد باطن  
تعلق دارد نیست که خست دل محمد رسول الله است کما قال الجنة  
و ما فیها من النعیم من نور قلبی و محبت امیر در دل رسول الله  
اهل ایمان امیر را دوست دارند زیرا که از جنبت نصیب ندارند و با  
اتفاق اگر چه دعوی محبت کنند اما دوستی از نذریرا که ایشان را  
از جنبت نصیب نیست و آنکه بوجه تحقیق تعلق دارد نیست که چون  
احد بایمان ثابته طاهر است و معارف اسرار جمیع ایمان را حق  
در امان نهاد و آن تجلی و مظهر آن صور علییه ذاتیه روح عظیم الله و جو  
او مجله ذات قدیم آذریرا که علی باطن محبت پس در هر حال است  
و صفات شریطه نور کرد علی را دوست نداد و در هر که کمتر توفیق  
از ازل و ادریم ما در دل هوای مرتضی نوسای دیده جان  
مرتضی ای خوشتر آن جانی که در راه و نایش گشت خاک صمد جان  
که بود سازم فدای مرتضی شده عمر ابد با ابرار آن که صدق است  
جان خود فدای اندر وفای مرتضی دوستی مرتضی عزیز کجای است

کس نمی نکرشته و ولای مرتضی صید نهران و دریا و کوه و این  
ای خدا جویند و خود شایسته مرتضی ما و رای رای او بر که جویند  
باش که هر که باشد ما و رای مرتضی مان که ای باب علم احمد  
ز آنکه بر شان شریک است که کریم الله باریت سوی کذا  
بهین کرد و عالم خست فارغ عظمی مرتضی ز استلای مرتضی  
یا ک شوبس ای که میگوید دل من مبتلای مرتضی بعضی  
راز دل پنهان کن ای مار من که تو میخوای که گردی شمای مرتضی  
بود قوت پاکش انوار تجلی از حضور مان جو بوده بطاهر کردی  
تو غذای روح خود کردی همه حقد و حسد و انکه می گوئی خواهم مرتضی  
مرتضی جنبت نرزد و مستحق اتفاق انجای او بود که کشتن نشان  
انجای مرتضی در حسن الکبار مطهر است که در زمان که کشته شد  
صدیق رضی الله عنه باز رکابی مبلغ هزار دنیا را بویگر صدیق  
سپرده بود و حج رفت چون بعد از چند که مرتضی فوت شده  
آمد ابو بکر از آن که فدا شد از اقامت فقه بود و عمر بن الخطاب رضی الله  
عنه بجای نشسته باز رکاب بدر الشرح آمده طلب از دنیا نرود

عمر رضی الله عنه گفت مرا ازین معنی اطلاع نیست از عائشه تحقیق  
 چون از ام المومنین پرسیدند گفت من نیرو واقف غیمم با دررکان  
 شوش شده بنا بر سبقت شناسی سلمان فارسی حقیق حال اطهار  
 کرد سلمان اورا بجناب سبط شاه ولایت تاب آورده و فتنه بوقفت  
 عرض رسانید امیر المومنین بمجدد المرسلین آمده گفت ابا حفص از عائشه شن  
 حاصل کن تا در موضعی که امانت مدفونت بنمایم عمر گفت یا ابا الحسن ای کمال  
 با تو این شرط هر کرده بود فرمود یا ابا حفص تو محرم ابو بکر بودی اکنون  
 وصی اوستی هرگاه با تو نگفته باشم چون گوید لیکن در کار ابو بکر بار  
 امر کرده که هر چه از شرق تا غرب وی بگذرد و ما را بیان کند اگر  
 عائشه شرف برده اشاره کرد بموضع که یک آوم بکنند چون کنند  
 طریقه برآمد که هزار دنیا زد و چون بطیف امیر المومنین کرم الله  
 متوکل دار رسید و دین از گردن ابو بکر نیز ساقط شده شمار  
 خام گشتند که کدام زبان وصف عالی این طالب کند که در همه  
 از همه در پیش است هم در علم و تربیت و هم در قوت و شجاعت و هم  
 سخاوت و مجاهدت و ریاضت و هم با همه در نسبت و قرابت

هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب و بود  
 که تجارت رفته بودند و زمان هر دو حمل و ششید اتفاق افتاد یک  
 روز وضع حمل هر دو شد یکی پس از دیگری دختر چون در <sup>فراخ</sup>  
 اکثری از جمال بود که دختر را می کشید بنا برین مادر دختر  
 نیز دستی را کار فرموده دختر را بجای ایستاده شسته متصرف  
 شد مادر پس ازین معنی واقف شده بعد از قیل و قال بسیار  
 الشریع آمده و ادخواه شد خلیفه فرمود تا عورت و نام  
 نیز حاضر آوردند پس گفت ای عورت چرا بدختر خود را این <sup>صفت</sup>  
 بدل کردی گفت امیر المومنین محسنی است که در حق من میکند  
 درین قفسه کوزهی در میان بنویسد و در شریعی شاهدی است  
 متفحیح نمی پذیرد بنا برین خلیفه این مادر را پیش علی ابن ابی طالب  
 برید مقدمه ای دین استحقاق اوست مفتی مظالم علی  
 الاطامی است المقصود هر دو عورت اسلام فارسی کند  
 امیر المومنین آورده صورت حال مودن داشت امیر المومنین را  
 و دوستان شسته طلبیده یکی از آن دو زن فرمود شسته را برادر خود



این چو کرد و زن نموده برخت زن و یار او فرمود تا این شیشه را  
 بر کرد و پنهان و زن کرده برخت پس حکم کرد که پس ازین زن و دختر  
 از آن چون این خبر عمر بن الخطاب رضی الله عنه رسید گفت با این  
 چگونه تشخیص نمودی فرمود یا اباحفص شیشه در دختر رسیده باشد  
 و شیر مادر پس سگین ببارین یقین شد که شیر از صاحب شیشه است  
 بعد از آن زن متغلب هم زبان خود اقرار کرد که دختر از آن من است  
 هم در کتابت کور از عمر و عاصم منقول است که بعد از وفات ابوبکر  
 چون عمر بن الخطاب نشست که از علمای یهود آید گفت عالم ترین شما  
 کتاب الله و سنت مصطفی گفت عمر اشاره بر بعضی علی کرده او گفت  
 خلیفه هرگاه تو خود موافق که او اعلم است با وجود او تو چه می گویی  
 گفت او باین کار نمی پرد از دین یهودی روی بامر کرده گفت تو چنان  
 که عمر دعوی کرده امیر فرمود پس چه منجواهی تا جواب ندهی هم گفت  
 من از تو سه و سه یک است فرمود چرا گفتی گفت گفت اول از سه بر  
 اگر جواب تو آنی گفت پس دیگر هم سوال کنم امیر فرمود شرط کن اگر جواب  
 سوالات تو بگویم بدین اسلام در ایی یهودی سوال نمود گفت خنده

از قطره خونی که اول بر زمین چکید و از چشمه که اول بر زمین روان شد  
 و از درختی که اول در زمین پیدا شد فرمود تا عیفا دشمن خون  
 تا پیل بود که قایل اورا گشت و نه چنین است که آن قطره خون  
 هویت که پیش از وجود شیت بر زمین افتاد و بقصید و شمشیر  
 اول در بیت المقدس رخ و نه چنان است آن چشمه حیات که  
 حفر در زمان ذوالقرنین اورا یافت و ماهی در او افتاد و زنده شد  
 و موسی و یونس بن نون بدو رسیدند و شما گویند دخت اول است  
 که نوح کعبه گشتی نشانده و نه چنان است آن مجوه است که آدم  
 السلام از بهشت با خود آورد و انواع شجره از آن است گفت  
 خدای که خالق لیل و نهار است که پدرم مارون با ملای موسی  
 نوشته اکنون خبر ده از سه کانه دیگر اول آنکه بعد از شیت  
 علیه السلاوات السلام خدایا مندد و دوم در کرد ام هشت با  
 سیوم از اول سنگی که از آسمان بر زمین آمد فرمود و دوازدهم  
 عادل باشند و زمان ندارد ایشان را ظلم هیچ ظالمی و دل تنگ  
 نشوند از مخالفت هیچ مخالفی و سید کانیات در بهشت عدن باشد

باشد و ایشان نیز باشند و اول کسی که بر زمین آمدند آن  
 صحابه است المقدس است و نه چنان است آن حجر الاسود  
 در بیت الحرام که جبرئیل از آسمان آورده یهودی گفت و الله  
 من نیز در کتاب راون چنین دیده ام و گفت سوال هفتم آنست  
 که مدت عمر و صحتی تمام آن نبی چندی سال باشد و او را یکصد و بیست  
 خود بمیرد فرمود و صبی پنجم منم و شصت و سه سال عمر من خواهد بود  
 و بر ختم تیغ شهید شوم کشنده من بدتر از عاقبتی که منم  
 یهودی از زرار کریم گفت شهیدان لا اله الا الله و شهید  
 آن محمد رسول الله و شهید آنکس می رسول الله پس در آنجا  
 از سینه بر آورده بدست امیر داد و تحفه در وی نگه داشت  
 یهودی گفت یا دینی غیر المرسلین موجب کرب و حنت فرمود و  
 آنکه حق تعالی مرایا کرده زیرا که درین ورق نام من مرقوم است  
 بمن نامی آنحضرت که است مبارک بران نهاده فرمود من در توبت  
 باسم ماسل و در بخت نمیدر انیر موسوم و همچنان میگردد و بنویس  
 الحمد لله که نام من در کتاب و صحف بر اثبت کرده و مرا از رنج

کرد اندید هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان  
 قدوه اصحاب عمر ابن الخطاب لغوی چند از علمای یهود آمده  
 ای امیر مومنان منو اهرم از تو چند سوالی کنیم اگر جواب بایم من  
 محمدی ایمان آوریم عمر گفت هر سید هر چه منو امید گفتند  
 خبر ده از قتلها و کلیه بای آسمان و از رسولی که از پس من  
 بنود و قوم خود را اندازد و از هیچ منی که طقت ایشان  
 پیوسته جسم شده و خبر ده از یکی و دو و سه و چهار و پنج  
 شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و دوازده عمر  
 بن الخطاب ساعی فکر کرده گفت بخود و درید که مرا محاکم  
 اما شایسته مردی بپریم که او حکم خدا و رسال علم و فضل این  
 بر من یهودیان پیش امیر المومنین کرم الله وجهه آمده صورت حال بیان  
 نمود امیر در موضع جواب آید فرمود قتلها بای آسمان شکرست و عقیقه  
 هرف لا اله الا الله محمد رسول الله و رسولی که نه از جن و انس  
 و انداز قوم خود کرده موری است که چون شکر سنان بر قوم کند  
 او گفت بخانهای خود در آید که شکر شمار با یال کنند که قال الله



تعالی یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطنکم سلیمان و جنوده و ان  
 پنج تن که خلق ایشان نه از رحم است آدم و حوا و عیسی و یحیی  
 که نجان می شد و ناله صالح و کثیر از اسم علیهم السلام بود یکی  
 خدمت جل جلاله که شریک اردو و آدم و حوا و سه موالیده  
 و چهار کتب سماوی است توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و وفاق  
 محمد علیهم السلام و پنج نماز پنج گانه است و شش حکم و هفت خلق  
 و الارض و ما بینهما سته ایام شش روز است که حیاتی خلق کرده  
 آسمان و زمین و عالم را و در آن شش روز و شش ماه و شش روز و شش  
 آنچه هفت است بحکم پینا نوکم سبعا شنه او هفت گاه است  
 سرشما خلق کرد و هفت فرشته اند بر دارنده عرش که قال الله  
 و کل عرش ربک یومئذ ثمانیه و نه آیت که موسی علیه السلام  
 چنانچه در قرآن خبر میدهد تسع آیات نبات و ده شربت که بوی  
 علیه السلام وعده کرده بود که سی روز در کوه طور ساکن باشد از  
 به روز دیگر تمام کرد که چهل روز شد چنانچه میفرماید و اعدنا موکدا  
 ثلثین لیله و تمنا با بصره و عقیق عشره نیز توان گفت و آنچه ماردا

نورقم

برادران یوسف علیهم السلام که چنان از آن خبر میداد الی را  
 اعدنا موکدا و آنچه دو روز است آن دو روز و چوبه است و چوبه  
 علیه السلام هرگز و بدو روز تعالی از آن خبر بعبادک انحراف نمیشد  
 عشره غیا چون بیو دیان از آن خبر از امیر المومنین ارم آمد و شد  
 گفتند که ای مهدی که خدا میست و تو یار علی و علی و حاد  
 رسولی چنانچه مارون و موسی بود همه بیلای سلمان شدند اطمینان  
 در کتاب الغواب چنین بطور است که آن بیو دیان زود  
 که ایمان آوردند و یکی گفت من برایمان بیارم اگر چه حال مرا  
 بوی امیر فرمود و پرس گفت فرج و غروب و قمری و جغد و  
 دمار چه سلیقه فرمود و در این چارچشم علی عرش است و سلیقه و جغد  
 نو کرد و سلیقه باغ فوین و قمری و قمری و قمری و قمری و قمری  
 سبحان ربی المعبود و سب اعظم العباد رب المومنین علی اله و ان  
 و حمار بر عشار لغت میکند و طبع دیده بانان میزند سالیان  
 است فرمودی که من در نوریت بر چنین زبده و انکون بکمال  
 از حال اصحاب گفت ارم فرمود حق سبحانه و تعالی خبر حال ایشان

در قرآن مجید و او را بکتاب و قصه مذکوره را از اول تا آخر بر سر پیشانی  
نمود آن یهودی سیصد مرتبه ایان آورد و بفرستاد تمام شریعت  
گوید نام اوست که داند روبرو منطبق طیر نه امکه رهن بر  
شود بداند و دام بهم در کتاب مذکور از الی الی منقول است  
که ملک و مال بسیار بخدمت سرور انبیا فرستاد چون آوردند  
از دافعا بعد از حاکمیت نموده بود رسولان ملک و صورت تغییر  
در جواب نوشت هر جواب این رساله بگوید و صیغی نموده است السلام  
وی نموده اگر کسی از عهد جواب بیاورد پس آورد و بگوید ملک و مال  
پیش او بگذاشته گفت خلیفه رسول فدای کسی گفت که در آخره اول  
آنچه خدا بی تعالی رحمت دیدیم آنچه نزد حق سبحانه و تعالی  
ابو بکر نظر بر طایفه کرده گفت این در دنیا کفایت که دنیا و دین  
الخطاب نیز پیش از پیش ما و درستی نمود این عبارت گفت این دنیا  
که با مال دنیا پیش می آید بگویند نمیدانیم شش بن رضی الله عنه گفتند  
نوسید اند گفت نه اما کسی را میدانم که دو عالم است از شما و آن  
این مطالب است گفتند جزا که بدینست که رست خونی پس رسول

پیش میرا المومنین آوردند در وقتی که حضرت از حجر بن ثابت فارغ  
شده بود در میان قریه بعد از اذان نیکت و سلام سوالات مذکور  
عرض داشت فرمود آنچه خدا بر نسبت شریکت و چیزی که خدای  
قول شماست قول شماست که میگویند عیسی سر ذبت و خدا او را  
پسر خود نمیداند کما قال الله تعالی و قال یعیسی فی السموات و الارض  
نمیداند که او را پسری هست در آسمانها زمین و آنچه نزد خدا  
ظلمت رسول میرود و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا  
رسول الله و اشهد انک وصی رسول الله و مال را علیه میرا المومنین  
و حضرت باریاب بایان تعلیم نمود بهم در کتاب مذکور در  
بنانه منقولات که در زمان عمر بن الخطاب پنج نفر را بعلت زنا از  
بدار الشرح آوردند عمر رضی الله عنه هر کدام را بعد فرمود میرا المومنین  
گرم الله وجهه گفت من علمتم آنچه خدا فرمود و رسول من بیان نمود  
پس امر کرد تا یکی را زدن زدند و دوم را سنگسار کردند تا بمرده و سوم  
حذر زدند و چهارم را بجهنم و پنجم را تفریر کردند گفت یا ابو الحسن  
کس از یک شیهه تخلف کردی فرمود از آنکه اردن زدند و می



که با زن مسلمانان فساد کرد و آنرا که سنگسار کردند محضین بود یعنی  
زن و پشت او واجب التحرم بود و آنرا که حذر زن میکرد بود چهارم  
سند بود و نیمه حد از او زدند پنجم و یوانه بود حد او غارت بود  
تحقیق تمام اهل مدینه زبان بدوح منتقلت امیر المومنین گشوده در پشت  
علم سید المرسلین نوشتند هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق  
رضوان الله علیه منقول است که روزی امیر المومنین بجزیره بن رسالت  
در وقتی که او عازم مزارعه خود شده بود که در راه شهری توطای خود  
مترس و بگوید ابوالحارث اسد الله الغالب از تو ایان داده چون  
جزیره بشیر رسید گفت ابوالحارث اسد الله الغالب از تو ایان  
کرده اسیده بشیر پنج نوبت همه کرده و در پیش افکنده رفت چون بر  
آمد امیر فرمود صحبت چون گذشت گفت یا امیر المومنین ای که فرموده ای  
با او کفیم تا به راتو بیان نمای شریح مرتبه همه کرد گفت ای امیر  
آن بود که سلام من بشیر خدا برسان هم در کتاب مذکور است  
نفری چند بخدمت امیر المومنین آمد و گفتند اراده داریم که تمام  
کتاب سبأ و انتساب تو بشم و باعدای تو مقاتله کنیم تا در حبه سبأ

یا یمیم انحضرت بنور ولایت داشت که از سر احاطه و اعتقاد میکردند  
بروید و سر باز نشدید و بیایید انجامه کرد و سر بر آید و روز دیگر  
آمدند امیر المومنین نشسته بودند که فرمود ای که شما میگوئید از حکمت  
زیرا که از موی نه نشسته اید از سر چگونه خواهید گذشت  
هم در کتاب مذکور از جیس بن جابر منقول است در وقتی که مردم باو  
سپت میکردند من بخدمت امیر المومنین رفتم فرمود ای جیس بن جابر  
که امروز سبت میکنند چند گاه در دنیا ماند کفتم فرمود چندین  
حکومت کند و بر مرکب خود میرد پس عمر بجانش نشیند و چندین وقت نام  
انکا بختی او را از خیم زندیش عثمان بجایش نشیند و بعد از چندین سال  
مسلمانان اجماع نموده او را کشیدند بعد از آن مردم با طامع تمام مرا هرگز  
کرد اند و در اندک ثانی با من طریق خلاف نفاق سپرد راوی گوید  
وصی بخرمادق خبر داده بود و از دست ایام خلفای ثانی و غیره بی سبب  
تفاوت بعین عثمان معانیه کردم هم در کتاب مذکور است  
سویب بن علفمه نزد امیر المومنین آمد و گفت یا امیر المومنین دیدم حاج  
عزف و وفات یافت از بهر وی استغفار کن فرمود او نیز دانا مقدمه شکرت

شود و علما را شمس حبيب بن حماد باشد حبيب در آنوقت حاضر بود و در پاي  
 گفت تا مير المومنين بن شيعه تو ام حاشا که علما را مخالفان تو شوم فرمود  
 حين ميگوئي اما البته خواهي بر دشت و اشار به باب الشبان کرد گفت  
 در با علم و در خواهي آمد چون واقعه جان کاه که باشد عبد الله زيار و عمر سعد  
 و پس سالار لشکر بودند و خالد مقدمه و علم است حبيب و مطابق فرموده  
 المومنين بباب الشبان در آمد هم در کتاب کور از ابراهيم  
 الاشعري نقل است که مير المومنين منجوت پاره مال بصره و دست تحفي  
 گفت تا وصي سيد المرسلين مالي که بصره منجست و چون کن تا حال کاه  
 برسانم و او با خود مقرر کرده بود که چون مال دست بگرده بر دشت  
 انحرست فرمود آري تو حواله کن که بگره زري آن شخص منفعلي شده است  
 پرون رفت هم در کتاب کور از ابن عباس نقل است که  
 چون مير المومنين از براي عهد و شاق گرفتن بدي قار فرود آمد فرمود  
 فرزند اهرار مرد از کوفه بخار آمد من متفارشدم که مباد اکم و ميش شود و ا  
 لي اتفاق کردند چون صباح انجا رسيدند سر راهشان را فرمودم  
 بنه و نود و نه نفر آمدند که دست با خود گفتم عجب که کلي کم شد در بن حبي

بيايان مروی قباي صوف در و آلات حرب بر خود رت کرده  
 پیداشد پس سعادت تازمت مشرف گشت که گفت تا مير المومنين و  
 خير المرسلين دست حق پرست پرون کن تا بمن شرف ميست  
 تو در دارين سرافراز و ممتاز کردم و در حضور موفور السرا و توبان  
 قوم باغی چندان محاربه کنيم که بدرجه شهادت رسيم و اين سعادت خدا  
 بهشت برم مير المومنين دست مبارك و داده فرمود خبر داده بود  
 مر ابراهيم بن محمد مصطفی صلي الله عليه و آله و سلم که اوين نام مروی  
 است من در يابی که او آزاد کرده خدمت و بعد موی کوفه  
 ربيعه و مغر از امت من شجاعت او بخت و ديدنگامي که تو با اين  
 محاربه کنی و اوسي کوبيد چون هزار مرد در دست آمدن خوشتر شدم  
 او پس در حرب صفين مطابق فرموده مير المومنين بدرجه شهادت  
 هم در کتاب کور از ابن عباس نقل است و جابر انصاري نقل  
 است و معاذ او بخود کندی رضي الله عنه هم شهادت و قتي که شاه و است ساجد  
 شام بود و روزي عثمان از راه کرد انيده ساعتی بهر جانب يده مرگ  
 راند صحاب گفتند تا مير المومنين چرا از راه شام عثمان کرد اندي و



یکی را پسند و دوست دارد و دیگر را پسند و دشمن دارد و میفرستد  
 حتی سحانه ارواح را پیش از ایدان افریده بدو هزار سال اوست و معجزات  
 در هوا بود که بیکدیگر ظاهر شده بود و میگردیدند چنانچه آسمان آتشی گشته  
 میگردد و آتش با خشنود ایشان را لغت باشد و آنها که از روز یکدیگر در خانه  
 میان ایشان بعضی عداوت بود و باشد اما آنچه سالها دیده باشند  
 وقت حاجت فراموش کنند هیچ دلی نیست که او را ناله باشد و  
 مادر او چون ناله کرد در دل آید خیر تا فراموش کند آنچه دیده باشند  
 باشد آفرید گفت بدستی که دست فرمودی ای و خیر السیدین  
 در کتاب مذکور و در تفسیر القاضین ابواللیث محمد قدسی بر دست  
 ابوسعید خدری مسطور است که روزی در اوایل خلافت عمر ابن الخطاب  
 ما و امیر المومنین و طواف خانه کعبه بودیم چون حجر الاسد رسیدم عمر  
 گفت سیدم که تو سبب می باشی بود و زبان تنواری کرد اگر نه آن تو  
 که به حال تو رسیده ترا پسندم که در امیر المومنین کرم نقد وجهه گفت  
 باش که بود و زبان میگوید گفت باطن از کجا میگوید فرمود از زبان  
 که میفرماید و اذ اخذ رب من نبی آدم من طوره من ذرهم و ششهم

سیت مت نام مصطفی است و نام من علیا گفت تو میفرستی که فرود  
 از آسمان که دور کردانی رنج و عذاب از اهل ایمان گشتند  
 اما عید از دوستداران و محبت شهادت آن منت لغت تو میفرستی  
 که باید سبضا و صا امدی تا معجزه خدای و ابواب اعجاز بر روی  
 شاهی لغت تو میفرستی اما او هم از یاران و هواداران من است  
 گفت بحج معبود خود و بگو نام چیست و بت تو بالکست گفت در  
 هر قومی و طایفه من نام یک است چنانچه در عرب من اهل ابی کونید  
 و مرا بدین نام چونید طایفه طایفه مرا حمید خوانند و اهل کاه مرا  
 باب البید خوانند اهل آسمان نام من اخذم قوم کردند ترکان من  
 بیامانند و زنگیان و بجلان و بندها ان ش گشتن گویند و در میان  
 من عید و اهل من با بولیا و در عراق با میر النخل مشهورم و در مصر  
 بحید معروف در آسمان اول موسوم بعبد الحمیدم و در روم بعبد  
 الحمید و در سیم بعبد الحمید و در چهارم ذوالعباس و در پنجم منی  
 در ششم منی رب العالمین و در هفتم بعلی اعلی حضرت مراد است  
 شانه و امیر المومنین خوانده و خواجده و در سیم مصطفی صلی الله

مومن متوجه گردیدی فرمود آنچه من می بینم بظن شما درمی آید و راجع  
غیب شما روی نمی نماید درین با مومن و بریت و در روی ترسانی را پس  
عبدی السلام می نماید ز ناری در میان لب و روی بنواختن تا تو سنان  
میرودم تا ز نار شش کسک و ناخوشش شکم اگر موقت میکند روی  
و اگر میل موقت ندارد بخارید صاحب در عمارت امیر المومنین  
را بچووند چون لشکر طغرل از قریب رسید مرد ترس از بالای دیوار  
بر آورده شاه ولایت بنامه را و بد در میان لشکر مانند ماه و خیل  
آخر روی ستفرا آورده گفت ای جوان سرخ روی از کجای می  
و بکدام طرف می ایستی شاه ولایت بنامه فرمود از بدین می  
بوی شام بکجه غایت وجه می نیایم از روی شاه ولایت ایمان در دل  
ترساجله کردید و او را بر حد ولایت اسلام رسانید پس ستفرا  
که تو از فرقه فرستگان با طایفه او میان میرفت متف  
و بشوای ششکان ترساکفت بخواندن بچل روی مانده ام و روی  
طالب خوانده ام آن نام نیست ای اقبال عالم فرمود طالب  
نام مستطیست و نام من شریفی گفت در صورت میت نام فرمود

رسید نوره از جگر بر کشید که با سلیمان رسید و بچون این کلمه  
نمود المولفه ای که با یاد لب جام محبت خوریم کوی خورشید  
از نوره مستانه و چهارصد ترسا که در آن ویر و دند نوره او  
بوش و دیدند و ماجرا از وی پرسیدند ترساکفت در بچل خوانده  
که جوانی زیبار و در این زیر آید و مستوجب مرع و شتاب شد هر که با  
ایمان آرد بجای آید و هر که طاعت او نکند بوی و در زخ شتاب  
ترسایان چون این سخن از رهبان شنیدند بجدت امیر المومنین  
رسیده مسلمانان کشیدند الطاهر مد علی و فی الاسلام هم در کتاب  
مذکور از ابن عباس رضی الله عنهما منقولات در زمان جنگ جمل که  
امیر المومنین کرم الله وجهه میرفت لقمه یا امیر المومنین لشکر ما کم است  
ایشان بسیار از کوفت فرمائی تا مردم جمع شوند اولیه باشد فرمود  
فرود ازین راه سه جوق شایان پیدا شود هر جوق به پیر و شش  
باشد چون روز دیگر شد سوار شده بجانب کوفه روان شدند تا کایان  
نمودار شده ایشان را بیکر عظیم پیدا آمد شخصی از آن بیان برآمده با گفت  
جدلی گفتم عبد الله ابن عباس او خاموش شد لقمه صاحب عظیم درین



گفت فلان گفته عدو شکر خدایت گفت چهار شصت  
شصت و پنج نفر پاره راهی دیگر رفتم غباری دیدم همان  
و جواب و سوال نیز همان پنج نفر که رشد المقصود به جوق  
شدم و اعدا و لشکر هر سه جوق پریدم چنانکه وصی مخبر صادق  
بود بر همان سوال بود پس گشته بکازنت امیر المومنین آمدم  
از کجای می آمی گفتم چون دیروز از امیر المومنین خبر آن سه جوق  
شنیدم در اندیشه افتادم که مباد اکثر باشد رفقه هر سه جوق  
دیدم همان طور بود که عالم علم سلوک فرموده بود پس گفتم ای  
فراد در میان ما و این قوم باغی جنگ شود و بر ایشان طغیانیم  
بغایت آبی و اموال ایشان قیام کنیم و هر یک را با نصد درهم  
چون روز دیگر شد گفت شما ابتدا بخراب کنید فرموده و بایام  
پس القوم پیش آمده نیزه ها حواله شکران ما کردند چون ما خواهم شروع  
در حرب کنیم گفت بنویس که ما که فرود می آید اند جرات  
میکنند چون نزدیک نزد او شد درع نسر و در بر کرده و بگفت  
و الحال شکر خدایم هر یک خورد و لشکر ما را مال وافر است مدد

۲۲۷  
گفت پرسید هر یک چه رسیده گفت با نصد درهم و و هزار بار  
مانده بود فرمود آن نصیب منست و حسن و حسین و محمد خضه  
که هر کدام را با نصد درهم میشود مولف که بدست همان آید  
چه عدالت از آنچه گفت که به نصیب منست تا خردم برابر شد  
بهمه شکران با آنکه امیر شکر بود از اینجاست که آنروز روزی  
رضی الله عنه را مخاطب کرده فرمود گفتی و گفت علی و العدل  
هم در کتاب مذکور از امام جعفر صادق رضوان الله  
علیه منقول است که طلحه و زبیر در روز حرب حل گفتند که می خواهیم  
که علی دشمن تر از وی باشد که بنی مکتوب و رسانند که  
آمده گفت از من دشمن تر نخواهد بود پرسیدند تا چه مرتبه با و عداوت  
واری گفت تمامی آن دارم که او با اصحاب خود درونی من باشد  
و کمی ششتری بر من زند که دو نیم شوم و آن شمشیر بخون من  
پس مکتوب با و پیوسته گفتند او را می شناسی اگر شایسته نشان  
دهم نشانش است که بر سر رسول سوار است و عمامه سید کانی است  
که آن صاحب حسین و دست دارد و اصحاب مطاب سالک است





گوشت را کباب کرد چون بوی کباب شام میآید که دشمن بود رسید  
 بر بام برآمده حقیقت داشت که کارگشت رفته بصاحب گفت  
 فلان کاه ترا کشته و هنوز در پوست کندن است چون صاحب آمد  
 و دید بیان واقع است اهل محله را کوه ساخته آمد در روشن شدن  
 عمر بن الخطاب برده عمر رسید چرا که این مرد کشته درویش  
 و لیلی که نشن از بهر حلیت گفته بود بوعرض رسانید عمر گفت ای  
 دیوانه شده کار مردم را با این دلیل میتوان گشت پس حکم کرد که  
 پیش قطع آن سحاره را الصده غوغا باز آمدی و در کمال شرف  
 کرم آمد و جهره را بر آن طرف گذار اما در حقیقت حال مطلع شد  
 گفت صدق شد پس فرمود این مرد را باز بدار شرع بریده  
 انیک من رسیدم انگاه آمده گفت یا اباحفص امروز در باره  
 این مرد آن حکم کنیم که رسول خدا فرموده عمر رضی الله عنه گفت یا  
 اباحفص حکم کنم فرمود صاحب در کردن زنند و سرش را بوی  
 نهاده محل خدای تعالی را آتش کنند چون فرموده عمل نمودند  
 این الخطاب گفت یا اباحفص صاحب که در این قتل فرمودی محض

یا اباحفص من رسول خدا فرمود و بدو که بود از فوت من و قبیله یمن  
 واقعه روی نماید باید که سر صاحب را بریده با سر که یمنی است که سر  
 اسرار الهی مثل واقعه خنده و موسی نکشتند که در دیدن هر دو سر را کجا  
 یکی از سها حسی خوانده چنانکه سبی نهند تا که سر از نو باو آید  
 ای سنانان بداند که او باید که من پدر را با حق است که او را  
 مستغرق شد و بودم حق سنانان امیر المؤمنین علی را جزای خیر داد که  
 دار دنیا از من بخصام گرفته مرا از عقوبت آفت و خلود و زجر  
 کرد بعد سر که و تنگ آمد صورت واقعه زور را بیان نمودند  
 انحال و استماع این مقال غریبانه برآید و همه یکبار را  
 بخرج منقبت امیر المؤمنین کرم الله وجهه که اندر عمر بن الخطاب رضی  
 عنه در میان دو بر روی و جوابت بوسه داد و گفت لا اله الا انت  
 بهم در کتاب که کور از نام جعفر صادق خواند الله علیه و آله که  
 در زمان عمر ابن الخطاب عورتا حید و خرمی آورد و گفتند که  
 این بر ما زنده حلیفه آن زن را که دعوی بود با زمان و کفرش  
 المؤمنین آورد مختصرا در یک آن زمان را علیحدت انداختن

مدعی را در خانه دیگر و یکی طلبیده پیششیده فرمود اگر دروغ  
 سر از تن تو بردارم آن زن گفت یا امیرالمومنین الامان لا امان  
 خیانت که این دختر تیر را شوهر این زن مدعی سپرده بفرزفته تا  
 از تو هم آید چون شوهرش از سر بیاید دختر را برنی بکند و زنان  
 طلبیده شراب خور آید و بزور دختر را شراب و با اتفاق همایان  
 بکارش برز بعد از تنقیح صحبت فرمود در دین محمدی تا امر و نهی کنی  
 کوهان نکرده خرمین خیا که دانیال علیه السلام در صورت کس بود  
 گفت یا امیرالمومنین حکایت دانیال شنیده ایم و چون دانیال نیم  
 پیر زنی او را تربیت میکرد و ملکی بود از ملوک نبی اسرائیل که او را  
 قاضی بودند و ایشان را دوستی بود و زاهد زنی داشت صاحب  
 دست و ده خضای عابد و رکن آن زاهد گاهی نزد ملک نمی آید  
 گفتی روزی ملک او را بهمی فرستاد چون زاهد بان دو قاضی  
 آشنایی تمام داشت گفت از خانه من چیزی را بشد هر دوین قبول  
 کرده هر روز بدر خانه اش آمد استفسار حال فرزندش می نمود و روزی  
 چشم هر دو قاضی بر زوجه زاهد افتاد عاشق شده با او گفتند

۲۴۰  
 چون زن موصوفه بصفات موصوفه خودی بویسید این امر منج  
 نمود و گفت مادر از نامت می سازیم و حکم چه میکنی گفت  
 و زنانه هر دو قاضی پیش ملک افتاد و گفتند که زاهد زن خود را  
 با سپرده فیت او را نیمه است خیال چه چشم خود دیدم که زنا کرد  
 ملک این سخن بسیار آزرده خاطر شد گفت مرا بر قول شما اعتماد نام  
 اما سه روز مهلت دهید یعنی از آن او را رجم کنید چون روز رسید  
 پیش ملک آمد و گفت مردم این حکایت بر زبان داشتند و میگویند  
 که این زن از شوهر خود عابد و زاهد تر است ملک گفت هیچ  
 تو اندر که رجم این عورت تا خیر افتد و زیر پیر زن آمد که در میان  
 نمکری کند چون کعبه چید و کرد و کوی دید دانیال هم در میان بود که  
 بازی میکرد و گفت ای کودک کان بیاید نام من ملک ششم فلان  
 زن عابد و وفایان و فلان قاضیان که بر ما بر زن عابد و کوهان  
 کودک کان گفتند چنین کن پس دانیال تو ده خال جمع کرد و شمیری نامی  
 ساخته پیش نهاد و گفت این کواه را که قاضی است فلان جامه  
 کواه دیگر که قاضی دویم است فلان جامه این باب طلبیده و پرسیدند



با که زنا کرده و در کجا کرده گفت بفلان کس در فلان موضع پس او را  
 بجای خود فرستاد و گفت دویم را بطلبید آوردند او خود گویای  
 داد که چه کس زن عابد زنا کرده و در چه جا کرده تو نیز گویای  
 او هم گفت بفلان کس در فلان موضع چون گویان هم در فلان و هم  
 مکان مختلف گویای دادند گفت گویای هر دو مجموع نیست بیهوده  
 گویای شما اشتباه است پس گفت قاضیان بر زن عابد شک کرده اند برای  
 مدعی خود که او قبول میگرداند ای گویان منادی کنید قاضیان  
 بدروغ داده اند و زن عابد را اثم زنا کرده و در فلان  
 مکان موضع حاضر شود چون وزیر این دوستان را از اینها  
 استماع نمود پیش ملک آمد بر سیل تفصیل عرض کرد پس ملک قاضیان را  
 نموده میان ایشان تفریق نمود و از هر یک ایشان جدا جدا  
 مکان در وقت زنا پرسید هر دو مختلف گفتند پادشاه فرمود و  
 گفت که مردم در فلان موضع جمع شوند که قاضیان بی زیارت  
 نسبت نماید و رخ بر زن زاهد کرده بودند می کشند مردم از روز  
 موضع متوجع شده قاضیان را کشند چون استماع اینها از قاضیان

کرم آمد و وجهه کردند حصا مجلس همان بدح و معتبت کشود بفتند  
 خراک آمد خیرا و معنی رسول الله تیم در کتاب کور  
 مسطور است که یکی از صحابه کبار گفت ای امیر المؤمنین چند خبر در خاطر  
 داشتم که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال کنم میفرستد تو  
 با من بیان کن فرمود بپرس گفت ای امیر المؤمنین وقتی که این خواب  
 خواب چیزی می بیند و چون بیدار میشود گویا در دست داشت و  
 بعضی اوقات خوابی می بیند و او را دوست میدارد و یکی را دشمن  
 و میان ایشان احوال موفقی نبود و دیگری خیر چشم می بیند و  
 می شنود و در طول مدت فراموش می کنند در وقت حاجت و عجز  
 بیادش می آید سرانجام فرمود آنچه اومی در خواب می بیند حکم الله  
 میونی الحسن بن موهنا و التي لم تمیت في منامها فمیک التي تسمى  
 الموت ویرسل الاخری الى اجل مبین بحکمت الله که شهادت  
 باشد و آنچه در خواب می بیند در حالی که روح از بدن متجسس  
 آن از کتب است شد انخواب همان نیست البته رست بود و هر چه در  
 آنوقت می بیند که روح باطن می شنود آن خواب است بیانی است که

ابو ترابم بر زبان رانده و پدرم ابو الحسن گفتیم نهاد و مادرم  
 قرار داده مرد ترسا بعد از استماع این حکایات روی نبوت  
 ناقوس نهاد و از درون انصامت آواز پیرون داد شاه  
 فرمود هیچ میدانی که ناقوس است که ام راه می نوازند و در کمال  
 نعمتی پردارد و چه میگوید و نواز که میگوید گفت این از روی  
 ریخته است و من از خاک انگشته خاک زبان روی چیده است  
 و اعمی خط چگونه خواند شاه ولایت پناه فرمود و سلیمان  
 مرغ و مور و پستی و بیان زبان ایشان توانسته در مصطفی  
 محل ایجاد نیست اگر آنچه ناقوس گوید بیان نمایم پس فرمود  
 تو سبوح قدوس سبحان روفانت حق انت حق میگوید  
 انگاه از نوای ناقوس تشبیه تعلیم داد و آن پیوار اردی در  
 نهاد ترسا چون این حکایت از شاه ولایت شنود و این  
 بر فانی مشاهده نمود و خود را از بالای دیر فرو انداخت و چون  
 بمعلی زد و در پردخت حضرت اب العزت فرشته را فرمود  
 که روی بدو آورد و او را از هوا گرفته بر زمین گذارد و چون

انعم الله بکلم قالوا بی شهیدان ان نقول انما انما کن  
 غافین یعنی خدای تعالی ما فرمود و ریت اوم را و ایشان در محفل  
 گردانند که او آفرید کار ایشان است و ایشان بنده کان اول  
 خطی نوشت و در میان سنگ نهاد و گفت گواید که هر که در  
 نو آید و ترابو سه کند و نور سحر از بهر وی گواهی نهد پس این بود  
 میکند عمر رضی الله عنه گفت لغو بذلت من معضله لیس لها اوج  
 میگویم من بخدا از رفیع که نیست مرا و ابو الحسن طاح کشی گوید  
 ای سده مرفوع تو از نه فلک ارفع وی برده ز روی تو صبا جمع  
 ماه عرب شاه عجم منظر عالم سلطان سر زده یوان طمع شاهنشاهی  
 شیر خدا همه مرا الف نسی اند سر و سر و جمع هم عظیم و هم اعلم و هم  
 افضل و اکمل هم همه و هم همه هم اوسع و شجع است سر و وای عهد  
 روشن کن این دایره سطح مربع از بعد منی غیر علی است که او را گویند  
 میبرم شاه شرف فرزان ده اعلیم سلیمان که معنی کنجینه اوم شد و جمعه  
 یوشع در تاریخ اعظم کوفه مسطور است که چون دیو بکر رضی الله عنه  
 خواست بجهت تسخیر مملکت شام شکر فرستد اکابر مهاجر و نصاری طلب



۹۸۰  
رانی زوهر کس صلاح دید و رانی پسندید یعنی گفت بشکریا که  
و بعضی صلاح دیدند که خود باید رفت با آخر بمنبر ان فوضنا من  
المؤمنین کرم الله وجهه آمده گفت ما با الحسن را ای جهان آرامی تو  
چست امیر المؤمنین فرمود اگرش کفرستی بفتح و طغ و انباش  
و اگر خود روی بر نصرت انزدی اعتماد کن که در هر حالت همه کار  
کتاب بدیست و طغ روی نماید ابو بکر گفت بشکریا که با حسن  
از کجا میگوی فرمود من از آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم شماع  
دارم که درین اسلام بر جمیع ادیان غلبه کند تا روز قیامت ابو بکر گفت  
با ابوالحسن چنانچه مرا بدین حدیث شهادت کردی خدا را تعالی ترا  
بر یادی در جات بهشت شهادت کرده اند و روایات کرده گفت  
ای مسلمانان این مرد و ارث علم و وصی مخیر صادق است هر که در  
صدق این سخن شک دارد پیشک منافقین زیند بقست المقصد و مطاب  
امیر المؤمنین فتوحات روی بخود هم در کتاب کور مستورا  
که روزی در مسجد کوفه شخصی آمده گفت یا امیر المؤمنین غریب کاظم  
بسته که در بیت المقدس نه عبادت مشغول شوم فرمود راوی

۲۳۳  
ساخته بخود و راحله فروخته درین مسجد ساکن شو که از جملة  
مسجد تبرک و نیات و دو رکعت نمازی که درین مسجد است  
نوازش از دو هزار رکعت که در مساجد دیگر کنی راجع اند  
و یکی از فضایلش آنست که در وقت طوفان تنوری که کتب  
از اینجا جوشید و در گوشه این مسجد بود و اینجا که ستون بنجم  
ابراهیم و نوح و ادریس علیه السلام نماز گذارده اند و با اینها  
موسی علیه السلام در اینجا بود و بت نبوت یعوق اینجا نشسته  
و چندین هزار طایفه ازین سرزمین شکر کنند  
که ایشان را حساب عذاب نباشد و در محن این مسجد یکی از مؤمنان  
بهشت خواهد بود و در اینجا سه چشمه در آخر از نان ظاهر شود  
چشمه آب صاف چشمه شیر و چشمه روغن و جانب بهشتی که است  
و جانب چپ فلک هم در کتاب کور مستور است و قتی  
امیر المؤمنین کرم الله وجهه متوجه شام شده بر زمین گریه کرد  
آب فرات چندین فرساده و بزرگ مبارکش متغیر شد و روی او  
عباس کرده فرمود ای عبدالله میدانی این چه مکان است

نمیدانم فرمود اگر نیستی چنانچه من بگویم تو نیز بگو و چند  
 بگفت که محاسن برکش از آب دیده تر شد و آه سر از سینه  
 برآورد و گفت آوخ آوخ چه افتاد است مرا بالایی بنیاید  
 امام الشاهین امیر المومنین حسین رضوان الله علیه از خود جدا  
 گفت ای جگر گوشه رسول و نور دیده بگو تا برآید با ما و بماند  
 باید بود که آنچه بدرتو از آل ابوسفیان امر و رمی پسند فرود آید  
 این از ایشان خواهی شد پس بر پشت ساعی کرد زمین کرد  
 برآمده متجسس شد چنانکه از کسی چیزی که شده باشد بعد از آن  
 آمده آب طلب نموده و وضو ساخته و در کعبه نماز فرمود و بر سر  
 نهاد و بخواستب شد و هم در زمان با فطر اقامت شد و این  
 را خوانده گفت ای برادر عجب خوابی دیده ام گفت خبر بیا  
 المومنین بیان فرمای فرمود و بدیدم جماعتی از مردان سفید روی  
 شمشیر حامل کرده علمهای سفید بدست گرفته از آسمان فرود آمد  
 کردند از زمین خطی کشیدند و این درختها شاخهای خود بر زمین زدند  
 و جوی برآورد خون تازه میرفت حسین پس از در میان جوی چنان

دست و پا میداد و فریادش کسی نمیرسید و خودی دست که او را  
 نمیکرد و آن مردمان بگفتند صبر کنید ای فرزندان مصطفی و در قفسی  
 و بدانید که بدست بدترین خلق شهادت میداد و بهشت غنیمت  
 و رضوان عازن جهان مشاف و دیدار فرشتگان و بهشت و زمین  
 آمده مرا غریب داشته گفتند شربت را از این آب بهشت خدای تعالی  
 روز قیامت چشم ترا بدیداجهین و شش میگرداند و چون  
 خواب هولناک دیدم زود بیدار شدم سوگند بدان خدا که کجا  
 علی بن ابی طالب قبضه قدرت است که مخیر صادق و رسول حق  
 صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرموده و که در وقت جنگ اهل حق  
 بدست کربلا چنین خوابی خواهی دید و گفت ای عبدالله این من  
 کربلا گویند حسین مراوشیعه او و جماعتی از اولاد فاطمه میباشند  
 رسول را درین خاک دفن کنند اهل آسمان این بقیعه را زمین گردانند  
 گویند و از خاک این بقیعه روز قیامت جماعتی را برانگیخته اند  
 ای شایسته حساب خدا به بهشت روند ای عبدالله بیا ما از دین سن  
 بگردیم باشد که خوابگاه جوان را بیایم این عباس گوید که از آن



می شستم تا خواجگاه آهوان با قسم امیرالمومنین پاره از لشکر آهوان  
 گرفته می بوسند و زین آن لشکر که از عفرانی بود و بوی آن چون  
 مشک بود فرمود ای عبدالله گفت حال میداند گفت نه فرمود غمی  
 السلام با حواریان برین سرزمین میگذاشت چون بدین موضع رسید  
 پاره از لشکر آهوان گرفته بوسند و آهوان آمده کرد برگردانستند  
 و من نیز در آنوقت بعد رست ولایت اینجا حاضر بودم علیهم السلام  
 لشکر آهوان دید ببار بار گشت و حواریان نیز بقیقتش گرفته  
 با روح الله موجب شدن این لشکر را و گریستن و گشتن گفت درین  
 زمین فرزند آن خاتم النبیین را خواهند گشت و خونهای آنرا خواهند  
 خواند شد و این لشکر را از آنجمله خوشنویس که آهوان گیاه  
 سرزمین بجزیده اند با رخدا یا و صی مصطفی را روزی که اگر درین  
 زمین آمده این لشکر را را بچو من بویده تا او را تسلی حاصل اندای  
 این لشکر را اعلی علیهم السلام بدست گرفته پیش منی خود و شش توار  
 طول روز کار زد و گشته این بختان فرموده زار از آنجا که  
 مبارکش بگذاشته بهوش گشت حصار چون حال بر نمونال دیدند

دل تنگ شده بسیار گریزند چو ز بهوش آمد رخا شست  
 رکعت نماز گذارد چهار سلام بعد از آن امام الشیخین  
 را گفت ای فرزند در صورتی نایست قدم باش که بلا و رنج که  
 بلا و رنج نصیب و ستان شد و دنیا جای نصیب و محنت است  
 گذشته ای المولود رحمت بیاید و بهر اندر نبات  
 نخست مانند برقی بی نبات که چه اول نیست آخرش نیست  
 او بانوش هم آغوش هست پس روی مبارک بوی آسمان گزده  
 دستها برداشته گفت خداوند از عمر قاتلان فرزند من رکت کرد  
 و مخدول و مقهور اند گردان و شتی از آن لشکر برداشته و در زمین  
 بسته میان جامهای خود نهاده فرمود ای عبدالله که  
 بعد از من چون زین این لشکر را بخری بیدل شود چنانکه زین خون  
 بعضی بداند و وقت شهادت نور دیده من حسین رسید و این  
 گوید آن زمان شش خنده و گاه میشستم و همه وقت از آن خبر دارم  
 و امیرالمومنین این زمان که در گردن خوابیده بود علی الله و ام و غم  
 می افروزد و در عاقبت کار امام حسین اندیشه می نمود و نیز برین اندام

روایت کند که چون ابن بطیمه غنیمت علیه و علی اعوانه بر امیر المومنین  
 ششیر زده امیر از خود رفته متعجب جمال احدیت گشت بعد از آن  
 چون چشم گشاد امام حسین را بر سینه پیکنه خود گرفته کرمان کرمان  
 میگفت ای معصود دل و مراد جان و ای یار کار خیر غفر از من میم  
 که دشمنان ترا خواهند کشت و با تو بامهری و بیوفائی خواهند نمودیم  
 یا امیر المومنین آخر کدام کس از بهره و یارای آن باشد که بر فرزند  
 حبیب خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این نوع ظلمی کند  
 ای ابن اترسم اینجا زکند مگر بدترین است و این را از من است  
 و الله خدای تعالی سنگی و خیزند داد او را و مرگ او را  
 کند که خمر خورده باشد زهر کوبد چون این کلمات از امیر المومنین  
 بهیچا که بر کاه از تند باد در حرکت بر خود لرزیدم و در ایجا  
 گریه فرو گرفت فرمود ای زهر کوبستین سودی ندارد چون ظلم با  
 چنین رفته و صفای آسمانی برین نازا گشته است هم در باب  
 نه کور معلوم است که چون ابو موسی اشعری بعد از فتح فارس که گمان  
 بنحسب این الخط نوشت رضی الله در جواب نوشت که مکتوب رسید

معلوم کرد فتح و نصرت تا که بعون عنایت ربانم بر او برآمد و  
 فارس و کرمان مساحت ملک ملک بوضوح موقت در محاسن  
 آن نعمت و دولت لشکر ما گذارد و شد و آنکه مرقوم بود این نامه  
 از سر حد بیابان خراسان می رسید بر شما که بدانجا نروید و هر شهری  
 که بعون الله بر دست توفیق بشود نایب محمود و خصال پسندیده  
 نسب کنی و در بصره آمده مقیم باشی و دست از ملک خراسان  
 که ما را با خراسان و خراسان را با ما کاری نیست گشای میان ما و  
 خراسان کوها بودی از لشکر هزار رسد بودی چون بدست  
 درین اثنا امیر المومنین کرم الله وجهه تشریف آوردند تا آنحضرت  
 چنین نوشته گفت جنبه الله خراسان و لایقی است پر از شور و  
 و دو و اهل و محمل و منافق فرمود اگر چه دور است لیکن ولایت  
 را خصایص و ماثر بسیار است و آنچه بر زمین شریقی شده است  
 ملک شریک هر اده نام که از اذ و القومین بنام نموده و غیر از سر  
 انجا نماز کند و زمین مسطح و آبهای روان دارد و بر در و آینه  
 نوشته است باد و توحید کشیده با ما را امیر اند و هر که می شنود از این



گرفته و نیز در فراسان شهرت خود از زم و در اینجا ثغری از ثغری  
 اسلام هر که اینجا مقام کند او را چند آن ثواب باشد که در راه خدا  
 کسی جهاد کند خشک آید در اینجا مسکن گیرد و در آن سرزمین برکات و بخت  
 کند و نیز در فراسان شهرت بخار آوردان مردان باشند که بسیار  
 ریاضت قالب غصری خود را بپیمایند و سبکی باد بر اهل برقه که  
 زمین جای عبادت و پرستش باری تعالیست لیکن در آخر الزمان  
 هلاک ایشان بر دست ترکان باشد و در حق اهل شام و فرغانه خدا تعالی  
 تعد بر است خشک آید در آن موضع رکعت خند نماز کند در شهر  
 سنجاب خوشا کسی که در اینجا بمیرد چه هر کس اینجا بمیرد شهید است و شهادت  
 یک نوبت خدای شده بود اگر نوبت دیگر خراب شود آبادان مگردد  
 تنگی باد اهل آلتان را که اینجا حق سبحانه را کجاست نه از بیم زلزله  
 مردانی باشند که خدای تعالی را احیاناً شناسند که حق سبحانه  
 و چون فرزند من مهدی پیدا شود ایشان صحابا باشند و سبکی باد  
 بر اهل ترند که در اینجا مومنان باشند که بجز رحای خدا و دوستی  
 و اهل بیت خیر دیگر بر دل ایشان عبور نکند اما کت ایشان بجا نماند

خواهد بود اما بر شهر شجر در آخر الزمان و همچنین است و جمله اهل شهر  
 بعل ارد و در سر خزر لاله عظیم افتد و مردم شهر شجر ملک شود  
 سنجابان جماعتی باشند که قرآن خوانند و از خلق ایشان بگذرد  
 و بدل اثر کند و از دین اسلام خدایا بگذرد که تیر از گمان و در  
 آخر الزمان چنان رگبار د که اهل شهر در زیر رگبار کشتند اما بختی  
 ما و سبکی که از اینجا سی و چال هرون آیند و بهر جالی بنایاکی را  
 صنعت باشد که اگر جمله بدکان خدا را بکشد بکند و در اهل شام  
 از رعد و برق هلاک شود و اکثر بعد از آبادانی و کثرت سیواکن جهان  
 شود که هرگز آبادان مگردد و در کرکان مردمان باشند که دلهای  
 سخت باشد و فاسقان بسیار باشند اما سبکی باد و قوسر که بخانند  
 مردان بسیار باشند و سرزمین از مسلمانان هرگز خالی نشود اما چون در آن  
 چون کثرت خلایق بسیار شود و شهر خراب شود و اهل همان مظهر مهدی  
 الزمان بپوشد از تنگی معیشت پریشان باشند و در خطر همتان مردم  
 صاحب کمر باشند و فاسقان بسیار و از کوه و دایمون اهل شهر را منفعت  
 اما در شهری مردم فتنان بیشتر باشند و بپوشد از اینجا خفته خیر و آخر الزمان

بر دست پیمان خراب شود و بر دروازه که متصل بکوه است خندان  
خلق گشته شود که عدد ایشان کس نمی انداخته خدای تعالی و در دروازه  
مذکور بهشت نواز از اکابر بنی هاشم نماز گذارند که هر یک از ایشان  
دعوی خلافت کند و مردی بزرگی را که هم نام بنی هاشم است چهل  
شبانه روز محبوس گشته بعد از آن بکشند و بر کار و لایق صفایان  
و اهل ای از محمد فخر و و بار خج ببار رسد چون امیر المومنین را آمد  
به بهمن نوع سخنان فرمود و از احوال شهرهای خراسان بیان نمود  
عمه گفت یا اباجین مراد تو بچه مملکت خراسان است یا نه و با ابا  
اچمه مرا بگو گشته معاینه شده بود با تو گفتیم و از آنکه تو را مردم کی  
شهر نیست البته آنست که ترک خراسان گویی و روی بولایت دیگر  
آری که این نیز معلوم شد که فتح خراسان اولی امیر را باشد و آخر  
بنی هاشم هم در کتاب کور مسطور است که چون طلحه و زبیر بن  
عبدون گفت امیر المومنین کرم الله وجهه صلاح کار و دنیا و آخرت خود  
دست نه قرار دادند که مکه مسقطی رفته در آنجا محضت باشد اندام  
نزد امیر آمده گفت غم آن دارم که چندی عمره مکه رویم اگر اجازت

فرمود سبب عمره نمیدیدم که در آنجا طریقه اندیشه دارم  
اول کار شما را نگفتم که مراد از خلافت صوری غنی است یا حقیقی  
ثالثه تجویز کردم بر شما نیز میکنم تسبیل نکرده فهمیده خوردید که  
نفاق کرده با تو موافق باشیم و بر عهد و قول خود بیات کنیم  
امروز اندیشه دیگر کرده مکر و عجز پیش آوردی و حق سبحانه و تعالی  
نیکو میداند هر جا خواهد بود و میفرماید خدای تعالی اجواب  
و ادالیهان ببرد و سر در پیش افکنده سپردن آمد بطرف مکه و  
شدند و بکجه رسیدند ام المومنین عائشه را با خود متفق ساخته  
جمع کرده متوجه بصره شدند چون لشکر ایشان بالشکر طهر اثر بر  
المومنین مقابل شد دست حق پرست برداشته گفت خداوند  
طلحه بطوع و عنیت خود با من بیعت کرده عهد شک او را زاده ازین  
مهلت مده و مرا از کیدش نه و دی باز رمان و زیر حق مملکت  
نداشته میان من و اهل اسلام جنگ نکنی و سیدان که ظلم میکنند  
تسبیان نمیشود و نیز او را از من کفایت کن نیز دعای امیر المومنین  
کرم الله وجهه به جهت حاجت رسید و در همان دور و فطیحه در آن



شدند پس هم در کتاب خود روضه الاحباب و حبیب المصطفى  
 که چون لشکریان طلحه و زبیر شومی از حد گذرانیدند و مردم را  
 زخمی ساختند فرمود که بیایید این مصحف از جانب من بپوشان  
 قوم باغی بوده با و امر و نواهی قرآن مجید دعوت کند مسلم نام جوان  
 از بنی محاسب پیش آمد و گفت یا امیر المومنین من بدین کار قیام می نمایم  
 فرمود ای جوان ایشان تو عظیم کتاب الله نگاه داشته ترا هلاک  
 میکنند و امیداری گفت آری فرمود اول دستهای ترا بشمر و بپوش  
 پس ترا زخمی کرده باک سازند مولفه بار سر نه زنی و بار عشق  
 بان که درین راه کسی بهر نامان نرود عاشق نیست که در راههای  
 کر و دشت زنی خواهش خانان نرود و جوان گفت جوان رضا خشنود  
 خدا مرا حاصل خواهد بود باک نترسم از هر گونه بلای که پیش آید  
 المومنین او را دعای خیر کرد و جوان قرآن از دست شیرزدان زلفه  
 بمخون این بیت تکلم نمود مولفه بهمن رهبری عشق میروم رهی  
 که زیر پای بحر شیر نمی آید چون پیش این بی برد گفت ای مردمان  
 امیر المومنین که پیر عمر و داماد و وصی محمد مصطفی است صلی الله علیه

۲۳۹  
 و سلم این کلام الله را که عزیز و پست نشانی ایمان است و ستاره  
 و خود را معزول کرده میگوید من شما بکلام خدا که میباید بخوانید  
 تکیه و محراب پیش میباید و از زنجشک شوی حیوان را اندر کشید  
 و خود را بدست خود در باک است ببری سیند ازید چون جوان این  
 این نصایح را که گفت که از شما جوان ایشان شمشیری کشید و حواله  
 کرده هر دو دست پیش قطع نمود قرآن را بر و باز و برداشته  
 بر زمین با کینه خود نگاه داشت آواز هر طرف آمده بدرجه نهاد  
 رسانید مولف کو به مقصود از حکم بر این نوع مقولات میباید  
 صی بهت بلکه اظهار کشف امیر المومنین است اگر درین محل معنی آخر این  
 بر غم گوید که او نیز یکی از صحابه است کرده باشد زیرا که او بیست و نه  
 ناقص نیست هم در کتاب خود روضه الاحباب و حبیب المصطفى  
 امیر المومنین کرم الله وجهه بعد از فتح حرم مکه و بیرون رفتن از مدینه  
 نمود چون بجانب کوفه غم زدن کرد فرمود تا منبری در مسجد کوفه  
 پس بر منبر ایستاد بعد از حمد و ثنای تباری تعالی و درود بر محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرد از امر قوم و معاندان خود و مندرج

و بعدی در آن مجمع حاضر بودند بر خسته چند سوادال کرد از فن غریب  
 امیر المومنین کرم الله وجهه اخبار نمود و او را از امور واقعه حمله  
 غریبه از روز انشاء خطبه تا قیام قیامت که در هر شهری چه فتنه  
 روی نماید و چگونه خراب گردد و مقصدی تخریب آن که باشد و جنبه  
 واقعه واقع شود و بر که واقع شود و در شرق و مغرب اوقات  
 گوید ما آن خطبه مطول را احتمه ملال مستمعان مطالبان ترک کردم  
 بعد از آن جناب لایب کفایت بداند و آگاه باشد بدانکه  
 که قیامت قائم گردد و الا بر سر اخلق و بدتر از آن در روز  
 جمعه باشد غره محرم حرام باشد که این خبر را حاضران و نمایان رسانند  
 شدیدی در میان  
 در شواهد النبوة بطور  
 که بروایات صحیح شریعت پیوسته چون امیر المومنین بای مبارک است  
 نهادی اقتضای تلاوت قرآن مجید کردی و مایای دیگر رکعت دوم  
 رسیدن ختم نمودی و بروائی به کام سواری تالاب تالاب  
 تمام کردی و به دست هم در کتاب مذکور مسطور است که چنانچه در

۲۲۰  
 شهابت امیر المومنین دو مرتبه حجت بن محمد مدد را ملوک مغرب  
 را باز کرد و اندک کم تبه در عهد جناب امیر و صلی الله علیه و آله وسلم  
 در سال هفتم از هجرت بعد از فتح خیبر در منزل صبا و مرتبه دوم  
 از وفات امیر و صلی الله علیه و آله وسلم ام سلمه و اسماء بنت  
 و مبارک بن عبد الله نصاری و ابوسعید خدری رفیق الله عنهم و است  
 کرده اند که در منزل مذکور امیر المومنین پیش سید المرسلین بود  
 که آثار وحی بر پسر و ظاهر شد و از گردن وحی سر مبارک در آن منزل  
 امیر نهاد و زمان نزول وحی بر مرتبه مقدم یافت که آنجا غایت  
 و امیر المومنین نماز عصر نشسته باشد و او انمود و چون وحی نازل  
 آنکه در رب بیدای برادر نماز عصر از تو فوت شد گفت رسول الله  
 باشا ره او انمودم فرمود دعا کن اخی که خدای تعالی بهر کس دعا  
 آفتاب برگرداند و تو نماز عصر را بوقتش گذاری امیر المومنین بر  
 خواسته دعا کرد آفتاب فرو رفته باز برآمد چنانچه شفاعت آن بر  
 و عامون تا وقت و خاتمی روی زمین برای العین مسابده این  
 نمودند و بحسب رعب مغرور و ند و اسماء بنت عیس کوه از آفتاب



وقت غروب آوازی می آمد مانند آواز آره و خارق فکر و در گشت  
 طحی و شفا و صوغی محرقه نیز مسطور است و آنچه بعد از غروب آفتاب  
 سپهر صفا بفرست عقی روی نمودنت در زمانی که خیر اوج و لایب  
 کوفه گردیده خوست از فرات بگذرد که وقت نماز رسید با طائفه  
 از اصحاب خج و بادای صلوٰه عصر قیام نمود و ساریجا به چون بگذاردن  
 پامان مشغول بودند نماز عصر از ایشان فوت شد و در آن باب بعضی از  
 متابعان سخنان بر زبان آوردند چون میرالمؤمنین آن حالات مشاهده  
 فرمود از قافله جدا شد و فرمود که آنجا که از آنجا می آید  
 المؤمنین اجابت کرده آنجا که رفته را بپایند و این را تا آنجا که  
 که از رند و به کام غروب خیابان به نواک مسجوع می شد که مردم از  
 خوف و تپش و تهلل ملک جلیل اشتغال نمودند و جنبه ی از کار سلف در  
 اشیا خود نیز ازین معنی خبر میدهند حکیم سنائی گوید پس خوش  
 ز بهر کار و دست چه حرج را گشتن تا زنگار بار بر نشاندن خضر  
 چرخ را آتشین دین و متوجه جمال ازل باشد نور الدین نعمت الله  
 و کی که برفت و سطر از جانب و الدوش و سطر از طرف الد و غیر

۲۴۱  
 ز نو بهما جد مولف می شود در دیوان پیمان خود گوید  
 باطن احمد علی مرتضی است ظاهر احمد امام نه است  
 از حکم حیدر باز گشت مهر و مهر آری حکم مرتضی است سید  
 حاج آبی گوید که سحر و جادو در وقت او پیش از آنکه از  
 فرض روزه باز گردید از سوی غرب در قناب شمع سندی  
 شیرازی نویسد قناب از راه معرک باز گشت ای مونس تا  
 بجای آورد امر خاق عیاضی فخر گوید امام اوست که در  
 از اراست و بجای فرض این باز گردید و از دست حاکم  
 سلیمی گوید آنکه گشت از برای اوج مهر و دلاوری علیست  
 ملا حسن قاضی نویسد حکم اوست کردن زانچه بهر نماز و بجای  
 آمد بر روی خضر خاور نا تقی گوید از بهر تو دو گشت گشت  
 خور ز خاور چون سخن می گوید و ما بهر فلک شمس در شایان  
 مسطور است که اهل کوفه گفتند با امیر المؤمنین است مسطور است  
 که شمر را ضایع ساخته چه باشد که از خدای در خواست کنی که آب شود  
 برخواست بمنزل فوفش نازل خود در آه و خالین بر درش منتظر

بعد از ساعتی خرقه مشرکه رسول در بر کرده با روی چو ماه تابان  
 بیرون آمده است طلبیده سوار شده مهر المومنین حسن و ابی المومنین  
 علیه السلام با وی و همه دغان در رکاب منطاب ایشان چون نه  
 فیروزی بکنار فرات رسید فرو آمده و در کعبه نماز گزارده و آن  
 برخاسته عصابه استحق بر سر گرفته بجانب آبشارت کرد و دیگر  
 کم شد پس بیدار بست گفتند هنوز کمتر میجویم باز اشاره کرد و دیگر  
 دیگر کم شد و دیگر باز اشاره کرد دیگر کم شد و درین مرتبه مردم از  
 بلند کرد و گفتند یا امیر المومنین همین است پس هم در راه  
 النبوه می آرد که امیر المومنین روزی بر بالای منبر فرمود منم عبدالله  
 و برادر رسول الله و وارث مصطفی و تابع سید النساء و من پیوسته  
 هر که غیر از من این دعوی کند خدای تعالی او را ب عقوبات نازل کند  
 مردی برخاسته گفت کیست که او را منسوب نماید که گوید اما عبدالله و آن  
 اخ رسول الله بخیر گفتند و در دماغش سید اشیر خجانه که مالش گرفته از  
 مسجد بیرون کردند چون از قوم او رسیدند که بیکجا بیایند و این  
 بود گفتند نه نسبت هم در شواهد النبوه مسطور است بلکه چون امیر المومنین

کرم الله وجهه اهل کوفه را بخبردارسی محمد بن ابی بکر تحریص کرد و حاجت  
 گفت خدا یا کسی را بر این طایفه مسلط گردان که هرگز بر ایشان رحم نکند  
 و بروایتی گفت غلامی از ثقیف برایشان که همان شب حی طایف  
 متولد شده و با من بگفته رسید بچه رسیدیم هم در شواهد النبوه مسطور  
 که یکی از صالحین گفت بشی در خواب معاینه کردم که قیامت قائم شده  
 و خلائق در حساب که دشر کرده از صراط گذشته و دیدم آن  
 الله علیه و آله و سلم بر کنار حوض کوثر نشسته و امین علیها السلام مردان  
 آب میدهند پیش ایشان رسیده گفتیم ترا آب میدهند و اندر نزد رسول  
 رفته گفتیم یا رسول الله ایشان را بگو که مرا آب بدهد رسول صلی الله علیه  
 و سلم فرمود ترا آب بخوابند و او را که در جماعتی تو خوار میست  
 علی را نوبت میکند و تو او را منسوب میکنی گفتیم یا رسول الله مرا استخانت  
 آن نیست که منع او تو انم کرد رسول که روی من زاده فرمود برو و او را  
 بکسر من او را در خواب گشت پیش رسول آمدم پس رسول صلی الله علیه و آله  
 سلام فرمود ای حسن این را آب است ام علیه السلام مرا آب از من بخواه  
 گرفتن نمیدانم خوردم باینه که بهول تمام سیدار شده و منو ساخته بمارش رسول



ناکاه آواز برآمد که فلان کس را در جامه خواب کشته اند بعد از لحظه  
 کاشتهای حاکم آمدند و همسایگان را گرفتند من مشر حاکم رفقه گفتم  
 این خوابت که من دیده ام و حق تعالی آنرا برت گردانیده و خوا  
 با وی حکایت کردم گفت خراک اندر خبر و برو که تو سکنای بی مردم  
 دیگر نیست هم در شواهد النبوه است که در مدینه شخصی نسبت با تو کرد  
 کرم اند و جبهه بخان ناشایسته ملکیت بعد از آنکه بر ادعای بزرگ  
 اتفاقا آن روزی شش خود را پیرون کشته همی در آمده میان جمعی  
 نشسته بود که شتر از جای خود و جبهه میجو در آمد و او را در زیر پند گرفته بر  
 مالیده تا بکشت نه هم در شواهد النبوه از امام حسین علیه السلام منقول است  
 که از اسم بن شام الحارومی و الی مدینه هر روز جمعه غار از یک منبر نشاند  
 در آنست امیر المومنین زبان کثرت و نامت را میگفت هر یکی از جمعی  
 که شتر میخواست بود و ندانم چه بگوید منبر از فکر خوابت هم دیدم که قبر را  
 مدتی اندک غنیمت است که بکاف و از آنجا که می ایستاد و شجده بیرون  
 آمده مرا گفت عید الله ترا اند و باین بسیار و آنچه این شخص میگفت که من  
 فرمود چشم کشا و بدین که خدای تعالی با وی چه میکند چون چشم کشا دیدم

از منبر بجا و بمرد مولف گوید مطابق نقل مذکور واقع که مشهور  
 که است امیر المومنین است در سنه هزار و بیست و چهار در مدینه  
 متبر که جمیع مظهر مروت صورت واقع که سعید نام شقی یاری است  
 که نام خادش عثمان بود و منی بکشد مننه چون بمقتضای شربت حرم  
 سر میزد و خادش ملکیت چه کنم مرا ادب نام عثمان مانع است و کرده  
 ترا نادب میگردم روزی آن نایاب از جهل بهزل در آمد گفت  
 آسان کنم نامش علی بگذار و کردش لشکر اتفاق آن شخص را  
 بعد از سه روز با چندی از مومنان برای تیر اندازی به  
 سوار شد چون در میدان شتالت خت ناکاه محاذی است که ارما  
 بخت آمد و خیانت ضربت خورد که بر او فدا و مهره گردن شکسته  
 و سینه شل شد و خون از بینی و دیده کج کنش روان گردید و با  
 لحظه و حش از بدن مفارقت کرد و بدرکات اسفل السافلین رفت چون  
 آمدند و یکی از انبای ملوک و خویشانش در روضه قدوه العارفین  
 خواب بخوابید و نور صفحه مدفون ساخت بعد از دو روز و قریه  
 خدایت بنامی علی بن ابی طالب نور الدین محمد جهانگیر شاه مد الله تعالی

از برای طواف در قدس و سجد و سجده و آید چون قبر تازه  
نظر کنما اشران و دو دمان سلطنت را در حصار استفسار نمود  
این قبر گشت که از مقربان نام آن شقی و حقیقت نامی او بعضی  
رسانید خلافت پناه از روی غصب سر اعتراض آمده گفت هرگاه  
عقیده این شقی حدیث بود پس نسبت است که مکان شریف مدونی  
باشد القصه حکم حیدر بر حدیث را کند و در فرمایند کند  
و مکان گرگین بن بخش را کند و خور و در دست خود او  
دار تا خوری در تیغ لفظی خیم عادم غا و اده  
مطورت که امیر المومنین یکی را گفت تو اخبارش که از امیر المومنین  
او انکار کرد امیر فرمود سوگند میخوری او سوگند خورد و فرمود اگر در  
قسم کاذب شتی خدای تعالی ترا کور کند و راوی گوید آن جا سوگند  
بخت روزی نماید خدایا که عصای بر گرفته می کشیدند میخفتند  
در شوابه النبوة و حبيب السیر مطورت که روزی امیر المومنین منقار  
قسم داد که هر کس از رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد که فرمود من  
گفت مولای منی مولای او ای شهادت نماید و از دهن از نصار

۲۲۲  
کواهی و اندک مگر یکی که این حدیث از رسول استماع است و گمان  
می نمود شاه و لایب پناه اور مهتاب گردانیده و مودای فلان  
تو چرا کواهی ندادی با آنکه تو هم شنیده بودی گفت سب کبر  
بر من غالب شده امیر المومنین رو بسوی قسله کرده گفت الهی اگر این شخص  
دروغ میگوید بر منیدی بر شتر پیش طلب بر کردن یعنی علت بر من  
موضع که عامه شمس خود را در دای گوید و گفتند شخص او بدست  
در میان دو چشم او پیدا آمده بود و از زید بن ارقم مرویت که  
گفت من نیز در همان مجلس ضر بودم و گمان شهادت نمودم  
بر آن ایزد سبحانه و تعالی بعد از عدل خود و شمای خیم  
ز ایل گردانید و پوسته زید از اظهار شهادت اظهار داشت  
سکزد و از حضرت اکر ام الا کر من جل خاله طلب آمرزش می نمود  
لناب عالی از جابر بن صار می چنان مرویت که روزی امیر المومنین بر من  
بر آمد و خطبه خواند شامل رحمة و شای باری تعالی و گفت محمدی  
صلی الله علیه و آله و سلم در غایت فصاحت و نهایت باغت از خط  
باشعش بن قیس و خالد بن یزید و برادر بن عازب این را مکر کرده



ای شهادت اگر تو حدیث من گنت مولا فعلی مولا از هر دو سماع  
نموده باشی و ادای شهادت کنی نمیراند ترا خدای تعالی تا نزد خود  
برد و چشم ترا و ای خاله اگر تو شنیده باشی از رسول و گواهی ندی  
امروز جهنم و لایب من نمیراند ترا خدای تعالی الا بطریق حاجت  
و ای این عازب اگر تو شنیده باشی و گواهی ندی نمیراند خدای تعالی  
ترا مبتلا نکند از بصری که آنرا عمامه نتواند پوشید الهی گفت  
امیر المومنین بر من از کبر سنان غالب شده با بفعل این حدیث  
ندارم و آن سه صحابه دیگر عذری معروض داشته که آن شهادت  
جابر انصاری گوید و الله دینم که شهادت را هر دو بخش گور شده  
و میگفت که ای محمد که امیر المومنین دعا کرد بر من بعد از بنی و عازب  
بعد از آخرت و خاله مرد و اهل او در منزلش دفن کردند چون مردم  
قبیله آن شنیدند بر در خانه شش بستند و شتر را کردند و این قاعده  
حاجت بوده و این عازب معاویه و ابی بنی کرده بود و در آن  
مرد و از آنجا هجرت کرده بود و سپس بنی مایک او دیدم که مبتلا شد بر من  
چنانکه می پوشید و عمامه آنرا پوشیده نمیدادند و بنی بر زبان میزدند

بر منان و پیشوای صدیقان جاری شده بود و بخیان شد و شد  
هم در شهادت و دلائل النبوه و دلائل النبوه مسطور است که روزی امیر المومنین  
در رجب از یکی سوالی کرد او خلاف واقع عرض گفت چرا دروغ  
میگویی او گفت حاشا که دروغ گویم فرمود بر تو دعای بد خوانم  
کرد که اگر دروغ گفته باشی خدای تعالی ترا کور کند گفت بکن این دعا  
کرد و او می گوید و الله آن کذابان رفت از رجب مگر این باشد  
در دلائل النبوه مسطور است که فراس بن عمر رضی الله عنه  
را در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله و سلم صدای عارض شده بود  
اندر و ریت مبارک خود پست بچشم و بر یکدست موی برپایان  
وی برست و نموی خاریت و آن درد از سر او برفت و در آن زمان  
که خوارج بر امیر المومنین کرم الله وجهه خروج کردند و فرستادند  
موانعت کرد آن موی از پیشانی او برخت و فرستاد آن خبر عظیم  
پیدا شد و می را گفتند میداند این سبب آنست که بر امیر المومنین  
خروج کردی قبول این معنی کرده بایستد گویند باز موی برپایان او دیدند  
آمد و در از وی برفت و او می گوید پیش از آنکه موی از پیشانی او برخت

بود و دیدم و چون بخت دیدم و چون رست باز دیدم منتظر  
 مصباح القلوب مسطور است که خارجی مخصوص پیش امیر المومنین کرم الله  
 وجهه آمده با و از بلند سخن کرد امیر بانگ بر وی زد او بصورت  
 یکی گفت یا امیر المومنین بانگ بر من مرد زدی یک شد ترا چه هست  
 دفع معاویه گفت اگر من خواستی معاویه را بر تخت جباره پیش من  
 آوردندی هیچ توقف ز رفتی لیکن خازنان خدایم یعنی از انبیا  
 آن سری بود اعراض کنیم ضایحه حق تعالی فرمود بل هم عباد و مروت  
 لایسته با بقول و هم بامره بعلولن بعد از قرأت است و فرمود ای  
 کمال آخرت بخت رست از عقوبت بماند هم در مصباح القلوب  
 از امام حسن عسکری رضوان الله علیه منقولست که چون امیر المومنین کرم الله  
 وجهه بکنک صفین میرفت در صحرائی فرود آمده بود و خوبت باری  
 طهارت و جمیع از منافقان گفتند بیا سدا ز فقه در عورتش نریم  
 المومنین از صفای طن بهر مانده الضمیر آنها مطلع شد و در مقام خست  
 بود بمافست یک زن سکر از یکدیگر دور تعبیه گفت اند و خست  
 ده که وضعی میگوید میگوید یک زن و یک شوهر قهر آواز داد در حین جوان

مشتاقان مهجور روی با یکدیگر آورده هم افروشی نمودند پس  
 گفت مرا به پیش درختان حنیت بجای خود برو و در درختان  
 بیجیل نام بجای خود قرار گرفته امیر المومنین در صحرائی نشست که  
 میخواستند بجای او بنشیند و گویند که میزدند و چون روی میکرد اندیدند  
 ایشان روشت میشد تا وقتی که امیر المومنین فارغ شد  
 مصباح القلوب از امام محمد باقر رضوان الله علیه منقولست که مردی  
 مارا بهی یافت امیر المومنین فرمود بنگرید پس اسیر او را از او  
 کرد فرمود بعد از پنج روز و دو شب از سر و دماغ این مرد برآمد و بوی  
 چون اسیر خود خلافت بر خاکش حاضر بود و نگذشت که امیر المومنین آمد و با  
 بر کورش چنان زد که شکافته شد آمد و بر خاسته گفت که هرگز  
 ننشستم علی ابن ابیطالب را و کند امر خدا و رسول را و کرده باشی  
 امیر بخیر فرود شد و قبر روی رست گشت هم در مصباح القلوب  
 مسطور است که روزی امیر المومنین در رجبه نشسته ملکیت نموده اند  
 و برادر رسول الله و بخرمن دعوی بر او ری رسول خواند کرد مگر  
 که ابله مردی برخواست که گفت من دعوی این نمیکنم را و میگوید



کلهوی انعمی چنان گرفته شد که در طوطی مرغ روح از نفس فانی برآورد  
در کفنج چشمش این ساخت مولف گوید بعد مطابق نقل مذکور در  
که مشرب جارق مهر المومنین است در حضور فقیر روی داده و  
که روزی پیش والد فقیر یکی آمده گفت یا حضرت در باب معایبه  
منیر ما نه گفتند ما صوفیم و حکم الصوفی لانه است صلح کل مشرب  
سابل گفت اگر چه احوال محنتی مطابق معال است اما کما تا  
التامل فلا تنهزل اشکال طالبان علامت کمال است متکلم فرمود  
ظاهر از روی تقصیری عظیم صادر شده که هیچ کس  
موسوم معایبه نمیکرد اندکی از حضار عبد الله نام رفته به بدر خود  
بحاجی صاحب بود گفت امروز بر من ظاهر شد که میر عبد الله شکین  
کوشه تشیع دارد و نقل محکم من و من کرد پدرش گفت بمن طوطی  
و از جانب من بگو که حاجی صاحب میگوید اگر خانه من پیر متولد شد  
معاذیه کنیم آنچه پدرش گفته بود در وقتی که قبلکاهی قدس بر کتاب  
بودند آمده گفت از پس که صاحب تحمل و حوصله بودند در این غرض  
از روی شغف و محبت که جانی ذات فانی الهیه بود گفتند

شبهه لایق شان مردم آدمی نیست که بخواهد تحت کسی در پیش کسی بنشیند  
آنست که ترک بن وضع نمایی المقصود که در اثنای شجیت رفته اند  
تغیر و جذب از نشان ظاهر شدن گرفت و تا بجای رسید که باطل  
مستی تقدیر را ترک کرد که حاضرین را از قریب خیره داشت پس از است  
حق پرست افکنده پرسیدند فرزند در چند ماه متولد میشود گفتند  
در منزل داده است و اقل شش ماه فرمودند رفته پدر خود را بگو  
تا شش ماه در دنیا زندگان کنی اما کلاه فقر بر سر نهاد و ششم و دهم  
حقیقی امیر بر حق و امام مطلق نرزه شایم بغیر الله تعالی  
درست چهار ماه مرغ روح از نفس فانی آن متعجب از کرده با  
که برایش چنین بود رفت بعد از استماع خبر او متعجب و متعجب  
بمرتبه که اشک از دیده حق من روان گردید و در اثنای حال فرمود  
این نه طریقه فقر و درویشی است که از من خبر را آمد بانه در حق  
دعای نیک میگویم که کنی از حجابان اتمیه معصومین نباشد اما آنچه  
شده بعد از آنکه بود و در این نیست بر زبان فرقی بیان را بنده  
در پس آینه طوطی صوفیم و شسته اند آنچه است و از این گفت بگویند

مستحق هم در مصایح القلوب مسطور است که روزی امیرالمومنین  
نزدیک بدرخت انار خشکی نشسته بود و جمعی از ماتبه آن درخت  
حاضر بودند فرمود هر روز شما آبی بنمایم چو مایه موسی بر سجایا  
حضار مجلس و سنان گفتند نعم یا امیرالمومنین فرمود برین خشت  
نکیرید چون دیدند آن درخت فرخنده بخت در آینه از آمدن برشته  
چنان بارور گردید که هیچ آفریده مثلش ندیده بود پس فرمود ما  
ای مومنان یک یک بر خوسته لبم الله گفته اند اما باز نگویند  
قیام نموند بعضی از ایشان دست دراز کرده اند اما میگویند بعضی  
دست دراز کردند شاخ بیا امیر گفت گفتند یا امیرالمومنین چرا  
میرسد و بخت بعضی گفت گمانیکه چنانند دست ایشان میرسد اما  
و چنانند دست ایشان نمیرسد و فردای قیامت نیز چنان خواهد  
دوستان ما درخت بر سر بر بای مرصع مکیه زده نشسته باشند و  
میوه خواهند درخت بر سر فرو آرد و ایشان میوه باریک نگران  
فعالی و ولایت قطوفا تدلیا و دشمنان در و زخ با اهل بهشت گویند  
افضوا علینا من المار او مازکم الله ایشان در جواب گویند ان الله

حرمها علی الکافین یعنی بدرستی که اندر تعانی نعمت شربت را از کفار حرام  
گردانیده هم در مصایح القلوب مسطور است که روزی امیر  
از امیرالمومنین انار طلب نمود و در وقتی که آنحضرت کرم الله وجهه  
مسجده بودند دست بسوی سترین سپرد و در آن درخت شاخ نبری از  
ستون ظاهر شد چهار انار از درجه به با مام داده فرمود پس  
خود بهر حاضرین عرض کردند که یا امیرالمومنین این انار از کجاست  
فرمود از بهشت گفته تو بران قادری فرمود آری من نعم  
و جیم هم در کتاب مصایح القلوب از پیغمبر علیه السلام  
منقول است که روزی در کوفه بخدمت امیرالمومنین رفتم و چون  
فرمود ولت ایل اهل و عیال است که در مدینه اند گفتم ای فرمود بعهده  
ادای نماز عشا بر بام سرای من بیا چون رفتم فرمود چشمم بر هم  
نهاده ام فرمود و کجا چون گفتم خود را در خدمت امیر بیا  
سرای خود در مدینه دیدم فرمود پیش اهل خود رفته عیدت را  
کن من ایشان را دیده در خدمت امیر باز آمدم فرمود چشمم بر هم  
نهاده ام فرمود و کجا چون گفتم خود را بر بام سرای امیرالمومنین



در کوفه یافتیم گفت ای پسر مردم دعوی میکنند که زن ساحر  
 در کتب از عراق عرب بند میرود او با وجود کفر بران قادر  
 ما با امان چرا قادر نباشیم و بدانکه زو صف بر حیا  
 بود از کتاب خدای تحت بعثت از شهر ساج که یکجا بود  
 و طرقة العین پیش سلیمان علیه السلام آورد مشک و صیغ  
 المساین ام و علم هر چهار کتاب دارم قادر باشم را آنچه  
 هم در مضایج القلوب اندام سلمه رضی الله عنهما و  
 که روزی سه نفر از مشرکان عرب آمدند گفتند تو دعوی میکنی  
 که از ابراهیم موسی و عیسی فاضلتر و فعالتر از ایشان هستی و می  
 الله و توستی اسر و صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر از ابراهیم  
 بود من چیست اندام و چیست بهتر است از خلیل و اگر از موسی و  
 سبحانه مکالمه کردن در لیل المعراج بر عرش عظیم با حق تعالی  
 سخن کردم و نمود هزار سخن از هر شریعت و طریقت و صفت جنت  
 پس بستمای مبارک هم زده بزبان معجزان فرمود یا علی زبا  
 امیر المؤمنین و الغور حاضر گردید اسر و در بیابان نام و سرور

بر پشانش بوسه داده پرسید گنج بودی یا نه گفت زنگنه  
 فرمود پیر این مرا پوشیده با این سه نفر بگو یوسف بن کعب  
 دعا کن تا بیکت دعا تو حق سبحانه و تعالی او را زنده گرداند  
 المؤمنین پوشیده با این سه نفر چون رفت ام سلمه کویدین  
 با جازت اسر و رفتیم دیدم که امیر المؤمنین بر سر کور مذکور  
 بن یوسف بن کعب آمده گفت ای صاحب قبر رخبر ما ذی الله  
 تعالی کور و خوش آمده بشکافت و پیری از انجا برخاست  
 گفت السلام علیک یا وصی خیر الدین امیر گفت کعبی  
 من یوسف بن کعب الا خدم و سیصد سال شد که از دنیا  
 نموده ام درین ساعت آوازی بگویش من رسیدم که شخصی  
 ای یوسف رخبر از برای عقد نفی خاتم انعام محمد مصطفی صلی  
 علیه و آله و سلم ان مشرکان بیکدیگر کرب گفته رسا و آتش  
 به اندک سبب غلبه شد محمد را چنین معجزه ظاهر شده گفتند  
 بگو یا علی ما بهیم خود باز رود امیر گفت ای یوسف بخاک که  
 نزدیکت و قبر و زود رفت و کور بروی خود بخود درست شد

در جلد هفتم روضه الصفا مسطور است که در حد و بابل نهیست که  
 المومنین هر یکی از آنها را چیزی مقرر ساخته که در هر سالی براه خدا بدهد  
 اگر وجه مقرر می دادند آب در جو بهای ایشان می رود و الا قطع می شود  
 مشیت و تفسیر امام حسن عسکری رضوان الله علیه مسطور است که زوی  
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم رو بسوی صاحب خطاب که ده فرمود که ای  
 یکی از شما دوش هزار و هفتصد درم قرض مومنی داد انموده امیر المومنین گفت  
 یا رسول الله من او انودم فرمود از من چیزی خبر نده و او را بیاور  
 اکنون یاران را خبر ده از آنچه کردی گفت یا رسول الله دوشستم  
 دیدم منافقی مومنی را امیر بخان چشتم مومن را داد و گفت یا علی بفرا دین  
 بر سر که خبر د هزار و هفتصد درم قرض بر من دارد و من در پیش او  
 از وی درخواست که مر همت بدهم نخواهم که او را بر من بیاورد  
 حق تعالی در خواهم تا کار تو باز و بس رو بسوی آسمان کرد و گفته خداوند  
 بحق محمد و آل محمد که دام این بنده مومن او کن دیدم که در آسمان  
 شد و او را آمد که یا ابا الحسن این بنده را بگو که دست بر زمین برد و چو  
 بدستش آید برگردد که حق تعالی آنرا برای خاطر تو زکرت دهد و از من

۲۵۰  
 چند تن که ریزه و کلونج برگرفت بحق تعالی آنرا از سرخ کرده اندیم  
 دین خود داد کن و بانه زبست خواجه کانیات علیه افضل الصلوات  
 و اکمل التحیات گفت یا خدیجه امیر اجل علیه السلام خبر داد که چون  
 فوت من از هزار و هفتصد درم قرض بر من رو هفتصد و هشتاد و یک  
 ندانم که منی خبر خدای تعالی بداند و کوشکها و مقامها و ریش و نهان  
 خدم و عید علی بن ابی طالب حق سبحانه کرامت کرد  
 مذکور مسطور است که امیر المومنین در مسجد کوفه با صاحب خطاب  
 بود یکی آمد و گفت تعجب میکنم از بنده دنیا زود گیرانت دور شد  
 نیست فرمود تو پنداری ما و یا میجوایم و ما را غنیه چند پس در آن  
 شمی تنگ ریزه برگرفت احوال بدست حق پرستش گوید برای من  
 شد انگاه فرمود اگر خواستمی همین بودی پس از دست فروخت  
 بدستور این تنگ نده شد در رحمت القلوب محفوظ شد  
 کجاست که در سر مسطور است که روزی جمودی حبه کشی کردی  
 پیش امیر المومنین فرستاده گفتند شاه مردان و شیرزدان می  
 زنده چیزی از وی سوال کن چون آن درویش را ریش آمد و ظاهر





شده پرسید دست تو که قطع کرد گفت امیر المومنین و وصی امیر المومنین  
پیشوای سفید رویان و مولای جمله انسان جهان غالب علی این  
ابو طالب ابن عباس گوید بحضرت دست تو بریده و تو مدح و ثنای  
او میکنی و انعام فرخنده و فرجام گفت چگونه مدح و تعقیب میکنم  
که محبت او بگوشت و خون من آمیزش یافته و دست مرا بخی قطع  
نموده بباطل ابن عباس بخیر است امیر المومنین رسیده آنچه از دست  
نموده بوده بر پیل تقصیل نداده عرض رسانید بزبان گوهر نشان فرمود  
ای برادر ماراد و ستمان باشند که اگر در وادی است ایشان را  
بار بار سازند غیر از محبت فطریه دیگر بر دل ایشان عبور نکند و  
داریم که اگر از شغف تمام عمل در کلویش این ریزیم خبر عدل و انصاف  
فرا ایشان خطور نکند انگاه رو بسوی امام حسن علیه السلام فرمود  
برو و آن غلام را باز آر امام عالم مقام حب نفرموده باز آورد  
فرمود من دست ترا بریدم و تو مدح و ثنای من میکنی غلام از روی  
و نیاز گفت مولفه بنده بشم ثنای تو گویم که خدا و رسول کشته  
بخیرت دست بریده اش بدست حق پرست گرفته بر موضع که قطع

۲۵۲ - بود و روی مبارک بر بالایش کشیده سوز و فدا کنده اند دم  
روح افزا بر دسید نه اطال بستی دست شد چنانکه گوید هر  
نبرد و بود و قد و ابرایش عطار و منطلق النیر ازین معنی  
میدهد از دم عیب کسی که زنده بخوبست او بدست بریده  
دست و ایضا عجب میم طایفه سلیمی رحمة الله علیه در دیوان خود  
این قصیده را بر پیل حکایت منظوم ساخته در زهره الزمان  
و حسن الکبار از مشیم التمار مروی که روزی در بلبه گویند بکبارت  
نامی حاضر بودم و جماعتی از محباب کبار نیز بودند که مردی قباخی  
پوشیده و غمازه زرد بر سر بسته و شمیری حامل کرده آمد گفت ام  
از شما که در زمره کما شجاعت بفرمود روی بفرمایید و ده غمازه کما  
بسر بسته و دلاوتش در پست اند شده و در اخلاق جمیده مقام  
رسیده و محمیه مسطقی را در جمع غزوات نصرت کرده و غیره را از  
پای افکنده و در خیر یک جمله کند و امیر المومنین کرم الله وجهه فرمود  
بسیار فضل بن از رعیت منم کسب رسالت بخیر میجو ای منم ملجأ و پنا  
اند و کسان و یثمان و مرهم خست دمان و سیران منم که عبادی عظیم



آید و حکم آن الله بحسب اخبارین تحمل و شکایتی کنیم نم کرد و در روز  
 و انجیل و زبور و فرقان و صف من مستطیرست منم قاف القرآن  
 المجید منم صراط المستقیم اعراب گفت با چنین سیده که تو وصی رسول  
 خدای و مقتدای اولیائی حکم آسمان و زمین بعد از رسیده سلفین  
 ترا باشد فرمود بلی سوال کن آنچه در دل از امری اعرابی گفت من  
 از جانب شصت هزار مرد که پیش از اعظم خوانند و کشته آورده ام  
 که در کشته دوی اختلاف نماده اگر و بران زنده کردانی تحقیق الم  
 که تو وصی رسول خدای و در دعوی خودی را ~~می گوید~~ گوید منم  
 مرا فرمود بر شهری نشین و در کوچه و محله های کوفه ندان کن که هرگاه  
 شاه ده کند آنچه حق سبحانه و تعالی این مطالب که است کرده و در  
 حاضر آید بفرموده قیام نمودم روز دیگر نماز بامداد گذارده و بپوش  
 نهاد و اهل کوفه در رکاب مستطاب چون موضعی که مقرر کرده بود رسید  
 آن اعراب و خباز را حاضر آرند چون آورده سر خباز بر داشتند  
 جوان دید از کثرت زخم پاره پاره کشته سرش بجای و پایش بجای  
 پرسید چند روز است که این را کشته اند اعراب گفت مدت چهل روز

فرمود و طلب خون که میکند گفت پنج کس اند از قوم این فرمود پیش  
 کشته نامش حرث بن حسانت که دختر خود با من و سینه بود آن  
 دخترش از او را نمود و دوستکاری زن دیگر نمود بنابرین کشته اعراب  
 گفت با امیر المومنین صورت واقعه چنین است که میفرمائی اما بدین ضمی  
 نشوم بازنده کردانی انگاره و بسوی اهل کوفه کرده فرمود ای اهل  
 کوفه بفرموده بنی اسرائیل بر کثرت نزد الله تعالی از وضعی خاتم نبیا  
 خپا که جمیع از بنی اسرائیل عضوی از آن بفره بر کشته زنده بود که  
 هفت و زار کشتن او کشته بود حق سبحانه و تعالی از زنده است  
 من نیز از عضای خود برین مرده زخم که فاسد است از آنچه بنی  
 اسرائیل بران کشته زنده پس بای رست خود بر کشته زنده فرمود  
 قیام باذن الله بامداد که بن حنظله بن عثمان بقدرت الهی انجوان  
 شده لبیک لبیک ما حجة الله في الایام و انتم الفضل الایام بعد  
 رسول الله علیه السلام گفته برخاست امیر المومنین فرمود ترا که ام  
 بود گفته بن عمر بن حرث بن حسان چون این واقعه غریبه را حد  
 مشاهده کردند با و از بلند زبان مدح و ثقیب امیر المومنین گفتند

بن فرمود ای عرانی چون بروید قوم خود را خبر کنید از آنچه  
 بحکم خود دیدید گفتند ما عهدیستیم با امیر المومنین تا زنده ایم  
 از مازست توجدا نکردیم و هر دو نفر در خدمت کس فیوض نمودیم  
 تا در حرب صفین بدرجه شهادت رسید مولف گوید آن هر دو تن  
 در خدمت امیر المومنین سرازیر و ممتاز بودند و بمنمونیان غلام  
 بدل که از واردات فیض ایات قد و الاحقیقین شاد و طیبند  
 سزه که از حادث الله به چهار و سطره حضرت بزبان بیار و لسان  
 اظهار اخلاص و اعتقاد می نمودند بیا علی است <sup>در این</sup>  
 هیچ نسبت حاصل حق تعالی چه خلق ما میکرد تخم مهر تو گشت در دل  
 جاودان خاک پائنت مسکن مستور و منزلت از دست  
 رها کنیم حل نکرد و غیر مشکل هر چه خواهد مگوی کوز حسد بنا  
 جاهل و مجادل اگر چه ما ناقصیم یا حذر لطف تو کامل و مکمل  
 هست طیب نسل آل علی کی بود هر خبیث قاتل <sup>هم در این</sup>  
 لهذا نس این مالک مرویست که زرنوا حی زشت و دهن بود و هدف  
 نام از آن جا باطلی برای رسول علی علیه السلام در نزد

بطلب عمر و عثمان و ابوبکر و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن  
 فرستاد چون صحابه مذکوره حاضر آمدند آن بساط را کشیدند  
 بر تضحی علی گفت بنشین و مرا و دیگران را نیز امر نمود و با امیر  
 المومنین گفت یا اخئی یا بادر بیک که این بساط را بردارد و فرو نه  
 امیر یا بساط را بلند برداشته برپا آورد پس گفت فرو نه  
 نهاد فرمود یا ران میدانید که این کدام موضوع گفتند  
 فرمود بر در غار اصحاب کف آمدیم که حق سبحانه در قرآن مجید  
 میفرماید ان اصحاب الکهف ارقیه کابوا من آياتنا عجبا کنت  
 بر خیزید و سلام کنید یک یک بر خوسته بر اصحاب کف سلام  
 کردند هیچ یکی جواب سلام ندادند چون امیر المومنین رجعت  
 کرده گفتند السلام علیک یا امیر المومنین و خیر الوصیین و امام المومنین  
 فرمود ای اصحاب کف ایجاب سلام کردند حیرتشان را  
 جواب سلام ندادی و بمن در سلام سبقت نمودید گفتند السلام  
 کنیم و جواب <sup>بهم</sup> مگر به منی و وصی تو محمدی و تو فاطمه و حسن  
 علی و یاسین اید و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید



سلام علی الطه و یاسین و مانند کان او نیم مار فرمان بویا  
 بخاطر آورد و اطاعت تو بر فلان و حب است حکم خدا و رسول از  
 بهر آن تو سلام و کلام کردیم اصحاب میگید مگر نگاه کرده خاشاک  
 کشیده بعد از آن امیر المومنین گفت هر کدام بجای خود بنشینید  
 امیر یار فرمود لباط را برداشته در هوا برد و بعد از ساعتی فرمود  
 امیر بر زمین نهاد امیر المومنین فرود آمده با بر زمین زد و خیمه اش  
 ظاهر شد و وضو ساخته اصحاب نیز فرمود وضو تا زید که با رسول  
 تعالی یک گفت نماز صبح میگذاردیم نگاه موجب است بشارت  
 امیر با لباط برداشته در هوا برد و بعد از زمانی گفت فرو نه جو  
 فرو نهاد و رسید رسول خود را یافتیم در حالی که از نماز صبح میگذشت  
 گذارده بود و گفت و گویا رسول گذاردیم چون از نماز فارغ شد  
 ای انس مرا خبر میدی من خبر دهم گفتیم بایک رسان این سخن را  
 مبارک تو خوشتر آید این گفته گشته را چنان بیان نمود که گویا  
 با بود و از اصحاب منقول است زمانه که با لباط را بر میداشت  
 میزدی برو که آواز ما گیه آسمان می شنیدیم که لغت میکردند بر شما

آل محمد اللهم از دولا تحقق قسم که می گوید مبارک ساخت مرکب  
 اصحاب کف آن بلی همچون سلمان بود و او را با دو در فرمان بر  
 هم در کتاب بنویس از امام رضا علیه التحیه و الثنا مرید که روزی  
 ابو مصصام عیسی بر نامه سوار شد رسول آمده گفت کدام کس از شما  
 نبوت میکند سلمان گفت ای عبادی منی صاحب وجه الانوار که همچو  
 شب چهارده می ماند و مولا و معتدای هر دو سر است اعراب را و یونانی  
 آن سر و کرده گفت اگر تو سوغی من کجاست که خواهد بود و باران که  
 آید و چه در شلم نامه منست فرود آمد کس کنیم و کجا میریم صاحب  
 بنطق عن الهوی خاموش گشت نه الحال جبریل این آیه او را توبه  
 تعالی عنده علیه السلام و نه ان الغیث و یغایمانه الارحام و نه  
 نفس ما ذلک غدا و ما تدن نفسی ارض موت ان الله علی خیر  
 ابو مصصام گفت دست را زدن که با تو میبست اسلام نه و تحقیق خدایان  
 تعالی خدا می نیست و تو رسول آن سر و فرمود ای ابو مصصام شهادت  
 است بر من که من سید عالمم بر اطران من و نقد حجاز از تو  
 بر زنده منست یا امیر المومنین فرمود یا اخی نبوی عسکری من مضمون هر که

قسم الله الرحمن الرحيم مقر و معرف شد رسول خدا محمد بن عبدالله  
 بن عبد المطلب بن هاشم عبد مناف در صحت نفس و کمال عقل و جود  
 امور که بر ذمه منست از ابی مصصام عصبی شتادانه پست نرسد شکم  
 سفید سیاه چشم بر از طرفین و نقد حماز و جمعی از صحابه را از  
 کواه گرفت ابو مصصام محبت گرفته نزد قبيله خود رفت قبیله نسا  
 آورد چون بعد از چند گاه از برای طلب مرض خود مدینه را  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخارجی شتافته بود گفت و گفت که  
 دین پیغمبر و اکنه زیر که بروی ادای دین و جهنت ~~او کرا~~  
 نشان دادند پیش او رفته وجه دین طلب نمود و کسی که بخط ابراهیم  
 با خود داشت ظاهر کرد ابو بکر رضی الله عنه گفت دعوی خبری میکنی که  
 عقل نمیکند و الله که رسول یافت نه زرد گشت نه سبیم ~~او را~~  
 فاصله که از اعلی این ابطال مقصود شد ابو مصصام گفت رسول مرا خبر  
 که وصی من ادای دین خواهد نمود سلمان است ابی مصصام گرفته بخیر  
 امیر المؤمنین آورد و در نزد فرمود ای سلمان با تو مصصام ~~او را~~  
 گفت این کبت که مرا از عقب رخام منبجاند سلمان گفت این

بکلمه مخصوص قراند و احادیث چپ سپید این است که رسول الله  
 مدینه العلم و علی باها و است منی بمنزله تارون من موسی و عیسی  
 البشر من الی فقد کفر این است که آفتاب فرو رفته را از برای او  
 و پس آوردند تا نازش فوت نموده بدین است که در سخن سجده  
 ابرار بحضور صفی رو کبار مهاجر و انصار آفتاب لغت مرتبه روی  
 سلام کرد این است که بدو قبله با رسول نماز گذارد و دو سجده با رسول  
 بست یکی بعت عصبه و یکی بعت شجره و در بعت با رسول تحلف کرد  
 این است که معدن جوهر آل رسول و زوج بتول است این است که  
 رسول فرمود اگر علی بن ابی طالب را کفوی بنودی این است که خدا  
 تعالی در حق وی فرمود انفس کان مرنا کما کان فاسقا لا یستون  
 و نیز در شان او فرموده جعلتم سفایه الحاج و عمارت المسجد الحرام  
 کنس آمن بالله و الیوم الآخر و جاهدن سبل الله لیسون عنده  
 فرموده لهم لسان صدق علیا این است که خدای تعالی روز غد حرم  
 در حق او ایستاده گردید و ساد با ایهام الیوم بلغ ما نزل الیک  
 ربک و نیز در روز مبارک نفس حبیب فرموده که انفسا و انفسکم این



این است که حق تعالی در حق او فرموده است و ایها النبی  
 و اصحاب الخبیه اصحاب الخبیه هم العارزون و نیز در شان او فرمود  
 انما یرید الله لیسب علیکم الرحمن لایه این است که در وقت کسوف  
 انکسری بسایل داد و این آیه در شان او نازل شد که انما لکم  
 و رسول الله الی آخره همچنین سلمان منافق و فضایل بیان می نمود تا آنکه  
 بر خست شاد اولیا بدرون حجه در آمدند و مصمص بعد از سلام  
 طلب دین کرد امیر گفت در مدینه منادی گفت بد هر که میخواهد دین  
 گذاردن رسول بنی هاشم علی الصباح بیرون رود و در دیگر  
 امیر المومنین با فرزند ان و احباب خود از شهر بر آمده و کلمه گفت  
 امام حسین سلام گفته بای مصمص فرمود با پیر من نزدیک آن  
 ریک برو که دین تو انجا داد شود ای مصمص با امام بن مفضل  
 نظاره میکردند و منافقان میگید که اشاره که از طل ریک چه حاصل  
 شد چون رسیدند امام حسن دو رکعت نماز کرد و رده کلاه چید و گفت  
 رسول بر طل ریک دطل شکاف و سنکی سفید از ان ظاهر شد  
 در سطر ز نور مسطور بود سطر اول لا اله الا الله و محمد رسول الله

۲۵۴  
 لا اله الا الله علی و آلی الله پس امام حسن و عباس بن سید و سید  
 شکافه و بار نایقه پدید آمد امام فرمود و بکبر مصمص پیش رفت  
 هشتاد و شتران پشت کردند که در کور شد و چون آمدند آن نایقه را کشید  
 پیش امیر المومنین آورد و هر فرمود دین برین داشته گفت بهر خست  
 وی گرفت و با امام حسن سپرد و گفت چون مرا وفات رسد در کفن  
 بنه و گفت ای قوم بدانید و آگاه باشید که رسول خدا را خبر داد  
 که حق تعالی این نایقه را داد و هر سال پیش از نایقه صبح او در سیدنا  
 آورده تا حسن علی و بید رحمة علیه کرده بخور او و قرآن رسول خدا  
 قرص رسول خدا کرده بخور او و عید بنی را و فایز علی سیدنا و غیر علی  
 عید بنی را و فایز هم در کتاب بنه و از امام جعفر صادق علیه السلام  
 علیه مرویت که امیر المومنین را حال چند بود از بنی مخروم یعنی با جهای  
 ابطال جبرانی از ایشان وفات کرده بر او شهادت گفته با هر  
 المومنین بر او رم از دنیا رحلت نموده و من در مضائقش سخت  
 فرمود و منی این را و را به بنی گفت فرمود قبرش حاجت چون نماند  
 بر سر قبرش رسیده بای بر کوز و آواز می آمد بر زبان گرفته ای امیر فرمود

ای فلان تو از عرب بودی چرا کردی حرف نرزی گفت به خط که  
بر طبق متابعت شما بنوادم از یحیی بعد از فوت تغیر در زبان من  
هم در کتابت کور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه  
که روزی امیر المومنین در ایام خلافت صوری خود در بازار کوفه  
مسکینان را دید دست بر سر زده میگوید ای مسلمانان بر  
جائیت عمل میکنید بشوید سلام مرعی نمیدارید امیر گفت ای جبه  
ترا چه محبت پیش آمده گفت من مرد باز را گفتم و مرخصت در از کون  
پیر از متعه و فتنه بود چون از سا با طه این که <sup>قطع</sup> قطع  
بروند میر فرمود خاطر جمع دار که مال تو نخواهد رفت و بقیه امر  
نمود که دلیل ازین کند چون که سوار شده قنبره و اصع بنانه را  
جهود را پیش پیش من ببریدی رفتند تا بموضع که مال کم بود پس  
نسب مقرر خطی کشید با ایشان فرمود میان این خط در آمد و بیرون  
میآمد که جن شما را می رباید پس دلیل را بگویند در آورده گفت و بقیه  
جنیان اگر در از کوشان این جهود ندهید عیدی که میان ما و شماست  
و شما را بید و الفدا را پاره پاره سازم جنیان بگفتند آواز بر آورده که

وصی سید المرسلین ما فرمان برد محمد و رسول خدا ایم و مطیع توام  
از تعبیر در گذشت و شفت زار کوش همان بار نامی کم و نقصان پیدا شد  
امیر المومنین جهود حواله نمود و گفت مال تو همه بر جا میبماند  
پس آنچه بود بگوئه آمده بخدایت امیر المومنین عرض نمود که نام سواد نام  
و نام پسران تو در توریست جیت فرمود نام رسول در توریست طایب است  
و نام من ایلیا و نام پسران من نصر و عیسی جهود تقدیر نمود و گفت  
ان لا اله الا الله و شهد ان محمدا رسول الله و شهد انک صلی رسول الله  
هم در کتابت کور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه  
که روزی بعد از وفات سید کانیات علیه افضل الصلوات و اهل  
التحیات سلمان فارسی کعبه است سیده النساء علیها التحیة و السلام از مدینه  
به بیت الحرام بقیه رفت سیده النساء پرسید ای مدینه را بعد از وفات  
چون دیدی گفت در وادوستد و خرید و فروخت مشغولند فرمود  
از تو دلی که بازو ج من دارند می پرسم گفت بجا بر اطفال محبت نمود  
بکشدن حاجی این نشان را خد او نبی و دلی نگوید و اند گفت ای سلمان  
با نخد ای که آدمیان را از خاک و آب آتش آفرید و دانه کافه



انما پدید آورده هیچ آفریده نمیرد که دشمنان ما را در عالم است  
 باقی و جهی نه بیند و هیچ یکی از دوستان ما نیز که او را خلق  
 اولین و آخرین با حسن صورت نه بیند ای سلمان از شوهرم  
 که فرمود هر که دعوی دوستی نکند باید که جلایاب نفر تا زده کند  
 کوی ما درین مکالمه بودیم که امام المیارق و لغاریت و هر چه  
 من و سیده النسا مذکور شده بود لفظاً باللفظ بیان نموده فرمود  
 ای سلمان همراه من بیا روان شدم چون از مدینه سکنه بیرون  
 از خندق بگذشتیم ردای مبارک خود بر روی من انداخته فرمود  
 چشم برهم نه و با من پیافرموده قیام نمودم بعد از زمانی که  
 ردای روی من بر گرفته فرمود چشم بکشا چون گشادم صفای  
 نظر در آمده و قطاندا انجا که نهاده نزد وی شده سلام کرد و در  
 جواب گفت علیک السلام یا امیرالمومنین بار دویم سلام کرد و گفت  
 السلام یا وصی خیر المرسلین پس فرمود از برای چه درین سکنه  
 ساخته که اینجا نه است و نه دانه قطان بزبان فصیح گفت بگو استخوان  
 لا اله الا الله و شهادتان محمد رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله که جو

گرسنه شوم بر دشمنان تو لغت کنم سیر و میراث شوم پس امیرالمومنین  
 نه کام محبت فرمود ای سلمان مرده جنت و دیدار با یوالتان  
 مرا و بخاک رفته بودیم بدین بار آمدیم هم در کتابت کورازام  
 جعفر صادق رضوان الله علیه مرده است به روزی امیرالمومنین در  
 بابل کلمه دید افتاد و پرسیدی ای حمزه کیستی گفت من فلان بن فلان ملک  
 بودم امیر فرمود من علی مرتضی ام و صی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 با من تکلم کن آنچه در حیات دیدی بعمل آوردی کلمه در سخن آمد و احوال خود  
 از اول تا آخر عمر آنچه خبر و شکر گذشت به دو یک یک عرض نمود و در آن  
 که کلمه با میر مکالمه کرد و بعد از ساخته مسجد حمزه گردانیده اند و در آن  
 انقدر شهادت یافته که خلق الله رفته نماز میکنند و از فاضل الحاجات حاج  
 می نمایند هم در کتابت کور از عثمان سجری منقول است که جماعتی از  
 اهل خراسان نقل کردند که امیر داود پدر سلطان ابی سلمان پسر ابی  
 بن عبد الله بن علی بن حمزه الله العلوی ستمی نهاده او را محبوس ساخته و  
 دنیا گرفت و آنچه می نمود شبی او را امیرالمومنین از خواب بیدار کرد  
 که فرمود او گفت ابوعلی را مرا کن که فرزند نیست آنچه از وی گرفته

و پس ده چون پیدار شد واقعه را فراموش کرد و شب بیک در خواب دید که  
بر آبی نشسته شمشیر کشیده میگوید تو بگفته بودم که سید ابوالعلی فرزندی  
او را مرا کن و چهار کس که موکل سید ابوالعلی بودند سران آنها بشمشیر  
کرده طبایحه بر روی داوود زد که غمزه ایشان او افتاد و پیش گرفت  
چون پیدار شد ابوالعلی را مارا کرده و ایشان را بوی داد و فرزندان و  
خانده حال پیران ایشان پرسید گفت در خانه که سید محمدرضا  
کسی سران آنها جدا کرده داوود گفت این خواب است که من دیده ام  
بست شده و خواب شرح کرد هم در کتابت کورانی  
منقول است که از جابر بن عبد الله انصاری پرسیدم از امیر المومنین  
ای خارج را با داری گفت روزی حاجب از صحابه در خدمت من رسیدم  
شماره و بد که من در زیر این درخت کنار دو کعبه نماز میکردم و چون  
شدیم نماز منقول شد و الله دیدم درخت را که همراهی کرد با او در کعبه  
سجود و در قیام با او ایام فارغ شد گفت اللهم صل علی محمد و آل محمد  
درخت نیز در وینجا اندیش گفت اللهم العن یحییٰ بن محمد و آل محمد و ارحمهم  
محمد آل محمد شما صبا گفت این چنین است هم در کتابت کورانی

۲۶۰  
همانی منقول است که با امیر المومنین کرم الله وجهه معاویه بن جهم  
گفتگ شده بود مهر بست انداخت زده گفت بنشین و خاکی که بر تو باشد  
و الله دیدم انداخت را که بنشیند امر و بار آورد و من از آن خوراک  
و هر قدری که خواستم چیدم چون روز دیگر انداخت را دیدم  
بنشین بود و میوه داشت هم در کتابت کورانی  
روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بنیر کوفه خطبه میخواند ناگاه نظرش  
بر او پدید آمد و قنبر را گفت برو و آنچه درین راوی است پیش من  
نزدیک او پدید رفت ماری دید نجات کلان و میبست گرفت مار را  
جسته بر بنبر برآمده دهن بر گوش آنحضرت نهاده خرد گفته ناکت غایب  
امیر المومنین ساعتی اندیشه کرده بگریست مردم تعجب کردند و فرمودند  
ای مردمان گفتند چون عجب است ازیم که این چنین و غریبه مشاهده کنیم  
فرمود این مار را رسول معیت کرده بود با نقیاد و طاعت و چون  
و حق سولم از آن روز مطیع نهادند و انفسوس که شما ادیان  
بعضی اطاعت من میکنند بعضی نه شرم بردارید که برابری ما را نمیکنند  
شد هم در کتابت کورانی منقول است که روز جمعه



بر منبر کوفه خطبه میخواند تا گاه شعبان که سرش خونش تر بود از درج  
 آمد روان شد بر پایه منبر رفته خود را دراز کرده بگوش امیرالمؤمنین  
 حزن خفته گفت و امیر ملتفتش جواب داد پس غایتش جمعی تعین غرق  
 کردند و بعضی سحر امیر فرمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم میگوید  
 جن اینست و شکوهی اویم محاکمه میکنم میان جن و انس اندر قاضی  
 قوم جن بود و خصوصیتی میان ایشان بهم رسیده چنانکه خون بریش نشسته  
 و نمیدانستند حکم چیست من تنهیم حکم حق را و کردم موافق که بدانان رود آن  
 باب باب شعبان نام شد و در عهدی امیر بر غم امیرالمؤمنین در حال  
 باب الفیل ناسیدند اما مردم همان باب شعبان میگفتند و در کتاب  
 مذکور از حارث منقول است که روزی امیرالمؤمنین در کورستان میبود  
 بود تا گاه شیری بطرفش آمد و پیشش متوهم شد و امیرالمؤمنین  
 نام نمود شیر آده سربازی سربنده تضرع و زاری آغاز کرد امیر  
 برشش کرد و اندوه فرمود باز کرد بفرمان خدای تعالی و من بعد میا و این سخن  
 از من هیچ سباع رسان شیر اخراج نموده باز گردید و هم در کتاب مذکور  
 از موسی بن حماد منقول است که مرا در ایام طفولیت روزی پدرم در آن

۲۶۱ حبه طواف مرقد منور امیرالمؤمنین می نمود و شنای راد و دیدم شهری  
 که برشش مجروح بود و نیز متوجه آن مقام است ظاهر بود و پیشتر  
 دست خود برت امیر رساند پس بر دست مجروح را بر مقدمه  
 و شفا باز گردید و هم در کتاب مذکور از این باب منقول است که  
 خالد بن عبد الملک مروان که عامل شام بود و مرانامه نوشته طلبید  
 کنم من برین معنی اطلاع یافته گزیدم و این صفوان که از فرزندان  
 انی خلف بود از من طلب مرکب نمود و که پیش خالد رفته امیرالمؤمنین  
 چون ندادم چهار میل پیاده بدیند رفت و بموقع خالد بر منبر  
 رو بقبله کرد و شروع در سب امیر نمود و گفت خداوند محض از برای  
 محبت تو و رسول تو و از برای طلب خون عثمان سب میکنم و رسول علی  
 نمیدانست مگر خاین را میگوید مردی در مسجد نشسته بود و خوار  
 غلبه کرد و دید که قبر رسول از هم باز رفته کفی از انجا بیرون آمده  
 اگر در نوع گوشتی لعنت خدای بر تو باد و خدا ترا کور کند و این عنوان  
 از منبر فرود آید و چه چیز گفت و خبر چیزی بدو ناکند و ان کلمه برش چون  
 مسجد بیرون آورد و از پیر پرسید که بای تبردم رسیده یا ظلمی شد

گفت این جزای تست کبر بر منبر رسول صلی الله علیه و سلم دروغ گفتی و امانت گزینی  
 که دوستی او بکلم خدا و رسول بر همه مومنان فرض است و او تا آخر عمر خود  
 چنانکه هیچ نمیداند است هم در کتابت کوراحین بن عبد الرحیم بن ابی  
 که روزی از مجلسی از فقهای پیش سلیمان شادکانه رفتم سلیمان گفت از کجا  
 می آیی گفت از مجلسی آن قصه گفت چه مذکور بود و گفتیم بعضی از کتابت امیر  
 گفت و الله تو بیان کنم فضیلت از فضایل امیر که از قریشی شنیدم  
 یکصد روز زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه کورستان بقیه درختش آمد  
 بود و اهل مدینه بفرمود آمدند عمر رضی الله عنه از مدینه بیرون آمد و خاوی  
 تا دعا کند باشد که خدای تعالی قبول بر او از مجلس ساکن کند هر روز  
 میشد تا بعد از یک روز ایامی شهر بیدار مدینه از روی ضحاک و ضحاک  
 نوزد که از موطن خود برآمد پس همه را جماعه از محابش امیر المومنین  
 گفت یا ابا حسن زلزله پیدا شده بنابرین شهر ویران میشود یک کوه  
 در کار است و صد عالم مرا از امیر المومنین فرمود صد کس از صحاب رسالت  
 شوند امیر از آن صد کس نفرش سلیمان فارسی و زعفرانی و عمار بن  
 و غیره را برگزیده با خود داشت و اهل مدینه نیز بیعت نمودند چون سال

۲۶۲ رسید پای بر زمین گفت سه بار ما که مالک ملک چه بود  
 ساکن شد و مردم از دغدغه جلای وطن فارغ شدند و از آن بزم  
 تحقیق برادر من محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مرا ازین  
 و استغاثه مردم و زلزله خبر داد و بود و از حضرت امیر موصوفین هم  
 السلام منقول است که سوره اوزار لعل حبیب بن مشر بن قضیه قوله  
 تعالی و قال الانسان ما لها انسان عبارت از علی بن ابیطالب که چون  
 زلزله شود انسان بر زمین گوید مالک مالک است هم در کتاب  
 مذکور است که در زمان خلافت عمر بن الخطاب علیه السلام  
 وفات یافت و مبلغ هشتاد هزار دینار از او ترک ماند و پیری سه  
 عورتش مقصای شربت و جوانی شوهر کرد چون پسر و از ده ساله  
 به تکلیفات عقلی و شرعی اطلاع یافت روزی دید که مادرش را  
 در دم بدامن شوهر میریزد گفت لانتی من الله یعنی شرم نمیزی  
 از خدا که مال مرا بغیر میدهی عورت چون دهنست که عیش بر من  
 شد به پسر گفت تنی از صلب ای عبد الله منی و از بعضی من نماند  
 درم خرید که ای عبد الله ترا از عاریان محمد صلی الله علیه و سلم



بخزیده بغیر زندی نامیده بود پس با جبر از خلیفه زمان بر د عورت  
 از مستغاث شدن پس خبر نامه هفت گواه کاوب بجهت ثبوت دعوی  
 به عقد درم بهم رسانیده حاضر دشت چون کودک بخدمت امی  
 نامی حقیقت حال باز نمود خلیفه اقلیدر ابطح عورت فرستاد چون  
 گفت ای عورت چرا مال این کودک صرف میکنی آنچه کاپین تو باشد  
 از مال بگیر و تتمه به سپردا کند ار گفت این کودک غلام درم خریداری  
 خلیفه طلب گویان نمود عورت آن هفت شاید کاوب را در دار الشرع  
 آورد و ثبانی مطابق قول او ادای اهداوت نمود و آن کودک را  
 فرستاد چون مدت و ماه و روزهایی چهار ماه در قید ماند چنان زار و  
 که قریب به هلاکت رسید روزی شکستی نام به بکا بهان گفت آنچه از  
 نفسی شپش خاند در یکسای تانسی می بر من وزد نگاه بان برداشتم  
 در یکسای کودک بر زانوهای اندوه سر نهاده شست تا گاه ابو شحم  
 بان جانب آمد او را در پهل در کردن گفت چه کرده که بدن کودک  
 مستوجب عقوبت شده گفت گناهی نگارده ام اما پدر تو مال بدرم مال  
 کرده و مرا با این حال دشت ابو شحم گفت شپش نفسی علی برد که بوسه

بانی گفت نمیکند از ابو شحم ضامن بخند او را فدا می کرد چون بچه را  
 المومنین رسید پاش از ناتوانی لغزیده بر و در افتاد و پسر او را بر  
 برداشته با انواع لطیف مزایا استغفار حال او نموده گفت من برای  
 عبه و نقد انصاریم و تتمه حال را به تفصیل جان نمود امیر از استماع نام  
 عبد الله کرب فرمود و پدر تو غنا د ختم قرآن و ز خدمت رسول کرده  
 پس تقبیر گفت از سر این یتیم بشن بر گردان و غفل داد به لباس سفید کرد  
 تمیز فرموده قیام نمود پس است او را به دست حق پرست خود گرفته در دار  
 الشرع آمده گفت یا ابا حفص چرا مال این یتیم بغیری دادی عمر رضی الله  
 حقیقت محال میان نمود امیر تقبیر شده فرمود و آن عورت را حاضر آمد  
 چون آوردند فرمود ای عورت چرا با فرزند حقیقی خود دشمن شدی  
 او بر قول خود متو مسر بود و هر طاعت د عدول نمود عورت شاید  
 مذکور حاضر ساخت امیر پرسید چه گواهی میدهد آنچه در حضور خلیفه  
 زمان گفته بودند نگار نمودند خلیفه گفت یا ابوالحسن من بی وجهی  
 نمیرسانم امیر تقبیر نموده فرمود و فضا را حاضر کنند و طشتی بیاورند  
 چون آوردند فرمود دست دست کودک را و دست چپ عورت زنند

و خون هر دو طشت گرفتند پس دای مبارک بران طشت ازخته  
یکی از اسما حسنی خوانده و مید این زعفران طشت برآمد تا وار  
بلند که با امیر المومنین و وصی خیر المرسلین من و در حقیقی این فرزندم  
و بنا بر اغراض دنیوی تبرانموده ام حصار از مشاهد این واقعه غیر  
متعجب و متحیر شدند پس فرموده امیر المومنین کرم الله وجهه طورت  
و کاذب تغییر نمودند و ترک کرده ابی عبد الله به پیشش حواله کرد  
منتهی بهم در کتاب مذکور مسطور است که روزی امیر المومنین کرم الله  
وجهه در زمان قدوه صاحب این الخطاب بمسی ~~کلمه~~ گفت  
اکثر و رشت در واقعه بمن بود که با اخی سلمان بر حجت و ستاره  
تجهیز و تکفینش قیام نماید و بروی نماز کن یا برین دست اندازند  
میردم تا باو خایف مهتاش قیام نماید بعضی از اصحاب بفرستادند  
و برخی انگار نمودند یکی از ایشان از روی استهزا و استخفاف  
گفتش از پست الا ان یکبر می فرمود و او ازین شوخ گفتنی ستمت  
از صبیحه شایعیت از مدینه بیرون آمدند امیر المومنین بکیا از آن  
ایشان مخفی شد پیش از نماز ظهر بمسجد مدینه حاضر شده فرمود سلمان

۲۶۴  
مرعوم را در مدینه مدنون ساختند بعضی از اهل انکار را رخ نگاه داشتند  
تا بعد از مدتی از مدینه این کتوبه بانی معنون رسید که سلمان در فراق <sup>را</sup>  
و فلان روز متوفی شد و مردی از جانب صحرا پیدا شده گفتین نموده  
جنازه گذارد و مدونش ساخته از نظر غیب شد موقوف گوید و در زمان  
سلمان رضی الله عنه میان ارباب سیر و محاب خبر افتادست چنانچه در  
شواهد النبوة مسطور است که در اوایل خلافت عثمان بن عفان رضی الله  
عنه در مدینه وفات یافت و صاحب التبر بر وایت امام باقر علیه  
السلام علیه می آرد که در سنه ست و شصتین از هجرت در ایام خلافت  
امیر المومنین کرم الله وجهه بن بست خبر مرگت شنید و الله تعالی  
بحقائق الامور بهم در کتابت کور از امام حسن عسکری ضوایح  
علیه روایت که چون آنروز صلی الله علیه و آله وسلم متوجه غزو تبوک شد  
امیر المومنین را در مدینه و قیام محام و نایب مناب خود ساخت منافقان  
فرست غنیمت یافته گفتند حال چون هر دو برادر از هم مفارقت کردند  
افغانی ایشان به ولایت میرست پس چندی از شوره بخان زرد راه <sup>حالی</sup>  
عمیق کنده بخش خاک پوشیدند و جمعی از ارباب نفاق که در کتاب



آنروز بود و چهارده نفر از اهل کسب و باه و بوس ساختند بر سر عقبه پاهای  
 پراشنگ ریزه نشاندند که مانه مبر که نهرو و در ابرمانند جبرئیل  
 السلام خبر عقبات و چاه بانس و تفصیل بیان نمود و چون میر جمعی  
 بستاند رسول بر سر انچه رسیدند و دلدل بروی امیر کرده و بفرموده خود گفت  
 آگاه باش امیرالمومنین که بر سر راه تو جاهی کنده اند بروی  
 کسره اند امیر فرمود تو روان شو که چاه بار زمین برابر خواهد شد  
 دلدل پا بر سر خاشاک نهاد و بگذشت اعدای دین که در کین بودند  
 متعجب ماندند امیر کما زمان رکاب فرمود و راه را از خاشاک پاک کنند  
 که پیغمبر خدای آید چون خاشاک بر گرفتند جاهی سوار شدند  
 از دلدل رسیدن چاه که کنده و که فرموده و دلدل سی کس را  
 داد که باتفاق هم کنند اند حصار عرض کردند این قضیه را با  
 معلوم کن امیر گفت حق سبحانه و تعالی فرمود و آنروز نیز  
 باصحاب کاتب خود گفت جبرئیل مرا خبر داد از کید ارباب نفاق که  
 در مدینه بعلی ابن ابیطالب کرده بودند و الله تعالی او را محفوظ  
 داشت مخالفان با و زندگانه پنداشتند خبر فوت علی را

پنهان میکند و درین اثنا امیر جمعی از صحابه و عظامت را با خود  
 صورت واقعه را بفرمود مقدس شیعی را رسانید آن طعنان و محبت  
 نمود که غشیه و علی در کسرها تمام دارند پس آنروز توجه مدینه  
 او خوش بنوا حق عقبه رسید سلمان مانه میراند و خدمت بنایان  
 می کشید و عمار یا سر به بن یا سار میرفت و چاره نو از آن خانه  
 که بر بالای عقبه زنده عصاره شتران ایشان زنده و بر دانه عمار را  
 فرمود بعد از زدن شتران منافقان را بر زمین انداختند چنانکه  
 ایشان مجروح شدند و از زمین حیات بودند زخم ایشان به شدت اعلی  
 بدانند که عمارت کبر عقبه است هم در کتاب کوره مطهر است  
 زدن قاتل اللغز و از دیدن ابی بکر صدیق رضی الله عنه فرود آمد  
 بود عابد و صالحه معتقد اهل بیت روزی او را با یکی از غیبی با  
 نفاق مناظره و مباحثه روی داد چون تفصیل و مناقب توصیف  
 و تعریف اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله بسیار گفت آن منافق  
 منت سبش چون بروی نهاد و چند شمشیر را که داشت شمشیر  
 استغاثه و استغاثه مد فون ساخته بمیرا فون مارا امیرالمومنین

امیر از وزیر بودی قری شریف فرموده بود و بخدمتش رواند  
 در آشنای مرا حجت ملازمت نموده بعد از گریه و زاری و الحاح  
 پیشامد صورت واقعه بعضی رسانید امیر المومنین بر سر سفره رفته دور  
 نماز گذارده گفت اللهم یا محی الغیوب ارحم موت یا منشی العظام  
 الدارسات بعد الموت ارحم لنا فرقة و جعلها عبقة لمن غصاک تعجی  
 زنده کنند نفسها بعد از مردن و ای بزرگترین استخوانهای زمین  
 زنده گردان ام فروه را برای ما و بگردان او را بنیاد برای این  
 شده است ترا بعد از آن نگاه قبر وی گردان و در قبرش زنده گردانی  
 دانه انار در مصفا گرفته اندرون میرفت و پیرون می داد و انار بود  
 میکرد و ما گاه کور شکافته ام فروه جادری از سندی سر گرفته پیرون  
 بر امیر المومنین سلام کرده گفت ای مولای مومنان اینجا بنشین و نور و  
 ترا صافان با ایمان احفا کنند ما نتوانستیم که قال الله تعالی یرید  
 ان یطهروا الله بانواهم و الله تم نور و لو کره الکافرون بعد از آن  
 ام فروه چندین زندگانه کرد که فرزندان از وی متولد شدند و حکم  
 سعد و بطلان زردشت خود را گردان بکار بست امام المومنین حسین

علیه بجاوت شهادت فریاد کرد و دید مولف کوید و کفایت امیر المومنین ۲۶۶  
 که ترجمه جراح آخر بخت از سلیمان فانی منقول است که چون ام فروه را  
 بعضی مقدس امیر رسانید و بر سر قبرش آمد و دیدیم بر طرف قبرها  
 مرغ سفید که مقدار ایشان سرخ بود هر کدام مکیه اند اما ریاقوت مانند  
 مقدار و شد و در قبرش سرخ شد و می آمد و خوشاه و لایت پناه را  
 بالهای خود باز کرده با اتفاق او از بر داشته سخن چند عرض کردند که  
 فتمیله امیر فرمود لا تعجلن الله فی شئ من شئ الله تعالی در بر  
 ام فروه بسیار دست می خارید و دست و گفت یا محی الغیوب یا ارحم  
 فراغ دعا تعقی با و از بلند گفت یا امیر المومنین یا نجی خاور با کس  
 کس پس بقیه ام فروه اشارت را بقیه شوق لرزیده ام فروه بمانش  
 پیرون آمد هم و کفایت المومنین از شیخ عبد الوهید بن زکریا  
 سره مرویت نم گفت وقتی کج زنده بود و در آشنای طواف می کرد  
 دو دختر زیدم که طواف میکردند و یکی با دگرایی رطوبت مدح می کرد و می  
 میخورد و حق المشجب الموصیه الحاکم بالسویه و الحاکم بالحق و القیمة و نعم فایده  
 اندکیه امیر یعنی قسم حق ام که بر زید شد و بجهت و حکم بر او است



و عادل در حکم قضیه و جفت فاطمه زکریه عرضیه من از آنها سوال کردم که این  
منعوت و ممدوح کتبت گفتند امیر مومنان و پیش رو متقیان تقسیم  
دو زخ و هشت سر و غالب علی ابن ابی طالب کفتم و او را می شناسید  
گفتند چون شناسیم که پدر و مادر و در حرب صفین بر کاب و در سار  
او شهادت یافته و بعد از فوتش آنحضرت بخانه ما آمد و مادر و فرزند  
چگونه میگردانی گفت بخیر میگذرد و با امیر المومنین و ما هر دو خواهیم شد  
از خانه بیرون رفتم چشم است خواهر خور و از توشن در بری نما  
شده بود چون نظر فیض اثرش بر ما افتاد آمد و در کتبت بدین  
بیت معجز بیان بر زبان راند به قدسات و الهم من کان یقلهم  
النبايات و نه الاسفار و الحضر بعد از آن دست مبارک بر چشمش کشید و  
ساعت نباشد چنانچه رشت در سوار سوزن می کشند  
نذکور مسطور است که از باب سیر و اصحاب خبر جمیع آنحضرتی آورده اند  
چون کتبت لشکر طغیان را امیر المومنین در صفین بطول انجاسه و در  
بسیاری جوع و کمی را و عایشه و اب بر سبیل شایسته گفتند امیر المومنین  
دارا قوت میکرد و وجهه مرآت عایشه یک شب به نمانده بنا بر این کمال

۲۶۷  
اضطراب می نمود و روز دیگر بعد از نماز صبح آن نقاب اوج و لا  
بر طل بلند بر آمده دست نیاز بدرنگا که گرم کار ساز برداشت چهره  
توسیع قوت و توفیر معاضد و ما محتاج و دو آب انقوم باصوات الارباب  
سکنت کرده مر حبت بود هنوز بمیزان قیوس نازل نرسیده بود که  
قافله از غیب سیدد آنچه به پنج نیتسم کشت و آورد و خرما و جاهی  
بود و در رسانید و همچنین غلبه و بوشش آنها از جل و غیره اما در  
بعد از آنکه اصحاب تمامی از باب غرافتم ماکونات و بطو است  
بسیار نمودند اهل آن قافله از صفین روی بیادیه نهادند بعد از آن  
بسیار حدی را معلوم نشد که چه حاجت بودند و از آنجا آمده یکی گفتند  
هم در کتاب مذکور است که خارجی امر منی چهره می کشد  
امیر المومنین آمد چون حقیقت درستی مومن ظاهر شد مقتضی شوق  
و ملت چنانچه فرمود خارجی پشت ایستاد روی عدالت حکم فرمودی  
عصب آمد گفت سخن شوائی عدد و اندر ساعت بصورت ملک نشد  
و جامها از بدنش جدا کردید چون این نوع خارق بهر مشاهده  
والحاج می نمود و چشمه آب حیرت از دیده غریبه چشم می کشد و امیر را بر

ترجم آمده و عافرمود باز بصورت اصلی رجعت نمود پس امیر المومنین  
 و امام السلمین گفت آصف برخیا که وصی سلیمان بود و علیه السلام قدرت  
 بر نقل تخت بنقلید که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید از آن خبر داد و قوله  
 تعالی قال الذی عنده علم من الكتاب انک قبل ان ترید الیک ملکنا  
 سلیمان فقلت نرفخدا ی غر و جل ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفتند خاتم انبیاء محمد مصطفی فقلت گفتند نبی باشد اگر از وصی او چنین  
 عادت ظاهر شود گفتند یا امیر المومنین ترا چه حاجت بقبال معاویه بود  
 بالنبی او را بهم یک اشاره بصورت یک میگردی این آنکه کرده خواند و درین  
 فاجعل علیهم انما نعلمه عن العی فی کل من عذاب و عقاب <sup>این</sup>  
 شمر دایم از برای ایشان نمودنی بسته هم در کتاب مذکور یعنی مضمون از صبح  
 منقولات که روزی منقبات امیر المومنین میفرمود که می از قریش پیش آمده  
 باغی گشتی پس از جلال او غنیمت گردی بسیاری از اطفال از آن بزرگوار  
 منصب نعمت زور بایستی سک چون نظر کردم سک بسیار  
 شده و دم می جنبانید و عو عو لود و بر زمین می غلطید و نگاه بر چشم  
 آمده و عازله الشخص بصورت اصلی باز آمده سر در پای <sup>العیانی</sup>

۳۴۸ <sup>شمال</sup>  
 توبه کرد یکی از حضار گفت باوصه خبر از سر سبزین قاصد و حقیقی را بر  
 این نوع مجتهد قدرت داده چرا معاویه را که با تو چه مقام  
 مخالفت و منا زعت است دفع نمیکندی فرمود و سخن عباد و مومنین <sup>سعی</sup>  
 بالقول و سخن با بره عالمون یعنی مانده بانی با مردم خدا نیم سبقت <sup>کنیم</sup>  
 بر هیچ کاری و حکم او و بر امر او عالمید و هر اس بر سوا هیچ خلاف <sup>رضا</sup>  
 خدا بر خود روا داشته معصوبت آنوقت گرفتار خواهد شد و <sup>و کمال</sup>  
 تحت تربت از عذاب و عقاب <sup>هم در کتاب مذکور و این</sup>  
 بن مارون منجم مخطوب است که گفت راضی که یکی از خلفای بنی عباس بود  
 بجاده تمام و مباحثه مالا کلام سلیفت بنی امی غائب با معاویه  
 نموده خطا کرده و من هر چند دلائل و اشیاء و بر این قاطعه حقیقت  
 المومنین اقامت میکردم بشعوان آن را منی نشید و بیشتر عباد می فرود  
 چون دینتم بر این عهد و مصرت قطع مصاصبت می داشت نمودم عهد  
 چند روز مرا طلبید گفت بر من ظاهر شد که معاویه با منی بود و بر <sup>بر</sup>  
 ارباب خواب دیدم که یکی را که سرش چون سربلک و از وی <sup>جواب</sup>  
 سبانتش پرسیدم گفت بخله علی بن ابیطالب میزد و معاویه را از <sup>او</sup>



اگر میبایست تا برین صورت من متغیر گشت تا چون ایشان را غلبه شد  
این واقعه متنبه شده تو به کردم که من بعد نسبت بان جناب اعلیٰ کنم  
هم در کتاب مذکور از سلمان فارسی منقول است که یکی از صحابه کبریا علیه السلام  
آمده گفت فلان کس که از کار بنوعی است هر جا بخوان ترا می بیند زبان  
طعن و سفاهت میگوید و در اندوختن است میفراید امیر المومنین گمانی  
گرفته بجنب بساطین روان شده ناگاه آن شخص ملا شد امیر گفت می شنیدم  
تو بخبان مرا اندامی بسیار گفت اگر سانه باشم کمی بر من منع فرماید  
فرمود همچین و گمان را بر زمین افکند در ساعت او شوی از شهر بزرگتر شد  
وین باز کرده بپوشید و دید تا فرو برد او فریاد برآورده گفت ای پادشاه  
ای امیر المومنین تو به کردم که دیگر از آن مجانب تو نکنم امیر بپایان کرد  
در از کرد گمان که گمان بصورت اصلی باز آمد مولف که بدین  
صحیح ثبوت است که مرده بن قیس فریاد و صاحبش را  
از شمعان که از راه شست روزی از حال آبا و اجداد خود استخبار نمود  
بعضی از تاریخ دانان گفتند علی بن ابی طالب چندین هزار کس بر زبان  
گفت او در کدام شهر مدفون است گفت در کف پس آن لعین را و نه بر او

و پنجاه ریاده روان شد بعد از آن ساف چون خواجی کجاست  
مجاور و سایر مردم را بر او و مذمومتش دانستند که  
در محفل شهر کوشت بدین باغ فریاد برده مقدس بوده و در حصار  
نشت و حق متحکم ساخته از اطراف و استلک شوق و شرم  
جنگ کردند آن ملعون دیوانه رشک و فحاشی خود درون حصار  
مسلمانان از چاهان رو بفرار نهادند آن لعین در ورون روضه متنبه  
آمد و این عبارت مکتوم نمود که ای علی آبا و اجداد ما کشته و میخوبست  
سبک شمعان درین اشاد و کشت حیدر گوار بمان و در زبان  
از قبه برآمد و چنان بر گشت که دو نیم شد در ساعت که کشته  
قال ان سب سبیه بهمان منوال بر در حصار افتاده که هر کس  
سلطان المولیا میرود بروی کند زده و احم حصار فایض الانوار  
چنانچه فرو سبسی این واقعه خبر رسید به شاهی که زود کشت مرده را  
برای قتل عدو ساخت ذوالفقار شست و نیز از شوق گوید آن کشته  
کشت چون مرده قیس فریاد و انصافا ششم بقصیده در زبان  
نست در فوجات القدر که از میان امیر بود منقول که روزی یکی

امیر گفت ای امیر المومنین بنی اسرائیل از وصی موسی بر این منجزات میدید  
و نصاری از وصی عیسی خارق عادات و کرامات مشاهده میکردند اگر آن  
از تو گرامتی به بنیم موجب الطمینان قلب از دیار و بطن کرد و هر کس که  
علوم غریبه و احتمال مشاهده امور عجیب نیست چون ایشان بدانند به الجراح  
نظار می نمودند با جمعی از صحابه جانب معابر روان شد تا بر زمین شوره  
رسید پس که از اسمای حسنی آهسته خوانده فرمود ای زمین بر ده  
روی کار خود بردار و آنچه در خود نهان داری آشکارا ساز ملکای صحابه  
دیدند که جانب راست بر مضمون دلگشایی جانب چپ بر مضمون  
عیان گشته و در زیر درختان میوه دار و جویهای آب شکواری و در  
و تصور بر افراشته و از غر فها حوران بنظر آید و در آن حال  
اصحاب همین خبر میدید و جانب چپ نحوای غم افروانی بقول الله تعالی  
قوله الناس الحیارت بسماع رسیده و عقارب افغانی جانب چپ نشان داد  
نیز آن مشاهده کردیده احوال اصحاب شگال میاد می آورد چون صاحب  
خازنه دیدند جمعی که استقامت درین اندیشه چون دیوار قرآن  
کرات را سحر نامیدند و برخی که صاحب بطن بودند بر بطن افروخته

کشف برین حال معال خیرات رسول نیز در سوال شایسته است که  
روضة من ریاض الجنة و حفرة من حفر النین هم در کما  
مذکور از خواجہ حسن بصری رضی الله عنه منقول است که روزی امیر  
المومنین کرم الله وجهه در مبدعه کوفه با جمعی از اصحاب مودعه  
عائمه مومنان گردید چون رسید به بنیامانه سه خط گشت و هر مرتبه نماز  
بر آمد پس میهم نموده باز بهانجا رفتن کرده فرمود شمار آنکیو کاری  
و مر جبت بود و بعضی از منافقان غدر بر پشت به بنام وضع رفته خدین  
کنند که آب بر آمد و اثری از آن در مایه ظاهر نشد چون بنی خبر سمع  
ساکش رسید فرمود دسترفتن و مانع نشود و مگر محمد مهدی در واهی  
مگر یکی از فرزندان من که او را مرتبه ماست باشد هم در کتاب  
مستور است که در زمان خلفای عباسیه مداحی از مردم بخود رسیده  
و علی الاتصال فرمان بداحی اهل بیت میگشود و فیه العبد و الانسان  
ایشان می نمود و روزی در مسجدی که صغیر و کبیر و صبی و شریف حاضر بودند  
و بطاعت و عبادت شتعال می نمودند و در مدح شاه و نبی و نبوت  
اسد الله و سید الشان بنی طایفان میگویند و از بعضی منقبت نکات



از آینه ضمیر محبان نبرد و بشت شاه دلاست پناه گنجش و حلو از آنجا  
 خارجی از آن میان جمع قدر بر او شسته تنش زنده گفت بخانه من بیاید  
 و احسان بر روی تو کشاده حاجت ندارد و انانیم سر و خانه سپرد  
 خود برده بعلام فرمود و در سر ابر بند و در طاعت بروی بکشد و هر چه  
 اطاعت نماید تا در آرد روی بر روی تو کشیده و تر از آن از او بزم  
 و یک بدره زر برین جهان افزایم انگاه فرمود مانند کوه سفید و شنبلیله  
 را فضا را بر بند و هر دو چشمش از آنکه سه سره پدید آید و دست پائی  
 قطع نموده را چشمش روی این بسیار غلام موجب فرموده و عمل نموده و چون  
 عالم لباس عسکریان در پوشید و چون دل را یک خار چو شمشیر یاد کرد  
 آن ملعون بعلام فرمود که راه کورستان بسیار و مداح را کورستان  
 گذارد تا در آنجا بخاری جان فلک الموت سپارد و غلام را او طاعت  
 و اورا کورستان برد قفسار او را نوبت حضر علیه السلام بطور زنده  
 مقدسه مطهره مهر المومنین آمده کرد فرار میکرد از قبر آوازی شنیده تا  
 بر او بر روی صخره شتاب آمد مداح ما را که در کورستان افتاده و در روز  
 آخر نماز در یاب پس ابواب تقوی بر روی او شد و بهر غصه بریده

تو از بهای اعظم با و تعلیم نمود و بهر این اسرار بر عفتی موقوف  
 او به خوان و از برکت این بابا زون الله تعالی انشاء الله تعالی و سلام  
 بر روی کوی علی بن ابی طالب منو بهر سوی این مسجد میوی به بهمان نوع  
 ماکونی و زبان سوال برشت و این به حلو طلبی که شخصی را بهمان خانه  
 سفره آسانی بکشد و برای توان و مسوا آورد و چون در آن خانه نشینی  
 عجیب انجا بیاید به چندی حضرت علیه السلام بفرقه العین کورستان مسخر  
 و بفرقه اسما و الله را خوانده و مید و رماخت اعفای موقوفه  
 دست کرد و چشمش خیانت و زبانش کویا شد پایش در مکر و بدو شمشیر  
 افکند و پیوسته امیر و رسانید مداح حاکم رو بهمان مسجد نهادند و زبان  
 بند و بخت گشاید و بهر سابق مان و حلو طلبی جوانی بر حواس  
 حاجت ترا بر آرم و مان و حلو و بر سفره آسانی که در مپس او را انجا نه خود  
 چون مداح بدید که خانه به خانه است که آن را رجبی عفتی او را از اجاره  
 بخاطرش راه نور و بد و بالا خر گفت چون حکم صادر شد و دست نهاده  
 در خانه و در آن نه راه است انفسه خوان سفره آسانی شود و مان  
 و حلو خانه کرد اند مداح چون این حال مشاهده نمود از روی تعجب زبان

برگشت و گفت در روز دهمین خانه ظالمی افعای مرا برید و کس  
 رسانید و تو امروز ابواب رحمت میثانی نسبت منی شفتی  
 در نیوادی حیرانم و ازین حیرت سرگردان در اعلان این درازی  
 سرین معنی بیان نامی جوان گفت ظالمی که در روز تو ختم خود پدر من  
 و من آن خفاری که تو کردی پسندیدم و نجابت ملول اندوختن کردیم  
 چون شب آمد بخواب غم امیر المومنین کرم الله وجهه در خواب دیدم  
 روی من متوجه پدر من گردید و گفت ای پسر من سیه آنکه با من  
 نمرای آن دیدی که در دنیا منج گردیدی و در آخرت ~~مرد~~ <sup>مرد</sup>  
 کشیدی چون از هول این واقعه بیدار گردیدم و در البصورتش سیهایم  
 و احوال رخسار در گذشت انداختیم و در خانه شش بهمان ساخته تا کمال  
 او نماند و ما را از صحبت خود راند احوال آن خرس منی خایست به نرنا  
 او را به منی و سیوه شاد و دست از نخل محبت شاه ولایت بر چینی چون  
 مدارج بوی آن خانه رواند دید خرس سیهایی دید پس زمین را پاره  
 چنین نیاز بخاک عجز نهاد و شکرتی تعالی بجا آورد و اهل بیت  
 کرد و در آن حال برق عصب آنی بدخشد و آن خرس سیه را سخته

خاک کرد اندانچون بر سر باد خاوی و از عقیده خود جگر  
 و روی در تو ظاهر آورد و از اعدای این بیت خبر کرد و بعد از آن  
 جم در کتافه لو را از این چهار رهنی اند نهاد و دست که گفت  
 مدینه مرزی بود عید آمد نام تکرار از حجاز و بیان عرب مکرم و نجار  
 ندیم چشم بباردشت و باب این دایره رگانه شیار از دست  
 خاندان مصطفی بود و بدوستی منی سرخس از رنگ مسود و او را  
 ده پیر بود و یکایک خیر صایح روزی انداخته آب در آمد که سرین  
 بشوید و غسل نمود و بر او طاعت بود و نصار و گوی بر چشم در آمد چنانکه  
 او را اطلاع بر خوش کردید و روز بر و آن نوم در چشم سیه از آن  
 همه رنج و آزار شد بدو شش چکی شکم زبان حمامه بر بر مردم  
 زبان گرفته بهمان نمودند و زبان سبافتنی نشوید و خویش و شوک  
 روی در تو منج و غریب آوردند و صد نونه عیاست و نفوس بریده  
 کوهر پاک و منی می سخت و از عیاست و غفوت خود می گفت بهر شش  
 بالاخر چون این بخون بیدر شش سیه علامه بر زمین زده جامه  
 و گفت در میان عرب شرمسار کردیدم و بعد از این نامی و فغان سیه



بهشت شد که اورا خون بریزد و جسدنا پاشش بجای آید و در همان  
 روزش افکند از خانه بیرون آورد و مرموم بسازد و روی تماش  
 کردند آن مستوره غصه روی ساز بسوی آسمان کرد و تقاضای حاجت  
 استغاثه نمود و گفت ای عالم التره و الحقیات تو از سر کارنگ آگاه  
 که از من امری بوجود نیاید که متوجّب اینهمه عقوبت باشم بر جبهه جا  
 اشک غم و الم چشمم بخی غمت مریم و بجای معجزه خاوان قیامت فخر  
 پیغمبر آخر الزمان که از بهزیارت آنرا آسمان بر دند و حرکت برآورد  
 که در تورت از آن رمزی در میان آورد و ند که مرا از  
 و عقوبت و محنت مرا طاهر گردان از مرکب می رسم که با چارک  
 را حکیم جل نفس و انچه الموت بر او دل کند لیکن از جمله رسوا و بد  
 که بواسطه من در خلایق شرمنا گردیده و از غم و اندوه مغموم گشته  
 اشک نه است از دیده جان باریده و درین حال شکلش ای حاکم  
 سزای العیاب علی ابن ابیطالب بخاطرش باز آمد پس بسوی کوفه  
 گفت مولای منی او اینی عجل ای خداوند من در باب و تعجیل کن که طبعی  
 در زندان را از شفا خانه تو در میان است و در آن زمان امیر المؤمنین که

وجهه با جمعی کثیر از اصحاب مستطاب ریحی کوفه بود و بعضی از مومنان  
 ملائک از مرآت خاطر ایشان میزد و که ناف غیب عالم لایق  
 حال المعصومه بیان نموده با ستم و حس مالکید فرمود و هر یک ای مومنان  
 روی نمود که مورد ملال است بنی سحال آن مشغول حال بدین وجه  
 می نماید که آن عقد و کشایم چون از این محبت فرمایم در طهارت آن را  
 رخصی شد التماس مرا الف توبه را نشی شده و فرمود و بر خیر که وقت شتاب  
 نه محل لست و در زکای برشت بی من که از چشم خود بایستد دل  
 و این شتاب ترا از آنکه بجهت بر خیاخت بقین از سبب بیاورد  
 عیبه تمام سازید امیر مدینه رسید در مدینه غریب عام بود و ابو موسی  
 و در آن جمع بود بر او میخوید رسید و نوع کاش بد قعده کشید و هر شب  
 و از کثرت غم چهار از ایشان میزد می نباشد و امیر المؤمنین ناگهان  
 گفت دست از کشتن این معصومه بردارید و در میان آید این  
 و امامی مدینه از مدوم خیر زوش خند یافته بختش نافتد و بدر  
 نیز ملائت کرد و در دماک کشید و گفت از من و خیر بر خیز و بخت  
 رسوای من گزیده و ناموس من بجا نشود اگر اندید و زور آور

خواست و بخت کاش میسر ساخت و فرمود ازین منی اندوختن  
 مباش که دخترت از آتش عصیان پاکت و گوهر و آتش نیت  
 عفت شرفناک و بد آنکه گرمی بوزن بمقدار و در حشر کار و دنیا  
 باز آتش و زده آنکه طشتی طلبید و فرمود از آب و باران پر باید کرد  
 گفتند درین فصل نه باران موجود است و نه برف و نه بکرمی خام خود را  
 نمود در حال و سپردار بر سیاه از امر آنکه در هوا ظاهر کرد بدین  
 و آن طشت را از آب باران پر کرد و اندید پس بالا و بقیع رفت  
 شده باب باران منظم کرد و دید و پاره پوش طشت و باب برین  
 فرمود و خیمه و صحرا بر پا کنند و دختر را در وی از زنان این نزد آوردنی  
 در طشت بنشانند و بقدرت خدای تعالی توبه کمارد چون بفرمود چهل  
 گرم از رحم دختر بیرون آمد و او را از خنثی خاص می او و چون بزار شد  
 بمقدار و در شغال بود هم در کتاب گوشت که روزی امیر المومنین  
 گرم آمد و جبه بر منبر و غلام میگفت با کمال سان لای موعود می نشست  
 معراج سرور کائنات علیه افضل الصلوات و کمال التحیات اخبار می  
 و بعضی اخبار از کتب غفلت از این سینه اخبار میزد و در میزد چون

عرصه سحان الله اندی که و راز و انجمن فانی است و او  
 از خاکدان دنیا بطارم اعلی خرم میفرمود و کوزه و پر از آب بر  
 میباش و در مقام توبه چون درین پاش بر کوزه سایه سبز سر بر  
 نهاد و آبش و لبر شاری آورد و برش انداخت و بوی بر نماند  
 چون از معراج مر حجت بود آب توبه در زیر شمشیر و در شمشیر  
 لرم جودی در آن مجلس چون این خبر شنید و گفتار نمود و بجا نه رفت  
 خود را دید دست در آورد و از جهت آب که بطارم میسجد و جو  
 شوهر را گفت ای خدا آب نیست که خمیر کنیم سوی چشمه و سیاه  
 آب بیا کوزه برداشته و توبه چشمه زدند و کوزه و از آب از  
 و باراده غوطه زدن بر کلاه چشمه گذشت و قضا را کوزه افتاد و از  
 آغاز نهاد و جهود رفت کند بر سنگی ماند و در آب غوطه خورد چون  
 خود را و خستری دید بر پهنه در کنار و ریانی نه ایجا خوشی نه پشیمانی  
 در راه تحیر خوشی نداشت و در کار خود و حیران مانده و از کار  
 خست رو کرد و نداناکا دهنده و زنده رسید چون چند روز در راه  
 دید از روی رحم لباسی او و او را خود را پوشید پس روی بفرمود حال

الودع و بی غم



حال او ماند و از استفسار حال سخن راند و از خود اشکارا کرد و دیده  
 بشهر نهاد و هر که نظر بر او افتاد دل از دست بداد و در راه عشق او  
 و در راه او پوسید و عاشق او گردید و خواهی مالی اری او بخت  
 در آورد و بخانه خود برد و مدت شش سال در خانه شوهر بر برد و بخت  
 روزی بدریاری نهاد و در آب فرو رفته غوطه خورد چون برآورد  
 خود را بصورت اصلی دید بر همان چهره اول و لباس اینچنان برنگزید  
 و مشاهده نمود که آب کوزه بر سر خفت و بجاک می میخت متحیر گردید  
 و کوزه آب را برداشته راه خانه پوید و در آنجا رسید  
 آلوده بر همان نوع که بود و ده کوزه را اسباب و در آنجا  
 بمسجد آورد و دید که میرالمومنین بچنان بر سر بر سر و عطا میگوید و از آن زمان  
 پروردگار میجوید و زانی تصدیق معراج نمود و روی در بند است و در شب  
 اشک از دیده میگشود و بخدمت امیرالمومنین التماس کند که طریقی  
 نمائی و نزدیک کفر از دلم نبرد ای که از کفر و کفری پیرا گردید و  
 راه اسلام از روی عقاود پسندم میرالمومنین فرمود که تابع فرزند نباش  
 تصدیق نمائید ای پسند اسلام عرض نمود و نزدیک کفر از آنجا حاشی

۲۷۵  
 مولف گوید این هر دو قصیده بحدی حسام نیز منظمه ساخته  
 شصت و یکم در کتاب مذکور است و اعطای حقه الله علیه مرتبه  
 روزی میرالمومنین کرم الله وجهه بعد از انتقال سید المرسلین از سر  
 قانی بجاک جاوداند و در مسجد کوفه و عطا میگفت و بالاس سانی کو هر روز  
 انگاه فرمود ای مردمان اگر بخواهید ایمان در بار آورده و در  
 بشاه راه آخرت آورده من بکنم پروردگار و صحنی آن عالمی جناب ام  
 قائم مقام و نائب شایم هر گونه مشکلی که بشماروی آورده و بی طلب  
 آید و از من حل مشکل طلب آید که تحقیقات بر من ظاهر و بدست  
 روشن و هویدا علم ادین و آفرین گوهر خزینه منست و از آسمان  
 سینه من از حال مودت را کاهیم و مطلع بر احوال سعید و ساهیم حال  
 هوای من ظاهر است و احوال ایشان دریا با هر و بر آنچه بدو و خواست  
 اطلاع دارم و وقف از طاعت و عبادت اهل شهر و دیارم از خواهم  
 ضرب گردانم و زن را مرد و ارضی سما و جالبهار اجال میفرماید و آن  
 بود که کنج قارون دشت از کثرت ثلث لوائی قاهر و کبر می آید  
 از استماع کلام ولایت نظام در دشت انکار و نور دید چون از مسجد

پرون شد غضب آبی اور منج نموده سکی گردانید چون حال خود را  
 دید از اندیشه باطل شمان شده مسجد باز کردید بامید آنکه امیرالمومنین  
 از عین عنایت بروی نظر اندازد و از برای او در دیدارهای خود  
 سازد چون درآمد مومنان روزی جز آورند و بضرر سنگ  
 چویش پرون کردند چون راه نیافت بسوی خانه شتافت و در  
 برتبر ایشان و نهالین دیبا بخسید از شش چوید سکی از شش  
 خوابیده کنیزان فرمود روی با خراج او آورند و سنگ  
 سر و دندانش شکسته از خانه پرون کردند چون به رسیدن  
 رو با آورند و بسوی او دیدند و بدندان و ناخنش در دند  
 از شهرش پرون کردند بضرورت رو بصر آنها و در بر شتون  
 مدت پنج سال سرگردان بود و هیچ چیز از حلقش فرو نمی رفت  
 مرکش نمیداد و در آن بیابان طلی از ریک دور و دورش بگرفت  
 برف باران و سرما عذاب میکشد چو آن سک منافق ناپدید  
 خویش و قوم روی بهر جانب آورده او را طلب کردند هر چند  
 اثری از وی یافتند بالاخر قرار دادند که دشمنی او را ان

۲۷۹  
 عدم راهی گردانید و لوای شتم بر او شد و عزیزی او را داشتند  
 در آن بدست حال فدا دین زنی داشت با حقین پاکیزه و در کینه و در غایت  
 و شش از محبت محمد و آل او مال آن بری خسار در تمام شهر سماء  
 مدت پنج سال در آن لباس چون آب حیات و طلمات بود و شکر  
 از دیده جان میکشود عورت روی در بهی آورند و از غوا در  
 منقش کردند و گفتند چون مانم در شش چرت و بعد هر موی  
 سوی شوهری بر پاست چون از قال و مقال عورت ملول و محزون  
 کردند بخدمت شاه فرودان رسید بوقف عرض رسانید که شکی روی  
 نهاده و شش نهاده من افتاده حلال شکلات و سهال مغضلات  
 که برای تفریح در آبی شکل خود را بیان نامی نامشکل ترا حل نام کرده  
 رسته جانب کشایم گفت وزی شوهرم تنها از خانه پرون آمد  
 و ناپدید گردید مدت پنجاه سال هر سوی می گیم و او را میجویم نه از و آری  
 می نام نه خبری از او می بین فرمود ای زن شوهرت زنده است اما  
 در خانه پنهان و طعام میبکشد و طعام را بر او و با محرومان خود راه  
 مخون بسیار مقدار و فرستاد در آن بیابان بسوی چون طل ریک



چشم تو در آید شوهر خود را در آن حوالی بوی زن خوشحال شد  
بوی خانه روان کردید و طعام رنگارنگ ساخت بوی برنج و  
طل رنگی دید بالا ایستاده به طریقه مکرر دید بعد از ساعتی سکون  
و بر فراز طلسم خود است با لار و دار صغیر قوت بنود زن که  
خود بپای آن سکون پایش افتاد و به پوشش کردید بعد از آنکه  
همیشه بوی زن غلام خود را فرمود که روی در محبت و بان بکشد  
نان و مقداری حلوا بده غلام نه مانی پیش او انداخت صغیر از  
خودش محروم ساخت زن در وادی تحت افتاد و در طعام  
آتش آن سکون و چون خورشید باشد گفت خاک است با تمام  
بد اگر دید زن متحیر ماند گفت ای خالق ارض و سما تو دانا و ماهر  
نمیدانم این چه حالت مرا امیر المومنین گفت بوی برنج و  
شوهر خود را به پنی و کل مراد از گلشن دیدارش بر چنینی من بوجبت  
او کرد این صحرا اگر دیدم و بخوانی سکون خبری دیگر ندیدم و چنین ام  
که او خلافت نکوید پس روانگر دید و پیش امیر از علل عذاب که مهربان  
که مرا فرمودی به برنج چون رو که شوهر خود را به پنی و از دیدار او

شوق بگرانی نگران تو بوی آن سامان راه نور دیدم و در آن  
بخیر از سکی ندیدم مهر فرمود ای زن شوهر تو همان یک پست و آن  
صحرا دیدی و از دیدنش در مادی حیرت بومیدی زن چون این سخن  
شنید در پای امیر افتاد و بضرع فغان برکشید و گفت ای امیر من  
و مقصدای متعبدان سر این معنی را بیان نمای و لغات روی این  
بکشی فرمود شوهر تو شرک بود بخدا و مصطفی شمنی نمود و در ولایت  
من شک آورد خدای تعالی او را منج کرده زن پیاره چون این  
عجز خاک باز غلطید و گفت ای ولی برحق بختی خالق چون بدست من  
ره نمون که بعد از ولایت شوهرم را بصورت اصلی بمن نمانی زن را  
اندوه از دل غمیده ام بر دای فرمود و ریمان در کردن آن سکون  
من حاضر کردن زن خوشحال کردید و باز با مردم خود بوی سامان  
بوسند و ریمان در کردن سکون ده نزد مهر آورد چون سکون حاضر کردید  
خجالت از چشم مبارک و نزاری تمام نبالید امیر المومنین در ساعات  
بدرگاه قاضی الحاجات بر آورده از برای او دعا کرد و در ساعت  
اصلی باز کردید همچنان لباس در بر و دستا بر سر خجالت افتاده نبالید

ای امیر المومنین تو شک در دم نمرای خود دیدم اکنون از شرک  
کردیم از روی محبت و رلطف بروی من گشای و مرا بر آه  
فرمای هر چند که هوای دین سلام در دل او منزل نموده زمان  
بسیار کشته ایمان تعلیم فرمود آمد بدین محمدی ایمان آورد و از این  
گرفتیم هم در کتابت کورس طور است که چون امیر المومنین از نزد آن  
و فیروزی بازگشت بر سر دوراه افتاد نهر عدلی و نهر دیگر در یک راه آب  
راه دیگر آب نداشت امیر مالش کوفه را بر آه می آب و آنکه در دور  
در دشت آب آه برید هوا در غایت گرمی بود و غایت  
کردید و از گشت حرارت لب دمان ایشان خشکید بعضی از ایشان  
طعن کشاده و روی بوادی نرفت نهادند مومنان از آنو ایشان  
از آرافقه بخدمت امیر شمامه سخن منافقان بعضی رسانیدند و از این  
آبی چون شعلاتش فریاد برکشیدند فرمود ایشان تمام حاضر گردیدند  
خدای تعالی ما را در پیش خیمه مهرش تهنیت بود و بقیه فرمود از آنکه بودند  
سنگ عظیم ظاهر کردید نفس خود و آن سنگ را دور افکند زنده بود  
بقیه فرمود در اینجا در آید و حقیقت را معلوم کرده نماید بقیه موجب

عمل کرده که سی و پنج زنیه فرود آمدیدی از سنگ تفتل اسکارا  
معلوم نیست که کلیدش در کجاست و نکودن آن در غایت امکان است  
بلکه محال شاه مالک شاد از عمامه خود کلیدی بر آورده بقیه در آن  
فرمود بسوی در راه بسیار و جام آب بیا و بقیه بر دانه گردید چون  
در کجاست حوض آبی دید و بر کنار حوض سازه کوش را مشاهده نمود  
حیث بر خیزش افروید امیر جام بر آب کرده بدو داده فرمود ای  
آب بگیر و حاجت تشنگان بر آور و بقیه جام آب است گرفته و  
بیرون گردید امیر المومنین را بجای خود استاده دید و چون  
آمد و پشتی را از نمایه امیر فرمود و بقیه پشت از ریشه نشاند  
که درین مقام روی بخت آورد پس بیست و چهار بابی شکر را  
جام سیراب نمود و همچنان جام از آب تا مال بود و بقیه هم در کتاب  
مذکور از علی حجازی مرویت که چون سرور غالب امیر المومنین  
علی بن ابیطالب را با سر و نصیر و سایر اصحاب بعد از شهادت  
حمله متوجه گردید و بکناروات رسید بخاطر گذرانید فرات را از  
گذر بگذریم و روی بگذاشتیم گذر آورییم شاه ولایت بنور فرستاد



النسیر و آگاه گردید و فرمود بر لب فرات رفته با و از بلند گویی  
حججه علی ابن ابی طالب بگوید و بکدام کذرا آوریم و فرات را از کجا  
بگذریم چون نصیر بر کن رود زبان ندانمشا و حججه را آورد و از غصه  
حججه نام جواب نصیر داد و ندکه در فرات حججه نام بسیار است کدام حججه مقصود  
و دلیل سوار است نصیر چون بشاه ولایت عرض نمود فرمود حججه ای را بیا  
با و از بر آورد و حججه این را گرفته و طلب کرد از فرات و از بر آمد که گزیده  
بجست کدام گزیده مقصود است نصیر آنچه شنیده بموقوف فرمود سائید  
المومنین فرمود مراد گرفته بن مهره است چون نصیر حججه را طلب کرد  
مرد و بیگانه و از بر کشیده گفت ای غلام بر گویی که امیر المومنین چه میکند  
گفت میفرماید که در فرات کجاست و کجا محل گذشتن خلق مذبت گفت  
عقل و هوش بکانه و بدو ای کجاست آنکه نام مرا و پدران مرا بپندارند  
که گذر فرات کجاست چرا از کار و بار او غافل و از نادانی جوان خود را  
ای نصیر بدانکه هزار و هشتصد سال است که درین دریا مقام دارم و هرگز در  
پرور کارم نصیر چون این حکایت شنید فریاد از نهادش برآورد و بگوید  
امیر کردید و الهامش نمود که بجهت زنده نمودن حججه بن کرگردن مرده

۲۴۹ و او را زنده گرداند امیر المومنین دست مناجات بر کاه واهی  
المناجات بر آورد و از برای زنده شدن حججه دعا کرد و بگوید  
و دعا تمام نشده بود که حججه زنده گردید از فرات برآمد و رکعت است  
بموسید چون نصیر این واقعه غریبه معانی دید و کفر یزدید و گفت  
تو خدا می و رده نامی نویسی و رسم تو بیسمی جبار و ستار هر نظر  
کفر او کرده بدو انصاف رسد و شش و دوازده اذیت و باز بدعا زنده شد  
راوی گوید بخدا و بار امیر المومنین نصیر را کشت و زنده گردانید تا بم  
گاهی گوید: نظر از مهر و لطف او بمرد و زنده شد که همانا تو  
اعجاز میایی کار او کیسه مولف گوید باب فضایل امیر شرح کلام حضرت  
انجام امیر المومنین از خطبه البیان چنین نقل کرده شد که امیر فرمود  
انا الله فی قلب مرتین و احب مرتین یعنی منم المسمی که می شنود و با و  
میکنم و دوبار در اینجا اتفاقا مرتبه مریت ظاهر میشود از زنده شدن  
حججه مذکور و از امیر المومنین این نوع خارقه ظهور آمده بسیارین  
باشد و اگر مراد همین حججه است پس اصح قول اول است که کلام معجزه  
بران جاریست الله تعالی اعلم بحقایق الامور نعمه امیر المومنین کرد

بحججه سپرده بگویند مرا حجت نمود و راوی گوید حججه نهاد و سال دیگر زنده  
 بعد از آن راه آخرت پیمودند آمدی باز از جراحت نماز گردیدند  
 بار دیگر زنده کردی کشته درین راه را بخت هم در کتاب مذکور از  
 فارسی نقل است که روزی امام حسن رضوان الله علیه پیش امیرالمومنین  
 و همه کوه از لعل در بار می نشستند و از قرآن حدیث مملکتان عباد  
 میخواند و درین اثنا گفت آنکه و صلی الله علیه و آله و سلم فرموده علماء  
 کاتبین نبی سراسر آن و تو بکلمه نفوس و حدیث اعلم علماء و فضل اولیای  
 و ندای تعالی سلیمان ملک عظیم عطا فرموده بود و توحید کرات کرد  
 دست بدعا برداشت در ساعت باره ابری هوید اگر دیدی که در درخت  
 سینه بر زمین مالید امیر با این بران نشست و من نیز با شارب  
 او و ابر چو غرغ روی بطبران نهاده زود درخت شکلی زول کرد  
 با امام حسن فرمود بسوی درخت توجه نمای زبان به تفصیح حال  
 فرموده قیام نمود و درخت زبان معال کشود و احوال خود بر سر  
 بیان نمود که ای شاهزاده دو جهان علی عالیشان درین مقام شهب  
 می نمود از برکت و میمنت قدم فرستش تو تازه بودم از آن

۲۸۰  
 سوال خدا بدارت بجا حلت فرمود و ترک آیدن کرده و از اهل معارف  
 شمر و برک حال من باین خواری رسیده بخدمت امیرالمومنین  
 حال من کن که زبان مبارک بدعا می من کشاید و از برای من  
 من دعا نماید امام چون حقیقت را شمر عرض رسانید امیر درین  
 بدرگاه قاضی الحاجات برافراخت و حق سبحانه و تعالی درخت  
 نخت را انبر کرد و انیده در زیرش چشمه آبی جاری ساخت و گوار  
 و در کنار بحری کناری منزل گردید و در آنجا مرغی برادرش زدیم  
 بال شکسته و پر ریخته غول و مخرون در کنار دریائش امیرالمومنین  
 با امام حسن گفت از مرغ شکسته بال سبب انقلاب تحقیق نمای و من  
 زبان باطنها گشتی امام استصا نمود مرغ گفت ای شاهزاده و بنا  
 و دین من زشته ام که با امیرالمومنین در صد جهان مکان بستم  
 لوائی عبادت می افروشتم از آن زمان که سلطان ابیاح محمد مصطفی  
 الله علیه و آله و سلم عالم را بدرو و کرده علی مرتضی روی است  
 الاخران آوردند و در معبد دو را فساد و ام و ارد و در فی فردی  
 اشک حسرت کشاده ام بال شکسته و در راحت برویم با



المومنین مکتوبی که بسوی دعا گراید و از برای من پادشاه  
 امام شرح حال آن شکسته نال پان نمود امیر المومنین مبارک خاتمه  
 دعا فرمود چون بال اقبال یافت از کناره دریا پای امیر المومنین  
 شتافت بعد از ادا ای حجت سلام گفت ای شاه خیل انام ترا و  
 دوستان ترا بشارت است از ملک عظام بر وفق رضوان و حور علیا  
 امیر فرمود چگونه بشارت میدهی بهشت جاودان و نعمت بیکران  
 خالق مطلق و قادر بر حق از رحمت خاص خود بجای آورده و در روز  
 بشمار موجود گردانیده هر گاه یکی از بنده کان طریقی  
 سر اعجاز و لا اله الا الله گوید مرغان آبی سر از آب بر آورده را بر  
 و نشاط سپارند و چون محمد رسول الله بر زبان جاری گرداند که  
 رزق و طلب الهای طلب نمیشناسد و اگر از نام مبارک تو  
 نراند در خروش و فغان آورده گویند بار خدا یا رحمت خود  
 دور دار از انکس که این گند را نام گذشت و اگر نام ترا گویند  
 استغفار بپوشند و از برای مغفرتش دعا گویند دیگر باره ابر بر  
 ره نوردید و بسر حد یا جوج و ماجوج نازل گردید آنجا که روی

۲۹۱  
 قامت ایشان بعضی بنیاده گردید و بعضی بنیاد گردید و در این  
 جو آرح بقدر قامت ایشان دیگر باره و راهی گردید و بر  
 غوغاشی منزل گردید و بانگ کوب و غوغا و سایر سازها گوش  
 مایند اما من از پدر بزرگوار پرسیدند این چه غوغا و طغیان  
 فرمود شور و شغاله قرین این شهر از آنست که میرج شمس اورد  
 قرین حصیر شمس نصیرش مرتبه است که اگر خلق بشنود از هوای  
 و پیشش کو دکان هلاک شوند و زبان حامله بار فرود که از انداز  
 الاتصال درین شهر تبدیل و یکبار و نصیر و کوب و قات مردم گذران  
 بعد از آن اما من گفتند ای پدر بزرگوار روی بدیده آرد و بی و  
 مالوف البسپار ابر بام امیر و دم هوا گرفته بدیده بمانند  
 در موقوف محمد و م جهان بان قدس و مسطور است که روزی طغیان  
 رضی الله عنه در زمان خود بخانه امیر المومنین علی بود که قافله کباب  
 معطر روان شد و ثابت که یکی از زما و صحابه بود آمد گفت مرا  
 بامیر قافله بپایند تا بفرغ خاطر بروم چون قافله سالار بود  
 آمد و در انخاستش نموده سپردند اهل قافله در تعظیم و تکریم و تقدیر

از نیکو که نمی پرسیم مگو تو لطفه گفتی آن زرینه در رخ ثابت چو  
 رفت گفت باوصی خیر المرسلین این عورت خود را مگر بر تبار  
 کرد چون او متعنت نشد با غلامی ز ناکرد و من لطفه آن غلام ازین  
 زرینه خود را در رخ ثابت نهاد مگر اقصود از شاد باین خارق با  
 خلق متعبر ماند و فرموده خلیفه زمان عورت است که اگر در پیش خلیفه  
 اصحاب نبیان نیاز و لسان ایجاز رسیدند که این نیم عصا و یارده  
 روزی درین مسجد بخندید یک کانیات سخن موجودات علیه افضل  
 و اکمل الایمان نشسته بودم که ثابت بچاره در آمد و در روی  
 رحم نظر و پیش انگشت من فرمود یا منی روزی باشد که زنی ثابت  
 سرفه منم سازد و حکم بر من شود که منم رسول الله بدین خلاصی چه باشد  
 چوب بپای من داده فرمود هرگاه این نوع قضیه پیش آید این چوب  
 بر شکم عورت بنه لطفه که در رحم باشد منجن در آید و آنچه حق باشد بیان  
 عمر رقیه عقد من بر خواسته در میان و و ابروی امیر المومنین بوسه داد  
 پرستش را بر دیده مالیده گفت یا علی حق که جانشین منم و تو می خواهی  
 عمر را با تو ملک لطفه در دنیا بدار و مولف گوید سبحان الله و ربیان این

نسبت منین است که در صدر مطهر است یعنی از عهد انبیا در خیال محال  
 افتاده اند خداوند اجمع است محمدی را بعنوان غنایت و غنای غنای  
 راه رست است فرما و حجب ظلام نادانی از پیش دیده ایشان بکشاید  
 غنینه و یک انداختن الحق و اینه  
 در فصل الخطاب مطهر است که برادر مصطفی و  
 بحر بلا و حریق نار و لا و متدای اولیا و اصفا امام الشان العاربان  
 علمی این اصطلاح بود اندر طریقت شانی عظیم و در حقیقت در جمیع زینت  
 و در وقت عبارات از اصول حقایق علمی تمام و است جنبه رحمة الله  
 شیخانه الاصول و البلاء علی المرتضی کرم الله وجهه یعنی امام مادر علم  
 طریقت و معاملات علمی مرتضی از آنکه علم طریقت را اهل طریقت اصول  
 گویند و معاملات طریقت بلا کشیدن است و چنین می زند که علی حضرت  
 او آمده گفت یا امیر مرا و صیتی فرمادی فرمود و لا تجعلن الیک شغلک  
 بلکه شغلک فان لم یکن الیک ولدک من اولیای الله فان الیک  
 یضیع او و در اینک شغلک و لدک منی اعدا و الله فان الیک  
 لا عدا و الله یعنی گردان تو شغل اهل و اولاد را بر گردن شغل من



خود که اگر ایشان از دوستان خدا نمی اند خدای جل و علا دوستان  
 منافع کند و اگر ایشان از دشمنان خدا نبند اند و خدا چاره اری  
 فرزند بند نیست خدا از غمش محزون تو گویی که به ز خدا بند پرورنی اگر  
 مصلحت کنج سعادت از آن اوست و در بدست پنج زیادت بر  
 هم عبت هم در کتابت کور از کشف المحجوب می آرد که روزی برانی  
 امیر المومنین کرم الله وجهه پرسید پاکیزترین کسها چیست فرمود خدا  
 القلب بالله سبحانه یعنی هر دلی که بخدای غر و جل تو انکر و بستی در  
 ما فیها و برادرش کند و هستی سوی شادمان نشود  
 سر اندیشد بر جای مانده و زجا اندیشد اندیشه نیستی چو دلی که  
 از آنکه ز نیستی خدا اندیشد عبت در ترجمه مستحق است که چون  
 ام المومنین عائشه رضی الله عنها طلحه و زبیر بر بصره استیلا یافتند  
 بیت المال در آمد چون نفوذ نامحدود و بدو قرات این آیه کریمه  
 که و عدکم الله مع انتم اشره تا خد و بها و محل لکم منه و بعد از آنکه امیر  
 برایشان طغریافته بهمان خانه در آمد چون نظر فیض اشرش  
 و در اهرم سرخ و سفید افتاد و زبانان کو بهر نشان فرمود ای راجع

۲۸۴  
 معزور ساز و ای سیم سفید غریب خبر من پرور که بشود شما نور  
 نشوم و بگلو شامایل نکردم و این حدیث نبوی بر خواندن  
 دنیا کالک غریب او کما بری سیم یعنی باش در دنیا سیم  
 که غریب مانند سافر معنی بهر چون کند جلوه گری در  
 وی کنی نظر از دیده وری مانند غریب باش باره گذری از  
 اینجاست که حکیم ثانی در حقیقه الحقائق گوید کوه از دوزخ شکست  
 مرد بر زرد و سرخ تو بنید شیر از آتش همیشه بر سر  
 جان حمید در آرزو و زرد و سرخ عطار قدس سره منر گوید  
 سوار دین شیر سیم پیر شجاع شریع و صاحب خوشی گوید  
 ز جودش برود بر تو یی بود بخشش عالم پرور جوی بود  
 نه هر که از روی سیم بر داشت نه هر که سوی سیم زرد نظر آ  
 چنان در راه سیم سرخ رو بود که سیم زرد شمشیر خاک گوید  
 تو ای زرد کرد و نا امید تو نیز ای سیم مکیل این سیم  
 چو دنیا آتش به شیر بوده از نی معنی دنیا سیر بوده  
 اگر چه کم نشیند که سیم نغز و اومان دنیا ملک شکم

از آن جستی بدینا فقر و فاقه که دنیا بود پیشتر به طلاقه  
 مولف گوید در کتاب شاهانه سلسله این خدمت شتوی در مدت دنیا  
 گوید که حکیم حب الدیار اس کل خطبه و ترک الدیار اس کل عباد  
 ترکش بر پایه شاه عباد نهات و جیش سه به معصیت و خطا لایق  
 هر که دل از ترک دنیا کرده است جای در فردوس علی کرده است  
 هیچ مردی دل این پویه نیست هیچ نامردی از این پویه نیست  
 حیا مردان سه طلاقش گفته اند لیکن مردان با وحوش خفته اند  
 هر که او مرد است خود پیش نبرد هیچکس برابر و روست  
 الکه نامرد است در دام است مرغ جاننش بر سر دام است  
 جیت دنیا ساحر مکاره در پی او یکجهان آوار  
 جیت دنیا معین کذب و دروغ شمع بر مش سجود و دی بفر  
 جیت دنیا مسکن حرص و هوس طالبانیش خوار مانند کس  
 جیت دنیا منزل ویرانه بر سر از مکر دام و دانه  
 جیت دنیا مایه و بویانگی قرب او بخشد زحق بیگانگی  
 جیت دنیا دشمن درینیه دشمن درینیه بر کلبه

۲۸۵ چیست دنیا بر سر خود و حال حاصل دنیا بود و حیا صله  
 حاصل دنیا بود و حیا صله غافلش غرق بحر عالمی  
 در تفسیر حاطلی و فخر راضی و ترجمه اخوان و صحیف ابیات  
 السعد و ذخیره الملوك مطهر است امیر المومنین کرم الله وجهه در جمع  
 بر سبب خطبه مغرور و در غایت بلاغت و نهایت فصاحت و جامه کنه  
 پر سوزند در بر و تشریف بایند لطف خرمادر دست مبارک است عیبه  
 بن عباس رضی الله عنه بخاطر آورد که این مناسب است به حال  
 امیر المومنین غایت اخفرت کرم الله وجهه و علم ولایت بر اراوه اس  
 کشته بزبان بفرمان فرمود و لقد وقع من قلمی حتی رسیحت من قلمی  
 ما لعلی و زینة الدین کیف افرح بملکة نفسی نعیم و کیف اشبع و حوال الطمان  
 بطون غرنا و کیف ارضی بان اسمی امیر المومنین و لا اثار که غم و شونه  
 العیس و شدید الضر و البلوی یعنی تحقیق چند ان رفقه بر رفقه دو زانده  
 دو صله بر و صله پوشانیدم که از دو زنده آن شرمسار کردیدم علی  
 باینت دنیا چه که کش خاست و نوشش من باز و چگونه شایدم  
 بلدانی که باندک زمانه بگذرد و مومن فنا در آید چگونه میر خورم کرم در



ولایت مجاز شکمها گرسنه باشد و از غایت جوع و نهط اب محضه با کونه  
 راضی باشم با کونه مومنان مرا امر خوانند و مقتدا و پیشوای خودند  
 و من در دشواریها با ایشان شریک باشم و در گرسنگی و تنگی معیشت  
 با ایشان موافقت کنم تا اوئی گوید بعد از استماع این کلمات باریکاست  
 حاضران مجلس و سائلین گرسیند در مجلس اول حبیب المیر مطهر  
 که عقل را در حقیقی امیر المومنین از ممر تنگی معیشت نزد معاویه فرست  
 که از بیت المال هر روز دو درم و طیفه داشت و ادعیه کرد که چیزی  
 آن اضافه نماید تا بفرغت معیشت تواند نمود اندک است  
 امیر المومنین رشی بضافه طلبیده و در آشنای گفت و شنید اظهار  
 افلاس نموده التماس کرد که چیزی بر و طیفه او زیاده شود و امیر بر  
 این ضایف را از گنجایم رسانیدی گفت چندگاه بهر روز یکده و نیم  
 خرج کرده و نیم درم را جمع آورده با کجیاج شطوعام صرف نمودم  
 التماس فرمود برین نقد و وجه معاش گیرم و نیم گفت جز این  
 معاش نکایف میکنی عقل نوبت دیگر در طلب سالنه نمود امیر المومنین  
 از واپسین در شعله چراغ داغ کرده تا گاه به دستش نهاده و منصرف

۲۸۴ گفت ای برادر چرا دست مرا سوختی فرمود و چو تو نهضت کنی  
 دنیا نمی آری چگونه رو امیداری که من از حقوق اهل اسلام زیاده  
 آنچه حصه تو میشود چیزی نبودم و بد آنچه عبادت با الله با حق را نه  
 عقیبت گرفتار کردم عقل درک این سخن ناکرده از امیر المومنین بخندید  
 شتافت و امیر المومنین از این معنی بسیار غول شده و در ترجمه حقیقی  
 می آورد که بعد از وصول عقل به مشق معاویه و در تعظیم او لب بایکشد  
 روزی تکلیف این معنی نمود که بر منبر برآمده امیر المومنین بسطین را  
 گوید عقل ترک صحبت او نموده او را عاقل ساخته باز بخدمت امیر المومنین  
 آمده نایب شد در مجلس ثانی حبیب المیر مطهر است که در میان خیار  
 بتواتر ایراد یافته که امیر المومنین کرم الله وجهه در مدت عمر خود هرگز  
 سه روز متعاقب میر نخورد و در اکثر اوقات بامان بخورد و خوشی  
 کرده چون اهل پیش تکلیف تناول نمودن طعام میکردند زبان جاری  
 بیان میکرد و بحسنی الطعام یا تعظیم ظهری معنی پسند است از طعام معتدل  
 که پشت مزاج را در دو مرا از عبادت طاعت پروردگار من مانع  
 نمیشد هم در کتاب کور از حدیث بن ثابت مرویست که گفت روزی

طبق پا لوده نزد سلطان الاولیا علی مرتضی بر دم اصلا غریب نوز  
و گفت دوست ندارم خوردن چیزی را که سید کائنات علیه افضل  
و اکمل النجات از تناول نموده باشد نه هم در کتابی که از عذری امیر  
امیر المومنین کرم الله وجهه دو جامه سبط اتباع غمزه قنبر رضی الله  
مخیر گردانید که هر کدام را خواهی پوش قنبر یکی از آن دو ثوبت  
کرد و دیگر را امیر المومنین کرم الله وجهه در پوشید و سنان از او  
دید هانچه از سر اصابع همال پوش بود قطع فرمود و گفت در میان آنکه رو  
ایام بعضی از جانب حق سبحانه بالا صاله با امیر المومنین کرم الله  
مرویت که روزی بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفقه از در  
بسوی من کرده فرمود یا اخی جبرئیل حاضر است و ترا سلام خدا میرساند  
فرمان بچنان است که در هر ماهی سه روز روزه بدار که روزه اول  
صوم ده هزار سال میانی و در دوم ثواب سی هزار سال و در سوم  
هزار سال من گفته یا رسول الله این ثواب مخصوص است نسبت به  
ازین سه روزه بدار و او را هم ازین ثواب باشد رسول فرمود هر چه  
غرائب توانی سه روز معایم باشد او را هم چنین ثواب و گفته یا رسول

آن سه روزه کدام است فرمود ایام این سه شب در روزه است ۲۸۷  
از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مرویت که گفت شنیدم  
و حق یکا یکی معبود که بعد از احمد محمود صلی الله علیه و آله و سلم در هر فلک  
کبود را بعد تر از مرتضی علی ندیدم که مطلقا دیده همت از قمار خانه  
فانی دنیای دون فرو بسته و بر مرصد ریاضت مقرر شد و در  
تراشیده - هم در کتابی که در مسطور است که در زمان خلافت  
امیر المومنین کرم الله وجهه از بعضی ماسود مقرر شد و تحت قنبر رضی الله  
و بجای متواضع بود که در بازار کوفه پیاده راه میرفت خبا که مردی  
که بمعاملات دنیوی مشغول داشتند از امیر خود و وقف نگشتند و چون  
بر روی انبوه کردند شصت تمام فرمودی ای یونان علی برادر اهد  
چون مردم آواز و نوازش انعام می نمودند راه میدادند و شب  
هم در کتابی که در مسطور است که با سنانید صحیح و بروایات صحیح است  
که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه بعضی از خواجگان را به خدمت خود  
برد و شصت می یکی از خدام عبده علیه عالمه شش شش آمد گفت ای  
بار را بمن ده تا بروم بزبان فصاحت بیان فرمود ابو العیال



ان بجل معنی صاحب عیال سر او از رست بار بردشتن نشان  
 خادم گفت یا امیر المومنین و یا وصی خیر المرسلین تو خلیفه بر حق سولی  
 خدا ایست و تحقیق مومنان را امام و پیشوایی منصوبت با حال خجسته  
 نیستی ندارد و در جواب فرمود لا یقصر الرجل من کماله ما کمل من عیاله  
 از کمال مرد و هیچ کم نشود از باری که برای عیال میکشد در غیر  
 الملوک میرسد بحد آن قدر که سره از این عباس رضی الله عنهما است که  
 چون امیر المومنین کرم الله وجهه بخلاف صورتی است اما منی را که  
 جدا کرد بدان سبب که امام حسن مانند ترین خلق بود بر سر او  
 در سیرت و در صورت بنابر آن را احرمت داشتی و سخن او را در کوفتی  
 هم در کتاب مذکور از این عباس است که گفت امیر المومنین در وقت که  
 جو آرد ساخته در رکود کردی و سر از امر ننموده گاهی از آن یک قرص  
 کردی و گاهی یک کف آرد قاعتم نمودی و باز بستی و مهر کردی گفتند یا  
 المومنین چرا این را می کنی گفت از برای آنکه بیا جبین پاره از آرد  
 کندم بیا میزند و روزی یکی از ملوک عرب زیارت امام حسن مسجد آمد  
 که مردم نماز مغرب را نموده متفرق شده بودند و امیر المومنین کرم الله

۲۸۸  
 نشسته بود و کدو پیش خداده قطار میکرد چرخ میچرخانند از آن فارغ شد  
 المومنین او را شستی از آن آرد و داد او آرد و در کوشه بساط خود نشسته  
 بصحبت امام حسن آمد چون سفره گسترده الوان طعام آوردند آنحضرت را  
 طعام برداشته گفت در ویشی در مسجد از فرط کسب کی آرد منی در دما  
 رحم آمده اگر اجازت باشد این طعام بدو رسانم اما حسن مکرر گفت  
 در ویش که تو دیدی پادشاه دین و دنیا و خلیفه وقت از آرد  
 کرده هم در کتاب مذکور از این عباس رضی الله عنهما است که در  
 گفته یا امیر المومنین چه شود که جانه نویستی گفت خدای عزوجل در تو  
 امیران اهل اسلام را که خوردن و پوشیدن خود را مانند خورشید  
 فروترین عیبت کنی یا تو انکاران در زندگانان الله ابدت کتب  
 لیسعت و فانه اند و کجین مناسف نباشند هم در کتاب مذکور  
 که امیر المومنین کرم الله وجهه در خلافت خود روزی بنا دارفته پیرای  
 خرید و آستین و دامن آنچه از سر دست وشتا لنگ فرو برد و بهر  
 گفت چرا چنین کردی فرمود این بطنم است نزدیکیست و توانم  
 و باقیه از مومنان سر او از رست هم در کتاب مذکور است که بانی

غائب از ایامیر المومنین علی را چون وقت نماز در آمدی مطهر  
 و رنگ مبارکش متغیر شدی گفتند یا امیر المومنین چه رسد بر آنکه  
 وقت امامی در آمد که آسمان و زمین طاقت آن نداشتند  
 حسینی مظهر است که عبادش عمر به است که هر شب از خلوتش ای خانه هزار گز  
 می شنیدند و استغراقش در نماز غیر تبه بود که در جنگ احد چون تیری  
 در پای مبارکش خلبید و پیکان چنان محکم شد که بر آورش و شل و سست  
 می نمود و امیر المومنین نیز از این شدت و محنت برخود غمی نداشت  
 که از این بزرگوار و خیر و صلی الله علیه و آله و سلم می شنیدند  
 ای پطالان عباد استاده شود در آنوقت از این بزرگوار و صلی الله علیه و آله و سلم  
 پر خون شد و امیر را صلا درین معنی خبر نمود چنانچه شرح عطا شد  
 اجمعی خبر میدهد چنان شد در نماز او و سجده چنان که  
 بدون کردند پیکان و محقق نامی عبد الرحمن می در تحفه الابرار من  
 منظومه ساخته شیر خدا شاه ولایت علی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و چنان روز احد چون صف پیکارفت تیر مخالفش جا گرفت و عجم  
 پیکان بکل او نفست تصد کل رحمت و کل او شکست روی عبادت

۲۸۹  
 محراب کز پشت بدر و صیحاب که در آنجا پدید آمدند چاک  
 بهین چون کشت انداختند غنچه بچون غنچه رگزار کون آمد آن  
 کلین احسان برون کل کل خوش بمصلا چکند گفت چو فارغ  
 آن بدید کلین همه کل حیت ته پانی بن ساخته طرار مصلا  
 صورت خالش چو نو دند باز گفت نه سو کند بدنامی را از کرامت  
 ندارم خبر که چه زمین نیست خبر در تر خطای من سدره شین شد  
 چه باک که شودم تن چو قفس خاک چاک جامی از آفتاب تن  
 پاک شود در قدم پاک و آن خاک باشد از آنجا که بگری  
 کرد سگانه و بگریستی منقول که روزی امیر المومنین امام المومنین  
 در وقت افطار نان خشکی بر آورده خوب شکند سه مرتبه ذکر کرد  
 نواز که از حصار مجلس و پس این گفت یا امیر المومنین در خبر که  
 نبر کی و قتل بود بدو داشت برکنده سپر خود کردی امروز شکست  
 این همه ضعف از چت فرمود آن قوت از برای حق بود و این برای  
 نفس  
 زبانی بر مان خود تقیم المال می نمود که طلحه و زبیر آمدند محضر

نوادگی  
 ۵۴۶/۸





حاجت چهار هزار درم بنخواستی گفت هزار درم چته کاشن میخواهم هزار  
 برای ادای دین و هزار چته خریدن سر او هزار برای پیشرفت فرمود  
 از مکه بدرینه روی بسرای من که مراد تو حاصل کنم احوال مکنه در مکه ایست  
 نموده بدرینه رسیدند اگر دیکست که ولالت کنند مرا پس ای علی ابن ابیطالب  
 امام حسن علیه السلام گفت من ولالت کنم که او پدرت پس خودت آید  
 دعای او بعضی رسانید امیر فاطمه گفت در خانه چیزی هست که او  
 بخورد گفت نه پس سلمان فارسی را طلب نمود و فرمود باغی که در آن  
 نشاند و بفروش سلمان در چند روز بدو آرد و نه روز فروخته  
 حاضر کرد پس چهار هزار درم معهود با او داد و چهل درم دیگر  
 او عطا فرمود و بآیه را بار باب استحقاق تقسیم نمود چون بمنزل آمد فاطمه  
 گفت فروختی باغی که پدر من بجهت تو نشاند بود گفت آری بهتر از  
 عاقلانه و اجلا یعنی موجهی گفت بهایکات گفت او محاسنان  
 پیش از سوال و شرم بستم که نشان را خاگردانم بخواری بوال فاطمه  
 من گفتم ام و حسین بنی و شایسته که تو هم مثل ما در کرد  
 مرا بیک درم از بهای باغ نباشد من سر را گرفت امیر گفت ای فاطمه

۲۹۱  
 مرا گفت بیک درم تا بکنم میان من و تو پدر من نه الحال خبر من  
 فرود آمد و گفت خدایت سلام میرساند و مکیو مدینه من بعای سلام  
 برسان و فاطمه بگو که دست از جامه علی بردار پیغمبر بمنزل امیر آمد فاطمه  
 ملازم علی وقت گفت ای نور دیده من چیست که دست در دامن علی  
 گفت ای پدر باغ را بدو آرد و هزار درم فروخته قیمت بیک درم  
 بجهت ما نیارود که بآن طعام بخوریم پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت  
 ای دختر جبرئیل آمده گفت حق سبحانه میفرماید بگو فاطمه را که دست  
 از دامن علی بردار سیده النسا گفت پیغمبر الله هرگز دعوی نکند با من  
 فاطمه گوید پدر من با حیه رفت و امیر با حیه پس آنسر و بانا و نف من  
 نموده مفت درم بیا بجهت آورده بمن داده فرمود بیک درم  
 هرگاه علی باید بگو بجهت شما طعام بخورد بعد از محله آمده امیر گفت مگر رو  
 تشریف آورده بود که بوی او در می مانم فاطمه گفت ای من چنین داده  
 بخرم امیر دراهم مذکوره را گرفته گفت بسم الله و الحمد لله کثیر اطاعت  
 خدا من بزرگ الله و با ما هم فرمود با من بیا در بازار راه بگردی  
 که بیا و بگفت من بزرگ المولی الوفی یعنی فرض میدهد بمالدار



امیر تام حسن گفت ای پسر در اهرام را بانی شخص سده ای اقامت قبول کن  
امیر همه در اهرام را با و داده فرمود ای پسر آنکه اندک سید هار  
بر آنکه بسیار بود و متوجه منزل یکی بکته قرض شد تا گاه در اشای  
اعراب با نایه طاقت کرده گفت ای علی بخر این نایه را از من بخر  
باین نیت گفت به نسیه میدهم امیر بعد در اهرام خریده با نام حسن گفت  
این نایه را امام چنان کرد بعد از آنکه اعراب دیگر ملا شده گفت  
علی میفروشی این نایه را گفت آری گفت بچند خریدی گفت بصد  
اعراب صد و نصد و در اهرام داد امام حسن با نایه اهرام را احواله  
نمود پس امیر طلب اعراب که از نایه خریده بود در اهرام  
الله علیه وسلم را در جامی نشسته دید که هرگز آنجا ندیده بود و چون  
مبارکش بر مهر افتاد و تمیم نموده فرمود یا اخی طلب اعرابی که نایه تو در  
بود سبکی گفت آری فرمود یا اباجسن آنکه نایه فروخت جبرئیل  
خرید مکاسل و نایه از نایه های هشت بود و در اهرام از نزد پدر  
نفع کن به نیکی و مقرر است آقا یعنی کمی رزق مولف که بدست و شریانی  
نمک و بر و ایات مختلفه در کتب سلف ایراد یافته چنانچه در زیر

مسطور است که چون سه روز در خانه مهر المومنین نایه شد سید  
چادر خود فروختن داد امیر از اشش در اهرام فروخته تمیمی و اولی  
مهار نایه بدست گرفته آمده گفت یا مهر المومنین میخوری این نایه را  
فرمود بهای نایه ندادم گفت بصد در اهرام به نسیه میفروشم بعد  
از تحقیق مع مهار نایه گرفته روان شد در راه مروی دیگر آمد گفت  
میفروشی این نایه را بصد و شصت در اهرام گفت چون شتری میدی که  
حواله با بع نمود مهار نایه گرفته رفت پس آن فردی که نایه گرفته رفت  
به نسیه فروخته بود آمده طلب ثمن نایه نمود امیر او ای دین نموده  
شصت در اهرام پس سیده انشا آورده و زرت واقعه مذکوره بیان نمود  
و چون این خبر سمع مبارک آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم رسانید گفت  
یا اخی فروشنده نایه جبرئیل بود و شتری میخواست و آن نایه مرا کفایت  
که روز قیامت بروی یوار خواهد شد در اربعین خاتم علامه از امام  
جعفر صادق رضوان الله علیه منقول است که گفت روزی سلمان فارسی  
نزد سید النساء شش در اهرام آورده و زین اشای امیر المومنین از سید  
آمد طلب طعام نمود سید النساء گفت نیت خبری نزد من خواستی شش

که سلمان آورد و منوچاهم برای حسن طعام مهیا سازم پس امیر دراهم گرفته  
 بخت خریدن طعام بیرون رفت تا گاه ببرد و رسید که ملک بن  
 یوسف المولی التوفی امیر دراهم با و داده و صحبت نموده فاطمه را هر  
 حال بیان نمود فاطمه گفت هر آنکه تحقیق و فا خواهد کرد امیر المومنین  
 خیر النین روانه در راه اسیری نماند با خود دشت ثانی شده گفت  
 الحسن بخیر این نماند و گفت بهایش من نیست گفت بنده خیر امیر المومنین  
 روانه اعراب و دیگر طایقات کرده گفت تا علی سفروشی این نماند و گفت  
 گفت چند فرمود بسجده در هم نس اعراب بسجده هم داده و برود و امیر  
 خانه خود آمده صورت و آینه را بسجده انبیا بیان نموده و بگفت  
 رفت آنروز فرمود یا اخی من خبر دهیم ترا تا خبر میدی مرا گفت  
 با رسول الله سخن از زبان مبارک و خوشتر باشد نه و صلی الله علیه و آله  
 فرمود می شناسی آن هر دو اعراب را امیر گفت رسول خدا است  
 فرمود بخ یا ابی الحسن عظیم است در راه عطا الله ثمانه در  
 یعنی مرده با و ترا ای ابی الحسن و او بی تو شش در راه عطا کرد و مرا  
 بنسبجا بسجده در هم عوض آن و یا جبرئیل و مشرقی میگفت بود

اسرافیل علیه السلام منقبت در فتوحات امیر المومنین که سلطان  
 الاولیاء علی مرتضی کرم الله وجهه از کوفه بعد از دو سه روز از آنجا  
 شهر می افروخت و در موضع محقر الصفا نشسته بجانب ریال نظر می داشت  
 روزی در آن موضع نشسته بود که زورقه سیداشد و جوانان در وی بودند  
 بکنار رسید جوانان از ذوق فرود آمده بخدمت امیر رسیدند و بخدمت  
 و سلام بجای آورد چون امیر المومنین با جوان بوی منزل خود را رسید  
 همان نوازی بر روی او بشد و از جوان استفسار نمود که از کجای می رسید  
 تو درین شهر چیست بهمت ناگفت از من می آیم و در من دوپاشند  
 یکی مومن و یکی کافر نصف ملک از مومن و نصف از کافر و من درین  
 نزد فروشی است و دوکان من بر درگاه واقع شدن و او را خبر  
 غایت حسن و جمال و زیبایی و در نهایت محبوبی و در غایت روزی با  
 متوجه حمام شد چون مراد از دوکان دید برقع بر انداخت و همراه خنجر  
 ساخت و گفت ای جوان هر روز از برای طبع نبری مبار و خود را اح  
 معاف عار جوان روی او دیدم و دیوانه گردیدم و آه دردناک از  
 بکشدیم و گفتیم لمولودت ناخست ویرانه سینه بدرد آید که شول رز



جان و جان از درد دل فریاد کرد آه از روست که در خانم قلند بستی  
داد از خبیت که بر دل سهر سید اکرز و مهر روز بدرگاه اورا هم بشیر  
و طبق بیری می بردم بعد از چند روز چاوشان حال مرا فهمیدند  
و منع کردند من از منع ایشان بی حسیا فریاد بر آوردم و گریان چاک  
کردم یکی از مهران سید دختر پادشاه رسانید که تره فروشی زختر  
تو حاشی کردیده و کارش بناله و فریاد رسیده و بر سوالی انجاسید  
از عشق این پادشاه دست ادم روی بارگاه پادشاه نهادم و زبان بطلب  
کنودم و خوشگاری خست نمودم پادشاه چون سخن من بشنید غضب  
شده بکشتن من حکم فرمود جلادان مرا بسای دادند و انداختند و خانم  
بطلب رسانیدند در پای دار پستانی نیاز بر زمین نهادم و زبان بطلب  
کار سازگشدم کنای کریم کار ساز دای رجم بنده نو از و انداختند  
بمیرم و از خوان وصال سهره کبیرم تقارن انجاش انشای این حد  
چاوشی در رسید که پادشاه ترا می طلبد ریمان از کردم بر آوردند  
کنانم شش پادشاه بر زنده پادشاه را از بیری بود بر تیر و دیری  
عرض نمود که روی در پیش آید و از کشتن بنمیزد در گذر من اورا نکلی

۲۹۴  
نکاری فرمایم که مقدور او نباشد و لو ای حلیه برافزارم و اورا  
بدین وسیله از اظهار این معنی خاموش سازم پس بمن کفایت کرد  
مصاحبت پادشاه ازاری و راه مصلحت می سپاری بود و خنک  
این ابطال بکمار و سر اورا برای بسیار تا تر ابدامادی سرافرازم  
کار تر بار وجه مراد بایم من بدین چهره و چندی و نایر نهادم و خبیت  
بسیار بر خود فرار دادم اما غریبم و علی رسیدم و بدو راه بردن  
توانم اگر مراد بدو راه نمانی و عقده کار من کشی کریم تمام باشد و نطف  
ناله ام شاه ولایت پناه فرمود این سه رهنم عقده تر انگشایم و در  
ورمان خایم و از گن ردید زبان میکشود و و طهار این معنی می نمودی  
بدو راه می نمودم و عقده کار تو میکشودم پس جوان روی بدر پاشا  
و در کنار در پاشا نشست و لغت را برود و ده گفت منم علی ابن ابطال  
بردار و حاجت خود را بر آچوان دست بر آورد که تیغ بر انداخته خود  
حاصل کرد اندوشت او با تیغ در هوا پاشا و ماند و خون از دیده جیش  
افتاد امیر گفت چرا تیغ نمیزد و سر مرا جدا نمیدانی گفت شمشیر  
حرکت جدا کردیده و تیر دغای خوانده بر پیش منید بکشتن بر آورد جوان

چنان این خارق دید تیغ از دست نهاد و در پای امیر افتاد و لعل  
جان من و هزار از آن دختر فدا می تو باد اکنون از عشق تو جان  
نخواهم برد و از سنان تو روی بجانب دیگر نخواهم آورد و هرگز  
روی در ولایت نمی بینم و بدست خود بجانب من ذوالفقار برانداخت  
باین مضمون نامه نوشت بپادشاه مومن که امروز تیغ را اندم آن پادشاه  
کافرا بدرک الاسفل رساندم چون این جوان بمن رسید اطلاع  
الغیاظ سپارید و کشور و دختر آن پادشاه کافری بپارید پس  
بدست جو انداد و او را همان لحظه بمن فرستاد چون نامه پادشاه  
مومن رسانید پادشاه زبان حکیم گشود و با حضا صغیر و کافور  
وزیر پادشاه کا و حقیقت حال استفسار نمود وزیر گفت پادشاه امروز  
تخت زولت نشسته بود ناگاه یعنی چون برق زرخشان جلوه نمود  
در بود چون پادشاه مومن حقیقت انجیل بیان نموده زحان  
براه طاعت شاه ولایت نهادند و دختر و کشور کافر را بدو داد  
و اهل نصف ملک بمن که در فرمان او بودند همه مسلمان شدند و  
هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان حیات پادشاه بخت فضل

و اکمل النجیات شاه ولایت نورچهره و نوری از مله معطیان  
ذوالفقار تنها سوار شده بسوی نخلستان روان گردید چون زمان  
راه نور دید ناگاه عبا ری پیدا شده سواری پیوسته است چو اهل کار  
صلح و مکمل بر پشت سه و کز گاو سر بر قوس زن بر خنجر  
بر سر نهاده چون لبند و وارونه در دست گرفته مانند ساروغی  
حامل لوله صاعقه کرد و چون نظرش رسیدد الغالب افتاد  
روی جنب گفت تو کیستی و از کجایی و نام چیست و کیویش از کجاست  
پتالی شاه ولایت گفت تنه ای بگذار که شیر از شست از شکار از  
غور در گذر و روی شاه را سلام آید و کینه ناجی و سنان پاشی  
نجات در مرغ رخ در جات باشی آن کافر در ناخست عینره حواله  
امیر نمود و محضت بدست ولایت نیزه شش در بود و بهر از دست کافور  
آباد بر کشید صاحب ذوالفقار باز یانه شمشیرش دو نیم کرد اند پس بر  
آورده خواست بشیر نه دان حواله کند امیر المومنین بدستی از خود بدی  
گمربند او گرفته از خانه پیش در بود و بر سر دست نشاند پشته فرمودی  
و از کدام دیاری و چه پیشه و چه نام داری آن کافر ساعتی جوان ابر



بکویت امیر فرمود شیر مردان از مرک اندیشه نذارند سبب کزین  
 گفت ای دلاور ناجوی مرا بکنه جان کزین تنگ عاریت اما  
 کزین من از مجرمی وصال یار است و نام من بعد جنگ و از بلا  
 زمینم و سر آمد دلاوران پر کبر و کنیم شاهی که در بلاد مغرب است و در  
 رفیع و نامش عارث بن ربیع من برادر زاده اویم و براه فرمان  
 نیک و بوم و او را پسری نیست که جانشین او گردد اما دختری دارد  
 که از فرط حسن خورشید منیر از دره حقیر منیار و من روزی یکبار  
 بودم و در طلب صید تردد می نمودم دختر را بشکارگاه و بزم  
 و بصر از برای صید بوسدم اما ندانستم که آن نازنین بفرمان خواهد  
 انداخت و مرا صید خود خواهد ساخت چون بمنزل رفتم طاقم  
 و جان خرین مشتاق بنزد یک عم خود طلب زبان کشیدم و خوا  
 دخترش نمودم در جواب گفت اگر میخواهی دختر تو بهم و جان  
 بر سر تو نهم تنها بوی مکمل را به سبار و سر علی ابن اسطالب سار و اگر  
 کنی است ازین سخن بدار من بهوای صال مطلوب صلاح بر تن  
 متوجه خبک علی شدم و یکماه است که شب و روز راه می پیمایم و در

۲۹۶  
 بار اشک حسرت می بارم چون ترا دیدم کفتم مرگت کسایم  
 طلب علی روانه گردانم تا او را پیدا کرده بمن نمانی و عهد  
 کسان می اما ندانستم که بچنین بدت تو گرفتار خواهی شد و اشک  
 از دیده خواهی افتاد آفرین بر تو ای دلاور که مرغ دلاوری  
 از احتی و بی سلاح همچو منی از بون ساختی چو شاه دلدل سوار  
 نه ازین نیک پادشاه گردید و گفت علی منم دستهای مرا به بند دراز  
 سرم بردار که من در راه رضای حق بپسندم ام و چندین بار سر بر  
 خنده ام چون ترا از کشتن من مقصود روی می نماید و عقده جان  
 بکشد بر روی براه رضای منم و مراد تو دادم که فرعون انجالات  
 نمود زبان تحقیر بشود و گفت آفرین بر بهت که هرگز هیچکس این  
 نکرده و نخواهد کرد پس روی براه سلام نهاد و سلمان گردید و رفت  
 شیر خدا میوسید امیر گفت اندو که این باش که من مطلوب بنور نام و او  
 فرین تو گردانم بر سبب من نشین تا با یکدیگر در بلاد مغرب تمام و در انجاش  
 از حد عاگویم پس بدلدل سوار گردید و بیک طرفه العین مغرب رفت  
 فضا را دختر پادشاه مغرب حضرت رسالت پناه را در خواب میداد و از

براه اسلام بوسد و مامور گردید بآنکه فردا علی بن ابی طالب را استیصال  
 نماید و ایمان تازه گرد زبان بیک شهادت بکشاید چون بیدار گردید  
 الصبح از شهر بیرون رفته جانب صحرا بوسد قضا را بشاه و شاه  
 رسید چون کل شکفت و گفت اسلام علیک بن عم رسول و زوج  
 پس گفت علی دوش حضرت محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم  
 خواب دیدم که بجانب من خراسید بهسم می نمود و میفرمود بخیم مهر مادر  
 دل بکار و در و براه اسلام آرد دولت و بد قرین حال تو گردد و بخدا  
 مرفه احوال تو من از کفر تو به گردم و ایمان آوردم و بکافران فرمود فردا  
 من علی بن ابی طالب می آید و برانویستی راه نماید اسلام تازه بکار  
 و براه حق برای بعد از شرح این بیان روی براه اسلام آورد و اسلام  
 کرد و در آن حال کرد و عباری آشکارا گردید و لشکر شمار شد  
 مانند خیل کواکب فلک و اردو خیر نوح سائیدان خسروی که خیرش  
 می باید بدینست که از شکار می آید چو شاه ولایت پناه بران طالع یافت  
 بسوی دشمنان و فرمود بنم علی بن ابی طالب بن عم رسول خدا اگر بخوار  
 از آتش و زخم ایمان بای و سوی کشتن و شمشیر از راه کوه و صفا

۱۶۷  
 و روی بشاه اسلام آورد و در غضب بناد و با شکریان  
 ای دلیران تنها بردارید و کار این جوان باز بشکران  
 شاه ولایت پناه آوردند و به شمع و سنان و کارگران حمله کردند  
 چون رعد نعره از جان برآورد و از آن نعره تمام لشکر پست پناز  
 چنانچه اکثر سپهش گردیدند و بر زمین نهادند و روی بجای نهادند  
 انگاه دلیرانه جوانان نمودند شاه مغرب اندر روی زمین در رفته  
 او گفت ای ایمان ای شاه مردان و شیر مردان پس او را بر زمین نهادند  
 و زبان بیک شهادت بکشاید و به صدق تمام با جمع سپاه سلمان  
 و شاه را ایمان بوسد بر امیر المومنین و بعد و خیر و شاه مغرب  
 طلعه ایشان را بیکدیک منعقد گردانیدند و ذراع کرده برآید  
 بپوسد راوی گوید این کار را در سه ساعت از آن ولایت پناه  
 رسید با باغی گوید امام اوست که بخشید بر شما بستانان  
 رسید که بیکدیک برآید تمام هم در کتاب مذکور است  
 امیر المومنین کرم الله وجهه در سجده نوشت بود و برآید بعد از آن  
 تحت شرفش می توان تقی و مستعدای بیغیاختس و الله اعلم



و در من دارم و بجز تو صاحب کرمی در عالم نمیدانم امیر المومنین بن  
 از محابه روان شد تا بدرخانه احمد کونیه رسید قبر او را خندید و از آن  
 چون بساعت ملازمت مستعد گردید امیر شفق تمام از حالتش پرسید گفت  
 وصی سید المومنین روزی چند به خانه پدر ختم و من را با صفای سید المومنین  
 بعد از آن گفت از سر شرویناز که ای سرابانه حسن و کچنگ باز  
 مشکه و زین کونه دولت از کی بر کدالی سبایه افکند و بهما بر سر موری  
 رسید برین جان داده جانی رسید غرق بحر حیرتم زین و قله ملکوتی  
 بجواب این معشیه تا بهین دولت دیدار شد تحت خواب آلود من شد  
 کرمت کردی فدایت جان من که غشفت رونق ایمان من و در خواب  
 محبت یکه نه چند خرج کردی از برای این خانه گفت ای پشوائی از بارسلخ  
 و بار فرمود من باین مصلح خانه زرنگار و جو میفرستم در دارالامور پر از  
 حور کلخ را احمد گفت من آنکه را خندیدارم و رقم من بر منجه جا  
 می بکارم امیر دست مبارک برداشت بنهاده سید فرمود احمد ازین  
 روزه خود را آگاه ساخته هزار دینا طلبید و گفت من نیز شکر در دست  
 که با فرزندان با هم بشم در خانه جاودان احمد تمسک قبول نمود و در

امیر آورد و آنروز سنج و در بهر القیابا علی عطا کرد احمد گفت تا امیر المومنین  
 از برای محبتی در کار است که سبوی محبت استوار است امیر به خود و سبوی  
 و بیدم طلبید و محبتی مرقوم کرد و انید منقوش شد که علی ابن ابی طالب فرو ختم  
 در شب و آن شمل بر چهار حد حد اول مختار بخانه رسول آفران حد دوم  
 متصل بخانه من حد سوم طرف بخانه حسن حد چهارم بیست غیر حسن  
 سلطان ذوالنورین بر از حور و عثمان و چهار جوی از شمس و شمس در دین این  
 و حواله احمد کونیه کرد احمد او را بند و وجه خود سپرده و صبت نموده که از من  
 از تو بگیرم این محبت بن در قبر در آفرینار بعد از چند گاه از در افتاد  
 انتقال نمود چون خبر فوتش با امیر رسید از برای کینه و تکفینش حاضر شد و در  
 وی نماز گزارده روی بدعای امیرش او آورد چون او را بمقبره رفت  
 کرد مذکور که غرضی در مقام رزقه آمده در دین شاه ولایت افکند  
 بسوی پر خ بلند پرواز نمود چون نامه بشود در روی خط بهر مرقوم بود  
 نامه است از جانب حق سبحانه و تعالی بسوی علی مرتضی که سبوی سبوی  
 صفت در بهر است امیر اصطوری است که روزی در سفر سبایلی مثل امیر آمده  
 نانی طبع که در تفسیر فرمود باین درویش نانی بده گفت یا امیر المومنین نانی

شربت فرمود با شربت ده گفت شربت قطارت فرمود بجان با قطار  
 قبر در ساعت دست از مهار باز داشتند که راه گرفت امیر المومنین از  
 وی پرسید چرا کناره گرفتی گفت ای بکر سخا و کان عطا با خود اندام  
 مباد امیر ابراهیم بخشی و از دولت خیرست و سعادت ثارست تو خودم نام  
 میرسد قانی گوید بار و قطار و ادبایل که خستند از نطفه  
 سوی بار و قطار چشم ولایت بارگاه پادشاه گفت ابروایت  
 در با مثال است شود که نه فلک بر کوهر و زر بخت کمتر از سنگ و مثال  
 در ذخیره الملوک از ابوهریره رضی الله عنه فرمود که در روز قیامت  
 و سکنان بر در خانه امیر حجت بودند او پیرون آمده ابو موسی را فرمود  
 در بیت الالاکشاید و سینه هزار درم فقیرانقه ناید چون ابو موسی  
 قیام نمود بعید گاه رفقه نماز گزارده و مرخص نموده با او خانه را  
 چون بی روغن حاضر آورد گفت با امیر المومنین اگر مغفودی ازین  
 مال غیرم روغن نیز بدار چه میشد فرمود ای ابوهریره اینجا ای محسن قیام  
 شرمند کرد اندو داغ حیات بر ناصیه من کنی و الله علی ما یشر  
 از آن نیست که در موقف قیامت از خجالت رسوای این کرد و ملوله شمر آ

۲۹۹ امام برحق از قول نبی آن پادشاه و مغرب آن امام برحق از قول  
 نبی آن جهان عالم را بدین سر آن جهان ملک ملکین را بدین سر  
 آفتاب آن زوصل شاه جان کا مایاب معدن حلم و حیا صدق  
 مخزن علم و عمل خلق و سخا از سخا پیش گشت تعلق از زر بلکه در زمانه  
 از و اثر فیه ارباب عرفان ذات او مصحف اصحاب عشق آیات  
 زو و ولایت البر تاج و شرف و زو غش که تا نطفه شمع و زو  
 آمد روی او عطر افشان بر جهان کیسوی او آفتاب همان بل الی  
 تا جدار اما و لایقی بود و زنده و نفوس تاج و دن را که مشک بود  
 امیر المومنین خاکش افسر عرش برین سایه شش اوزار بخشش برین  
 گرفته نور فیه بر جهان همچو نور کبر شود کون و مکان در صحابه چون  
 انجم آفتاب سجده گاه هر دو کون او را جناب سرفرازان خال  
 چون نسج خاشاک اندر راه او بر سرش نمیند تاج سرور تنی شست  
 وی چراغ رهبری شاه عظیم ولایت است او ماه گردون هدایت  
 سایه او آفتاب و جهان روشنی بخش خیر و نسج من مطهر عرفان حق  
 معرفت بخشیدن اندیشه است برق بخشش برین بود بر تو او را



این بود کشت دین قوی از مرغ او هم شربت یافت بر  
آبرو شهر که رو کرد اندازوی که فرست نوشتن را با جهنم سپرد  
چونکه صایم بودی آن شه برروا تم نان جو بود و غنایش و شام  
مکنم نام شرفش را ملا مان فدای من شود ای نه ما جانان مصطفی  
علی مجتبی و مرتضی علی ای خوشنامی که دل زنده کشت به سجده  
عبیدی و خضر پانیده کشت و صف او چون است بیرون از خیال ما بزرگوار  
در صورت مقال

در روضه الاحباب و روضه الصفاء و معارج النبوة و حبيب الله  
که اکثر مجاهدان میدان سیر و شیر محمدان معرکه خمر آورده اند که در سال  
دویم از وصول خیر البریه علیه السلام و التمجید مدینه طیبه پنج فرمان لایزال  
ولی دین باذن اللہین بیا تلون با بهیم طلمو استبدل یافت و قابل کایه اناسی است  
که طغرافلو المشرکین بر میان بهت بسته غمان غربت بجز کف راق  
نسبت بسال دویم بهترین عباد بر او خست ایات غر و جهاد کمر است  
اعدای دین چون گفتند خدا قتلوا المشرکین و با اصطلاح اهل سر و حدیب شهر

خیر الشریع علی الله و علیه و آله و سلم منصرف نفس خود و شرف و شسته از او  
و غر و خوانند و در عسکری که خود حاضر نموده از اسیریه گویند و در  
مجموع غزوات سید کانیات علیه افضل الصلوات اکمل الحیات  
بوده و بقول است یک و بعصیده زمره است چهار و با عقاد و در  
و بهت و سرایای خیر البریه از حیا و مجاوزت و محضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم را در نه غر و با اصحاب ضلال قتال اتفاق افتاد و در بدر و از  
و نبی قرینه و در ربع و خیر و وادی القوی فتح مکه و خدین اهل اسلام را  
نصرت و طغرفست و او مولف گوید و الله الغاب امیر المؤمنین

علی ابن ابی طالب و جمیع غزوات مرا انتفت نموده و مدینه و ناصر نموده و مکر در  
غر و تنوک که شهر و از خوف هجوم اعدای قائم تمام خود کرده و نمود  
با انجی الله تعالی من و عده نموده که تنوک به شایه حرب فتح مکه  
خود بدست تو بر اهل من باش که از کید دشمنان مسنون و محفوظ باشند  
کف با رسول الله را بر نوان و صبان میکند و ای شهر و فرمود اما نمی  
ان کیون منی غیر له مارون من موسی غیر انه لانی بعدی خباجه حدیث  
مذکور در صحیح و علم بخاری بر او است و قاص در مسند احمد بن حنبل

بروایت ابو سعید خدری و زرا و وسط طبرستان و صواعق محرقه بروایت  
سلمه و ابن عباس مطهر است المقصود همدین سال غر و بدر کبری که از  
بدر قتال خبر گویند بوقوع انجاسید و مقتضای آیه کریمه لقد نصرکم الله  
و انکم اذله اعلام اسلام ارتفاع یافته رایت کفر و ظلم کمون گردید  
این غر و انکه سمع شریف خبر الانام علیه الصلوة و السلام رسیده بود  
سفیان باقریشیان و اسوال فراوان از شام بازگشته متوجه کاه کربلا  
نباران با سیمد و پنج نفر از اصحاب که از انجا ایستاد کس از مهاجر  
بار از بهار بودند و بغداد شتر و دوسر باره سر شش زره و  
ششیر داشتند بفرست به راه کاروان در دو و از دهم رمضان با ششم  
از مدینه طبعه روانه شدند ابو سفیان ازین وقعه اکاهیه فقه غفاری  
بکاه فرستاد تا از قریش استمداد نماید و در بسیاری از کتب بر اینست که  
قبل از وصول خضرم حرم شعی عاکیه بنت عبد المطلب با دیده زهره  
آن رسیده و صبح با عباس گفت و خوش خواب دیدیم که دلال سکند  
قریش علیه گرفتار شوند و من آن خواب با تو میگویم شرم و طهارت بکن  
باین سراطیغ ندی عباس خفای آن راز قبول نمود عاکیه گفت جواب

۳۰۱  
مشاده کردم که شتر سواری آمد و بطرح بسیار دوسه نوبت باورند  
گفت ای قریش بنی تباریکه کشتن کا و خود بعد از آن مجرم و مردم  
از عقیس بن اسوار بر بام خانه کعبه نمودار شده بود و دیگر همان کلام  
زبان آورد باز او را بر سر کوه عقیس دم همان سخن اعاده نمود و انگاه  
از سر کوه سنگی علقانید و آن سنگ پاره پاره شده هیچ خانه در مکه نماند  
که قطعه از آن سنگ بقیه یاد مکر خانهای نبی ماسم و سنی زهره عباس  
از خانه بیرون آمد از وصیت اهر غافل شده آن خواب با و لیدین عقیبه  
که دوست او بود در میان نهاد و همان روز این سخن شهار یافته کوش  
ابو جهل رسیده روز دیگر در وقت اف خانه کعبه عباس گفت ای ابا الفضل  
چند روز است که این عورت بمرتبه نبوت رسیده عباس گفت که ام عورت  
گفت خواهر تو عاکیه چنین آفته دیده عباس شکر شد ابو جهل آغاز سخا  
کرده گفت شما بدان قانع نیستید که مردان شما دعوی نبوت میکنند  
زمان شما نیز دعوی پیغمبری می نمایند تا سه روز صبر میکنم اگر اثری ازین خوا  
طای شود پس کتاب بنی مفسون با طراف قبال عرب بگویم که دروغ  
گوی ترین قبال نبی ماسم اند الفقه چون روز سیم ازین وقعه خضرم



بحرم حرم رسید و بنیام ابوسفیان تقوم رسانید اکثر کار و صاع و ش  
 تهیه سپاه بفر کرد و نهصد و پنجاه نفر از لشکر کان متوجه حرب حضرت بفر  
 صلی الله علیه وسلم گشتند و در میان ایشان نهصد و شصت و هشت نفر بودند  
 و مجموع سواران و بعضی از پیادگان زره داشتند و هر روز یکی از کاه  
 قوم سپاه را طعام میداد و با اتفاق اکثر ثقات عباس بن عبدالمطلب و عقیل  
 ربه و امیه بن خلف حکم بن خرام و نصر بن الحارث و ابو جهم بن ایشام بن  
 منیه پسران حجاج از جمله مخطات جنود شقاوت و روزه بودند و شتر و گاو  
 که چون ابوسفیان رسید خبر توجه سپاه اسلام نزد او بفرستادند  
 کردانیده و قافله را بکه رسانید و قیس بن امراء القیس را نزد قوم ارسال داشت  
 بنیام که همه بیرون آمدن شحاتت کاروان بود اکنون که مادر زمان  
 بحرم حرم رسیدم مناسب است که شما نیز مرحمت نمایند قیس را و پیش  
 ملاقات نموده و او را رسالت بفرستد و ابوجهم گفت و الله باز گردیم  
 بدر رسیم و در اینجا شربت بخوریم و عشرت نماییم و چون چنین که او را  
 شوکت و خشم از اطراف دیار عرب منتشر کرد و قوم با بغرور و سخن بفرست  
 عمل نموده بجانب سپاه اسلام در حرکت آمدند اما بنی زهره با سواران

بن شریف که حلیف ایشان بود و مرحمت نمودند و از آنجا چون حضرت  
 خیر الانام علیه الصلوٰه والسلام بودی سفر نزول نمود و کیفیت میادید  
 جهت حمایت کاروان استماع نمود بمقتضای کلام و شاور هم و اکثر  
 با اعیان صحابه طریقی مشورت سلوک داشت چون اکابر مهاجر و انصار  
 انصار طهارت اخلاص و اتحاد نمودند عن صمیم القلب امر محارب  
 فرمودند بر زمین و حی بیانی گذرانید ثبات با و فرستاد که اگر از  
 تعالی مرا برکنی ازین دو طایفه یعنی قافله و یا جمعی که جهت حمایت  
 مکه بیرون آمده اند طفر و نصرت و عده کرده و اقدی روایت  
 که رسول صلی الله علیه و آله وسلم در سائزیم ماه مبارک رمضان  
 بدر آمده علی ابن ابی طالب را با بعضی از صحابه بخبر گیری نامزد فرمود و او  
 بموضع کرده گفت امید وندم نزد یک بجایی که انجاست خبر بیاید چون  
 امیر المؤمنین با آن بجان بدان مکان رسید جمعی از صحابه و قریش تدار  
 شدند و دو غلام را که علی بن ابی طالب و دویم اسلام نام داشت خدمت آن حضرت  
 علیه السلام آورد و بر زبان منجربان پرسید و پیش بیاید گفتند و  
 در پس این ظل ملک بایان انگاه از عدد و اسامی سزداران آن لشکر

چون کیفیت حال بوضوح مروت روی با صحاب کد گفت که هر کوهها  
خود را بجانب شما افکنده و از اینجا کوچ کرده بسرچاه آخونی برود  
آمده اصحاب فرمود که نزدیک آنخوض حاکمند و بر آب سازند و در  
جمع از شرکان قصد خوردن آن آب کردند مسلمانان در صدد  
شدند فرمود بکنند اما آب بخورند هر کس از کفار از آن آب خوردار  
بدر جان بدر نبرد و دیگر حکیم بن خرام قصه در منزل فر کور کفار نمودار  
برابر معرکه جایون فرود آمدند صبح مقدمیم ماه رمضان جوشش  
میصمک من الناس تنویه صفوف سپاه طغیاساس  
و تیش با انواع حدت و طیش صف قتال از دسته بمیدان شامند  
کسی که از شرکان در معرکه جلالت قدم نهاد عبه بن سحر بود و برادر خود  
شیه و پسر خویش ولید و از سپاه اسلام معاویه و معوذ و عوف ابی حارث  
بمازرت ایشان مبارزت نمودند چون ایشان بنزدیک شرکان شدند  
عبه و شیه بر سیدند شکستید گفتند فلان و فلان از انصار گفتند  
بشما کاریست طالبانی اعمام خودیم چون ایشان باز شدند عبه و شیه  
مبنده گفتند با محمد اکفای ما را بمیدان فرست نه و رخصه بن عبه المطلب

ابن طالب و عبیده بن الحارث الحارثی و سواد عبه و در برابر  
آید و شیه متوجه ابو عبیده شد و ولید که خال معاویه بود و الحارث  
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مبارزت نمود امیر در ساعت ملک  
بدون رخ و سواد و خمره شیه خون رز زنگ عبه را از زیر کرد و شیه  
قوی بر پای ابو عبیده زد و خنجر در میدان در افتاد و مغرورستان  
ساقش مشرب گشت و شیه شیه بیجا سلطان الاولیا علی مرتضی علیه السلام  
النابند ابو عبیده شامه شیه را قبل آورد و انگاه مایه قال شیه  
بایتمه شیه ایدار حیدر از از خرمین حیات کفار را بجا و فاسد او  
که حمله می آورد و فوج شره ن خوار روی تواری می آورد  
مشوای اهل یمن که مادی ره اسلام خوانده و بهر جو و حمله زدند  
فکاه و خویش قدم قبله کردند و زندگیا و را و دلاوری که جویند  
کشد زمام شود و نیم دل خفیم در برابر او بکوه قاف چه خبر گشتند  
شود کاف شرف از نیک خبر او امام منفرد غالب بود دولت من  
جهت و کیف رایت مظهر و سائر جمعیان اهل اسلام نیز کجاست  
کوشش بجای آوردند و سنان جانستان ایشان شرکان را بجای



میفرستاد و در آن حال رسول از دست معال دست مناجات ببرد که با طاعتی  
 بر آورده به نیاز تمام طغری حضرت اهل اسلام مسالت می نمود و فاعل سر زنده  
 خیر الناس علیه کرد همان طوطی چشم کشاد و بشارت نزول افواج ملائکه  
 مقربین بامداد جنود و سلیح بکوشش هوش حضار رسانید و آیه و آیه غایت  
 سیدم الجمع و یولون الدبر بر زبان وحی بیان گذرانید و قصه رک رک رفت  
 و شایسته الوجوه کفیه بوی شرکان انداخت و جنود اسلام را اثر دین  
 داده بر حرب باب کفر و اصحاب طلام و لیر ساخت از هر المومنین کرم  
 و جهه رویت که گفت در روز بدر سه نوبت متعاقب <sup>در روز بدر</sup> و زید و نوحه  
 جبرئیل بود و با هزار نوشته و دویم میکائیل با هزار نوشته سیم اسرافیل با هزار  
 نوشته در آن روز ملائکه و سارهای سرخ و زرد از نور بر سر داشتند و در  
 اسبان ابلق سوار بودند و قصه چون استقامت غایت سالکان برین حال  
 سید المرسلین شد اهل طلام روی با نهم ام آوردند مجموع نهاد و نفر از نشان  
 گشته شدند و نهاد و با سیری افتادند و از جمله مقتولان می شنیدند و در خیم  
 تیغ خور نیز برزدان شاه مردان علیه التحیه و العفوان بقعه جهنم بودند  
 و از آنجمله عاص بن معیط و خطبه بن ابی معین برادر معاویه و عیبه بن

۳۰۴  
 و نوفل بن خالد و رمنه بن الاسود و عمرو بن عثمان و عثم طحله بن عیبه  
 و عثمان و مالک و برادران طحله و منیه بن الحجاج السهمی و جمل بن  
 بزجم تنغ معاذ و معوذ لیران غفاری از پایی در افتاد و عیبه بن  
 معوذ بعد از فتح سران یعنی بنجدت رسول آورد و از جمله اسیران  
 عقیل و ابوالعاص و ابو عزیر عمر و دهب و ثعلب بن عیبه و نصر بن الحارث  
 بود عباس و عقیل رضی الله عنهما در سنگ اهل اسلام معالی مقام نظام  
 یافتند و عیبه و نصر بجزیک مصنام اسد الله الغالب ثقل السافلین  
 و باقی اسیران قدیه داده خلاص شدند و از صحابه و حبشیه چهارده  
 شربت شهادت چشیدند شش تن از مهاجران و شش تن از انصار و ابو  
 الحارث بن عبد المطلب در سنگ شهدای مهاجرین نظام دارد و رسول  
 چون عیبه رضی الله عنه از ضربت شمشیر پایی در آمد بر سر داشتند  
 صلی الله علیه و سلم بر دند گفت سید المرسلین من شهادت می ده  
 و زید کرده فرمود علی او شهیدی و مرغ روح ابو عیبه و حکام  
 بعالم قدس و از نمود و مدت عمرش بقول صاحب مقصد قضی شد سال  
 بعد از وقوع این قتل نایب را بکندن چینه مردار کفار خوار بجا ببردند

صلی الله علیه و آله وسلم و سایر اخبار بر سران جاه شریف برود نام گنجا  
که در آن جاه انداخته بودند بر زبان مفر بیان را انداخته فرمود و در  
ما و در یکم حقایق قد و جدت و ما و در لی حقایق من الخطاب گفت  
الله با احباب و با ارواح سخن میگوید فرمود شما نیستید شما از ایشان  
چون نهر و بر طرف مدینه در محبت نمود و در وادی مغرب طلعت غایم  
قسم فرمود بر شتر ابو جهل قسم اخلاص میداد و روضه الاجاب  
که شمشیر نه بن الحاح که موسوم بذوالفقار بود و بامیر المومنین کرم الله  
نمود اما در شهری از کتب معتبره حقیقی منظر در آمده که شمشیر کوثر بر سر  
آورده بود و چنانچه شمه ازین معنی حکیم نماید در حدیث خبر میدهند  
ذوالفقاری که از شب خدای نبوت داده بود و شریک دای و اتفاق  
سیرت بر خفت آن و رجه سر انجام بعضی از مهمان درین غرض حاضر نمود  
ابوالبابه بن عبد الله که از قبل سرور در مدینه خلیفه بود و عاتق بن  
وحارث بن ثابت و حباب بن جندب و حارث بن حباب و سعد بن  
طلحه بن عبید الله و عثمان بن عفان و غیره را بر تفسیر غایم نموده حشمت ایشان  
از زان داشت و به هم در کتابت کور مستور است که در زمان سیدم هجرت

احد واقع شد برین منوال که اینچنین باشد نه از لغز انکار سطر  
که مفسد کس از آن زر پشون بودند و دویست سرب هزار سرب  
داشتند بجانب مدینه توجه نمود و عباس از کاه مغوطه ملوئی فخر این  
نزد نهر و در سوادب المرسا بن خویست در مدینه محض شده فقه  
گفته قیام نماید اما بواسطه الحاح و بباله بعضی جوانان جنگجوی  
تمام بعد از نماز جمعه چهارم شوال عبد الله بن موسوم در مدینه خلیفه  
با هزار نفر از ابطال که صد کس از ایشان زره پوش بودند متوجه  
ضلال گردید عبد الله بن مسعود از شای راه با صید نور از منافق  
بازگشت و در لشکر اسلام سه عالم بود علم خاصه بید المرسا بن  
امام الاچین است الله تعالی بکلی بدست سعد بن عباد و یکی  
حباب بن المذکر بود لقصه صباح روز شنبه با نوزدهم شوال از مدینه  
احد ثار بن باب بن حباب و حباب بن حباب و غیره شد و در مدینه  
و سلم تبعیه پناه قیام نمود و چنانچه بن محسن سدی را بر منجمه گشت  
و بر سر او ایستاد که است و ابو عبیده و سعد را در مدینه بن  
جای مقداد بن عمرو در ساقه مقرر فرمود و عبد الله بن حباب



تیر انداز بجای قنط دو چشمه آب که بر لب اسپانهرت شعار بود و در  
 ساخت و وصیت کرد که هیچ حال از این موضع حرکت نکنند البتة  
 تبریک لشکر طاعت اثر قیام نموده خالد ولید را و ابا منیه و عکرمه  
 ابی جهل را صاحب مسیر گردانید و عبداللہ بن ربیعہ را بعد از  
 امیر ساخت و لواری بطلی که از جمله مبارزان نامی بود و نیز در جواب  
 بقتل او تعمیر فرموده تقویض کرد چون نایره قتال شمع ای یافت  
 در میدان بجای قدم نهاده مبارز طلبید شرف خدا علی مرتضی  
 زبالا بریز بر سر آن بد اختر ساخت و یکصد نفر انصار را  
 بعد از قتل طلحه آن لواری معصیت ریش برداشت مبارز طلبید زخم  
 جان استخوان عاصم بن ثابت بحضرت رسید و برادر دیگرش نیز شرف  
 سقر شد عثمان نیز بر تنه حمزه مصحول گشت و فراموشی از سر  
 صواب نام را بیت اهل طام برداشت مبارز طلبید نیز نصرت و اتفاق  
 کرد بد از ابواب رسید و در کشف الغمہ از امام جعفر صادق مروی است که  
 جانب کفایت خود را که لواری برداشت مبارز طلبید و نیز کس را  
 کرم الله وجهه قتل آورد و با اتفاق جمهور را باب سیر و از اصحاب

حیدر در جمع من رک تجویض در حرب بعد شتر از جای اصحاب خبر  
 لوازم بجای و تهور بتقدیم رسانیده شریکان را منهدم گردانید و بار  
 اهل اسلام با خنجر عظیم مشغول شدند و جماعه که با مرخواجه کوفین بجای  
 شکاف عین قیام می نمودند بخلاف ای سرور خود و اخذ غنیمت نمودند  
 عثمان بمحله یافتند و خالد ولید عکرمه بن ابی جهل عبداللہ را با خنجر  
 از رقبای او شمشیر ساخت از پیش سپاه اسلام در آمده و منع کن شدند  
 اختر بر سلمان ایستاد یافتند و جمعی از اهل اسلام بدرجه شهادت رسیدند  
 و بانه رو بفرار آوردند هر چند آنسر و صلی الله علیه و سلم ایشان را  
 اجابت نمی نمودند و محبوب بودند که در جند زباده از چهار ده نفر کسی  
 ملازمت آنسر و مانند اسامی ایشان بر موجب است علی ابن ابیطالب بکر  
 الی فحافه عبد الرحمن خوف سعد و قاص زبیر عوام طلحه بن عبداللہ و  
 جراح حبیب بن المذز ابود جانه عاصم بن ثابت عمارت بن حمزه  
 حنیف معبد بن عباده محمد بن سلمه و از بنی چهار ده نیز چون حرب  
 کس روی بفرار آوردند داشت کس قرار مردن بر خود داده با یکدیگر  
 بستند که در خدمت آنسر و عبادت شهادت برسد اسامی ایشان را

امیر المؤمنین علی و طلحه و زبیر و ابو جانه عارث و جناب عاصم و سهل و  
 در محابه و مقامه شرکان انار شجاعت و مردانگی بطور آوردند و با خود  
 کثرت علی اسمی هیچ کدام ایشان رسیدند تا آخر از هجوم جنود نظام امان  
 نواز صحابه کرام که برگشته شدن قرار داده با هم محبت بستند و در  
 فرار نه مانند کسی مانند بخاشه مردان کرم آمدند و جبهه را حال چون خبر  
 علیه الصلوه و السلام بجانب چپ است نظر فرمود و غیر از مرتضی که در  
 زبان مغربان گفت یا اخی تو چرا رفتی و باطل فرار می کنستی گفت  
 یا رسول الله گفت بعد الايمان ان لی ملک اسوة یعنی ای رسول خدا  
 بعد از ایمان بدرستی که مرا با تو ساد است و بخدا سوگند می دهم که  
 فرار نه نهم یا کشته شوم یا آنکه خوش جان نصرت و فتح قرین حال تو گرد  
 درین جنس سه طایفه عظیمه کشته از کفار و ساقب یکدیگر متوجه خیر الله شدند  
 هر بار حیدر کرار بر خیم ذوالفقار شریفان را از سر و در کانیات  
 و از فرقه اول هشام بن امیه مخرومی القفل آورد و بانه منهدم گشتند  
 زمره ثانیه عیز بن عبید الله جمعی از میان قوم قتال بدو رخ و سوار  
 کفار از پی شمشیر ایدار و نفرار آوردند و از فوج ثانیه شش نفر کشته

۳۰۷  
 از پای و در آورد و بانه روی با هزارم آوردند و دیگر هیچ احد  
 از کفار حرات نبودست نمود که آنک جنگ کند و صحبت برونست که  
 بعد از انهم اهل نظام انسر و علیه الصلوه و السلام فرمود یا اخی  
 منی رضوان نام که خازن بهشت است در همان میگوید لافعی الا علی  
 الا ذوالفقار از سماع این فرموده چنان شوق و بهنجار با مام الا  
 اسد الله الغالب روی داد که گریان گشته شکر نعمت بجا آوردند و  
 انما جبرئیل کتب رسول الله ملائکه تعجب و تعجب می فرمایند از مشاهد  
 و جو انمردی علی که در محبت تو از روی بطور می آید انسر و علی علیه  
 السلام فرمود ان منی و انما منی بدین معنی است که او از منست و من از او  
 جبرئیل گفت انما منی منی من از هر دوی شمایم در اکثر کتب سیر سلوک  
 که در غزوه احد خیر القبره نفس نفس خویش نبر مباشرت گشته در  
 از دست بردن و نماندند ان سرور است یا یکی سنگ خرد و شکستی  
 شد از عقدان او در مر جان بدید و بروایت اصح دایمی بخار و نخواست  
 الی سفیان عقیقه برادر سعد و قاص بود و در روضه العنا مشهور است  
 که روزی احدی عبد الله بن قتیبه و عقیقه بن الی و قاص و عبد الله بن



رمی و الی بن خلف بر قتل رسول صلی الله علیه و آله و سلم با هم توطئه  
 و زمره عبد الله بن حمید اسدی را نیز داخل آنجا کرد که ندانیده اند  
 و این توطئه و عصبه علیها اللعنه خدا آن سنگ بجانب آنرا انداخته که  
 رخسار آفتاب آنرا از او محروم شده و قطعه های خود بر زمین پراکنده شد  
 بروایتی از ضربت شمشیر آن ملعونان در کوی افتاده از چشم مردم نبرد  
 چشم آویزش نهان گشت و ابله ی لعین فریاد برآورد که محمد قتل رسیده  
 این خبر شایع شد موجب خزن و توقو اهل اسلام و سب و تفریح خاصه  
 کفر و ظلام گردید و اول کسی که آنرا در آن گوشه ساخت کعب بن  
 الصاری بود و او آواز برآورد که ایها المسلمین <sup>ایها المسلمین</sup> <sup>ایها المسلمین</sup>  
 چون مسلمانان از اطراف جواب گشتند اول امیر المومنین  
 رسید بعد از آن طلحه و زبیر پس طلحه در آن کوه در آمده چشم گردانید  
 پای مبارک بر پشت نهاد و امام الاطین دستها بپوشید و خبر از آن  
 از آنجا برآورد و بوجبت پوسته که آنرا در درشان آن پنج کعبه  
 که بر قتلش عهد نموده بودند عای بد فرمود و بعضی از ایشان در میان  
 گشته شدند و بقیه السیف اسال کشید که بفرجه منم نگویند از رفتن

و قصی مسطور است که الی بن خلف نفعه الله بر آنرا در حایه کرد و بعضی عمر  
 رضی الله عنه بخار به پیش رفته بزخم نیزه آن شمشیر شیهه شد و او در نزد  
 از دست سهل بن خنیف گرفته برگردان الی لعین زد و الی عنان بصوت آمد  
 از الم زخم سید الم سلیمین صلی الله علیه و آله و سلم بیان کا و بانگ مبارک  
 وقتی که روی بدو زخ آورده و در بعضی از روایات آمده که نومی زدند  
 و هب از عبد الله بن مسعود پرسید چنین شنیده ام که در روز احد کشته  
 مرتضی علی و ابو دجانة و سهل بن خنیف رضی الله عنهم در خدمت حضرت  
 با یکس مانند بود و این خبر مطابق واقعیه هست نه گفت در اول حال  
 اسلام روی بوادی اندام نهادند بخبر امیر المومنین احدى نزد حضرت ماند  
 بعد از ساعتی عاصم بن ثابت و ابو دجانة و سهل بن خنیف طلحه بن  
 علامت خبر البشیر شافقه کمر محاربت بر میان بستند زید بازرس کوفه  
 بکوه عمر کجا بودند گفت ایشان نیز بکوشه رفته بودند و چون از حال  
 بن عثمان استفسار نمود گفت او نیز در روز سیم از جنگ جدا شد باز  
 معرو و عیال عرض بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بدر کجا  
 عرض رفتی از امیر المومنین کرم الله وجهه منقولست که در آن روز هم

سن و ابو دجانه و سعد و قاص هر یکی بطرفه جمع و دفع طایفه از شهران  
 مشغول بودیم تا از زمان که خدای تعالی فرج روزی کرد و چنانچه  
 اکثری که کتب بر سر مطور است که در روز احد جمع دیگر از صحابه  
 ابوعبیده جراح و طلحه بن عبید الله و ابوطالبه انصاری بر لوار شدند  
 و بر دلی بقدیم رسانیدند و دو انگشت طلحه بر خیم تنغ این قبیه با ایشان  
 تبر مالک بن زهیر حشیش از کار باز ماند لقصه چون مثال اهل ضلالت  
 انجاسید حضرت خیر البریه علیه آله الصلوٰه و السلام و التیمه با جمعی از صحابه  
 مجتمع بودند بسبب احد در آمد و هند زوجه الی سفیان که مادر سعد بن  
 و سایر نسوان و پیش فتنای میدان را از مردان شریفان خالی نمود  
 بر سر شمشیر شمشیر و غیر از بنطه و بنی عامر راهب که طلق بعضی از  
 نامی شهید را شده ساختند و هند حکرم خیر البشیر حمزه را از کمرش  
 آورد و بکینه بنابرین آورد آنگاه الاکباد بکشتند و بعد ازین فتنه  
 و اتباع او را در محله رجوع بکینه پیداشد خشت ابوسفیان نزدیک شمشیر  
 در آمده فریاد برآورد که حیرت در میان قوم هست بانه با شارت  
 رسالت پناه سالک بودند ابوسفیان باز آواز داد که ایاهیر حشیش

۳۰۹ فتنه زنده هستند بانه بچکس کجاست زبان کشاد و بروایت محمد  
 اسد الله الغالب گفت بخدا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سخن ترا می شنود انگاه ابوسفیان آغوشش تان نمود و گفت  
 اهل اهل اهل اصحاب با حضرت رسالت اب جواب دادند انگاه  
 و اهل با ابوسفیان گفت الغری المنا و کاغری لکم مسلمانان جواب دادند  
 الله مولانا و مولیکم ابوسفیان گفت و عده محاربه میان ما و شما در  
 سال آینده در منبر بدرست نام الا شجوع بن جویف بود و سید بن  
 زبان تسوای کشاد و ابوسفیان بطرف روان شد و بروایت  
 اکثر اهل سیر و روایه احد قریب سی نفر از شهران بقتل رسیدند از  
 جمله قبول محمد بن سحاق و از ده نفر بنوعی امیر المؤمنین کشته شدند  
 و اسامی ایشان نیست طلحه بن ابی طلحه البصری ابوسعید و برادرش طلحه و ابو  
 عبید الله بن جریل و ابوالحکم بن الاحنس و ولید بن خنیفه و برادرش  
 و اوطات بن شرا بیل و هشام بن اسیمه عمر بن عبد الله حمزه بن حنیف  
 صواب مولای بنی عبد الدار و بروایت و فتنه از احباب از مسلمانان  
 نفوذ و بقول شریف و پنج عبارت شهادت استماع و یا فتنه از احکامه



درین جنگ شخصی را که شدت باس قوت موصوف باشد غم من کردن  
 که اگر بر من طفر باید کوشش و منی مرا سر و چون در وقت ملاقات ازین  
 سوال کنی که کوشش و منی ترا چرا بریدند گویم از برای محبت تو بود  
 نویسن سخن مرا تصدیق فرمائی که کوشش و منی بریده مائی از خود  
 که بعد از آن وقت صبح این آرزو کرد و آفر روز دیدم که کفار و کوشش تو  
 اورا بریده بودند پس اورا و حمزه را در یک قبر دفن نمودند و مدت  
 چهار ماهی وز بود و دیگر مصوب بن عمر است که سلام بسیاری از مدینه بآنها  
 نمود و در مقصد اقصی مسطورت روفتی که مسلمانان از مو که احد فرار نمودند  
 مصوب است مهاجرین دست داشت خیال فرار بر سر ~~مهاجرین~~ داشت  
 و این قیسه ششمه دست است بر پید علم دست چپ گرفته گفت و الحمد  
 رسول قد خلت من قبله الرسل و این قیسه عاشره اللغه بر خیم دیگر دست چپ را  
 قلم ساخت مصوب رضی الله عنه بار دیگر آیه مذکوره خواند و تمام  
 هر روز و باز و بنده خود منضم گردانید این قیسه نهمه بوی رسانید تا کارش  
 انجامید گویند بخبر مصوب امیر دنیویه میر نه بود که چون شهید شد از  
 بوسه ماند که هرگاه سرش را می پوشیدند یا میانش میبوسیدند

۳۱۱  
 بائش تر میکردند و پیش بازمی ماندت غلام است غم که زیر حرج  
 نه هر چه رنگ نعلن پذیرد از او است کوفته شود بر خاقانه و خانه و ما  
 و بر مغرور که این نقیشت بر آید که روسی عدم دارد بتجربت شما  
 و ازین شرط پنجویط بگذرد که چون مایه شود غرق آید با خود ده دردم  
 از جمله شهدا و نصاری که زکوان بن قیس است او داخل اهل بیت است  
 صلی الله علیه و آله و سلم در شان او فرموده هر کس خوابیده بنید مردی  
 که بر بنه بهشت راه میرود باید که نظر کند بسوی زکوان و در روضه  
 مسلوب است که چون اهل اسلام متوجه احد شدند زکوان فرزندان و  
 خود را و داع کرد ایشان گفتند دست دیدار کی میر شود گفت در میان  
 و بعد از آنکه فریقین چندین محاربه نمودند که بدرجه شهادت رسیدند و او  
 حبس بیدار ماندن صلی الله علیه و آله و سلم بر یک کجاست در حال زکوان  
 خبری دارد امام الشیخین کرم الله وجهه گفت با رسول الله من دیدم  
 در آن کشتن او بود و میگفت مرا بجات مبادا اگر تو بجات با می آنگاه شمر  
 بر دوش او فرود آورده و من آنگاه از پشت من افکند و قبل از آن  
 چون نظر کردم ابوالحسن را خوش بود و دیگری از شهدا و شایسته بود

مرویست که او قریب لایق افعه احد جلیله بحاله خود در آورده و در آن  
 با جارت آنسور در مدینه توقف نموده با شکوه خود زفاف کرده و  
 حرکتی شده چون بمکه رسید ساعتی تعالی بر او اخته شدند و  
 می بینم ملائکه را که اور غل میدهند چون بدین تشریف آورد حال او  
 زوجه اش پرسید گفت یا رسول الله از عایت شوق جهادی که کرده  
 کند سلاح بسته بمکه شافت بنا بر نبوت این نصیه نه و در خطابه  
 غل الملائکه لقب داد و دیگر عمر و بن الحجوت که چهار سپهرا و یک  
 می نمودند و خود چون اعرج بود در مکه که نتوانست برادرش  
 جهاد شده رو آورد بدید هر چند دم گفتند عیسی علیه السلام در حرم  
 رسید نزد آنسور و صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفت میخواهم با  
 لنگ عرصه نبوت را بکمرم بستم فرمود لا جهاد علیک ثم و دیگر  
 خود خفت یافت و با سپه و برادر زن خود شهادت از او پذیرفت  
 که در روز احد چون اخبار موخش بدین رسید عورات همه تحقیق  
 متوجه عسکر شدند و ام المومنین عائشه رضی الله عنها نیز روان گشت  
 راه زوجه عمر و را دید که شوهرش و برادر خود را بر شتر بار آورده

پرسید خبر چیست گفت الحمد لله ذات فایض الهی هات سید کلمات بود  
 بعضی کلمات است و دیگر چه هست که باشد هست و برین اشیاء از حق تعالی  
 باز مانده برانو در آمد هر چند بر جر میراند قدمش نمی نهاد و بحدت  
 صورت حال مورد غرض نیست بزبان معجز بیان فرمود این اطلال مأمور بود  
 پرسید عمر و در وقت توجه چه گفته بود زنت گفت اللهم لا تردنی الی اهل البیت  
 شده بود آنسور و فرمود بنا برین شتر بجانب مدینه نمیرود و انصافا شتر را  
 شوهر و برادر و دیگر تو غیر گفت یکدیگر در بهشت میرمی برند و دیگر کنش  
 نصرت گفت که این را نزد عمر بن الخطاب ازید با طایفه از اهل اسلام  
 در مقام حیره و نقار بگویند استقامت احوال نمود گفتند رسول خدا ص  
 پرسید گفت پس حیانت با چه دارم آید بر خیرند و با عد امتا نامه غایب  
 شد شود چون هیچ یکی مرگفت ننمودند شمشیر از نیام بر او زدند  
 متوجه شده چندان مجاریه نمود که شهادت گویند زیاده بر شتر از حرم  
 بدانش زده بودند رحمة الله علیه و از حمله و نقار خارج بن زدند  
 بن بر سر و میان بن حمل که او را اهل اسلام نماند ان شاء الله و بعد  
 بن حیره و جمعی که با او در محاذ بقتل شکان غینین شات قدم می نمودند



شهادت رسیدند و جنازه هر یک از شهدا که می آوردند هر روز در مسجد  
 الشهدا حرم نهاده باز ای صلوٰه قیام می نمود و چنانچه اتفاق افتاد که در حرم  
 گذارد و قوای انکه اکثر در بر شهدا گذارد و چنانچه اتفاق افتاد که در حرم  
 بر حرم این روایت کرده اند با اتفاق ارباب اخبار می گویند در این  
 موضع دفن کنند در آن همان روز چون آنروز در مدینه در حرم دفن  
 انسانی راه بدر قیام که می رسیدند و کور و زاری می کردند و آمده و صحبت  
 صفاتش شکر آتی تقدیم رسانیده می گفتند هر مصیبت که سواست  
 آسان و حال آنکه اکثر از اجتماع مصیبت زده بودند و مشورت  
 که در روز و بیم از واقعه احد خبر رسید که ابو سفیان با مایه امان  
 پنهان شده باز بحال قتال غریب مدینه نموده و بار بار می گشتند  
 و ای طغیانها ریشه خدا علی مرتضی داده با جماعه که در احاطه  
 بودند بغیر مقاتله اعدا توجه فرمود تا منزل حمز الاسد شریف  
 طام از دست تمام کشت اهل اسلام روی افروخته آورده و کلبه روان  
 و آنروز باز در حرم نموده بدین باسکنیه نزول اجبال فرمود  
 هم در کتاب مذکور به مسطور است که در سال چهارم از هجرت آنروز صلی الله

۳۱۳  
 اتفاق افتاد و زنا و سحابه را اسید است اهل بخدا مورد فرمود و نظر  
 عمر و ساعدی را با ماست تعین فرمود و چون بعد از قطع منازل  
 طلی مرسل به پیر معویه که نام موضع است رسیدند عامر که امر قوم  
 یهود است جمع کثیر فراهم آورد و دغیر از یک تن که بودیم و عمر و  
 همه صحابه را شهادت یافت چون عمر و با شهادت رسید گفت واقعه غرض  
 رسانید آنروز بر رفوت اصحاب بدایت شهادت یافت خورده عا  
 دعای بگویند و روزان یعنی از پشت زمین باطل الله و بگویند  
 انما عمرو گفت: سوال آنکه من نزد وقت مرگت در آن روز قیام  
 خواب نموده قبل آورده ام آنروز در پیشتر شهادت شد و عمر و را خطا  
 بهو منسوب داشت فرمود آن هر دو تن مومن بودند و احوال است  
 ایشان و است بحدان زمان کفایت یهودی بغیر از حنف اهل  
 بودند شریف برده و در باب به آن دو شخص تنه است و حنف از آن  
 قبول نمودند و آخر غرضی بخاطر گذرانیدند جبر علی علیه السلام نیز در  
 از حبال ایشان آگاه کردند تا برین مدینه آمده و مصر بخاکین  
 بیغام افواج نزد منی فرستاده ایشان را از حیا ناسدای

بخشیده فرمود بعد از تقضای او روز ازین تاریخ هرگز از شای  
 در اینجا نماند بفرمان ماکرون زندان القوم ضال از دست داده اند  
 سیم سباب سفر برداختند و با خرابی غوای عبداللہ بن ابی ربیع  
 قرار دادند و سرور این کمون را در مدینه با جمعی گذشتہ است  
 بشاہ ولایت ازبانی داشتہ متوجہ بنی بغیر شدہ نماز عصر در تواج  
 ایشان ادا نمود مدت پزده روز محاصره شد اویافت در وقت  
 محاصره آمد اویافت و در وقت محاصره یکی از تیراندازان کہ  
 بود مغرور تیری بجانب سید المرسلین انداخت چون ش  
 اسد اللہ العالی از معرکہ طغیان غایب شد بعضی از عی غیبت  
 ولایت عرض سید کانیات رسانیدند فرمود می بینم چہ کف  
 بیرون رفته معارن اشغال شہ شجاع خضمال سر بر غر و غر و راد  
 انر و راند چہ کف این سران ملعونہ کہ تر بجانب خمد  
 انداختہ بود و تیر و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از کفقت واقعه نقد  
 امام الشجاعین کرم اللہ وجہہ گفت من این ملعونہ الصفت شجاع  
 دیدہ بخاطر آوردم شاید او را جرات بران دارد کہ شب

آید و هرگز از خافش نماند و باید بنا برین در کتب کتب ششم  
 در دست گرفته بانه کس مگر از حصار بیرون آمد من برو چاک  
 و سرش از تن برداشتم و موافقان او چنان نزدیک انداخت  
 فرمائی و ارم کہ برایشان طغیانم انر و را بود جانہ و سهل بن حنیف را  
 بہشت نغز و یک مصحوب نام الشجاعین کرد اسید اللہ العالی  
 غر و را مانا شدہ ہمہ را بقتل رسانیدہ سر مای ایشان را نیز کشت  
 آورد پس بفرمودہ تیر در انر و را برد و برای منی خطمی او بکشد  
 چون کار منی تیر در تنگنای حصار و دشوار شد کس شش عیام  
 علیہ وسلم دست دند کہ مار انگذاریا ازین دیار بیرون رویم فرمود  
 این الناک زجر قبول نمی یابد مگر آنکہ اسلحہ خود را انگذاریا و از  
 انقدار کہ مویشی شمار یواند داشت برید و بقیہ را را نگذاریا  
 اضطراب بن معنی دافعی شدند و جلای وطن خستیا کردہ بعضی قلع  
 و برخی در اطراف آفاق بر کشد کشند ہم در کتب بھای مذکور  
 کہ در سال پنجم از ہجرت بسج مبارک انر و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 بشوای بن معطی حارث بن خراشگری فراہم آوردید و عیہ جاری



با اهل اسلام دارد و لا جرم آن سرور کانیات ساز می سپاه نصرت  
 نموده راست طغرایت مهاجرین را با امام الشیخین علی مرتضی و امام  
 انصار را بعد از عبادت تفویض فرمود و قدوه صاحب خط  
 را در مقدمه تعیین کرد و بر سیمه زید بن حارث را کلمات و بر سر  
 بن محسن را باز داشت و باین ترتیب و آیین متوجه اعدای دین گشت و در  
 سرسبازی از منافقان بطاع غنیمت همراه شدند و در میان  
 سراسر سپاه و از امهات مومنین ام سلمه و عائشه و زینب و خدیجه  
 مصاحبت اشرف انبیا شرف نمودند چون حارث بن عمار را از  
 ابرار خبر یافت لوای سخاوت انتمایست بعنوان نامی داده بآی  
 میدان مقابله و مقاتله نهاد چون قتال اشتعال یافت حمید کرایی  
 از شجاعان کفار را که مالک نام داشت با برت زخم و زوال قوا را از  
 در آورد و ابو قتاده را که صاحب است شکران بود و یار  
 مشاهده این شجاعت خونی نام برخاسته اهل طلام استیلا یافت و سایر  
 بقیه نصرت مخصوص شده ده نفر از مشرکان بقتل آوردند و بقیه القوا  
 با سیری افتادند و اموال ایشان غنیمت گشت چنانچه در کشف المستور

امام الشیخین کرم الله وجهه تر دست حارث بن ابی ضرار را بر  
 گفته بنظر انور خیر البشر گذرانید و آن سرور را و اجوریه نامیده  
 از واج مطهرات نظام بخشید هم در کتب مذکور مسطور  
 که هم درین سال غزوه خندق که از احزاب خراب نیز کوفته و اند  
 لد باب سیر آورده اند که چون سرور کانیات یهود بنی نضیر را  
 جلای وطن کرده متفرق گردانید هر قومی بکوشه منزل گرفتند  
 بعضی مزاحی خیمه سوطن شدند و انگاه جماعتی از شراف نشان  
 حی خط و کمانه و ابو عامر و غیره ایشان قریب است کس کافند  
 تا با رومیان و موافقان او بکرب بد کانیات تحریص نمودند  
 معانده و معاظه را استحکام دهند ابو سفیان با جمعی از ابطال  
 در آمده قسم خورد که تا زنده باشم دست از حرب محمد باز نمانم  
 و همچنین بقبایل دیگر توجه نمود و بمن عمل بجای آورد و پس از  
 لشکر شیطان اجمع کرده با چهار هزار نفر و هزار و پانصد شتر و  
 سیصد اسب بیرون آمده جمعی از قبایل دیگر در مرز اظهان با ایشان  
 ملحق شدند مجموع ده هزار نفر و بعد از آنکه نهادند چون این خبر بمکه

خیر البشر رسید بعد از تقدیم شورت به استیوایان فاریابی  
 خاطر انوار برکنند خندق قرار یافت و با سه هزار نفر از بهادر  
 انصار بدین کوه سلع که متصل مدینه است نفقه خندق در پیش نهاد  
 رای جهان آرای ساخت اهل اسلام بجهت تمام که هر همدو چهار هزار  
 بت در عرض شش روز با انصرام رسانیدند و ثبوت برکت سلمان  
 بر آورده مردگار میکرد روزی پنجاه و هشت هزار نفر جمع شدند  
 ماندند و فرمود از آب وضو و قس سلمان را بشویند و طرف از پیش  
 سرگون نهند چون بفرموده قیام نمودند سلمان تحت یافت و وقت  
 مرتضوی گوید در ایام خندق معجزات غریبه از سید عالم  
 افضل الصلوة و اکمل التحیات ظهور آمده نشانند در کتب معجزات  
 که سرانجام انجامش پیش نهاد است و در تحریر خواهد بود بقصه چون  
 عساکر مشرکان بقصد اهل اسلام در افغانی مدینه الاسلام مجتمع گشت  
 محاصره نمودند جماعتی از ولایات لشکر و سواران کوه و کوهستان  
 بدو که بوفور شجاعت و کمال جرات و استیصال آلات حرب و اسلحه  
 ادوات طن و ضرب در میان قبایل عرب شهرت تمام داشت و میان

عرب او را در مقابل هزار مرد مقابل بشد جانی عمر بن الخطاب  
 ضعیف انداخته میگفت روزی بر قافله طایفه از قریش که عمر  
 عبد و در میان ایشان بود برسم تجارت با مال تجارت با مال  
 غربت شام کرده بودیم ناگاه قریب هزار کس قطاع طریق بر راه  
 گرفته و اهل کاروان از مال و چنانچه دل برکنند و درین اثنا  
 عمر و عبید و شمس از بنام برکشیده مانند شیر تیران و پیلان بر جان  
 حمله آورد و انجمت مجروح و بیهوش آورد و بیهوش آورد و بیهوش  
 پیش رفتند و اهل قافله بسیار استند شدند و عمر و عبد و در روز  
 زخم کاهن خورده از جنگ گرفته بود و در جنگ عده مانعی حاضر  
 نتوانست شد و درین جنگ از آب و مایه منافات پیوسته بود  
 آواز دهل و نی و شمع و در میان قبایل عرب منتشر گردانند و  
 با چند سرباز مثل عاصم بن ابی جهل و همیره بن ابی و بوفور  
 عبد الله و فرار از خطاب و مراد بن ابی و بوفور خندق  
 محل مضیق پیدا ساخته تا زمانه بر مرکب ده سپک حقیق خود را  
 بر انجانب خندق انداختند و خال بن و نیه ابوسعیان با سواران



بر لب خند و صف بر کشیدند عمر و عبد و گفت شما با ما چرا از عمر و گفت  
نمی نمائید گفتند اگر حسیان چه بدستش شود ما نیز بگذریم و گفته عمر و عبد  
قدم در میدان شجاعت بردی نهاده جولان نمود و مبارز طلحه و  
اهل اسلام بر پهلوان و شجاعت او گفت بودند و مردانگی و دهور و غلغله  
میدانستند چنان خوف بر ایشان مسلط شد که خون در بدن ماند و  
در پیش افکنده خشک فرو ماند چون بیکس معوض جواب و بر نام  
انسر و صلی الله علیه و سلم فرمود بیج دوستی باشد که این شراکتی  
از ما دفع کند سلطان تخت و لایب بر میان بخت امام الامجدین امیر  
اسد الغالب علیه السلام ابی طالب گفت اما باز ره خفت و بخت  
مبارز خوست امام الامجدین ازین طلحه و دوزن کشت بارس و عمر و  
در میان شما هیچ مردی نیست که در میدان در آید و با من مبارز است  
اسد الغالب گفت یا رسول الله مرا بسجوری زده تا با وی  
کنم انسر و بر و اینی شمر خود که بد و لغو مشهور بود و درین تنگبار  
وزره خاص خود و در بوشانیده و عمامه تبرک بر سر او نهاد گفت  
علیه یعنی بار خدا یا باری ده علی ابر عمر و و بعد از آن دست مبارک

برشته گفت ای عید و را و زید را از من باز گرفت و خمره را از زید  
از من جدا ساختن این عایت بر او و پس علم من لا تدانی فردا و نیست  
انوار من امام الامجدین سازه روان شد سر راه وی گرفته گفت ای  
عمر و شنیده ام که تو گفته بیکس مرا بخواند یکی از سر چهره که از قبول این گفت  
آری امیر گفت من را اینچنین با ما که کو نه ای که خدای تعالی بکشد  
رسول او و متقا و شوی پروردگار را که آفرید کار همه عالمیان است عمر و  
از من این توقع نه را امیر گفت امروز بیک خست یار کن گفت آن که است  
ترک محارب کن و بد با خود باز گردید زیرا که اگر کار محمد نظام  
گرفت و بر جانده و دشمن و دشمنان و عباد و دست او می بخارند  
اشی و اگر کار بر عکس شود بدناخت و نخاصیت و تو بوصول می بوند  
ملعون گفت باین قریش این روشی تمام کند هر که چنین شده که کسی قدرت  
باشد بر دزد خود و و فایده نموده باز گردد و نذر وی در فرار حرب  
آن بود که اتهام تا نکشد و غن بر خود نماند معصود چون ازین خبر  
استماع نمود امیر فرمود پس کار ما و تو بمقتله فرار گرفت عمر و خندیده  
این خفیه است که گمان نمی بردم که هیچ مردی از دیرین عرب چنین

از من تواند نمود باز کرد که در حد است ستمی بنویز ترا وقت آن  
بامردان مرد در نبرد آبی حال آنکه میان من و پدر تو دوستی بود  
که خون تو بر دست من ریخته شود امیر فرمود اگر دست نیدی که خون  
از دست تو ریخته شود من میجوایم که خون ترا بر زخم عمر و ازین سخن  
بر آتش از حرکت آورده اسب خود را پدید کرد و پیشتر از نیام گشت و از  
خشم و غضب بر امیر حمله آورد امیر المومنین بر جهت دفع ضرر در پیش  
باباک تنگشاک بر سر امیر فرود آورد که آن ضربت بر کوه خارا  
از پا در آمدی حال آنکه تیغ قبه سپهر اچنان شکافت که اثرش نفوذ  
امیر رسید انگاه حیدر گرا را بیک ضربت انفجار بدین عالم آورد  
سبکبار گردانید و با و از بلند کوه گفت چون رسول صلی الله علیه و آله  
او را بکشتند است که آن لعین مقتول گشت از جابر بن عبد الله  
رضی الله عنه مرویست که چون در قنبر علی و عمر و با یکدیگر زدند و  
کرد و بجاری برخاست که ایشان را نمیدیدیم بعد از خطبه که او از پیش  
دشمن که امیر المومنین و بر گشته القاصه بعد از قتل عمر و ضاربین خطاب  
بن االی و هب حمله بر امیر کردند و امیر بر متوجه ایشان شد چون شمشیر

۳۱۸ حیدر گرا را افتاد و فرار نمود چون از وی پرسیدند که هر کس است  
حیدر بود گفت در آنوقت صورت مرگ معاینه دیدم اما بعد از آن  
در محالیه ایستاد و عاقبت اثر زخم زو و انفجار با و رسید زره خویش خسته  
محو که را با زبرد و خست و نوافل بن عبد الله حرمی از صف قتل اند  
نموده از پشت زین در تنک خندق افتاد و ملان بیکار سنگسار کردند  
و او فریاد برآورد که به ازین هم میتوان گشت امیر المومنین در خندق  
رفته پیشتر بشیشه او را از میان بد و نیمه ساخت عکرمه و بهر دو  
و ضرا از مو که فرار نمود و خبر قتل عمر و عبد الله و نوافل بسیار  
ابو صفیان با رفیقان رو با هزارام نهاده تا بمنزل اعقیف هیچ جا نرفتند  
چون اسد الله الغالب عمر و را قتل رسانید بر روه و جامه و سلاح  
چون خواهر عمر و به وقت برادر رسید و حاشا به آن منوال دید گفت  
ما قتلوا الا الفکریم معنی کشتن را که فکریم همسر گرامی جوان داشت که برادرش  
بر زخم زو و انفجار حیدر گرا کشته شد این دو بیت و سلاک نظم شد  
قاتل عمر و و غیره و منه گفت که علیه آفرایند لکن قاتل من تا ایجاب کن  
یعنی قد با پیغمبر البله القاصه چون امیر المومنین علی خرمین زندگانه اهل ظلام



و السجده حمام خون اشام سوخته بر خار فانیض لانا در لبان شمع فلک افروز  
نجدت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بآرگاه ته سر عمر و رادری  
عرش سای آنحضرت انداخته پتی چند گفت که او آفران ایات نبی  
عبد المحاربه من سفاهته رایه و عیدت رب محمد صواب لا یخجل الله خلیل  
و نه و ستمه شمر الاخراب و حضرت رسالت مآب خاتم الانبیا  
بنوازش سکران و لهفات بپایان سرفراز و ممتاز ساخته فرمودند  
لبازرت علی یوم الخندق فصل من اعمال امتی الی یوم النبیاه ترجمه شد  
علی الکفار روز خندق بهرست فاصله است از اعمال امت من تا روز  
قیامت زینعلی عمر و چون کشته شد فلک مده و نفس در گشت  
رسول خدا گفتش از یکدیگر که در روز خندق مصاف علی به از هر عمل که در  
روز کار کند اهل دین تا بر روز شمار و در کشف النعمه و حبس الیر و معارج  
النوّه مسطور است که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در مجلس هادیان رسول  
بر خاسته بقتل سر مبارک امام الشجوه قیام نمودند و عبد الله بن مسعود  
رضی الله عنه آیه کریمه و کفخی الله المومنین القتال بعلی و کان الله قویاً  
عزیزاً که در آن روز نازل شده بود و اوست نمود ز ضرب و نفع اهل

بھی جزا در آن سر بر سو پامال است اگر چه کشته شود خفاش برده شد  
ذال است چه جای پورستان شیر افک بدست او زبوز برادر است  
و مرویت که در پیش کسی فرستاده جسد بر حد آن دو بد فعل خنیم مال  
خریداری کردند آنروز و فرمود مارا بجبهه پلید و بهای خنیم مال است  
برید و غزوه مذکور علی سبل الاجال در صحیفه هدایت السعد از سوره  
افواب منقول است و بعد از غزوه بنی قریظه واقع شد از این عین  
رضی الله عنهما منقول است که چون جسد احرار انهم با فقه حضرت  
مسعود و مسطور در دین که به سله بدیده و حبس نموده بدست و قدیم بخایه النبی  
فاطمه زهرا و آمده بدن همایون از کرد و عیار شسته با دار نماز طه قیام  
نمود در این اثنا جبرئیل امین دستاری سفید بر سر بسته و بر تیری نشسته گفت  
ما سید المرسلین خدای از تو عفو نماد که سلاح از خود باز گردانی حال  
ملاکیم سلج و مکمل اندر فرمان چنین است که همین لحظه بخنیم بنی قریظه توبه  
و اکنون من رفتم تا زاریه در حصار ایشان اندازم بعد از آن بلال را  
رسول صلی الله علیه و آله وسلم در اسواق مدینه اندازد که هر کس مطاع  
خدا و نقاد مصطفی است نماز عمر در نواحی حصار بنی قریظه و انما بدشکر

اسلام و صاحب عظام در ملازمت اسد الله العالی که صاحب تیغ خیر  
بود و او نشدند پس آنسر و سلاح پوشیده با چندی از صحابه کرام  
مستعقب و او شد و در آن غزوه مجموع سربازان فخر عظام بود  
از اسد الله العالی مرویت که چون قریب قتلش رسید جمعی  
دیدند که اگر دند قد جا که قاتل عمرو یعنی یحیی آمد قاتل عمرو و من کفتم  
الحمد لله الذی اظهر الاسلام و قمع الشک و رایت فتح آب ازین  
نشاندیم کفار از بالای حصار زبان آب شستم سید عالم کنا ازین  
برین ابو قباد و ابی جلیف کواهی منصور را مود کرد و اسد الله  
از دستمال شانه کفتم سید مرسلین نزدیک کعبه رسید و فرمود که  
حق سبحانه غریب ایشان را روا کند فرمودی که هر از ایشان خیزد  
نموده که باعث ایدای من باشد کفتم آری فرمود چون مراد  
امثال این سخنان نگویند و نزدیکان قلمه زخمه گفت یا اخوت الشریفة  
والخناذیر فرمود آئید بحکم خدا و رسول کفار گفت یا ابالکاسم ما کنت  
بهولاء و لا فاش هرگز بسیار جاهل و بی شام ده نبودی مگر ترا امر و  
امر روی نمود آنسر و از استماع این سخن بر تبه جفا غلبه کرد که در او از

۳۲۰ و نیم نبرد که در دستش بنفاد و قدمی چند باز پس رفت بمقصود  
تیب و پنج روز و بر وایتی پانزده روز بنی قریظه در محاصره  
و سلفن الاذنی علی مرتضی با جمعی از اهل اسلام هر روز در اطراف  
حصار بنکات تیر با کفار جنگ میکرد تا آنکه حق سبحانه تیری در میان  
ایشان انداخت که دست از جنگ باز داشتند از حصار بیرون افتادند  
مشرطه و بانه سعد معاذ در حکم ایشان حکم شود و آنسر و بر این معنی فرمود  
سعد از مدینه طلبید و حکم ساخت سعد گفت حکم میکنم که مردان بنی قریظه  
را تمام بشیعه و نسوان و حیوان را اسلامان برده گیرند و اموال را  
میان کینه بقیست نمایند آنسر و فرمود ای سعد حکم زدی که حق سبحانه  
در بالای هفت آسمان کرده بود و گفت که چون بیو و بنی قریظه از قلمرو  
آمدند محمد بن سلیم دست و گردن رجال ایشان را که بر وایتی هفت و تقوی  
هفت کس بودند بانه بدیده بر و عبد الله بن سلام بنی قریظه و حیوان  
و اسلحه و متاع ایشان متعین شد درون حصار هزار و پانصد شتر و شصت  
و دو هزار و پانصد شتر و اناث و ادا و اغنام و جمال و ذوات  
موشی اسارت آمد چون آنسر و بدیده شریف بر و فرمود خدایه این



شد پسند و ز سپهر المومنین الطایفه مأمور گردانید که فوج فوج تهاون  
 در حضور امیر المومنین علی کبار خندق آورد و ده گردن میزد و از انجا که  
 که بعل رسیدند یکی کعب بن اسود بود و دیگری حمی بن خطب در روز  
 الاحباب و حبیب السیر مطهر است که در سال ششم هجری کفایت عذر  
 الصلوة و اکمل الحیات را خبر رسیده که نبی سعدت کفر اقام آورد و هم  
 انداد یهود و خیر دارند و بنحو دهند با اتفاق ایشان قصه کنند بنابر  
 اسد الله غالب علی ابن ایطاب با بایضه نغمه بود که فرستاد  
 ولایت بنیاد شب سیر می نمود و روز مخفی می بود تا موضع مسجد  
 با شخصی ملاقات شده احوال اعدای تغیش می نمود و او گفت امیر المومنین را  
 بر سر ایشان می برم بشرطی که مرا امان دهی مگر قبول این معنی نمود  
 بر سر انجمنه بنجر بر و بفرموده امیر اهل اسلام دست بغارت دراز کرد  
 هر گز نداشت دادند بیوت پوسته که با بایضه بنجر و دونه را کوفته است  
 افتاد از انجمله امیر المومنین خیمه شتر بجهت شهر و جدا ساخت و با او اموال  
 سر به قیمت نموده بفتح و فیروز می بدید مهربان بود در سوره  
 و صحیح ساسی صحیفه شرح و شرح الایه و شواهد النبوه و روضه الاحباب

الصفاح و حبیب السیر و معارج النبوه و مطهر است نه جود و غیرین و چون  
 متحقق اند درین که در سال پنجم از هجرت شفع روز عشر تقصای و عذر  
 صادق حمی الکبر قال غر و علی و خدمت الله معانم کثیره ما خد و نهما محل المکم  
 بغیرت فتح خیمه ما هزار و چهار صد نفر از شجاعت و دل و زار مدینه  
 هفت فرمود و بعد از طی مسافت در حشری که او را امر که میگفتند رفت  
 یهود و خیر چون از توجه خیر البشر خبر یافته بودند شرف و زحمه سلوک خیمه  
 استجبار از حصار بیرون آمد و شرایطه تخصیص تقدم رسانیده باز گشتند  
 آن شب که آنروز در بنجر رسید انروز و تعالی خواب غلبه ایشان شد  
 که ماطو و اقباب بیچیدار نشد و قیام در کمال اضطراب بکلهای و سپاه  
 داشته از قلعه بیرون آمده متوجه مزارع خود گشتند تا گاه چشم ایشان  
 سپاه لغت بنیاد افتاد باز گشته قیام خود در آمدند چون خبر رسید  
 علیه و آله و سلم قوم یهود را بران منوال مید فرمود خیرت خیر الکباد  
 خیران قیام خود را مضبوط ساخته دست با ندرتین تیر و سنگ کشانند  
 دلاوران مکر که غزا و چهار ده محاصره سعی طریغ نموده هر روز دلاوری  
 و مردمانی عقیده اند بانکه تا حصار نطقت و حسن تن و قلعه

کشت بصحت پیوسته که در وقت محاصره قلعه قموس چون در شقیه قائل  
اندر ورشده بود نفس نفس در مواکف قدم برنج میفرمود هر روز در  
نصرت آیت را یکی از عیان مهاجرو نصار داده بحرب اهل حصه  
و در احادیث صحیح شویست پیوسته که روزی ابو بکر صدیق رضی الله  
نوار ابر داشته بپای قلعه رفته بچصول مقصود فرار نمود و دو مرتبه  
اصحاب عمر این الخطاب طایفه از تبعان اسلام با محصوران محاربت کردند  
عنان مراد بدست نا آورده فرار نمودند چون بانگاه شامیانو که  
شام بر سر این حجره ابنوسی نام برکشیدند خوابه نبات عافیه  
و اکمل الحیات فرمود و اعطین الرایت عند ارجاء که از حصار ارجاء  
و یکجا الله و رسول الله علیه و آله و مهربانین کرم الله وجهه در  
حال این غر و هجده زدی که بدیده میگوشت عارض شده در مدینه توقف  
بود درین اثنا مفارقت آنحضرت بر ضمیرش صعب نبود و الم منافقت  
نور دیده بر وجع دیده نبراست فروده با وجود الم متوجه مکه  
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم شد از سهل بن سعد ساعدی رضی الله  
مرویت در نشیب که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این کلمه بر زبان

لدرانید صلوات در میان اصحاب مستطاب نهاد که ای راست انبیا امین  
خواهد داد و بریده بن طحیپ گوید هر گاه آنحضرت مظنه لغوی بود  
میدشت که صاحب علم او باشد و جمعی از قریش با یکدیگر میلفند معرکه کرد  
ازین مردنه علی ابن ابی طالب است زیرا که چشم او مریه و در دست  
موضع قدم خود نمینماید و چون سخن بجزاثر آنسر و رکوش امیر این  
رسیده فرمود اللهم معطی لما مغت و لا مانع لما عطیت یعنی خداوند  
نمواند داد که تو منع کنی و بچکس منع نمواند نمود چیزی که تو عطا فرمائی  
عن الساج که خبرش بنی بل میخ جاح با جاح نور و پیران و پیران  
جهان امام این نور با جوری نام آنست سعادتمندان غیر و خجسته  
در پیشه و غایت در کمر لیک دندی و در بحر ابحاه و در کاه نمک نازدنی  
بر در خیمه سلطان می مع الله و در سر برده پارکاه و در بنایا و حمید الله  
صلی الله علیه و آله و سلم ختم شد و هر یکی ازین سید پادشاهان اشک  
اونیک خرب الله رطنه ان بود که شاید این سعادتمندی و عظمی است  
که بی فانی کرم و سعد و قاص گوید در برابر چشم رسد برانوار آمده  
خواستیم با سید انکه صاحب است من باشد از فاروق بنی رضی الله عنه



منقولات که گفت هرگز امارت را دوست نداشتیم که در آن روز  
 چون شهرور از خیمه بیرون آمد فرمود علی ابن ابیطالب کجاست مردم هر  
 آواز برآوردند که چشم او در میکند چندان که پیش پای خود می  
 گفت او را بسیار دید و در بن اشامیر المؤمنین سبط طهری حاضر شد زهر  
 سرشک امیر را بر آن مبارک خود گذاشته آب مان بابرمان  
 در چشم سمونش افکند در حال رمزش زایل گشت چنان ز کینش  
 تازه بهتر از حالت اول شد بعد از آن در باره او دعا فرمود اللهم  
 عنه اطرو القرمیر المؤمنین کرم الله وجهه کوبید برکت و جای بر او  
 علیه و آله و سلم دیگر هرگز بر ما و اگر ما ندانی گشتم و از این علی مرتضی  
 المؤمنین در کرمای تو حسرت نهاده دار پوشیدی و از آن پاک نمیداشتی  
 و در سرهای عظیم حاتم تنگ بر کردی و بروی معذرت نمودی و در گذشت  
 حیات در دسرو چشم بر آن قره العیون اولیا عارف نشد و شان  
 حدیث العظیم الرایت با فرید ستموری که مذکور شد در اکثری از کتب  
 احادیث تخصیص در صحیح مسلم بخاری و در اوسط طبرانی و صواعق حرقه  
 حجر منسوط القصة چون از مردم چشم خاص یافت حضرت رسالت

رایت فتح آیت با و ده نوره خود نور و در پوشانیده ذوالفقار  
 میانش بسته فرمود با اخی محارب کن تا از زمان که خدای تعالی بر تو فتح  
 کردند و بخدا سوگند اگر یک کس خدای تعالی بویست تو هدایت گرفت  
 ترا بهتر است از هزار سر سرخ موی که در راه حق حل و عطا تصدق نماید  
 بعد از آن امیر المؤمنین بنامید رب العالمین و فرموده سید المرسلین  
 را نهاد چون بجای حسن قموس رسید علم بر توده از شکسته یزید که بر  
 بر رخصت بود و فرو برد و در آن حین یکی از ارباب یزید که بالای سرش  
 بر سپیدی صاحب توبیختی و نام توحیدت خیزد که از جواب او نمیشد  
 ابی طالب یهودی با قوم خود خطاب کرد غلبتم و انزل علی موسی  
 یعنی مغلوب شد بر سوگند بتورات موسی و گویند اول کسی که از  
 با قوم خویش جنگ بیرون آمد حارث یهودی بود و برادر حارث  
 که زکریا بود و دو نفر از مسلمانان شهید گردانیدند که امیر المؤمنین  
 متوجه او شده یک ضربت تیغ بود بدو زخم برد و در دست چون بر لب  
 برادر و افتد کشت باز مرده از همچنان خبری مسلم پوشیده بگفتن نام  
 در صدد و نجاتم بیرون آمد و مبارزی بود و نجات نکند و در عین حال

دستاش بر من وزن دشت و در شجاعت و مبارزت بی نظیر و شمشیر  
حامل کرده و عمامه بر سر بسته و خود بر بالای آن نهاده در میان میدان  
آمده این رخبر آغاز کرد و قد علمت صیران و حزب شاکی السلام علیهم  
خدا که اطمینان جلالت خود را بکس از اهل اسلام و اطاقت مقاربت  
که با و در میدان قتال در آید لا جرم شاه مردان و شیرزبان کجا  
روان شدند و این رخبر بر زبان مبارک اند اما اللهی بمقتنی  
فرع نام آجام و لیث و قسوره و مرچ و خوابه بود که شری و میگرد  
چون امیر مصرع اول که منی بود از تسمیه شیر روی خوانده و  
اما تغیر قضای الهی نتوانست در میدان در آمده یعنی خوب بر سر نه  
سبقت کرده ذوالفقار بر سر آن ملعون غدار فردا آورد و خبا که  
خود و دستاش گذشته تا قریب پس زین دو نیم ساخت پس ایستاد  
باید او شاه مردان در آمده دست بقل دراز کردند و مفت گشت  
روسا و پهل چیر ضرب تیغ امیر المومنین گشته شدند و با و هرگز  
رو قلعیه آوردند و شاه مردان در عقب ایشان رو نشد و زین ایشان  
فغان ضربه بردست امیر خبا که سپهر دستش افتاد و مکی سپهر

۳۴۴ روی بگریز آورد و شاه مردان و آقو بغایت خشن گشته  
خود را بیک چنین از خندق بدر قلعه قوی رسانید و پیچید و نوا  
بجمله در زده در آیین برکنده سپهر خود ساخت سپهر در زمان قتال  
و جدال بیفتاد از دست شاه رجال بر پشت از آن شاه  
سپهر در قلعه را کنه و کردش سپهر و از امام محمد باقر رضوان الله  
سقطت که امیر المومنین در حصار گرفته جنبانید تا مکنه و تمام حصار  
از بد که منیه و تهر حی فطرب از تحت بیفتاد و در ویش مجروح شد  
گفت و انشا که جو امر دانید اند بود و کر نه کی تواند آدمی کند  
در حربه و در خیمه عقیده بعضی از رده است ششصد من وزن دشت  
بعضی سه هزار من گفته اند و در صواعق محرقه مسطورت که بعد از آن  
بر دشت در خیمه را امیر المومنین بر پشت خود تا آنکه در آمدند مسلمانان  
در وین قلعه پس سپهر خود کرده مقاتله فرمود تا آنکه فتح شد پس از دشت  
خود و نه بر دشت مکران در را اگر چهل نفر و در کشف الخیمه مسطورت که  
کس از بر دشتن او عاف نبودند بنزد یک آن دست یافتند  
که گوید ز وزن در آن حصار که دست بردی بوی پهن سپهر



و قبه میر القعه بود و خبر از شاه به این امیر غریب پنهان الامان بآوان  
کیوان رسانیدند و شاه مردان بعد از استیلا و پیغمبر آفرانان صلوات  
علیه وسلم امان داده در راه بعد از شهادت و جب از پیش دست دوایم  
فردوسی گوید شبنی که مابد و گشت در زخمیر کند برآمد از بی پای  
صد هزار گشت و کونید چون فتح بخیر الشیر رسید لغات سرور  
گشت و در وقت ملاقات با میر المومنین فرمود که طغی سارک الشیر  
وضعت المذکور قدری الله عنک و ضیاع عنک امیر المومنین  
روی نمود چنانکه قطرات اشک بر رخسار هر دو پیش روین شد  
رسول صلی الله علیه و آله وسلم پرسید یا اخی این گریه را دلت بانه  
گفت که به فرست یا رسول الله و چگونه فرحناک باشم که الله تعالی او  
از من راضی است و صحبت پیوسته که امیر المومنین خیرمان را امان  
امان داد که هر یک از ایشان یک شهر بار غله برداشتند از آن زیاده  
روند و سایر اموال مسلمانان که دارند و اگر چیزی پنهان دارند خون  
اینان هر باشد که آن بن ابی الحقیق یک پوست شتر از زرد زرد بود  
پنهان کرد و چون خیانت او ظاهر شد بنا برین شرط خون بود

گشت و خاتم بنیای علیه اشرف الله علیها کما کان در القیم محمد بن مسلم  
که بوجوش خون برادر خود که در آن جنگ شهید شده بود بقتل او  
و از سرشتن بانه میبود در گذشت همه اهل اسلام از اطلاع خبر او  
موفور و خیال غیر محصور و برده بسیار و موشی بنما عینیت گرفتند  
از احمال و رجس محض مدد جوشن و چهار صد شیر و هزار نیزه و پیک  
کمان یافتند و از آن غنائم خمس حضرت مقدس نوی چهارم هزار  
تتمه میان مسلمانان تقسیم یافت و صفیه دختر حمی خطیب که زوجه کینه  
بود در سهم و حیه کلبی افتاد رسول صلی الله علیه و آله وسلم عوض او خیری  
بر حیه عنایت کرد و صفیه بعد از نقضای مدت در حبس بکاخ  
آورده بوقت مرحمت از خیمه در منزل سها با وی زفاف نمود و بر  
روفته الاجباب آنروز در حیه کلبی و عده فرموده بود که جار بهار  
خیمه مد و دهد بنا بر آن آمده گفت وقت است که انظار و عده و بنا  
فرموده که ام خواهی بکبر و حیه صفیه را استیلا کرد و بوجوش رسانیدند  
صفیه از نسل بنی و ن برادر موسیت نرا و از دیکری غنیمت از تو نذر  
او را طلب نمود و حیه را عوض مرحمت فرمود و بروایتی دختر صفیه

برحمه و او را آزاد کرد و حق ویرا صدق و خست  
فرمود و نامت استبرار صفیه مصطفی شده و در منزل مذکور ماند  
زفاف نمود و در روز فتح خیمه جعفر ابن ابی طالب و زود ایام  
نبی علی رضی الله عنهما پیشش نفر از شهرین که ابو موسی اشجری  
از آنکه بود از جانب حشده که بکند تجارت رفته بود نزد حضرت  
البشر علی الله علیه و آله و سلم رسیدند و حضرت را دیدند و فرمودند  
فرمودند انما ابو قحط که ام علی ازین دو امر شادمان تر شده  
جعفر با فتح خیمه و جعفر و زنی او از غنایم خیمه ازین شاد  
نظمت چون آنرا و زنی او را خیمه رسیدند و بگویند ای نبی  
فرمودند که اهل ان موضع را با اسلام دعوت کند اهل فکد از آنجا  
درشت گشته بعد از استماع فتح قلاع خیمه کی از رومای خیمه  
مصطفی فرستاده مقرر نمودند که نصف از غنایم ایشان بوالبیت  
تعلق باشد و در مقصد قضی مسطور است که بوی فکد میرالموید علی  
را از ستماء و معاصیه بدست امیر واقع شد پس خبر مل آمده گفت  
میفرماید جواب فکد آنچه در حق الله و حق الرسول است

بوده سرور بنیاسیه و آنسانا طره در هر اعلیایان تحفه و آنسانا طره و آنسانا  
نوشته و از آن وقت بعد از فوت رسول الله علیه و آله و سلم  
گفت این چنین است که رسول خدا از برای من چنین نوشته بود  
در مقصد قضی در وصفه الاحباب و الله الاحباب السیر و معارج النور  
مسطور است که راویان اخبار خبر النبیه و کتب معتبره سیر عز و جلال  
چنین مرد و معارف صحیح اثر کرده اند که در سال شصت و هفت  
خبر فتح مکه و طواف بارعب انتشار یافت اکثر قبایل سر بر خط ساق  
کتابت نمودند مگر بنی موزان و بعضی بنی خلف اتفاق نموده مالک  
بنی نضیر را با یالت مقرر کردند و اینند بقول صاحب مقصد قضی سیر  
مرد و بروایی اند در وصفه الاحباب بنو کشته چهار هزار نفر از غنایم  
با عیال و اطفال و اموال متوجه وادی خن شد و در دور خیمه و آنکه  
از حلیه عیالی عیال بود و صدیت سال از عمرش گذشته با مصاب  
و مدبر الصافی داشت همراه خود کردند و اینچنان مایل میسر بود و از  
کریمه طحال بنال زمان شنید رسید این چه صدیت جواب داد که ستماء  
بوجب فرمان مالک بن نضیر اهل و عیال و متوجه و اموال خود در ستماء



تا در جنگ سستی نماند و در پیدایش رای در خطا شمرده با مالک گفت  
 مال و عیال مناسب حال ابطال رجاست بر آنکه اگر زمانه مقتضی گردد  
 مردم منهدم هر سبب باعث بر تیر نشود لایق آنکه نسیان و کوه دکان  
 باز گرداند تا اگر شکستی روی نماید بدست مخالفان هرگز نماند مالک  
 باین سخن مکرر روی بر او نهاده و در پیدایش شمشیر شده از مروت باز  
 ایستاد انصاف چون خبر اتفاق هو از آن شریف شریف حضرت جعفر  
 رسید عتاب بنی اسیر را در کمال خجالت تعجب نمود و با دو هزار سوار  
 و دو هزار از اطفالی که و بر و اینی با شانزده هزار مرد و سوار  
 اول شوال بجانب کفای نهضت نمود و در آن لشکریان مهاجر غلام  
 مرتضی بنی و عمر بنی الطبطب سعه و قاص محافظت آن اهل طفر اعاد  
 و انصار و علم داشتند و بقولی در آن سفر هر طین و قبیله را این علی  
 نطق چون آن جنود طفر از آنکه بیرون رفت نظر خسته از رسیدن  
 رضی الله عنه بر آن کثرت و شوکت افتاد و بر زبان مبارکش گشت  
 لب قلب سپاه مغلوب نخواهد شد و بواسطه صدور این سخن از  
 اول لشکر یثقلین صلی الله علیه و آله و سلم شاکت خورد و آید و الله اعلم

نه مؤمن گشته و یوم خین از عجب کثرت علم الایه در آن باب زکات  
 القصه چون سپاه اسلام بودی مذکور رسید بکجه تنگی طریقی  
 بچند فرقه شده فوج فوج از پیل متعده در آمدند مالک فحای  
 که تیر غدر یکمان مکر بوسته در کین نشسته بود و برایشان حمله آورده  
 کرد و عجبی تمام کمال جنود اهل اسلام راه یافت و طرق انهدام  
 گرفته او را طایفه که نیزه شد بنی سلیم بود و خیل خالد بن الولید  
 لشکر در آن روز بمرتب رسید که بر دایت صاحب کشف الغم زیاده از  
 و این که نه نوازان داشتی نود و نه کس نکر در رسول علی الله علیه و آله  
 سم نامند و اسامی ایشان است علی بن ابی طالب عباس بن محمد  
 فضل بن العباس و ابوسهیل بن العجاش و نوفل الحارث و ربیع  
 الحارث و عبد الله بن الزبیر بن عبد المطلب و عتب و عتب پسران ابی  
 و عاصم بن جماعت بنی بود و بقولی در آن روز غیر از امیر المؤمنین علی  
 و عباس و ابوسهیل و عبد الله بن مسعود و جکیس در غارت بخت  
 قدم نمود چون سپاه عالم انهدام اهل اسلام شاهد فرمود و با و آمدند  
 ایشان را نصیر و نبات دالت نمود و میگفت ما ابی لاکذب انما ابن

المطلب انما ارغيت انت بچکس استماع قول فخر صادق نمی نمودی  
در آن روز بر اثر سفیا سوار بود ابو سفیان ناشی غمان شهر گرفته و در  
عبدالمطلب جانب راست دست در رکاب فلک فرسای خنجرت زد و  
می آمدند در بنی اشنا مالک متوجه رسول شد این سر راه گرفته با وی  
نموده روی بر یا صحت آورد بعد از آن مالک سوچی نمود که خود را انجام  
انبیاء رسانید بپیش مانند سبب شطرنج خشک است و در وقت فرار  
سید ابرار ابو سفیان بنی امیه و جمعی که رسیدن کربت زمان بکینه و  
کویا گردانیده بودند انداخته شامت کرده ندان بکینه بکینه  
بنی امیه با آنکه هنوز مسلمان نشده بودند منوکت گفت اگر مردی از دین  
ما باشد نزد من بهتر است از آنکه شتمنی از آن حاکم شود محمود بن اسحاق  
بن عثمان ابی طلحه روایت کند که گفت چون سید تعلین متوجه بنی امیه  
شد من لغویت آنکه فرصت یافته به مقام بدر و برادر خود که در احد کشته شده  
بگرم ترکت آنسو گشتم و در آن روز امیر مسلم بن عقیل از بنی امیه و قعنه و فرمود  
چون دست بر آتش عباس دست جیب ابو سفیان ناشی غافطی نمودند از  
عقب رانده و حشمتی نیز از کار فرمایم ناکاه شعله آتش خنجران

که نزدیک بود در آن روز از کمال و اجماع چشم بر هم نهادم در بنی اشنا  
انبیاء جانب من فرمود اذن منی من لغو موده نزدیک قدم دست بپای  
فرد آورده گفت اللهم اذهب غمه شیطان نجد اسو کند در فضا است  
دو سر نمود از جان خود آنگاه با شارت حضرت رسالت با کفار غار کا  
کردم و بخت پوسته که در صبح روز جنگ چنین از فرار عباس لغو موده  
آورد بپایه برشته مسلمانان را اندا کرد گفت یا معشر الانصار یا ایها  
الناس یا ایها السوءة ابعزوا سبأه سلام از استماع آواز عباس رفتی الله  
عنه ان اطراف جوانب قرب همه تو از اخبار و غیره بخت شهر جمع  
آمده بر سر کان حمایه آوردند و منور شتی سنگ بزرگ بدست کفار  
اندخت هیچ چشمی مانند که قدری از آن رگب خفا ده باشد پس سرکان  
بوادای کرین نهادند در کشف الغمه و بعضی از نسخ علای دیگر مسطور است که در آن  
کافری متهور ابو خردل نام بر جل سوار روی بمیدان نهاد و در خر خود  
مبارز طلحه سیح کی از دلاوران سپاه اسلام از پشت طول قامت و عظمت  
او مبارز شریف عقیل نمی نمود ناکاه شاه ولایت بنی و بطرف آن در شانه  
بصرب تن ابدار و مادر از روز کارش سوار و دو سبب ظاهر سپاه



ابرا در موجب انکار کفار حاکم گفت که در آن جنگ هزاران

مسلمانان بفرستند و نایز شدند و هفتاد و کسی از مخالفان کشته شدند

کشف الغمّه از جمله معاد نفوذی که ضربت بر امام الشّیخین بدو زده شد

آورده اند که منهدمان مگر که چنین است شده طایفه با مالک محاربان

و کردهای بطن بکله و فرقه با و طاس اگر بختند بد کانیات ابو عامری شعی

با جماعتی که برادر زاده او ابو موسی و زیر پرین الواد از انجمله بودند

مشرکان که متواتران او طاس بود و روان فرمود و ابو عامر در جبهه نهاد

رسیده و ابو موسی قائم مقام او شده طریق سعی و تمام شد

کفار سید نوکشت او طاس را فتح نموده در آن دو مگر که شش هزار

و بیست و چهار هزار شتر و چهل هزار اوقیه نقره و زیاده بر چهل هزار گوسفند

مسلمانان شدند و ربا عباد بن شبر انصاری فرمود که در منزل حیدر

مجا فطت اموال نماید و خود را بایات طفرایات بقصد حصار طایف برادر

و علم خاصه با میرالمؤمنین علی داده ابو عبیده جراح را با هزار مرد و هفتاد

ساخت بعد از وصول لطایف کفار حصار را بنیاده کرده آغازند

تیر و سنگ نمودند مسلمانان نیز بنیاد حرب و بیچاره ها جمع گشتند

و در ایام محاصره دو روزه نفر از محاربین مطایف بخت بهار

عبد الله بن ابی بکر و عبد الله بن امیه برادر ام سلمه از انجمله بودند

نقلت که در ایام محاصره طایف حضرت رسالت بنای خنات شد

با جمعی نامزد فرمود که در اطراف آن دیار سیر نموده بهر حاجتی نماید

در هم شناسند و در شانی راه از دانه در آن قسقه خشم سرور و بن هم

عالم گرفته بهاب نامی که بفرید نهامت از شمال و امر این مبارز بود

از میان قوم برآمده مبارز طایفه امیر المؤمنین بنیال جنگ آورده

بیا که انصرت از دست برادر ابو از و سدا و بنده کفار بهر دست خنات

راه فرار است رفت و شاه مردان بنان تن نواحی شانه بکشت

مردم نمودند و او را در حادث طایف شده بدو از لطف ان

موجب محبت است عمار بن الخطاب لطف بول الله بن حنفیه

علم خلوت کردی و راز در از لطفی فرمود یا عمر ما بنحبه و کنس الله سحاه

معنی ای عمر بر بهشتانی را می خود باد و در انجمله بنیال

را زمان کشت و مابین راز با او زبان انفسه چون مدت بخند و

بر محاصره طایف گذشت و بخیر التبر و شش که فتح قلعه مذکور گشت

از آنجا که حضرت عیسیٰ علیه السلام در مدینه مدینه  
مبعوضی از پیش ملک که نو مسلم بودند جهت تالیف قلوب ایشان از عطایای خود  
کران باز کرد و اندوخته شهراف و اشراف و اعیان را بر و فور و ثقیل  
اعتمادی که بر جانب ایشان داشت خبری مکتوم عنایت کرده و افسار در دست  
گشود و غیره قریش و سایر قبایل عرب را بغایات مفتوح ساخت و مارا  
ایشان نداد و حال آنکه ما پوسته مرکب شده و پیوسته و پیوسته و پیوسته  
از تشریفاتی می شنید چون این سخن به جمع همایون رسید فرمان داد  
اگر بر افسار و در نتیجه ختم کردند و خبر ایشان که در امکان ساخت  
بمراقبت شاه و ولایت بنی هاشم از آنجا تشریف برده و بجا طر حجاب  
زبان معجز بیان گفتار و قلوب ایشان را به سخنان جنایت نشان  
داد و گفت ای شما را نمی شناسید که مردم باشند و گوشت نمبر از  
باز کردند و شما با رسول خدا انجانای خویش روید و فرمود که این  
و صاحب سر منند اگر تمام مردم بر اهی روند و افسار بر آید  
سفر و ضعیفی افسار نیست یا نه خدا یا ایشان را اولاد ایشان را  
افسار از استماع این خبر و چندان رسیدند که محسنان تر شد

هم در کتب مذکوره مسطور است که هجدهم درین سال هشتم خرداد  
موجب فرموده سید ابرار با پنجاه سوار جهت تخریب خانه فخر بن  
قیس طای شاف و آنرا ویران کرد و عذی و لایه حاتم از پیوسته آن عم  
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم شام گریخت و خواهرش را زده  
بسیار اموال و ثمن را بدست افتاد و آن جناب بحکم عیسیٰ علیه السلام بر دست  
دختر خاتم را و اخیار با یکدیگر انداخته و همراه خود بدین برده و رسول  
را بموجب خود بوطن با لوف باز فرستاد و چون دختر خاتم را برادر طافا  
کرد او را از حواله سید بخت عیسیٰ علیه السلام و امان داد و کرد و اندک  
رو نداشت و عذی در سال و هجدهم از هجرت آمد و مسلمان شد و کشف  
الغمه و حجب السیر مسطور است که در سال نهم از هجرت بعد از غزوه تبوک  
بدین آمد و عرض رسانید که قومی از عرب وادی را به جمع گشته اند  
و عید دارند که چون بر سر اهل شهر آید بنابران بنی انواران بوی  
بالو بکر عنایت کرده و سر در جمع از صحاب اصفیه و غیره گردانیده بدین  
نافر و فرمود و حال آنکه ایشان در وادی کثیره الحار و آلا شکار که اندک  
دران دشوار بود منزل داشتند و آنجا را با یکدیگر چون یکبار بخار



و جوانب حمله آوردند سپاه اسلام انهرام یافتند انگاه نهر در سب و گرفتند  
وصحاب عمر ابن الخطاب از زانی داشته انجانب با طایفه از مسلمانان چته  
تدارک انهم ارسال فرمود فاروق نیز بطریق صدیقی باز آمد پس عمر علی  
تشکل سرانجام آن هر گشت او نیز بی انکه مهم را از پیش برد بگذرید باز کرد  
بعد از آن انهر و رفته است ایند انجانب لای عقد فرموده هر در ان  
ار سپاه طغریا که گردانید و فرمان داد که شیخین و عمر عامه در ان  
مرفعت نمایند و اسر عقوبات و ولایت تجا و زبانه از اند و خود  
اخراب بنایعت فرموده در شان شهر نزلان ~~که در~~  
نوید فاستحنا ما شنیده زبان وحی بیان که رانید بجانب اودی المل  
عمود امیر المومنین شبیطی مسافت می نمود و روز از راه که طرف شهر است  
میفرمود چون نزدیک مسکن مشرکان رسید از طر که منتهی به ~~این~~  
بامشکی رو نشد و نفس نفس میش میش که مرگ عمر و عا س از حرکات  
شاه عالمقام استقام شام فتح و فیروز می نمود و دوست آن مهم ابر  
سبا برین باشی گفت درین وادی از وحوش و دما ب خطر است  
که از جانب اعلا می وادی بر سر اعدای دین چون بریم شیخین

۳۳  
این سخن امیر المومنین کرم الله وجهه در میان نهادند و جمع  
مدتی و فاروق متابعت امیر المومنین کرده که کوشش سخن عمر عامه  
و او مضطرب شده زبان تنویر لشکریان کش و از متابعت شاه و  
ایشان نمی نمود لیکن کسی طریقه ~~مقال~~ او شد امیر المومنین بمقتضای رای  
صوابتی خود طی مسافت میفرمود و صحیحی که بحقیقت معادن شام خدلان  
بودند به ایشان رسید و بمسافت تمام در باب کفر و طغیان نهاد  
انجانب و اب و انقار حیدر و ارباب و رده مانند خفاش از رتوان  
فرستادند و خوشی و نوبت و طغیان را می عنایت ملک و اکر طاعت  
سوره و العادیات در آن باب نازل شد و حضرت رسالت انجانب  
بفتح بشارت او چون امیر المومنین مهمام اعدای دین بر طبق دلخواه  
اعلام مرحمت بر اوخت و بجوالی مدینه طایفه سپید و رومیان یارن  
بستقبال شاه مردان مامور گردانید و خود پیش ایشان رو شد  
آوقت چشم امیر المومنین چون بر رسید امیر ساین افتاد از سبب ~~فرمود~~  
یا اخی سو ~~نمود~~ که خدا و رسول از تو راضی اند امیر المومنین از رخ خوش  
کرمان شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا اخی لولا انی شفق بک

نیک طوائف من الصبی ما قالت لهن عازن فی صبح ابن مریم وقلت فی  
 القوم مقالا لهم علاء من الناس و اخذوا التراب من تحت قدمی  
 چنین گفت از روز خیر الانام که اندیشه دارم ز بعضی مهمام و گزیده  
 ز قدر علی همی گفتم از غایت کیدان که بر هر که کردی زبست گذراند  
 بجای قدمهاش سر ز خاک قدمهاست بر پشتی از آن آردن از  
 در مقصد قسبی و رسته قیاب رفته استفا و جیب  
 معارج النبوت مشوبست که در میان بهم از حضرت سید که نیات  
 علیه افضل السلوه امیر المؤمنین کرم الله وجهه را امره که بکای من  
 رود و بمن کلام هدایت انجام و ضرب حسام بهرام مقام سالکان  
 مقام را از بادیه فسادالشیارغ اسلام آورد پس بدین مسلمانان  
 عقد کرده بدینجانب او بدست مبارک خود و عمامه بر سرش زبسته  
 بگذشت کمی از جانب پیش و دیگری بطرف قفا و گوشش آید  
 میشد دعا غور در ریشهای کران بار کرد انید اجازت فرمود و هر  
 کس از اهل اسلام مقصد شتاف چون قدم نصرت از  
 در اراضی بمن نهاد جمع کثیر از شرکان بمقامه پیش آمدند و شاه و

تحت ایشان را قبول ملت سپاد و یکت فرمود چون انجمه  
 امیرالجمع رضا صفا نمودند لاجرم صنف قنای است از عین  
 طلبه داران نام و شک بمیدان خست شتافت و از کف رو بر  
 کت گشته تعبیه سیف رو بانه نام نهادند ام الا تجوین مرتبه ذکر  
 پیش رفته باسلام دعوت نمود ایشان زبان بیکه توحید کردند  
 از اموال خویش حق الله جدا کردند و در روضه الاحباب است  
 بر او این عارض مسلوبست که غنت من در آن اشک بر بارگاه  
 خدایت تاب بودم چون در محض عازنی بن امیر المؤمنین را  
 نسیان آید قدم در میدان تمام نهادند امیر بعد از ارسال  
 بسیار موعظه گفت ثابت سالت بنیاد را بر ایشان خوانده با  
 دعوت نمود قسبه همان بیکار مسلمان شدند شاه مردان روضه  
 آخر الزمان در علم آورد پس و بعد از وقوف بر مضمون آن مکتوب  
 فرحناک شد بجد شکر بقدیم رسانید و فرمودند در پیش اندان و  
 المؤمنین احوال حبه الوداع است خبر با میر و سواد در راه بهر  
 ملحق شد کمر بست خدمت مصطفی شد سالکان طریقی

درین بود که بنده





صد کس برسم رسالت زو شاد ولایت آمد بخیرت کوشش  
 بدر زلفا طوطی است اما زلفا با رکزه اندید نه زلفا در بهر  
 عوایت خرمه است رسیدند و با مبرالمومنین معیت کرد و  
 کوه و سادین به بصره در معیت بودند و حضرت بعد از طایفه  
 بنو احمی بصره رسیدند و به رهنش و بنو احمی را گرفتند و  
 بفرمان صاحب کشت الغمیت بنو احمی بودند که اندید و  
 زیر پر و ن خراسان به باسی بهر دست بر موفیق خرمه بنو  
 و کشت بنو احمی از جانبین از باب صلاح و تقوی بهینه بنو  
 حرکت آمد به مقرر بر آن شد که قنایه عثمان از معیت حضرت نشان  
 روند تا همه بنو احمی را به و انجاء است پیش از بانصد کس دند و اکثر در  
 سلاک با و بدینش نظام داشتند مانند مالک شهر و عید بنو احمی  
 و عدی بن حاتم و شرح بن اوز و خالد بن محمد و غیر هم و چون  
 از لشکر کاو شاد ولایت بنا و خارج کشته بشو شد نزول نمود و با  
 گفتند که پیشک مصاحبه بنی و طایفه وزیر مبنی بر مملکت اندین به  
 باید اندیشید که ازین مهکنه نجات یابیم و بعد از قیل و قال بران

قرار دادند که جمله پیش آمده که مناسبت و محال بود و بهر کس  
 تا پیش ما نواز تقصیر بشوین ثوابت سپهر به زرنگار حضرت  
 جمیع لطایفه برسان با در قنایه رسوا شده و بیست مسافر  
 تا خنده و دست نه چنان تیر بر آوردند و در آنجا به بزرگ  
 آن لشکر افتاد و به کمان استوار کردند که همه المومنین سرشته  
 سید به نشان است بهر طایفه در سپهر به عید به اندام بود و  
 در مکر به نوبت و قنایه عثمان چون بدیدند که تیر بهر نشان  
 به مکر به نوبت به نوبت به نوبت به نوبت به نوبت به نوبت  
 از آن زمان به انسان رنقاف نمود و از در اندیشه  
 انبیا طلحه و زبیر ششون آوردند و با هم امیر المومنین بنو احمی  
 منف شکر شغال نمود و تقصیر به حاجی که خدمت که در آن قصد  
 بود و ج زر اند و خوشید و ابرجیل سپهر و بار کردند و طایفه  
 آسمان پرده ازرق قلم بر کشید و روی بهما شاد و بهر طایفه  
 زیر بود و ج همیشه در زر کرده و بر حمل نهاد و در شش کشته  
 داشتند و به نوبت به نوبت به نوبت به نوبت به نوبت به نوبت

ع

ع









فمعه نهم و دو انصاف بدار الف را ششمانه بود و دست تا دو در کف نه  
 مسطر است که در خنک جل شانزده هزار و مفسد و نو و کس از لشکر است  
 نقل رسیدند و از سپاه شاه ولایت بنیاد هزار و مفسد کسی شست  
 شهادت چشیدند و در تاریخ کردند مسطر است که در آنجا که از  
 کس کشته شدند و از بنی حمله هزار نفر از سپاه امیر المومنین بودند  
 باقی از جمعی عایشه و در روضه الصفا که کور است که در آن مکه در میان  
 هزار کس از جنود عایشه نقل رسیدند و نزدیک سه هزار نفر اتباع امیر المومنین  
 و بقصد صاحب مستحق شهداء و لشکر انحراف از بنی حمله زیاده بودند  
 و بقول بعضی از مغیر بن و مورخان در آن مکه که در آنجا و در میان  
 بنی صبیحه که مهاجر عایشه نبوت میکردند معطوع المذبح و از حمله  
 قتلان لشکر عایشه رضی الله عنها یکی از برت در روضه الاحباب  
 الصفا و حجب التیر مسطر است که چون زبر در خنک جوی بار بار  
 در سالک انصاف حیدر کرد و دید و میدانست که رسول فرمود انصاف  
 بر سلطان بنو و بعد از آن غایب غبار مکه که کارزار متعین شده بود  
 حرم پروردگار شد بحسب اتفاق او را گذر بردادی سباع فای

بن قیس باخته شش هزار کس از مردم قبله و توابع خود در آن مکان  
 نشسته انتظار می کشید که هر یکی از آن فریقین خواست بجا آن میزد  
 اخف از دو زبر بر ششمانه گفت کیت که از زبر خبر معلوم  
 کرده بارساند یکی از حاضران عمرو بن جرموز نام آن مرد متوال بود  
 نزد زبر رفته مهم هر دو سپاه پرسید گفت فریقین با یکدیگر خبر  
 جنگ اشتغال داشتند که من بدین جانب ششمانه عمر و کعب بن  
 حیدر ز مری گفته بمراقبت آن روند بعد از آنکه عمر و کعب منجوا هم  
 نازیشین قیام نایم آیین از تو تو از من این مسمیانه عمر و کعب  
 من حاصلت پس زبر نماز شغول شد عمر و کعب ششمانه را و در آن  
 رسانید و از تاریخ اتم کوفه و کشف الغمه چنان متفاد و میوه که چون  
 زبر از مکه که پیرون رفت در قوم بنی تمیم فرو و آمد عمرو بن جرموز را  
 بصیافت برد چون زبر بنحو ابفت نقل رسانید و بروایت اکثر  
 اخبار عمر و کعب از آن جارت برت بر سوار کشته شمشیر او را گرفته  
 نزد امیر المومنین رفته گفت حال کف انحراف فرمود و بیارت با  
 کشته شد و بالتش و زخم عمر و از استماع این مرده و چشم شد گفت  
 ای زبر بالتش و زخم عمر و از استماع این مرده و چشم شد گفت

اگر برای تو کشته شبارت و از رخ شنیدند و اگر از تو کشته شود و تو  
صفحه حال خود کشته و از غایت غضب سر شمشیر بشکم خود نهادند  
کرد تا از پیشش بیرون رفت و دیگری از سلطان و افسر جلالت  
بنیوت پیوسته که چون زیر از مو که بیرون رفت طلحه نیز فحشه  
نمود و مروان حکم که بسبب طلحه در قتل عثمان رنجی انداخته کینه  
داشت برین داعیه اطلاع یافته با عداقتن تیر بهر آید و باطلی در کار  
و وقت چون خون در میان آمد غلام خود گرفت مرا به بصره رسان  
غلام روئف خواجه کشته از مو که بیرون آمد و بخانه آمد و فرستاد  
و در جهان مکان از عالم انتقال کرد و بعضی از کتب اهل سیر آمده که  
معارفت روح سواری در گذر آمد طلحه از وی پرسید از کدام کسایت  
سوار گفت از زمره اصحاب امیر المومنین علی طلحه گفت بخت پیش  
بدست تو پیست امیر المومنین را تازه کنم و خود را شایسته رحمت بانه  
سوار بمنمونی این رویت بگویم نزد سمری دلت سفید نشد و بجز  
برقنت سیراه نماند ای رهبر تو این زمان گزینی که ترا اطاعت  
نماند بجز رسول طلحه را میندول ساخت و بعد از آن سوار روان

من پیاده است آنوار بزار است شایه ولایت رسید گفت حال تو  
بمانید فرمودی سبب نه نبوت طلحه را در حال احوال و بر سر  
من بهشت فایز کرد اند الله ولی التوفیق و بیده از ته لطف و هو  
کاشف الکروب در روضه النساء از شعبی مرویت که در روز حمل  
چون مروان بن الحکم و عمرو بن عثمان بن عفان و سعید برادرش و عمرو  
بن سعید بن العاص و غیره را بنظر فضیلت و صی خیر البشر آوردند و با  
بسر گفت یا امیر المومنین اینجا همه منافقان را باید کشت فرمود امیر  
اهل قبله را بعد از آنکه تائب شوند نمی کشیم آنها که بجان من به مبارزه  
کردند و بدختر کوه نگویم گویند چون چشم امیر المومنین بر مروان که  
طریق رسول خدا بود افتاد فرمود اگر خلق بدیع سکون اتفاق نمایند باز  
ناخ مروان نتوانند گرفت و گفت ای مروان از اولاد ایت است را  
آفتها خواهد رسید و این سخن شعر بگویم اولاد آن سیر خیل اهل غنا و بخت  
پیوسته که محاربه حمل در جادی الا فرستاده شد عثمان دست او را  
المومنین بعد از حصول فتح و طغر فرمود که مردم کثرت از غنا و سلیم  
و دواب تصرف نمود و متعده و قهقهه قتلان را بفرستاد ایشان رسانند بکاد



به بصره در آمده جناح مرحمت بر مفرق انانی آن بلده مبسوط ساخت  
این عباس و مالک اشتر نزد عایشه رضی الله عنه بنیام فرستاد که بگذرد  
مرحمت نماید ام المومنین تسبیح نمود پس خود رفته بصره نمود و در آن  
الکاه بصحبت امام حسن بنیام فرستاد که اگر خبر وی را از ازار و اوج پیغمبر  
می دارم و حقیقت این واقعه تو نیکو میدانی پس ام المومنین بلا اجمال  
مدینه گردید و تا بود با ستغفار اشتغال داشت مولف گوید قصه شریف  
امیر فرستادن امام حسن پیش ام المومنین بر سبیل تفصیل در باب تفصیل  
کشته هر که خواهد گمانی واقف شود در باب کوه ملاحظه نماید  
در حسب التبر مسطور است که مجاهدان معارک اخبار و معانی عباد  
زبان سنان قلم و زبان بیان خفته در کف طغیان معاویه بن ابی  
جذول بحر و تفرقه فرموده اند که در او انی که عثمان رضی الله عنه  
رفع خیالان مال خود طلبیده بود روزی در یکی از کوههای  
معاویه با کعب اخبار ملائمه شده گفت میرسم که اهل خلاف هجوم  
نموده عثمان را بقتل رسانند کعب گفت و توقع این حادثه بقتل  
امری است تا که معاویه گفت اگر بدانم بعد از وفات معاویه

نسبت با و شریک اخص مرعی دارم کعب گفت بعد از عثمان  
این منصب تو قرار خواهی یافت اما پس از خون در ریش بسیار  
این سخن او را در طمع امارت حریص گردانید چون عثمان کشته شد  
از عظمای بن امیه که از ابن عم خیر البریه کعبه در سینه بستند  
نبوی پسر سحر بن خنیفت شاد و ذی سبب ترغیب نمودند و او بخت  
ریاست گماشت عقاید شامیان را نسبت با امیر المومنین خویش  
نابراین فرمود که در ایام حمله بر این خون آلود عثمان بمجد جامع  
برده بمردم می نمودند و با مردم چنان ظاهر میکردند که قتل عثمان  
بفرموده علی بن ابی طالب توقع یافته و این باب نقد بملاحظه نمود که  
مبارزان شام سوگند خوردند که آب سرد نیاشامند و بر سر نرم کوه  
نا تمام کشند در خلال آن احوال عمرو بن العاص که در فتنه مذکور  
بود از عیسی بن شداد مد اهل فتنه گردیده بطبع حکومت معاویه  
مبعوث گردید و بین الجانبین قواعد اتحاد موکد گردانید و معارن ابن  
بن عمر خطاب که از امیر المومنین سبب قتل توهم داشت نزد معاویه رفته  
و بجهت سنان گفت بخت این دو کس کارنا بکار معاویه رونق نام

پس جمع نمایان بخشدش کمر بسته در امر قتال با وصی رسول از زین  
اتفاق نمودند و معاویه بجد تمام و سعی مالا کلام در مقام اهتمام  
اسباب مقابله و متقابل شده باندک زمانی سپاه بسیار فراهم آورد  
چون شرف جمع امیر المومنین رسید که معاویه در طریق عساکر  
سلوک می نماید و ابواب ضلالت بر روی خود می کشاید چندان  
که رسولان سخن گذار بدش فرستاد و بنوک کلک کوهر بار عطا  
داد پس در نصایح سودمند بر صحیفه اوراق مرقوم گردانیده ارسا  
داشت اما در آن شبغه عجزه جاه و مال آن کلمات هدایت  
اصلا اثر نکرد و همچنان در مقام عناد و بغی بوده شرطه و کجاست  
و هر نوبت در جواب کتب پیوسته المسلمین بکلیک بجای میخواند  
نوشته ریختن خون عثمان را بخدمت حضرت امیر المومنین کرم  
نسبت می نمود و قاصدان امیر را آزرده حضرت میفرمود چون  
جهاز آرای سلطان الا و باطا هر گشت که نطقهای آتش نزاع  
بخیزد یک تیغ آبدار صورت بزرگیت و قطع ماده عداوت  
شام جز با استعمال سیف و سنان غیر نی نابین باطراف و جوار

۳۴۰  
ملک فرمین فرستاد که دلیران بزم آزمای و بختان این فرسای  
سینه امامت و عتبه علیه کرامت شتابند باندک زمانی بیدار گشته  
شکری جمیع گشت که دیده گردون بر نظیر آن ندیده بود و بهرام  
اشام از کمال شجاعت انگشت حیرت بدندان گرفته تعجب می نمود و بگاه  
ولایت پناه روزی سرداران قبائل و صد نشانی محافل در مسجد کوفه  
مجمع بودند بر منبر برآمده بعد از ادای حمد و ثنای الهی بفرمود  
رسالت پناهی بر زبان فصاحت بیان رساند که ایها الناس هم عالمه  
اشرار شام و قطع محاب ظلام مصروف آرید و در مجادله الهی بتمام تمام  
بجا آرید که دشمنان دین اندوختان مسلمین انگاه مالک اشرار حاکم  
گفت یا امیر المومنین تا جان در بدن داریم دست از دین مسابقت  
کو تا نه مگردانیم و در امر قتال و جدال اعدای مکتب مال تا خیر و خیر حار  
نداریم باید که بخاطر جمع مجاربه توجه فرمایید و در محله ظلمه شام اهل  
نه نامی پس جمعی از اعیان آن مجلس مثل عمار بن و سهیل بن حنیف و قیس بن  
سعد عباده و عدی بن حاتم طاسی و غیر هم بقوت گفت اشرار کلمات  
بر زبان آورده بجا رست اهل ضلالت اظهار عنایت نمودند چون طرا



و اما غریب امضای آن غریب قرار یافت امیر المومنین ابو سعید بخاری  
به نیابت خویش تعیین نموده رایت نصرت ایت برافراخته در آن شهر  
سب و شلاقین بهشت فرمود روزی چند نخل را بشکافه خسته  
آن مکان نمود هزار مرد که از آنجا شاد و نواز اهل بدر و شمس کس از آنجا  
میت الرضوان بودند در ظل حمایت شاه ولایت جمع آمدند پس کوچ  
بصوب شام روان شدند و از تاریخ اعم کون چنان معلوم میشود در آن  
که شاه مردان در راه شام قطع منازل و مراحل می نمود و ب  
آنحضرت و معاویه ارسال رسل و رسائل مکت و توقع پذیرفتند و در وقت  
که بنواحی رفته شکر امیر المومنین بود از جانب معاویه مکتوب و وصول با  
اما بعد از تبارک و تعالی از میان کافه برای امیر المومنین را بر گردیده و  
خویش گردانید و بلوازم رسالت قیام نمود و او را از مهاجر  
وزیران شایسته فطرت این بابیه عنایات فرمود که در ملائک  
و خدمتگاری بجا آورده و در محله اساس شریعت مساعی جمیده  
کردند و فاضل ترین صحاب کماله ترین احباب ابو بکر صدیق بود که  
بعد از فوت آنسر و بر سر انجام مهمان خلافت قیام نمود پس از آن

۳۴۱  
الطالب الکاه عثمان بن عفان و همیشه ابو بکر و عمر را مخالف بودی  
طریق عداوت سلوک می نمودی و چون آمد و بزرگوار بدر آن  
نقل نمودند عثمان که با تو قرابت قریبه و شت قوا عداوت مخالفت بود که  
گردانیدی و قطع صلح رحم و این بیست و شش نحاس افعال او را در نظر  
لباس معایج اعمال پوشانیدی و از اطراف لایت سوار و پیاده  
بحریم محرم سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم طلبیدی تا قاصد قتل او  
گشتی و خود در خانه نشسته ابواب او و مطا هرت آن خلیفه مظلوم  
تا خویش ریخته شد و سوخته می نمود و جلال کریم را از آن که اگر تو بخواند  
عثمان برنجو استی و با ملک اهل غوغا زده زبان فصیح سکای از زبان  
تو در می کشیده و ترک فتنوی کرده بجهاب نمی کشیده و دلیل را آن  
تعلل آن خلیفه مرحوم راضی بودی آنست که امروز تا می کشند کان او را  
عزیز و مکرم میداری نسبت بشان انواع جهان بجامی آوری اگر رضای تو  
کشتن عثمان مقرون بود باید که قاتلان او را کفره پیش من عرضی  
نایم الکاه نسبت نوشته افقه ابواب اقصا کشام و آلا ترا و باران را  
غیبت نزدیک من مکر کشید و استقام چون این نامه بنظر انور خیر المشر سید

موجب نامه نوشت اما بعد مکتوب تو وصول یافت آنچه در باب اصطفا  
محمد مصطفی ختم صلوات و هدایت ارباب ضلالت نوشت بودی  
پیوست الحمد لله و البته که حضرت غرت آن سید مستوده را <sup>نطف</sup> <sup>غنی</sup>  
و احسان از سایر پیغمبران ممتاز و مستثنی گردانید و بتو اختصاص داده بود  
که با وی کرده بود و بفارسانید و بر اعدای دین طغیان نصرت کرتی  
و از جمیع در شرق و غرب عالم مشهور ساخت و یوما فیوما در حجاب نشین  
و مرا از تو تعجب می آید که این منتهی را در قسم می آری و منتهی که حق سبحانه  
ما را بدین مخصوص ساخته بر ما می شمارد مثل تو <sup>شکل</sup> <sup>شکل</sup>  
که خرابه و زریه بکرمان فرستد این سخن با من بجه مصطفی سکوی این  
و ندگار چه میگوید مگر می پنداری که این احوال بر خاطر من فراموش  
که اهل علو شان و محمودین حضرت مصطفی را شانه ام <sup>بدا</sup>  
علی این باب چگونگی که توان گفت که محمد رسول الله پیغمبر بزرگ و امام  
نوشته بودی که فاضلترین اصحاب ابو بکر بود و بعد از عمر عثمان  
ثالث ایشان بود و ترابان سخن چه مهم است اگر ابو بکر و عمر سکوا را بودند  
و اگر بد افعال و دتر اچه زبان ابو بکر اگر صدیق و صدیق ابو بکر را

۳۴۲ قاسم عمر  
شرف و حقیقت و جلال نبی این اعداد را قصد نمی میکرد و برین  
بیر فارق و باست زیرا که برای ما حق از باطل فرق می بیند و عثمان اگر  
صدقه افعال بود جز از خویش نمی نامد و اگر استود و اعمال بود شرر شرر نامد  
که ان الابرار فی نسیم و ان النجار فی جهنم مرا خبر ده ای پسر هند که تو چرا  
و سخن کنده شکان را چرا در قلم می آری ای امیدانی که طلقا و اولاد  
طلقا و اخواب و زیات اخواب در اعمال و افعال مباح و نهضت محال  
و خل نیست مناسب است که حد خود را بکجا بردی و سخنانی که در آن  
از طوالت بر زبان نیاری نسبت الله تعالی چنین نه محمد مصطفی  
علیه و آله و سلم فاضلترین تمامی انبیاست و از ابر جمله مباح و نهضت  
تقصیست نمی بینی که هر کس از مابعدت شهادت رسد شرر و نهضت  
کردید که غیر او را از مرتبه حاصل نیست عم من خیر و رسیده الشهدا  
و برادر من و جعفر طیار نه الجمله خوانند مسلمانان مادر اسلام بر مسلمانان  
شمارا حجت کا فر و در کفر بر کافر شافیق و در ایمان و تعالی اهل  
از تر کینه پس نمی میفرمود و درین مکتوب شمه از فضایل و مناقب است  
خود و در علم می آورد و بر وجهی که هر مسلمان که می شنود بداند که هر




اگر ما مشهوره مخاخره موفوره من ترا فراموش گشته بعضی از آن بیاورد  
و هم ای پسر هند دست ازین کار باز دار و مرا بران مبار که کلمه الطی  
با تو بگویم باز مره که از همه خبیثت به تو تقدیم یافته اند و دعوی است  
مکن و بدانکه ما از بدایع صنایع آفریدگاریم حکم سایر خلق نداریم کما  
علم باعث است که با مردم بحالت می نمایم و طریق اعتدال و سبک  
می نمایم شکوات عدایت از ما بشجره ملعونه از شما ما شرم نمی  
از مات و سکت اخلاق یعنی امیه از شما شیشه الطی عبدالمطلب از  
و کذاب کذب شما و طیار بهشت از ما است و طیار بهشت از شما  
خمره سید الشهدا از ما و دشمن سنت سید ابرار از شما است و النساء  
العالمین از ما و ام حیل حماله الخطب از شما و فصلی که در باب قتله عثمان  
نموده بودی ترا می رسد که طلب خون عثمان کنی و از من بپندیزی نمایم  
که انجاعت را پیش تو رسم اگر فرزندان عثمان کشندگان به  
خود را طلبند محض شترند و اگر تو دعوی می نمائی که من از اولاد عثمان  
تو ت و گفت و سمع پیشتر دارم لایق آنکه در امری که آگاه بر مهاجر و انصار  
اتفاق نموده اند موافقت کنی نگاه کشندگان عثمان را مخصوص من

آورد و زبان دعوی کثانی و جیحی و دران واری فرامای تا آن  
بموجب حکم کتاب الهی است رسالت پناهی فصلی مالد و دیگر آنچه در او  
نوشته بودی که ترا و یاران تر نیست نزدیک من مگر شمشیر ازین سخن  
نجات منج گشته ام ای آنکه الاکبر و حق تعالی که شنیدی و کی میدی که  
عبدالمطلب از شمشیر رسیدند و در جنگ پست از دشمن گردانیدند و کین  
و چندان توقف کن که من بتو رسم تا شمشیر ما یعنی که رستمهای آن  
هنوز در خون برادر و جد تو و عم ما در تو و سلاف نست اگر این  
معز که منهدم کردی عزایم اصحاب من را در باب یقین شایده تو کردی  
و اگر نرسد ترا باشد حقیقت ما را زبان ندارد و اما الی ربنا منقلب  
و استقام علی عباد الله الصالحین چون این مکتوب به ایت اسلام و معاویه  
رسید مترود و پیشتر گشته بر خود پیچید و ندانست چکند و چکوبید و چکوبید  
طریق جواب الخطاب بود آخر لام بر این بیت در قافم آورده نزد مبر المؤمنین  
کرم الله وجهه روان کرد پس منی و شک قیاس عتاب غیر طعن الکلی  
و ضرر الیاب توشاه و لایق تاب من آیه در جواب نوشت انک تبتدا  
من حبت و لکن الله یبدی من لیا و هو اعلم بالمعتدین و معتدین

المومنین از ناحیه رفته کوچ فرموده از آب فراغت زیاده نظر  
 شرح بن ثانی را با فوجی از سپاه مظهر الوافقه لشکر گردانیده و  
 خبر یافت قرب وصول آنحضرت شنیده با جمیع جنود شام فرمود  
 و بروایت اکثر مورخان با صد و پست هزار کس از دمشق در حرکت آمد  
 ابو الاعدو رسیدگی با جمعی کثیر از مردان میدان بکار در رفته در اول  
 دشت چون زیاده نزدیک ابو الاعدو رسید او را از اتباع خود  
 و کیفیت حال امیر المومنین عرض دشت نمود امام عالم مقام سرانجام  
 آن مهم عهد ماکت شتر گردانید چون ملک باد بپوست بپایان آورد  
 ابو الاعدو حرب صعب اتفاق افتاد و بعد از آنکه سببه از سر راه  
 یعنی آفتاب روی ملک شام نهاد ابو الاعدو از بیم تیغ ماکت فرار نمود  
 معاویه به ملحق شد و ابن ابی سفیان بطرف صفین متوجه گشت  
 و ای فطنت آب فرات مامور گردانید از آنجا آب سد اقدار  
 بد آنرا رسیده در برابر همگر معاویه فرو داد چون از منبع آب  
 بافت صمصومین صو حان را برسم رسالت نزد معاویه و دستا  
 و پیغام داد که فیصل قضیه ماکت تنها از برای آن آب است ایم از حق

۳۴۴  
 آب مهم تر است باید که اشارت فرمایم تا بکاربان از آب گرفتن منع  
 کنند صمصومین مجلس معاویه رفته با دای رسالت پرداخت معاویه  
 مهم با صاحب خود مشورت کردند و عام گفت ای معاویه ترا کمان ایستاده  
 کوثر بر کنار آب فرات لشکر می برد و دای ایستاده خوی خول طغیان او در  
 اقدار او باشد نهی تصور باطل نهی خیال محال و بعد حق گفت  
 اکثر این مردم قتل عثمان اند که ایشان چند روز آب از عثمان باز گرفته سخن  
 آنکه معاویه ایشان را به تشنگی عذاب نماید معاویه سخن و لید مل نمود و صمصومه  
 نبل مقصود باز گردانید صفین لشکر امیر بوط فغان آب تاب شد  
 در عکس آنحضرت اثرهای یک شک به درم رسید لا بوم ماکت شتر و دشت  
 قیس ملازمت امیر المومنین آمده حدیث تفصیل آب مروض بسته گفتند اگر  
 موقف خلافی حذف بایم خطه بضر تیغ ابدار دارد مار از فغان  
 بر آورده صحراهای صفین از خون ایشان نموده حیوان گردانیم  
 ولایت اجازت فرمود ماکت شتر با ده هزار مرد و چهارمانند  
 و رخروش آمدند بلبان برق و باد روی بر ابو الاعدو نهاد و بر  
 آب آتش قاتل الهاب اند و نگویند از آن شام طریق هزارم شکر گفتند



سپاه نصرت تاب کبریا آب منصرف حیات سعادت انجام ساخته  
 معاویه در کلبه اضطراب افتاد و بجز وعاص گفت فلن تو در باره علی  
 با آب و دما نه عمر و گفت او هرگز آب و می مروت نریزد و مانند  
 از گرفتن منع نفر ما بد معاویه در غایت خجالت دوازده کس از ارکان  
 دولت مثل مقابل بن زید و داود بگری نزد آنمهر سپهر دین بر روی  
 فرستاد که التماس آب نمایند امیر المومنین کرم الله وجهه بر مضمون  
 رسالت ایشان مطلع گشته زبانی فصاحت بیان مادی ثنای  
 الهی و درود رسالت نباهی بگشاد و شمه از  شش معنی  
 فرموده کسی را از گرفتن آب مانع نخواهم شد مقابل بن زید و داود  
 از رشحات سخاوت غلظت امیر سپهر گشته دست در دامن توبه و التماس  
 در خدمتش توقف نمودند و سایر شامیان شوم بار گشته بنظر  
 آب را بمجاوید رسانیدند ثبوت پیوسته که بعد از واقعه مذکوره  
 کرت حبه الزام شاه و لایب منقبت رسل و رسایل بود معاویه و  
 او را بجای ده تویم و صراط مستقیم دلالت نمود معاویه بدستور سابق  
 ثابت قدم بود و چون فایده بر نهدید و نوید متبرک نشد لاچار تعبیه

پرده اخراج خود را بر مصفیه کشیدیم که در هر قسمی شخصی را هرگز  
 و بر بقیه اسامی معاویه نیز جویشقاوت و درود و دخت بخشد و بر هر  
 شخصی را پیش رو ساخت مورخ که تاریخ عالم نهاد از چهار جعفرین  
 چنین کرد یاد که چون گشت نومیه پیش عراق زار شد و صاحب طم  
 صباحی که خورشید عالم کنان بر افروخت اعلام نصرت نشان علم از رخ  
 انتقام بر زم سپاه یزد شام امیر نجف شاه ملک بکعبه  
 بنام سبب بیست از لطف کرامت کمر بیارست از تاج تاسید سیر  
 افروخت دایات دشمن شکن ز درع توکل پوشید بن سیر که در حفظ  
 پروردگار بر زد دست در قفله دولتمدار و آورد پای طغر در رکاب  
 بشد ز کرد و شتاب بی نظیرش حله جیسع ان که بودند عاری  
 بعوض ای صفین کشیدند صف گرفته همه کز خونجریف و از انجاست  
 نیز تیغ بدرغ بد شرمی بر میان آب و زره ای از رمی پوشیده و سیر  
 بردوش افکنده سنان مباحث بردست گرفته بر مرکب غنا و خندان  
 سوار گشت و سایر اهل نغی و ظلم عبادتس مسلح و کمل شده از حد دارا و مو  
 گذشته متوجه حرب شدند و از هر دو طرف شیران شمشیر دعا و کما

در بای بیجا و فتنه دستان برانگشتند از آن پس میدان گین  
سنان تیر کرده ز بهر مصاف کشیدند تنو جدال از غلاف سپهران  
برآمدند تنزل در ارکان عالم فکند در روضه الصفا مسطور که چون  
در آن روز فرقه ناجیه و طائفه باغیه در سایه اعلام خود قرار گرفتند از  
سپاه طفول مال شخصی موسوم بحلین مثال قدم در میدان نهاده مبارز طلبید  
لشکر شام مثال نال داشتند در برابر آمد و پدید روی در پیهم آویخته داشتند زین  
بر روی من افتاده یکدیگر ریشناختند هر یک بسایه خود پست شدند از  
هر طرف جمع کثیر گشته خاک مو که از خون یکدیگر می ساختند و در  
دیگر عبد الله بن عمر خطاب بمیدان آمده شانه را در محضره راجع  
و محضه چون غم رفتن نمودند عبد الله الغالب زنند از جنبه خود را  
تسلیم داده خود متوجه عبد الله گردید او تا بانی از و و فقار بسیار  
چون خفاش فراخ پستیا کرد و در نیم حریف که غلام هند بود با ساز  
عمر و خاص بمیدان در آمد و طلب امیر المومنین نمود حیدر کرار بجانب  
فرموده بکسب و الفقار را در ابدار البوار فرستاد معاویه بن  
طلول کشته عمیده بمیدان سعد بن ابی وقاص در می انبوا عمیده مرخوبه و در آن

۳۴۶  
جامه های او را در بر کرده بمطالع شاه مردان شتافت چون حیدر  
ذو الفقار را عازا اثار بر کشید که بر فتنش زنده بن مسدود فریاد  
بر آورد که یا امیر المومنین منی معاویه بنیسم او بکلمت خود را در این  
پیشانی به مجازیه تو فرستاد آن حضرت دست از دوازده شت آن  
سعادوت نموده نزد معاویه رفت بنیسمه آن از خطاب و خطاب نمود  
گفت ای معاویه بچنان که تو جان خود را دوست میداری من نیز  
حیات خویش بخوابم و در مقصده ای مسطور است که در چهارم عمر  
را مجازیه بشاه مردان فرستاده امیر بقضای شتافت خلق اندک  
عمر و را بسلوک طریق هدایت نمود بنون آن خون گرفته قبول کرد  
کلمه لا حول و لا قوت الا بالله گفته او را بپسندید بر دشته فرمودن  
عمر و فریاد بر آورده گفت و بعد ما جنیم را دید و پیمان کردیدم من  
را و او بر زمین افتاد نهال کشت فتنه نخل نیره اش کور اطوار  
و دولت کل سعادت بر روز ششم مغیره بن خالد که نزد اقلید  
بود بنا بر مالی که در شام داشت با قوم خود از آن امیر المومنین شت  
معاویه رفت و بعضی از اقربا و او بنیست امیر آمده صورت حال نمود



پشتند اسد الله الغالب بکچھ صفتوں میان را شکافه نمودند  
 رسانیده اورا در رپوده بخوشا نشانی کردانید گفت انیک منشا کنون  
 من حضرت اوصاحب نیت اگر خواهم در ظل رایت توقف کند و اگر  
 خاطرش خواهم که مایل صحبت اهل شقاوت باشد معافانه دارم و در وقت  
 الصفا مسطور است که روزی احمد غلام ابوسفیان که در ارباب عصیان  
 بزمید بطالت و بطلان مستیاد داشت در میدان در آمده شیر زدن  
 را بمبارزت خواند و معصومین صوحان نایک بروی زده گفت سخت  
 بزمی که چون تو سکی را بقایایه شیر خدا نرسد و درین آستانه  
 مولای خاتم الانبیاء تعالی امر شافقه بفرستاد <sup>بفرستاد</sup> ~~بفرستاد~~ <sup>بفرستاد</sup>  
 بار دیگر امیر المومنین را بمیدان طلبید مردم گفتند ای سگ تو کفوا  
 نیستی گفت لا والله بر مردم تا علی را ششم امیر المومنین عثمان غریب  
 میدان اعطای داده باز ویش گرفته برداشته جان بزرگ زده  
 مجموع آنها و آنچه پیش در هم شکست پس کرب بن ابرو که بمهاجرت  
 بود بمیدان آمده شاه ولایت را بحاجت دعوت کرد و رفع و حارت  
 یکدیگر بمقابلت و بدو باختر قیام نموده شربت شهادت چشیدند انگاه

۳۴۷  
 ولایت متوجه کرب شد و درین اثنا عبید الله بن عدی گفت اندام  
 که مرا دستوری دهی بحرب آن لعین اقدام نمایم پس اجازه یافت  
 ساعتی خبر دکرده شهید شد و امیر المومنین متاثر گشته کرب  
 از کرب بخود آفرست تحویف نمود و بصحبت کرد آن لعین گفت این  
 که در دست دارم مانند توب ببارت گشته و شمشیر حواله الله  
 تعالی کرد و تخرت پس دفع فرمود و ذوالفقار برورش زد که تا  
 و بوسن نرسد شکافه شد از مشاهد این حال غلظه عظیم درین  
 افتاد و دوست و دشمن بران دست و بازوی دشمن شکن این  
 و تحسین کردند و امیر المومنین بصفت ببارت گشته محمد خنیفه را بجای خود  
 یکی از انبای لعنم کرب مقابله محمد آمد گفت سوار می که این امم مرا  
 کجاست محمد گفت انیک من نیایم پس خنصر بر و حمله کرد و محمد خنی  
 یکضرب شمشیر او را بقتل آورد و چندین کمیک از اقربای ارباب  
 محمد شافقه تابشت لغز خنصر تیغش عثمان بجانب جهنم تافتند و  
 انعمه بعد از قتل کرب بر کس از اتباع معاویه بمبارزت شاه ولایت  
 مبارزت نموده مقتول گشتند انگاه امیر المومنین گفت کی معاویه

که ناهای طولانی می نکاشت و بزبان مطالب بیان شجاعت می آورد  
 مردم معاویه گفتند مرتضی علی را بجارت منخواند گفت بگوید این  
 توقع دارد که مرا بکنک و حساب منب نام عرو و بن داود که از حاکم است  
 بود بقال حیدر که ارشاد نصرت الفتار و و پاره شد المومنین  
 فرمود انطلق الی انصار و بکیر کعبه تصف خود بپوست بس عبد الرحمان بن  
 خالد معبر که آمد مبارز خواست مالک اشتر در برابر آمد هشمیری زرموش  
 که شکسته شش مجروح گردانید پس از مولا که فرزند معاویه معاویه  
 و گفت دگر ما را تا بطلب خون عثمان نماند معاویه گفت از محاربه  
 زود ملول شدی و از این قدر جرئت که رفت **عبد الله** بن  
 کثی عبد الرحمان گفت تو بفراخ مال فطامه می خالی و ما بطعن  
 و ضرب شمشیر گرفتاریم چرا یکبار تو هم بکار از اشتغال نمی خالی معاویه  
 خندان شده روی بصفت امیر مخف نهاده اند قیل و حدان مبارز  
 آمد از مقابل او شد حمله کرد معاویه مانند کنجشک از بیم جنگال باز فرار  
 غنیمه خود در آورده از حشمت با همی کس سخن گفت درین اثنا مالک اشتر  
 غنیمه بدین جولان نموده مبارز طلبید عبد الله بن عمر و خاص عثمان بن

مبارزت و یافت چون تمام بقتش رسید مالک نام خود بر زبان  
 آورد و گفت ای عم اگر رسیدیستم بکنک تو نمی آید هم اکنون باز میگردم  
 مالک گفت از عاز فرار نمی اندیشی گفت از تو نه چون رفت معاویه  
 تمام گفت چرا اینهمه رسیدی میان تو و شتر چه فرق عبد الله گفت تو  
 چرا بکنک و غیره معاویه گفت معاویه کسی بقم که در شجاعت کم از شتر  
 عبد الله گفت این سخن رست اما چون سوز زد یک تو رسیدی مانند  
 کریم معاویه گفت بخدا که اگر با علی باشم در میدان عیب بر خود نیاندیم  
 درین اثنا او از مبارک امیر المومنین بگوشش و عبد الله رسید  
 میگوید این آنکه الا کباده است از خون ریزی مسلمانان کویا کرده ام  
 در میدان نه که با یکدیگر نبرد آرماییم کنیم اگر تو غالب آیی دنیا را  
 و اگر رب الغرت مر نصرت دهد این مردم از محنت نجات یابند معاویه  
 خاموش ماند عبد الله گفت از موافق گردان باید اینک حیدر که از  
 میخواند اگر سپاه یوسفیان هستی بیرون رواندست برود ترا نظاره کنم  
 امیر المومنین داشت که معاویه مبارزت مبارزت نخواهد نمود متوجه  
 صفوف ایاشده غنیمه و سیر ایشان را برهم زده باز گشت عبد الله



از شاهده لشجاعت معاویه را متغیر ندیده گفت از پیش سعد کرختی از  
دیدن علی ز لرزه افتاد و این مهم چگونه تمثیل خواهد پذیرفت  
معاویه در خشم شده و عاص گفت می نمی عید الله با من چه میگوید  
گفت رست میگوید مناسب نیست که علی در میدان آمده ترا بخواند  
تو قدم پیش نمی معاویه گفت مگر چه خفت اسی که تعالی علی  
می نمانی و الله من بکس اندیدم که با او مقابل شده جان برده باشد  
معارن انجال امیر المومنین لباس خود تغییر داده مبارز طلبید عمر و عاص  
کامی چند پیش نهاد امیر ز زکیش نرفت تا او دلیر شده و در آن  
عمر و این معنی را حسن حمل نموده قدمی چند پیش آمده گفت ای شاه  
عنان عفا می شمارا به تیغ تیر زیر و زبر خواهم کرد اگر همه علی در میان  
باشد پس بجزد تو جد امیر المومنین رو بگری نهاد امیر سر راه او را  
نیزه برد این ندهد او رسانید چون دست که میرست خود را از آن  
هر دو پای خود را قطع کرد چون از آن دست عورتش نمودار شد  
امیر چشم پوشیده و دست از قتلش باز داشته بقیه نمود و گفت  
کرده عورت خود می چون عمر و بافعال تمام نزد معاویه رفت و در آن

۳۴۹  
کشت و با عمر و مدینه تخریب و تاراج میگردید در کشف النعمه مطهر است که  
امیر المومنین در یکی از ایام صغیر که معاویه را بمبارت دعوی نمود  
بشیرین ارطات که لشجاعت مشهور بود جهت قتال امیر المومنین بمید  
شماقت چون امیر بر حمله آورد نزد خود و هم خود را بر قفا انداخت  
چون عمر و عاص عورت خود برهنه کردند لا بوم امیر او را پیش نهاد  
بشیر فسطاط تمام رو بگری نهاد مردم او را شمشیر آواز دادند  
که با امیر شش ارطات که در عداوت تو غلوی تمام دارد فرمودند  
که لغت خدای بروی باد معاویه و فرزند و قهر شده بشیر گفت  
لا باس علیک نقد نزل عمر و مثلاً روز دیگر عذار نام پهلوان بمیدان  
آمده عباس را بمبارت خواند عباس طعن او را قبول پس هر دو از  
هم جدا گشتند مدتی در هم او نخته بالاخر عباس یک ضرب تیغ عدا  
را بر سر آورد و درین اثنا دو مرد بمو عید معاویه فرستاده شد جهت  
طلب خون عذار بمیدان آمده عباس طلبیدند امیر المومنین را  
سوار شده بمیدان فرامیده یکی از آن دو خون گرفته را از میان  
دو نیم کرد و آن مدبر دیگر ضرب و القمار از پای در آمده بقیه رفت

روفته الصلوات که روزی از مبارزان شام عثمان نام که در جنگ  
نزد اهل روزگار بر ابر صحنه سواران را بود و بیدان در آمد  
عباس مقتول گشت بس حمزه برادر او اینک جنگ نمود و هر دو  
سلاح عباس پوشید بجانب حمزه رفته بدو الفکار سرور را برد  
عمرو بن عجم تصور کند قاتل حمزه عباس است بر او حمله کرد و بخت  
چنان دو نیم ساخت که نصف پای جسد آن لعین بر زمین افتاد  
نیمه پامان بماند چون حضور بدو شاهده شد عمرو و عباس کشته  
علی کس این نوع شمشیر نتواند راند معاویه الکاکر کرد و گفت  
سپاه را بگو که یکبار حمله کنند اگر این سوار حیدر کرد باشد روی  
نخواهد شد معاویه بر من واجب عمل نمود و میر المومنین از موضع که پاد  
دو قدم پیش نهاده بسپاه نصرت و تشکاه اشاره فرمود که  
مبادرت نمایند و در آن روز میر المومنین شوم نصرت و الفکار  
بدار العوارث افتاد و در دیگر از لشکر معاویه بنحراق بن عبد الحمز  
بیدان آمده مبادرت نموده مبارزه خواست از سپاه میر المومنین  
عبد المزدی با او مجاربه نمود و شهید شد و علیه برادر او رفته شهید شد

۳۵۰  
مسلمان و دیگر غیر نهادت رسانید و باز باز طلحه الکاکر شاه و  
بیک نصرت و الفکار نصرت بدین اورا طولا فی از پشت بن بر روی  
زمین انداخت و از لب فرود آمده مبارزه را که همه مقام فراق  
آمده بودند مجروح یک و الفکار ایشان را از کمر دو باره کشت  
و دیگر کسی از توهم قدم در میدان نهاد معاویه هر چند دلیران شام  
بر قتال کفایت می نمود و هیچ کس زبان قبول آن نکشید و در مقصد بعضی  
منظور است که در روز بیست ششم از ایام محاربه قتیس بخار از نمر  
مصمم گردانیده بر مخالفان حمله کرد و حارث شام یعنی در برابرش آمد  
تقل رسانید چون در آشنای محاربه شش بر روی استیلا یافت طلحه  
کاسه شیر نظرش آورد و دند عمارت که گفته و مقداری از آن آشامید  
رسول صلی الله علیه و آله وسلم مرا خبر داده که قاتل ای عمارت  
و مقتل تو ما بین جبریل و میکائیل خواهد بود و علامت قل آن باشد که  
چون آب خنجر از دهان تو برش تو آید اکنون مرعین شده که دست  
من امر و زپت و باز آغاز قتال کرد و در بری بسیار نام نیزه بر تنی کش  
که بدتاب شده از لب افتاد و جمعی از محاب هدایت حمله کرده قاتل را



مقتول ساختند و در مستحق از این عوف مروی که بعد از اطلاع  
 عمار رضی الله عنه معاویه گفت سر او را بر کس سازد انبانی بر از درهم  
 و هم پس از اطلاع ولید بن عقبه که برادر عثمان رضی الله عنه بود و این الجوار  
 السکون سر عمار پیش معاویه آورده هر یک عوفی قتل کردند معاویه  
 گفت نزد عبید بن جراح و عاص روید تا در میان شما حکم نماید چون رفتند  
 او از ولید پرسید عمار را چگونه کشتی گفت بر و حمله کرده او را قتل  
 آوردم عبید الله تو کشته عمار نیستی نگاه از سکون استغفار حال  
 او گفت در زمانی که یکدیگر کشته کردیم پس من بر او حمله کرده او را کشته  
 شده گفت نجات نیابد بلکه جبارت او بخیر و جبریل بود  
 سخن میگفت و بر عین و بیار نظر میکرد که من سر از بدنش جدا کردم  
 گفت خدا لعن او و لعن العذاب سکونی انبان درهم را اندخته معا  
 عبید الله را بسمع معاویه رسانید معاویه بغایت آشفته شده عبید الله  
 از اظهار اشغال این پنهان مانع نمود عبید الله گفت تو بدین قدر از  
 غیبتی که ما با تو در محاربه موفق میکنم و ما را از اظهار حره که از حشر  
 رساند پناه شنیده ایم مانع می آئی گفت چه شنیده عبید الله

کثیر از پیغمبر شنیده ایم که میر بود با ما منتقل شده الباقیه معاویه گفت ۳۵۱  
 قاتل عمار کسی است که او را خنک آورده عبید الله گفت برین قدر حمزه  
 را مصطفی کشته باشند و حشی معاویه خشم شده سه روز با عبید الله  
 سخن نکرد و امیر المومنین از مصیبت عمار بغایت متألم شده فرمود هر که از  
 وفات عمار مکرر نشود از دست نام او را بکنی باشد خدای بر عمار رحمت کند  
 و روز حشر و در آن ساعت که از نیک بد سوالات کند و فرمود هر وقت  
 در خدمت رسول می دیدم چهارم عمار بودند یک نیت عمار را  
 واجب شده بلکه با حق با او بود و او با حق خیالچه رسول نشان  
 فرموده بدو را حق مع عمار حشر او و امیر المومنین بر و نماز کرد  
 بدست خود او را بجاک پیرو و عمر عمار بقول صح فرمود و یکسال بود  
 صاحب حدیقه الحقایق بر آنست که عمرش از صد مبعی و زیاده و در  
 مروان حکم واقع شد خیالچه فرماید روز صفین جو حشر است  
 کرم شد کارزار و ستادست زود عمار را بر آمدش که فدا کردیم  
 این سر خویش آلت و ساز حشرش آید که شوم کشته زنده و نگاه  
 سال او در گذشت از صد پنج تیغ را بر کشید و برنج در مصاف

که نم شمع دین و سپهر عرب کرد و جلاله کف کپری ز جمله مرغان  
بزد تیری بچو و از سبب سزگونی قنار در زمان جان بدر و درج  
چون بدیدند مرور از غسان زود برخواستن ان میانه فغان که  
شدیم ما ز قول رسول که گفت این سخن نشوی قبول و انکه عمار  
جایون است قاتل او بد انکه ملعون است این زمان کشته شد  
چاره کنم دل درین درد و رنج پاره کنم همه تنم و سپهر نکند خود  
و مغریر نکند این سخن چون معاویه بشنید بخار مگر هیچ راه  
گفت من شما خطاست چنین انهم گفتگو چست چنین انکه صداله  
بحر آرد مشک و شبکشته انکار و بس علی است  
علی طاعت و نصرت جمله راضی شدند و بشنیدند رونق کار خود را  
دیزد هر که ازین غلط باشد مرد خوانی در اخلط باشد چنین  
کس علی نمایند شاید از عقل او بی خبرند و در مقصد اقصی مسطور است  
الهم که در سلک نقیض از نظام دشت از شاه پیر شدند و صفین است  
و بر لایب صاحب مستقیم امام باقر علیه السلام و علی بن ابی طالب  
او از شرح و بیان متعذرت بحد دران معرکه بردست و تنم معاویه کشته شد

۲۵۲ خست  
جیب الی سطور است که روزی او پس قند برکن راست و صفا  
نما که او از بل مکوش او رسید پس بدین چه صحبت گفتند  
المونین بحرب معاویه میرود او پس گفت هیچ عبادت نزد من  
مناجعت مرتضی علی بن ابی طالب است انگاه متوجه شد که طغرانه و سجاده  
و مباحث سراسر از و حمار است غاشیه مباحثش بدوشت نشاست  
شاد است چید رحمة الله علیه رجب منبر مهر و طالبان احسان  
نماند که چون زمان محاربه صفین در صفین امتداد یافت بسیار ایام  
داران عراق و شام کشته شدند و همیشه بر تو انوار فتح و ظهور جیم  
علم شاه و لایب نباهت و معاویه و یارانش و فرار بر احوال اسباحت  
مشاهده نمودن غار حلیه و سپس کرد نامه باین مضمون نوشت نزد امیر المومنان  
فرستاد که اگر ما و تو می دانیم مهم محاربه باین مرتبه خواهد انجا شد  
امر شروع نمی نمودیم مگر مضمی مضمی اکنون صلاح در است که طریقی باشد  
در میان آرم و خیا نجه ما بقا و خود میدوایم تو نیز امیدوار می  
همچنانکه از موت خایفیم تو نیز هم و هر اسلای و بر تو پوشیده  
احیاء و علایق درین خاصیت فصل رسیدند و اگر لایط خنک منطوی کرد



بقیه السیف نیز مانند باید که امارت شام بمن مسلم داشته باشد  
 خود نفو ما سی زیرا که ما هم از عید مناف متولد شده ایم و سبک کنی را  
 از ما بزرگتری فصل در حجاب است شام چون این نامه بامیرالمؤمنین  
 رسید در جواب نوشت اما بعد ای معاویه بخون مکتوب بود موضوع  
 و بعضی گفتند و ظلم و ف و تو بجهت بد روشنی گردید نوشت بودی که  
 اگر من و تو میستیم هم جنگ میباید خواهد شد درین کار شروع کردم  
 مخفی ماند که من امروز بر کارزار از تو مایل ترم بوی ما فیوما این است  
 از دیار خواهد پذیرفت و مرقوم بود که میان ما و شما در خوف و رجا  
 مساوات است چنین نیست زیرا که شما اهل شرک و عاصیه و ما را اسات  
 و تعین و الهام حکومت شام با متابعت من مقبول نیست پس ازین  
 نموده بودی با جایت متورن نشد اکنون که ام حق بر زمین است  
 کردی که مستحق آن عطیه گشتی و آنکه گفته ما هر دو پسران عبد منافیم و تو  
 به حقوق پسرانوسفیان باشی این سخن درست است و آن غلط که هیچ یک از ما  
 تفصل نیست زیرا که عبد شمس چون ما شمس و حرب چون عبد المطلب و ابونحنان  
 چون ابوطالب نبود و را با من مقابل ننهادند و از آنکه طلیق بن طلیق

طریق یوسف دم مساوات بنمودند و زود نه تراست یقینی در اسلام و یقینی  
 در مهاجرت رسول علیه السلام پس با من که ازین چشم برادر و وارث  
 علم و خلیفه اوید و فضیلت معارفه غامضی نیست من با رسول نسبت  
 با موسی اگر با ابی بنی عمر بنیوت خاتم الانبیا مخموم کشی هر آینه خیال که  
 بولایت خاتم الحق حاصل ندارد و بیوت عام نیز موسوم من بودم و اب  
 العطیات مرا تبرئیف ایات بابرکات مشرف ساخته و را با  
 عنایت بر سر من افراخته اولاد و کرام ما را با انبای میادید  
 نتوان کرد و بر خاطر فارتو خطور نکنند که مرا از قال و جد اطلاق  
 و کمال روی نمود و اگر اهل عرب سعادت موافقت من ساعد  
 نمودی بیای میباشند ندی که واقعه از آن مسئله و حادثه از آن  
 مایل تر نبودی و یسعیم اندین ظلم ای منقلب نقلیون و اسلام چون  
 این مکتوب فصاحت استوب معاویه رسید و بر مخمومان صدقه  
 آن مطلع گردید از مصاطحه ابوسکینه که مجد و تبرئیت حساب  
 جیام و اقدام نمود و روز دیگر که خورشید انور در فضای آسمان  
 اعلام لوای میبالتبر بر افروخت و افتاد اعلام اطلعت بخاتم

را و جبهه تمت عالی نمت ساخت میر المومنین علی علیه السلام و سوار  
مینمت انار بنوی بر سر سبه و درع فرخنده و ثار مصطفوی در کینه  
و شمشیر آن خجسته شایل حاصل کرده و تا زیانه محضرت مشوق نام در دست  
گرفته بر مرکب سید ربانی سوار گردید و بیان هر دو وصف فرامیبرد  
فیض و طبع بر زبان الهام بیان راند و صحاب ایت انسابت  
ثبات وصیت کرده نصایح سودمند نمود و بر مقامه و مجادله ابا  
عناده و شقاق و غیب و تحریص فرمود و سر دران لشکر سپاه حجاز  
و عراق بحدوم و فاء و فاق پیش آمده ده هزار سوار کار دیده  
نیغهای کشیده بموافقت شاه و لایق بجای اهل بیت عیان  
و خطاف او اند چون مضبوط خالوان نزد یک حمله میگردیدند  
حمله کردند بپایان شیر زبان و پل زمان بپایان شایان و در آمد حمله  
خون ریخته که تصور شد که دست و پای هر یک بجزا و رگبار ناخدا  
و ازین دست بر پدای ثبات معا و مان معاویه از جای فرستاد  
و باز وی ایشان از حرکت باز نداشت و معاویه روی بفرع و عاتق  
گفت امروز دست در عروه و شقی شکلی ماند و تا فردا مخافت

۳۵۴  
عمر و گفت آری امروز مرکب عت و حیات باطل اگر مرتضی علی  
باسپاه مظهر لو ابر بخاک یک حمله دیگر کند از لشکر و از پیر و  
پیوسته که در آرزو رسد اندک العباب بهر که دلایل بر کاف  
بسی سز فقر کش او بختی زوی بر سر و کشته شیر کین و و نیم اوقاف  
بر روی زمین ز خون سید و ز کاران شام زمین و زمان ساختی  
لعل و غام زبان سنانش باطل ستم بکفنی بیام اجل دم بدم و در  
اشغال اشغال اقبال از باد و جمله جمله ابطال رجال ساعت بساعت شتر  
پیش میزد تا پر دلان را کار از تن و سنان بشت و کربان رسید خون  
چون رو و حیون در فراز شب که و نامون رو انگر دید و هرگاه  
شام طریق اندام پیش میگرفت و میر المومنین کرم و مقد وجه دست از  
کشش و کوشش کوتاه کرده اتباع خود را نیز از بی منع میفرستاد  
بن بانه و بعضی از خواص گفتند یا میر المومنین ما را چگونه فرستاد  
که در وقت هزیمت اعدا از تعاقب منع میفرمائی حال آنکه اگر مرا  
مار و کبریا از اتباع معاویه در سبزه می فرستاد کف معاویه همچون  
آلهی دست رسالت پناهی عمل نمی نمایند و من آن نمی توانم کرد که او بکند

را و جبهه تمت عالی نمت ساخت میر المومنین علی علیه السلام و سوار  
مینمت انار بنوی بر سر سبه و درع فرخنده و ثار مصطفوی در کینه  
و شمشیر آن خجسته شایل حاصل کرده و تا زیانه محضرت مشوق نام در دست  
گرفته بر مرکب سید ربانی سوار گردید و بیان هر دو وصف فرامیبرد  
فیض و طبع بر زبان الهام بیان راند و صحاب ایت انسابت  
ثبات وصیت کرده نصایح سودمند نمود و بر مقامه و مجادله ابا  
عناده و شقاق و غیب و تحریص فرمود و سر دران لشکر سپاه حجاز  
و عراق بحدوم و فاء و فاق پیش آمده ده هزار سوار کار دیده  
نیغهای کشیده بموافقت شاه و لایق بجای اهل بیت عیان  
و خطاف او اند چون مضبوط خالوان نزد یک حمله میگردیدند  
حمله کردند بپایان شیر زبان و پل زمان بپایان شایان و در آمد حمله  
خون ریخته که تصور شد که دست و پای هر یک بجزا و رگبار ناخدا  
و ازین دست بر پدای ثبات معا و مان معاویه از جای فرستاد  
و باز وی ایشان از حرکت باز نداشت و معاویه روی بفرع و عاتق  
گفت امروز دست در عروه و شقی شکلی ماند و تا فردا مخافت



اورا علم و بودی با من بخار به نمودی انقصه تمامی آن روز جنگ تمام بود  
و زمان زمان صبحش می افروزد با آنکه خورشید صبح که از راهات  
آن کارزار اندیشیده رخت افات به نهانی نه منوب شد  
رخسار زمانه مانند زال عاصیان در شام تاریک گردید و لا در آن  
آن دو سپاه دست از قتال بکشد باز نشسته و ضرب تنوع در خشان  
سنان جانسان دست برانندام بار حیات بهم گشتند و در راه  
تغیث روات آورده اند که در آن شب که موسوم طلیعه الهرب  
هر کس که حیدر کرد از ضربت و فطارت از پای در آورده و کبر گفتی  
مخضمان که نشان کبر است نگاه میداشت و او را که در آن روز شد  
نکیرات پافصد و پست و رسید و بود به هر خد و را که او نکلند از پا  
نام بر دستش و زنده خدای و در بعضی از ابی سعید السعیدان که  
گفت در لیل الهی در تفضی علی بدست خود زیاده از منصف که  
و در تاریخ انجم کوفه و روضه الصفا مطهر است که در لیل الهی در  
دار و گیر دلبران شام نوحه و پیواری آغاز کرده زبان تضرع  
میگفتند ای مسلمانان از خدای تبرید برین معبودی که از جند

۳۵۵  
باقی مانده اند رحم نماید و برین طحال با بر خاشاید و دست از قتال  
کوتاه فرماید هیچ فایده برین بخان قمر نبیند و بخان حرم  
بود اما انصاف با آن رست نورشان بر این رشته عالم روشن کردند  
در میان هیچ کس که منوط است که این شب سی و سه نواظر فین بقیل آمدند  
و در تاریخ انجم کوفه و کشف النعمه غر کور است می شش هزار کس مقبول شدند  
روست کنت اهل غر و جهاد که چون یافت امر قتال انعقاد  
عیان کتبت تاریخ و طاهر بر اعلام شاه شجاعت اثر بر رسید و ماند  
شام از جمع نشنیده عالمیت با عمر و عاصی گفت امروز وقت است که  
کنی تا این مردم جان سلامت برند و الا این جنگ نمیتوان باشد و ما را این  
مردم بر آید و هیچ علی از ما زنده بر نیاید و گفت هیچ تدبیری نیست  
که بفرومانی تا هر کس مصحفی دارد بیرون آورد و بر سر نیزه بر بندد و بر  
بدست گرفته بالا آورد و آواز بر آورد که ای مسلمانان اگر مسلمانید نکلند  
مصاحف که بر سر نیزه است لب لب غری و مستمند خود بسته ایم و پادشاه  
برود تا ما کتب بدهیم که تمام خدمت و ما بدان ایمان داریم و با شما بدان  
میکنیم شما نیز اگر مسلمانید و خدا را می شناسید یقوان ایمان دارید و ان

که گنبد و دیگر در خون مسلمانان سعی نماید اگر ای معاویه چنین کنی شاید  
اینکار را روی پلید آید و این واقعه و شازعه بقطع رسد معاویه  
رای پسته ببرد و در ساعت فرمود و در خیمه هر کس مصحف باشد بار و نیز  
بر لبه بالادارد بموجب شارت او مردم خیابان کردند و مصحف بود خط  
عثمان رضی الله عنه و حج عظیم دشت آنرا بلند تر از نیزه مار بسته  
گرم الله وجهه بر داشتند ای امیر ای اهل محاربه و عراق این کتاب خدای  
جل و جلاله است و وحی منزل که ما و شما بدو ایمان داریم با حکام که در  
کتاب یاد کرده و او امر و نواهی که این کتاب شتمل بر است و افضی الم  
با شما بدان کار میکنم و فرائض سنن و شرایط و لوازم آنرا امام خویش  
مبایزیم و شما نیز اگر اهل ایمانید و بتوان اقرارید با ما بدان کار کنید  
و دیگر از خون ریزی و مردم کشی دست بردارید و بر فرزندان صغیران  
رحمت کنید و از خدای تعالی که بازگشت همه باوست تبرک و ابرار  
حق سبحانه و تعالی بگوید امید چونی این قوم مکر و شجده را کار فرموده  
چند هزار کس از عجز و زاری برداشته الامان گفتند شعث بن قهر که  
از حایه معارف و امرا ای امیر المومنین گرم الله وجهه و از زمره سران

اهل عراق بود و زرد امیر المومنین عتبار خستار تمام دشت ارج  
خود حرکت نموده بخدمت امیر المومنین آمده امیر را در حین گرمی و  
دید که هم خود حمله میکرد و دیگر تکلیف و مردمی انداخت و هم باری  
خود را بر کشتن و انداختن از اهل بغی محلیس و ترغیب مفرود مار  
و فرزندان او بنو هاشم از هر جانب مانند شیران خشم آلود حمله  
و از خون مخالفان دست و پیر رنگین میداشتند ای و هوای از هر  
بر آسمان رسیده و گرد و غبار روی بخوشید تا بان پوشیده بدار  
پیر خیمه و پیر از پیر هر کس کشتن افتاده بود و کس با کسی می سخت  
اشعت گفت چندین تجمل مکن ای امیر المومنین و دست از خون ریزی  
و سخن من بشنو آنچه امکان قدرت بود درین کار کوشیدی و اهل  
راسترا فرمودی و همه روز میگفتی ایشان چندان خواهند کوشید  
ای راهی براه رست آید و کتابت او سنت معصوم صلی الله علیه و آله  
و سلم کار کنند انکشاف ایشان از حدود و معاریت دور شد و در  
کتابت بگردند و برین وجه که می شنوی را رایی عاجز میکنند و  
در باره ایشان رحم نای و بر صغیر چند که بایه مانده اند بخشای



و بزاید و بخوریزی و مردم کشی بکوشی اگر سخن من بشنوی بخدا که کرد  
 عراق هیچ کندی یک چوبه تیر با شارت تو در روی ایشان بند  
 و شمشیر از نیام بیرون یار و امیر المومنین در عین دار و کبر اورا خوا  
 که ای شعت تو خود میداند عرض من با ایشان جز این نیست که از جهالت  
 ضلالت دور گردند و رجوع بعبادت و شهادت کنند اما اینجا انجم  
 که تو گمان می بری چندین مدت که ما و شما نصیحتها کردیم و بکتاب خدا  
 سنت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خواندیم در ایشان اثر نکرد  
 ساعت چون مغلوب و مغدول گشته داشتند که نصرت و طفر کجا  
 عراست باین حیاه میخوانند ما را از سر خود دفع کنند و بدین کار بخت  
 جان سلامت برند زنها بدین مکر و نسیه نشوی و این حالت را این  
 حلیه و محض خدیجه شامی و بر سر کار باشی و آنچه امکان و قدرت  
 درین کار بکوشی که امانت طاهر است و نسیم طفر از بهت نصرت  
 سبجانه و زبده یکساعت ساکت باشی و این سخن مگو که بر سر زبان  
 سرداری اگر این جنس حرف زد دیگران فریفته شوند و حال در کار  
 اشعت گفت معاذ الله ای امیر المومنین هرگز بدان تن در ندمم

۳۵۴  
 و کتابت غداست مصطفی خوانند و ما اجابت نکیم و صریحا در  
 روی ایشان شمشیر کشیم و اگر درین کار تردیدی آوری مرا آگاه  
 ده تا معاویه را به بنیم و از کیفیت حال استگشا نه کنم امیر المومنین  
 گفت آنچه مرا از ضعف و نارسایی جماعه معلوم بود با تو گفتیم بعد از آن  
 اگر معاویه را به بنی و یا هر کسی را خواهی بود انی بقصه بمائنه  
 اشعت امیر المومنین دست از جنگ باز داشت و بعد از گفت و شنود  
 الفریقین حکمین قرار یافت درین اشاعه بقتل بن حارث طایفی که  
 از کثرت عبادت مدت بیست سال بوضو میساخته و عشا نماز میخواند  
 نموده و در لینه و لهریش از زخم قوی خورده خود را بجمعه امیر المومنین  
 رسانید و او را احترام نموده فرمود چگونه میبای خود را بکشتی  
 المسلمین از عمر من زیاده از روزی مانده و میراث چشم سارک  
 مرده داد که دل خوش دار که بجوار مغفرت رحیم غفار و صل سید عالم  
 حشر تو باشی و او را خواهد بود و عید الله یا امیر المومنین شنیدم که  
 اصحاب در مقام خلاف آمده و بران میدانند که با معاویه بمصاله  
 زنهار که بقول ایشان عمل نغما می و دست از محاربه این گروه عالمی

نازی فرمود ای عیبه الله بستانا که ام ناصر معین با جاسطین  
 نایم و تو ندانستی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه قوت  
 پیغمبر داشت مدت سه سال بر سبیل شهادت و اعلان بحکس و البعد السلام  
 و ایمان دعوت فرمود بعد از آنکه اظهار نبوت نمود مدت ده سال  
 بقال اقبال بگردان چون اعوان و انصار دست زدند من متابعش رفتم  
 بجنب و جدال با مورش اکنون مرا نیز هواداران پیدا اند باده  
 دین و باغیان لعین حرب کنیم و الا صبر و شکیبائی نایم خیاچه نایم  
 بکمل نموده اند ای عیبه الله مرا رسول خدا از قضایای کمالی که در دنیا  
 شد خبر داده من شکایت قوم را بارگاه احدیت عرض خواهم نمود  
 با مرئی قیام خواهم کرد که بدان سبب دایره امانت بیرون ام  
 عیبه الله گفت کواهی میدهم که امام حق و خلیفه مطلق و علی مقصوب  
 میان خداوند و عباد بعد از رسول خبر تو دیگری نیست نه کمال  
 آنکه نقیاد و مطاعیت تو و فرزندان و بی خبران بآن بخت رسیده است  
 بکنند کسی که دست بامان حیدر و آتش زده کسی که بزدان  
 انکشت الحقد و چون امر مصالحی متعین حکمین قرار گرفت معاویه

۳۵۸ داد که من از قبل خود عمر و خاص بحکایت مقرر ساختم و میرالمومنین  
 روم الله و جبه فرمود از جانب من عیبه الله بن عباس بن شد معاویه  
 قبول این معنی نموده گفت بخواب موسی اشعری و دیگری را با این کار  
 قبول اندازم بعد از قیل و قال بسیار ابو موسی اشعری را اگر در کج  
 اند و ای پی در در این خمول کشیده بود و طلب شد و چون امر حاکم  
 بر حکم حکمین قرار یافت امیرالمومنین با شراف عراق و معاویه با معاویه  
 شام در میان هر دو کار مجمع ساخته اشارت نمودند که در آن باب شفته  
 در قلم آورند کتاب اسد الله الغالب عیبه الله بن ابی رافع آغاز  
 کتاب کرده چون نوشتند اما صالح علیه میرالمومنین علی بن ابی  
 طالب معاویه با غی گفت من بد مردی باشم که علی را امیر مومنان دانست  
 با او بجای ربه و متاعله نایم لفظ امیرالمومنین محو کرده نام او و پدرش نام  
 امیر گفت الله اکبر صدق رسول الله و انظر این قضیه بدست من  
 یافته چه در روز حربه که معنی نامه می نوشتم در قلم آوردم این معنی  
 که محمد رسول الله بکنید با سبیل بن عمر و مرا گفت لفظ رسول الله محو  
 بنویس محمد بن عیبه الله که اگر ما و از رسول خدا امید داریم ایمان با



می آوردیم آنسر و رصلی الله علیه و آله وسلم فرمود با علی امیر المومنین  
 یوما کیوم می نذا و هر روز از روز است اکنون ای عبد الله خواجه  
 میگوید بنویس عبد الله نوشت هذا ما صالح علیه علی ابن ابیطالب و معا  
 بن ابی سفیان و بآیه مضمون و میقه آنکه فریقین قبول نمودند که حکم  
 الهی قیام نمایند و از سخن آیات در کردند چون نامه نوشته  
 شد حضرات طرفین کوهی خود بران نوشته بنجر مالک اشتر رضی الله  
 عنه و میان او و معاویه بنحان خشونت آمیز گذشت امیر المومنین مالک  
 تسکین داده فرمود ای محب کزینک من چنین مقرر شده که ازین طایفه  
 با اهل بیت محمد مصطفی ضرر رسد و نشان بدان سبب کلابا و در حرم  
 بعد از عظیم و عقاب الیم گرفتار باشند القصد بعد از قرار حکمین و کار  
 نامه امیر المومنین بصورتی که متوجه شد و معاویه بدین وقت و قدر  
 بران شد که ابو موسی با طایفه از اعیان حجاز و عمر و عاص با معاویه  
 شام بدو مه الجندل که منبر است میان عراق و عرب و بار شام جمع  
 گشته با اتفاق مکیه کرد و امر خلافت حکم کنند چون بمقام نرسیدند  
 رسیدند مردم فریقین جمع گشته منبری نصب کردند پس ابو موسی

گفت معاویه نمای و حدیثی که بر این متفق شده ایم بیان فرمای عمر  
 نذاب گفت معاویه الله که من بر تو تقدیم ناسم زیرا که تو از من  
 اسن افضل پس ابو موسی بر منبر برآمد و بعد از شنای الهی و حضرت  
 رسالت پیامی گفت ایها الناس ترمیه احوال رعایا و بر ایا متعلق  
 بآلت که علی مرتضی و معاویه را از تکفل مهم خلافت معاف دارم  
 و اینجا رشوری حواله نمایم تا اهل اسلام هر کس شایسته این منصب باشد  
 اختیار فرماید و کمتری از کمشت خود بر آورد و از منبر فرود آمد  
 پس عمر و عاص بر منبر رفتند گفت ایها الناس ابو موسی صاحب  
 خلافت خلع کرده چنانچه مجموع استماع فرمودید اکنون من صاحب  
 معاویه را خلافت مقرر ساختم زیرا که او ولی عثمان و طایف  
 اوست ابو موسی فریاد برآورد که یان ما و عمر و ابی بنود عمر و ابی  
 کرد او نیز زبان شتم ابو موسی کثرت که چرا خلافت واقع میگردد  
 مردم غلغله عظیم بدید آمد و اکثر از حجاب امیر المومنین خواستند  
 ابو موسی و بگریختند و یکی آمده باز یانه بر ابو موسی زد و کار را  
 رسید که میان شامیان و اهل حجاز صحبت مکه برپا شود و او غریب

بن عباس عندی بن حاتم طائی مانع شد گفتند متامله بر حضرت امام زین  
العابدین در رجمه مستقصی مسطور است که بعد از وقوع قضیه شنیده  
مردم متفرق بجهار فرقه شدند زمره گفته لا حکم الا لله الا از آنجا  
خارج خواندند و گروهی گفتند ما کار این دو مرد را بخدا باز کردیم  
آفرقه را امر حبه نام نهادند و جمعی اظهار کردند که این حکم قضا بود  
ما بچکس را با ما است و خلافت بعد از حضرت سالت بنیاه الحق و اولاد  
بخیر مرقضی علی و آل او نمی شناسیم و نیز میگویم از هر که غیر ایشان  
باشد اینجا عه بر و افضل مشهور شدند شیخ عطار از عریضه را گویند  
زبان اینجا عه گفته از مشرق تا مغرب که امام است علی و آل او  
ما را امام است و طایفه گفته بر ما وجه است که کتاب را بر ما  
متابعیت نایم این فرقه را معتزله نام نهادند لقصه چون عمر و با سایر  
بد مشق رفته بر معاویه به خلافت سلام کردند عبد الله بن عباس  
در بیت نهاب بگفته اند گفت حادثه معروفی در پشت بر و آب  
بعد از استماع و قعه منکره امیر المومنین کرم الله وجهه فرمود که  
روستای منابر خطباء زبان لعین معاویه و تبعار او کشاید چون اینجا

کوشش معادیه رسیده امروزی که امیر المومنین و سبطین و ابن عباس  
اشتر و سایر اصحاب میر را بر منبر مانده بودند در میان حال  
خوارج و کشته شدن اکثر ایشان از شمشیر شریزه آن در صحیح  
ابو سعید خدری احزاب که در روز حضرت مصطفی صلی الله علیه  
و آله وسلم زهره را که علی مرتضی از غایم من در ستاده بود در میان  
بن جالس و عتبه بن حصی و قادی و عتبه بن عاتمه عامری و زید طیل  
و سب بنی موز و سب بنی و سب بنی که طایفه سب و ابوالیصره در آن بخش  
بود در انهای قهیم رویان بر در آورده گفت اتفاق الله با محمد فرمود  
اصحاب را مخاطب ساخته فرمود بدینستی که از قبل این لعین قومی پیدا  
که قرآن را اعتراض کنند بر قرآن از خباثت ایشان تا و زنی نماید  
گفتند اهل اسلام را او بکند از نه عبید و صنام را او بیرون رود و از  
خیابانچه تیر از لکان اگر زمان خروج ایشان را در یابند بکشند  
مانند قوم عاد و ثمود که در ایند چون خرد و تسبیح زهره که بر دست  
اکثر ذوات به صارت از دست در سلک عظمای خوارج نه زبان  
انستام و پشت و حدیث مذکور بران طایفه مانع صادق می آید و



و مورخان ماروقین گویند کیفیت خروج آن ملائین خیابان  
که در آن او ان که ابو موسی بجانب دوه الجدل میرفت هر دو  
بن زهر روز رعد بن مالک بعرض امیر المومنین رسانیدند که زمام  
حکم خداوند را بدست ابو موسی بده و از حکم اجتناب نمود و هماغ  
عساکر فرمان غرمانی با اتفاق حرب اهل عساکر و شقاق را و همه  
سازیم آنحضرت گفت بمقتضای ایات پنهان کلام ربانی و فاشند  
همان از شرایط ایمان است و شیوه عذر و نقص و مبیح و حرام  
مبین میان و من هر که شکستن عهد و واند ارم نشد این امر مرقوم را  
روح خاطر گذرانم عبد الله بن الکواکب و بنی امیه چون این حکایت  
نمودند او از بر آوردند که لا حکم الا بالله ارسال ابو موسی و  
الحذل که است ازین فعل توبه کن حضرت ولایت حاجات  
این امر گناه نیست بلکه مشا و ضعف و سستی ای شامت زبانه  
که شایان مصاحف بر روی ما حبتند شاد است از حرب باز شد  
چند گفتم این حلیه است که من و به و عمر و خا صر همه مخصوص دانسته اند  
قبول نمودید مهم بصلح انجامید زرع گفت اگر ابو موسی را از رفتن

دست از حکم باز نند و در می با تو نهیم امیر المومنین فرمود و می گفتم که  
بسیار من گشت خواهی شد جواب داد که مقصود من چندی خروج کوف  
مکوه که گناه شد توبه کردم امیر فرمود از من کن هیچ صد و سیافه نماند  
گناه کردید درین شایستگی و ضلالت است که با امیر این طایفه بسیار  
و و عیب دارند که اگر از فرستادن ابو موسی بفرمانی با تو کنند  
آنحضرت فرمود که من بیم با ایشان جنگ کنم در کشف الغم مسطور است  
که قبل از تقضای مدتی که در صحنه صفین مکتوب و دو وارد به اهل  
خوارج در قریه که آنرا حرور را گویند جمع آمد و عبد الله الکواکب را خود  
امیر ساخته بجای رفت شاه ولایت مبادرت نمودند و امیر المومنین تخت  
عبد الله بن عباس از ذلالت قوم فرستاده ایشان را بر راه رسالت  
فرموده چون فایده بر ارسال ابن عباس مترتب نشد بنا بر آنکه  
ایشان بنفس نفیس مدتی شتافت و عبد الله بن الکواکب او را که از خوا  
خود بخدمت امیر آمده و بصلح سودمند و بخان دل سپید شود و  
که امیر پس از تقضای مدت موعود و بجا ربه قاسطن توبه خواهد فرمود  
با ان دو کس از مدینه خوارج رجوع نمود و بکوب مالون پوسیده

متفق شد اند القصه چون خبر حکم کین بر نهج مسطور بگوشه رسید ملا  
 خواجه پیشتر از پیشتر شد و بعد از آن هفت بار بایست برگردید  
 پس از تقدیم مشورت یکدیگر دو دو از کوفه نهد و آن شب بخت  
 و نامه را بجوای بصره نوشته عبد الله بن عبد ربه الجافری  
 تا ایشان را بصوب نهد و آن روز انکر و بعد از وصول عبد الله بصره  
 کثیر از آنوقت در حرکت آمد و بعد از آنجا و به بیکار شد  
 اجتماع انظار به سبب شرف رسید نامه در قلم آرد و نزد ایشان  
 و صورت آن مکتوب اینست بسم الله الرحمن الرحیم و بعد از آن  
 المؤمنین الی عبد الله الوهب زید بن الحسین بن محمد سلام علیکم  
 الرحیم الذین ارتضوا للحکومه خالفنا کتاب الله و تعالوا اهلها  
 من الله نعلم انکم بالسنه و لم یکن بالقرآن تبرأ من حکمها و نحن علی امرنا  
 الاول فاقبلوا حکم الله فانما فایسون الینا فانما سارون الی عدونا و  
 لننودوا و انفسهم حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین چون این  
 جواب مطلوب بخواجه رسید در جواب نوشتند تو در انوقت که بحکم رضا  
 دادی کافر شد اما اگر تاب کشته رعایت شرایط ایمان نمایی مادی

سؤال است نظر کنیم اگر بر جویده نوشتی امر از فرمانی ترا بگویم  
 مستقیم دعوت نمایم و هیچ شک نیست که نزد تعالی اهل خیر است  
 نمیدارند چون این جواب در از انصواب عرض حضرت ولایت  
 انجاء و یوس کشته و مهمان ایشان به پیشتر بخیر الشاکاه خست  
 و بغرم درم شامیان نوای طوطاها از خسته با جماع عساکر نصرت اثر  
 فرماد و از یاد بر پشت برادر و متاع تلخ کشته قبل از توجه بصوب  
 خبر متواتر شد که خوارج در سواد عراق دست فتنه زدند و برادر  
 و هرکس ایشان در مذهب موافق نیست کافر میخوانند و عبد الله بن حباب  
 بن اللات مشکوفه او را برادر و امه گفته نفس حکیم مخالف سید القدر  
 نبوده بقتل رسانیده اند و ام سنان صید و به رانیر بهین بهانه عالم  
 روانه کردند و الحاله مدد بغارت و خون ریختن مشغولند حیدر کرارند  
 استماع اخبار بنابر این استصحاب صاحب کبار دفع خوارج را اهم  
 و است یحیا کر نصرت شعار بصوب و آن روشد و بعد از آنکه معک  
 در قین برید نویسی نفس کشی کوتی توسط عبد الله بن عباس طایفه  
 معارضه نمود و اعتراضات موجه ایشان را بجا بهای سکت ملزم گفت در



رضا صلوات الله علیه وعلیه السلام به زوال عدل و انکسار  
 حکام من اهل و حکام من اهلها تمکنت بهما بهج فایده برانی بخان هدایت  
 مرتب نکشت پس حضرت مقدس سر تعبیه شکر طغوزین پرده اخته نیز  
 بمن مقدم حج ابن الکندی زیارت داد و در مسیر شیش کن بر داکا  
 و کجیح سواران ابو الیوس انصار می را سرور کرد اند و فرمود تمام ساز  
 در فرمان ابوقتا ده باشند و از انجی بن خوارج نیز به مصفوف قلم نمود  
 در مصیبه زید بن حصین رایت جنگ و شین بر او خست و بعد از آن  
 الی ادنی العنسی بوجوه دشوم خود طوط ساخت و کس از سر  
 سواران قبول کرد و بر و ای عبد الله بن الکواثر اسم سر داری  
 قبول کرد چون هر دو لشکر در برابر هم صف کشیدند فرموده امیر المؤمنین  
 دایمی در موضع معین نصب کردند و هر کس می فط آن سینه یا مشه  
 و فرزند او ماند اگر نداند که هر کس مخالفان بسوی آن رایت نمایند  
 باید و هر کس کاتب گونه رو و نیز امنی ماند درین اثنای قتل  
 که از روم و خارج بود با اتباع خود گفت من نمیدانم که با جتنی  
 خدا و صیصطغیت چرا قتال باید کرد با یا نصد کس از مار و قن جد

دست کرده رفت و طایفه دیگر از ان قوم بگونه ششانت و فوجی در  
 رایت مذکور قرار گرفتند و بر تارنج ابو حنیفه و مجوری مسطور است که و  
 استادم من الی الاله منهم الف رجل فلم یبق مع عبد الله بن ابی  
 من البرج آلاف رجل و در حمله مستحق مذکور است که با عده اند  
 دو هزار و شصت که باقی ماند و آن طایفه زبان بگفت لا اله الا الله  
 الشکر کون کث و یکبار بر سپاه نصرت شوار حمل کردند و غارت  
 اینجا بالا گرفته و آتش قتال اشتعال پذیرفته در آتشی اگر فرجه اند  
 بن و بسبب غایت شقاوت و بی شای و ولایت پناه را بمبار خواند  
 بکسر و بقتل و بر ارباب پست و سپاه طغیان بر سر خار  
 تاخته و مهم الشراشان را بموجب طغیان ساخته چنانچه از این طبقه  
 زیاده از نه نفر جان پیرون نبردند و از لشکر نصرت قرین شین  
 نه کس شهید نشدند و در حمله مستحق که امیر المؤمنین مشایخ  
 خروج و خوارج فرمود و بود که قومی از بنی کبریه چنانچه تر از کلا  
 میزدند و از حق ایشان نگذر و و نال ایشان را اثبات حکام  
 قرآن باشد یعنی انجادی که دانه شکافت و آدمی فرزند را از خزانه

کرم خویش لباس جو و پوشانید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 قرار داده و اخبار فرموده که تو با ایشان محاربه خواهی کرد ایشان  
 از بادیه غزات بمنبع هدایت باز نیامید مانند تیر رفته که شفت باز  
 نکرد و علامت انجاست آنکه در میان ایشان مردی باشد که بجای  
 در نیک او گوشت باره بود بان لبان زبان که بر سر آن موی باشد  
 چون سبقت گرفته و بهیضا شاه ولایت پناه قبل از شروع در قتل خارج فرمود  
 بود درین معرکه عدد شهدای سپاه ما از درجه احاد بمرتبه غزوات  
 از مخالفان زیاده از نه نفر جان سپردن بجز از عید و شهادت  
 که گفت چون امیر المومنین حدیث ذوالشعبه را بیان فرمود من به تو  
 آنحضرت را گویند و ادم که توانی سخن را از رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 امیر هر نوبت قسم یاد کرد که شنیدم چو کجارج گشته شد فرمود  
 الله را از میان شرکان طلب کنید و جمعی هر چند او را گمشده یافتند  
 رسانیدند که شخصی بنی هاشم در میان معتول است امیر گفت بخدا سوگند که  
 ذوالشعبه در میان ایشان است بار دیگر جمع طلب خواسته او را در  
 جهل قتل یافتند هم بر مصیبت که امیر گفته بود و بجزرت بجهل شکر جا آورد

اصحاب آنوقت اگر سبب نذار تا گشتی خبر ادمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه و آله و سلم قبله نطق بفرموده و عدا فرمود و بقصد بعد از آنکه عدا  
 عاقر حضرت امیر هم خود برج فرخت یافت زبان بادای شای الهی و در  
 بر مرقه معطر حضرت رسالت پناهی برت ده فرمود و چو حضرت کائنات  
 ابواب لطف احسان بر روی روزگار شما مفتوح گردانید و عدای  
 مغلوب مشول ساخت لایق آنکه متوجه قبال کمران شام شوید و پیشانی  
 را بر مانند واقعه مار قین بفصل رسانید شمشیر بنی قیس را با تیغ جمعی از  
 سپاه عرض کرد که یا امیر المومنین سهام با تمام سید و شیره بکشید  
 و نیزه اشکست با رکب کوفه رسان تا بجهت اسلحه نوید و ازیم و از سر خط  
 تمام استیصال طمعه شام پیش نهادیم و این طمعه در جبهت بول نامه  
 شاه مردان غسان غزیت بجانب کوفه بخطاف داد و بعد از آنکه اول  
 آن بلند بخنده داشت کارگاه ساخت فرمود هر کس میخواست به شمشیر  
 و نیزه و زو زو رفت نموده مرهبت نماید تا زود تر غزیت خوشامد بهیضا  
 رسد و زود گیر بعد از تقضای چند روز علی اختلاف القویین بنی کز  
 بنی مومنین در غزات امام شعیب بن عامر سبب از شکر که در احوالی اند



در حجت نفس برارنگار کج ز رخسار کردند امیرالمومنین پس شایان  
 انجات کوفه در آمدند و کوفیان بتهبیه مغذرت قیام نمودند اما مقبول  
 انگاه هرگاه شاه مردان خطبه خواندی مردم آن خطه را توج و سرکش  
 و چون اظهار بخش آنحضرت مکرر شد جمعی از عیان آنولایت بخدمت پادشاه  
 حجه گفتند یا امیرالمومنین تو بهر جانب که توجه نامی از ملازمت رکاب  
 انتاب تخلف نخواهیم و زریه و این سخن مقبول مزاج همایون امیرالمومنین  
 افتاده و فرمود ما حارث همدا را ندانم که هر کس بصدقیت و صفای  
 موصوفت باید که فردا در فلان موضع که شایسته اجتماع است حاضر گردد  
 روز دیگر چون امیرالمومنین حیدر معبر فرامید دید که زیاده از حد  
 نشاء اند فرمود اگر عدد انجماعت بزار میرسد در پاره ایشان ملامت  
 و در روز دران منزل در غایت خزن و اندیشه سر برده کوفه حرکت  
 و بروایت اکثر مورخین و ائمه خوارج نهدان یعنی در شب ثانی و ثانی  
 روی نمود - و رفوحات الفیوض از ابو عبیده الله عنوی آورد  
 که در روز جنگ جل نزدیک امیرالمومنین نشاء بودم تا که جماعتی از  
 ملازمان رسیده گفتند یا امیرالمومنین تیرهای شکر خالی با سیر

میان دو مار در حقت حرب کن امیرالمومنین سکوت فرمود  
 و نیز از روی خوف و هراس آمد و گفت یا امیرالمومنین بخت  
 که دشمن بر ما غلبه کند و تو مار در حقت جنگ نمیده بی فرمود انشی  
 چگونه حرب کنیم و حال آنکه من مستقر نزول ملائکه ام که رسول صلی الله  
 علیه و سلم مرا ازین معربه داد و ملائکه نازل نشود اند  
 بحرب نمیدم راوی گوید بعد از اندک زمانی فسیحی وزید در شش  
 از عیبه و غنیر و شمیمی هرگز دید بهتر از شش الطوف چون این شایسته  
 ظاهر شد امیرالمومنین زره از بدن مبارک خود دور کردند و توبه  
 بجای برداشت و اندک زمانی بعد معارک مجاهد و جدال و مبارزه  
 صف قتال ابطال رجال و هم و شنیده ام اما هیچ حرب از ان ففتح نزدیک  
 و هیچ خجانی نماند از قرین لطیفه بود - هم در کتاب مذکور است  
 منقول است که روزی هارون مطایبه گفت مخوف است فسیح عمار  
 از تو بشنوم گویم از محمد بن عبده الله شنیدم که او روایت میکند از ام  
 رضی الله عنهما که گفت روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غم  
 صحرا نمود و بمن فرمود که چون بر ادرم بیاید مگو مشک کو جنگ بر

کرده میان دو کوه پیش من آمد چون امیر المومنین آمد پیغام  
 رسانیدم به الحال ذوالفقار حمال کرد و دو مشک آب نود و هفت  
 رفت از امیر المومنین مرویت که چون بیان دو کوه رسید  
 دیدم شبانیه میکردم ای پیرمیدان که رسول خدا کی رفت گفت  
 خدا کتبت گفت محمد بن عبد الله پیر گفت من خدا و رسول را نیدانم  
 سرش زدم چنانکه بشکست او فریاد کرد و نقد رسواری و بیاد در میان  
 دو کوه جمع شد که بحجاب نیاید و جمله جمله بر من کردند من نیز ذوالفقار  
 آورده به ترش و غده از جیب رستم کشتم تا آنکه به بیست نوزده  
 کرخت پیش رفته زنی دیدم سپاه تراشیدار و نهها مثل ساز  
 چشمهایش آتش پر زنی می آمد و از سوراخ پیش دو و مرادید  
 زده و هفت عفت سپه شده بر من حمله کردند من نیز حمله کرده  
 را دو مار ساخته پس آن زن آه بر آورده گفت که گم شکت  
 دیگر بگشتم تا آنکه کرختند آن زن بر من حمله کرد از آنبر دو نیم نوز  
 انگاه دو و غبار و تار یکجای میان آن دو کوه پدید شده نماز  
 استادم تا آنکه دو بر طرف شد بعد از آن پیش رسول رفته مشک آب کشتم

سخت تشنه بود آب خورده میان هر دو ابروی من بوسه آید گفت  
 برادر چرا ویر کردی صورت اینه معوض بر شام خورده آن پیش  
 ابله ای چون بود و خیل خود را بر تو جمع کرد و آن زن بیخوش بود  
 ابله حاجت چو نطوایست که ای از وی معصود و خوشه  
 برستی که از شکستن تو ایدر تا نایه آسمان و کربیان در تعجب ماند  
 پست سرور شد گفتند بی آن الله تعالی با امر و عطا کردی که آن  
 مجلس آن رسیده بود از آنکه ولی تو آن زن رشت و رشت کرد  
 این شرف پس که مکن علی ابن ابی طالب پس سوال است بر پیشانی  
 زده فرمود اگر تو هم آن نبودی که جماعه از پیش من آن گویند و حق  
 که نصاری در حق عیسی گفتند چیزی در حق تو گفتیم که خالکای تو  
 و بیهوده میخواستند بعضی از باغیاق چون این سخن شنیدند گفتند  
 فضائل که در حق این عم خود میگویند نیست که اکنون او را بعیسی  
 پس خدای تعالی در کذب ایشان این آیه نازل و لما ضرب ابن مريم  
 مثلاً اذا قومك منه بعدون هم مذکتاب او مخطوب که  
 امیر العجرا رفته بود خالدا بشکری میرفت چون امیر را دیدم و می بینم



داشت بر آورد تا بر امیر زنده امیر المومنین دست راز کرده نمودارانی  
 نایب داده و ذکر و شکر انداخت چون قتلار کرده خالده جلد انکاران  
 کرده که علاج گفت اندکان گفتند تا این آیه را در پیش زنده پدید  
 نیاید و چون در پیش زنده تو بپلاک شوی علاج این را بپاک تو اند  
 که قتلار در کردن تو کرده بنابرین خالده جمع از صحاب مستطاب را  
 ساخت که در پیش امیر المومنین شفاعت کنند اصحاب خدا را  
 المومنین برده بروح سید کانیات فیصل الصلوة و کل النعم  
 قسم دادند که بر خالده رحم کن و قصرع و زار و بپاک و زنده  
 المومنین بدو گفت و لایب تا خلاص فرمود در عیون اضا  
 از امیر المومنین کرم الله وجهه مروی است که گفت زنی بپری قضا  
 خیده و ابرو و مافرو افتاده بر چشمهای او از شدت بر آورد  
 او عیالی و بر سرش کلاه سرخی دراز و بر دوشش ردای از ابریشم  
 رسول الله در حالتی که روی ببارک بخانه کعبه نهاده بود و گفت ای  
 خدا دکان جبهه من با مرشدی است و صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای  
 و خیر است سعی تو ای پسر و کمرای و ضلالت عمل و کار تو چون پسر

پیغمبر را کردید فرمود با منی شفاعتی اورا گفت پس از خدا شکر  
 فرمود پس بود من از عقب او و او ششم تا رسید در بار  
 زدم و بپوشید پس نشسته دستهای او را بر ساق او نهادم  
 گفتم او گفت چنین کن ای پسر برستی که من زنده است و کلام  
 تا روز قیامت و گفت ای امیر المومنین بدستی از من  
 دوست میدارم از روی حد و دشمن نمیدارد ترانه ای زنده  
 که از من باید را و تسکیم در مادر او من ازین سخن او تسکیم شد  
 که ایشم محبت شد مرد از مجوز بد روی که دست غیر گرفت  
 نایب و در او در راه ای سپید و طویس از راه من زنده پسر  
 الله عنه مروی است که گفت روزی رسول الله از نماز بجا داشت ای  
 کرد و مردمان کدام یکی از شما میروند و بسوی من میروند که بگویند خورده  
 بدات مغری بخدایت من چون هیچ یکی جواب نداد پس فرمود  
 که ز می برم که علی بن ابیطالب در میان شما نیست در من شایع  
 من و تو و گفت ای رسول الله امیر المومنین علی ضوفا او را فرماید  
 او را خبر کنم فرمود و طلب چون رفقه خبر کردم دعوت نماید و من رسول

گفت ای سید المرسلین چه میفرمائی نهرو در فرمود که جبریل من خبر داد  
از قصد نهرو از شرکان که متوجه اند بقتل من میفرستند من چه کنم  
ایشان متوجه تو تنها پندام نهرو در زره و جامه تبرک خود پوشیده  
عماده مبارک بر سر مهر است و شمشیر خود حمل کرده بر سبیل خود  
سوار ساخت و گفت روان شو که ترا بخداست تعالی سپردم هر که از من  
پروان رفت و تاسه روز چون پیدا شد سید الساجین را گرفته  
پیش نهرو آمده و از شمشیرش از مثال ظاهر بود نهرو فرمود ای خیر  
نعم بخور که حق تعالی ما علیست هر جا که باشد بس آب زده و انداخته  
میجوینان فرمود ایها الناس به که از شما خبر چیست و از من بیارید  
در آمده بهشت و هم مردم متفرق شده در طلب امیر سران  
درین اثنا جبریل آمده از احوال امیر متفصل بیان نمود بعد از ساعتی  
الودین فرموده ایسر کرده و یکی را سر بریده و یکدیگر آتش و  
مهرش در یکدست گرفته پیش رسول آمد بان دو مرد میفرستد بگو  
لا اله الا الله محمد رسول الله مگر از آن دو مرد گفت از من توقع ندار  
و نزدی الملی آن یار میفرموده نهرو رو بهت و در پیش آوردن

اثنا جبریل آمده گفت یا رسول الله حق تعالی را اسلام میفرستد و نهرو  
زنها را این مرد را کشی که در قوم خود بصف خلق و صفا موصوف  
با میفرستد یا خیر است از کشتن این مرد نگا دار که حق سبحانه و تعالی  
میفرماید که این مرد از انجاست که میکشد حسن خلق و سخاوت ایشان  
غیر است چون این معجزه از رسول مشاهده آمدند یهودی شدند ایمان آوردند  
اشهد انک رسول الله و آن دوین چون اقرار رسالت نمودند هر دو را ان  
در شواهد النبوت از عبد الله بن عباس روایت که گفت در زمان  
که فاطمه سیدة النبیة و النسا از بدیهه سکنیه بکوه موعظه متوجه شدند چون  
فرود آمد و انجا آب نبود مسلمانان از استیلا و تشنگی مضطرب گشته  
زبان بوضع حال کشودند نهرو فرمود ای یومنان از شما کیست که با حق  
مسلمانان بفغان چاه شکاف برده آب بارد که رسول خدا صامت شود و بر  
نخل و بهشت اصحابی و بردانی ابو بکر رضی الله عنه بر خاست قبول این  
غزو نهرو را جمعی از صحابیان روانه کردند و او ای از سلمه بن الاکوع نقل  
مکنید که گفت من نیز با نجاعت فنی بودم چون قریب آنجا رسیدم  
انجا درختان بود که از شاخ و برگ ایشان صدای غریب شنیدم



و حرکات عجیب دیدم و طرزه تراکله آتش از به طرف افروخته بودند  
 همه باشد چون این نوع غرابانک معاینه کردیم خوف بسیار  
 مسجی ای گشت چنانکه مقدور شد که بان درختان برسم لاچاره  
 آنسر و صورت حال معروض داشتیم تبسم نموده فرمود انجاء از  
 بودند که شمار از رسانیدند اگر میرفتند آسب کردند و بشما ملحق نمی شد  
 چون و یکی این فرودگاه سماع نمود گفت یا رسول الله اگر احراز  
 شود من باین خدمت نمایم تا آنکه در بدستور سابق جماعت  
 را با وی همراه کرد چون بموضع موعود رسید و در آن زمان  
 پیش آمد بر گشته صورت آنکه معروض داشت چون آفتاب غروب  
 گرفت و اصحاب از تشنگی نزدیک به هلاکت رسیدند رسیدن  
 با میرالمونین کرم الله وجهه گفت یا اخی با اینجائعه رستایان  
 از آنجا آب بارسله بن الا کوع گوید پیروان آمدیم نمیدانست  
 شکمها بر دوش گرفته و شیره حاصل کرده و میرالمونین چون  
 علیه السلام پیش پیش میرفت و با جماعت تشنگان در پس انداخت  
 کوثر و این رجز بر زبان دربار میراند - اخذ بالرحان

ایضا عن حرف جن الطهرت قویا و قد نبر انهما تعویبا و  
 فرست مع غلها لظویا تا رسیدیم بدان محلی که آواز داد  
 و حرکتها بد آواز که بر بان را هول مستولی شده بود و  
 می گفتیم میرالمونین کرم الله وجهه نبر همچو آن دو کس خواهی داشت  
 درین شمار وی با کرد و گفت قدم بر قدم من نهید و ازین طلسمات  
 که می بیند ترسیدند الله تعالی کردند و بشما ملحق بودند چون در  
 اندرختان رسیدیم بدستور سابق آتشی عظیم افروختن گرفت  
 سرهای بریده نمود ارگشت و آوازی هولناک میبوی شد چنانکه  
 هوش از ما رفت امیر بران سر را دلیله میکشید و با می گفت یا اخ  
 در عقب من بیا و چپ دست نگردد که هیچ بانی نیست ما همه  
 او بودیم تا اینجا رسیدیم و این مالک اولوی بود و برادر دلو  
 در چاه انداختیم و لبهاش کبست و از درون چاه آواز می داد  
 امیر فرمود کسی باشد که ارادت دلو ی آورد و صاحب فرستد که  
 تو از درختان کدشت اینجا رسیدیم اما اگر بارانی آید شما  
 تواند شکافنده دلو آورد و میرالمونین بر میان خود بسته و چاه و در

آواز قهقهه شمر شد چون قریب تاب رسید پای مبارکش مغرور  
دلوله و غلغله عظم از آگاه برآمد و آوازی چنانکه کسی الخاق کرد  
باشند تا گاه میرالمؤمنین نه کرد الله اکبر الله اکبر الله اکبر  
و اما بزح رسول الله و سگهار طلب نموده بر است کرده یک یک  
و او بعد از آن خود بر آمده و شک بر داشت و ما هر کدام یک یک  
بشکر روان شدیم چون بآمد رخسان رسیدیم آنچه دیده و شنیده  
بودیم اثری از آن ظاهر نشد و چون از رخسان برآمدیم آواز  
سرمه گویی شنیدیم که ماضی در غایت سید المرسلین و منصف میرالمؤمنین  
خوانده و میرید سحر سابق چون سر خوانان زلیل ما بود و در جرمی  
بلازمست رسول صلی الله علیه و آله علیهما الصلوة رسیدم نه روز و نو  
ان ماضی عبد الله نام جنی بود که شیطان همانا شر و او را  
بگشت در حسن الکلب و مطهر است که در شب رسیده از پیش  
المؤمنین کرم الله وجهه حاصل شد از آنکه یکی نیست که چون نه روز  
علیه و آله و سلم با سینه و پنج نوار هجاء به بیدار و آمد و کفار و شرین  
فرود آمدند که مصاف کنند چون شب آمد آب در معسر رسول

۳۰  
علیه و آله و سلم نمود اصحاب حج باب شدند نه روز و سه مرتبه  
مردی باشد که آب بیارند هر مرتبه بخیر المؤمنین کسی حاجت او  
الامر بعد از حصول اجازت رسول شک بر گرفت و در آن حدود  
که از عاقبت بعد و تاریکی در روز و شب آب گرفتن بحال بود پس  
چاه در آمده شک را بر کرده چون سال آوود باد تند سید آمده  
رجعت مرتبه دیگر آب آورد باز باد تند بخت و این مرتبه بدو رخ  
آمد مرتبه چهارم آب گرفته بیرون آمد باد نمود چون پیش میرالمؤمنین  
علیه و آله و سلم آمده قصه باز گفت فرمود ما اخبرنا اول خبر من بود که  
با هزار فرشته ترا سلام کردند بار و دیم میکانی بود که با هزار ملک ترا  
سلام کردند و مرتبه سیوم اسرافیل بود که با هزار ملک ترا سلام کردند و ترا  
سفت بخندند آب از آن سه بار بخند که ترا بیازمانند که شی و تو که  
عاقبت است مولف گوید این قصه را ابو صفیان ثوری علیه الرحمة ما ساند  
درمانده هم در کتاب سیرت کور بسا و طریل از عبد الله بن ابی سلمی  
علیه و آله و سلم گفت روزی یکی جن بخدست رسول صلی الله علیه و سلم آمده  
نمود که یا رسول الله کی از صحاب خد رانند که ما را تو ان تعلیم کنی



امیر المومنین کرم الله وجهه فرمود که برو شجاع عثمان را و ابوذر غفاری را  
عنه را بفرست که امیر از سر و پا باید که سخن نگویند که زبان دارد چون  
امام انس و جن با صحابه رسول صلی الله علیه و سلم روانه شدند بجای که خبر  
و خاشاک بپرسیدند بود که گفتند که در راه چنین مکن خود پس اول ابوذر  
عثمان و ابوذر غفاری و عمر ابن الخطاب صلی الله علیه و سلم فرموده که هر چه می بینید  
کردن جواب سلام نشیندند چون امیر پیش قدم سلام کرد بیکبار از هر طرف  
علیک السلام حقه الله و بر کافه برآمد و خاشاک نیز زور شد و کسی  
شد امیر المومنین بران تخت نشسته از نظر با غایت استیلا و سلطان از کشته  
مجتبی که با امیر المومنین و شتند تا لم شده گفتند ای وای جانان روید  
و این جن امیر المومنین قرآن را برایشان تعظیم کرده بودند  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه که ام شتند و رفتند و روید  
نمودید با آنکه شما را منع کرده بودم گفتند یا رسول الله چه فعلی از پیش  
از مفارقت می مگردید اندیشه کردیم فرمود حق با اوست هر جا که باشد  
او را غیر از خدا و رسول از چنان ترس می برسی است هم در کتاب  
بسنده طویل از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقولست که روزی

و این جن امیر المومنین قرآن را برایشان تعظیم کرده بودند  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه که ام شتند و رفتند و روید  
نمودید با آنکه شما را منع کرده بودم گفتند یا رسول الله چه فعلی از پیش  
از مفارقت می مگردید اندیشه کردیم فرمود حق با اوست هر جا که باشد  
او را غیر از خدا و رسول از چنان ترس می برسی است هم در کتاب  
بسنده طویل از امام جعفر صادق رضوان الله علیه منقولست که روزی

مخارج حقیق مالک اشتر در روزی خود را این اندیشه نمود که راننده کلاه  
قوت من پیشتر باشد یا از امیر المومنین امیر بر ماند اندیشه داشت و اند  
در جوانان آورد و بجانب بنی النضیر حمیری که یکی از دشمنان رسول  
صلی الله علیه و سلم بود حمله کرد و او را از زمین در بر بود و هو انداخت  
و بعد از فرود آمدن به و الله و نیم ساخت چون مالک این نوع  
کشف و قوت و شجاعت معاینه کرد و در پای دلدل سر نهاد و غدر خوا  
و توبه کرد که من بعد چنین اراده بخاطر نگذارم و در حقیقت  
سیکود نوره امیر المومنین علی چون نوره شمر بود و حمایه او چون حمایه شمر  
قوت می زیاده از شیر کسی که در چرخ نیز زیاده کننده هر آنکه است  
باشد منقولست که روزی کرک را پای گرفته انداخت و شاخ او زیر پای  
نوح کرد اصحاب رسول رسیدند که امیر المومنین علی کرک از چرخ کرده  
بخویم یا نه فرمود چه حاجت پرسیدن است آنچه علی دخی کند محال است  
در نه بر الزام من از عهد است من مسعود مرد است که گفت روزی  
جبرئیل علیه السلام ذو الفقار از بهشت نزد رسول آورد و گفت حق تعالی  
تر اسلام رسانده و میگوید ای محمد بد رستی که یکی از بنی آدم را می بینم که

مطلع

مستحق و نساوار تر است بیکه پیش از ذوالفقار از جهه خراسان و خراسان  
 حیات کافران که معاندان اند و از دین بیرون شده کان انور و صلی الله  
 علیه و آله وسلم گفت کتبت اکس حبر لکنت کسی که منکف قل دختر ابله شو  
 و دختر ابله فلان و ادوی است رسول با اصحاب غنای با وادی فیه دختر ابله  
 دید در نهایت حسن و صورت و در پیش او آن تیره که در غایت و تیزی  
 چشمش را با یکداده فرمود برو و این دختر را پیش ابو بکر روان شده چون  
 با و رسید دختر فریادی کرد که ابو بکر رضی الله عنه از کثرت و هم با کثرت  
 المومنین نام سید المرسلین متوجه شده چون به نزدیک او رسید دختر را پیش  
 سابق فریاد بلیس آورد و او را به پیش مرزانش و مرزانش را  
 آورد و مصطفی ذوالفقار را به رضی انعام فرمود چون میرد الفقار  
 خون پاک و چهار جاب و مرقوم به ولا فنی الاعلی السیّد الاذوق  
 انور و بعد از مشاهد سلو و متوجه شده فرمود صاحب الفقار هم علی  
 نفس ای گرفته مرخص است یا امیر المومنین خواند نفس مصطفای  
 کردمان دهر را آورد و هر ما ز حکم با زوی و از مایت یا امیر  
 کردمان دهر را آورد و هر ما ز حکم خازمان کوه و در بالکها پر خسته

روز بازار شایسته امیر المومنین انبیه و دیو روزی شاید کرد یاد  
 پیش خلق جانفر است یا امیر المومنین مرح را شایسته تو باید گفت  
 کتبت تا گوید شایسته امیر المومنین با همه با شایسته عقل کل باز و را  
 زیر شاد و روان ره است امیر المومنین که عیدی با لای ترا و خوشی می جانی  
 کتبتی تا شایسته است یا امیر المومنین ما همه بر در کتت حاکم که ای می کنیم  
 ای همه شایسته که است یا امیر المومنین آنچه علیه مرده زنده کرد و زنده بود  
 ذوالکعبه معجز است یا امیر المومنین با شایسته مرده زنده کرد  
 محققان محمّد و مهابیان و حسن تره مستور است که در زمان بار  
 خلفا رمانه رضی الله عنهم هم چهل و خنده شایسته است که حل آن در انوار  
 و امیر المومنین کرم الله وجهه صورت زیباترین خبر مولف تمام  
 تمام نموده از جمله اعدا و مذکور و چند سیه از کتبت معجزه نتایج نوزده  
 و در مجموع غلت گردانید از انجمله خدی در باب علم و خواری مستور  
 و تهمه درین باب کرب می یاید در مخطوطه محمّد مستور است که بایسته  
 صحیح محبت پوسته که در زمان عمر خطاب و در الشریع و دوله نموده



دعوی میراث کرده هر یکی بد یکی تکلیف تو زاده پدر من و بخت  
 را شاهای موجوده عمر گرفت در شرع شریف این معامله باشد  
 تنجیح نه پذیرد آن دو نفر کشته یا میرالمومنین چون تو خسته زمانه بخو  
 در مانده کان بحر جناب سلطان پناه یکی بریم و بکه رو آیم حقیقت  
 استماع این عرض بر سپیل مراقبه سرگزبان تفکر و برده مدت مدید  
 مرثیه و پس سر بر آورده بهمار یا سرگفت ای عمار آنچه در غربت مان دو  
 جوان خاطر نشان کردم هر کدام بر حق باشد و گواه سپید کند عمار  
 اند گفت یا با حفص در چنین مسائل شکله رجوع بمیرالمومنین باید نمود  
 زیرا که نهرو صلی الله علیه و آله وسلم اکثری خطاب صلی الله علیه و آله  
 انصاکم علی و تعضا یا محتاج الی جمیع العلوم عمر رضی الله عنه گفت چرا  
 خیر اما عمار آنچه مرا فراموش شده بود سیکو باید من را می باید که این دو  
 نفر اجماع است علی ابن ابی طالب در صورت واقعه معوض سازد عمار  
 چون نزدیک مدینه علم رسیدیم مشی از آنکه مرا به شیده از دور و درون خانه  
 با و ازین فرمود با عمار هر دو نفر ابدار الشرع باز بر که من می  
 بعد از ساعتی آمد گفت گمانید آن مرد و چون حاضر آورد و خدش

در این کتاب از کتابهای معتبره است و در این کتاب از کتابهای معتبره است و در این کتاب از کتابهای معتبره است

۲۴۳  
 چه اطلب نه و گفت است که پدر صلی الله علیه و آله که دعوی و شریعت  
 از ثباتیت هر دو تن بر قول خود مقرون مصرند و موی بر شیار  
 که ام صفت نشانند او نه سکی امر نموده هر دو رخصه نمود و خون  
 هر یک در آوندی جدا گرفته استخوان را در دو حصه کرده در آوندی نهاد  
 و سر آورند تا رافرموش بپوشید چنان بعد از ساعتی آشوبند خطاب بعیسی  
 معاینه کردند که یک استخوان تمام خور جذب کرده جزو عین شده  
 و با استخوان دیگر اصلا خون نه چسبیده پس جوان منتری گفت اگر تو در  
 صلیبی اومی بودی البته خون ترا استخوان جذب نموده با آنکه خوش استخوان  
 جذب نمود امر کرد تا میراث باد و هند حصار چون این نوع واقعه غیر  
 مشاهده کردند همه یکبار زبان به مدح منجبت امیرالمومنین کرم الله وجهه  
 گشودند و عمر رضی الله عنه هر دو تن حق است امیرالمومنین را بر سر  
 اخلاص آب دیده کردند و گفته با ابی الحسن خدا می تعالی عمر را بدهد  
 در دنیا ندارد هم در کتاب مذکور است که شخصی پیش قدمه آمد  
 عمر ابن الخطاب شکوه زن خود نمود گفت بزنا حمله شده عمر گفت  
 داری گفت نه اما از اینجا میدانم که چینه باوی از راه در جماع سکون

بنابرین التبه او زنا کرده و حکم برچم زن فرمود از الشرع برای نشستن  
 بیرون بروند و درین اثنا امیرالمومنین کرم الله وجهه در راه با وی  
 شد عورت فریاد برآورده گفت یا امیرالمومنین بفرمایند من برکشم  
 بکنا سنگ را بکنند امیرتو نفس او فرموده در دال الشرع آمد گفت  
 یا ابا جعفر در قضا یا چرا بر سبیل تحمل حکم میکنی تخصص در باب قتل و  
 عمرضی الله عنه گفت یا ابا الحسن بدخول در زن حائله چه شود گفت  
 هر دو راه یک مکان منتهی میشود شاید قطره برجم افتاده باشد اما  
 اگر در آن زمان خود دخول و بر او را نموده حذر ننهد تا بقوت  
 آفت موافق گردد چرا که راه رسته نه عمه گفت یا امیرالمومنین  
 حد را میفرمائی امیرالمومنین علی تبسم نموده گفت که این حادث  
 از آنست که در صلی الله علیه و آله وسلم شنیده که گفت من دخل امرأته  
 الذی برأته النار یعنی هر که نزدیکی کند با زن خود از آنست  
 غر و حل او را نکند و در پیش روزی نکند و نیز فرموده من دخل امرأته  
 فی الدبر فماتت الله بوم القیامة و همچنین من الجنه یعنی هر که با زن خو  
 و دخول کند در راه پس بزم بکند او را حق سبحانه روز قیامت او

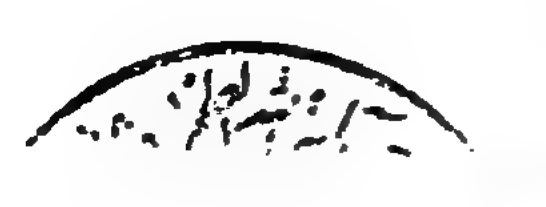
کننده را از مرد در باشد چون حلیه زمان و همچنین مواعظ از امیرالمومنین  
 استماع نمود و گفت صدقت یا ابا الحسن خدای تعالی عیبر را به تو در دنیا  
 ندارد و بعد از بیان این قضیه مخدوم جبهه نیان گفت از اینجا لازم است  
 که بر هر هم حرا باشد حراست بهمان قتل است مثلاً اگر دانه بر کوهی  
 بر زمین خراب بر کاش خاشه برود و بجا نباشد لیکن از خاک  
 نام نماند بنا برین توان امیرالمومنین مناقض قرآن مجید نباشد که تا  
 حرام الی شتم در لطائف الطوائف مستور است که در صحاح و  
 ابرار یافته که روزی سید کانیات صلی الله علیه و آله وسلم با اصحاب  
 مستطاب خود و خرمات و دل میفرمود بر سرین منایه شتهای خرماتش  
 امیرالمومنین میگذاشت و بوجوب اشاره آنست که در صحاح و غیره  
 بعد از فراغ تناول رو بوی اصحاب کرد و پرسید در میان شما که شتر  
 خورده گفتند با سید المرسلین فمن کثر نواته فهو الکول یعنی هر کس بیشتر  
 بود اولس یا خورده است امیرالمومنین در جواب گفت من اکل الکول  
 فهو الکول یعنی نه چنین است بلکه هر کس باخته خورد و بیشتر خورده  
 آنست و فرمود مشکلات از برادر من زیرا که من مدینه علم و او در آن



سنة زمان و چنین مواضع از امیر کور  
با طعن خدای تعالی و این را با تو در دنیا  
نمودم و بر زبان گفت از اینجا لازم  
ماند قریب است مثلاً اگر آنکه بر کوهی  
بدر و یا بجای نباشد لیکن از آن  
مناقص قرآن مجید نباشد که قاف  
العلم البصیر است در صحاح و  
صلی الله علیه و آله و سلم با آن  
بر پیل من این شهرهای خراب  
و شهر و بیابان و بیابان  
باید رسید و بیان از آنکه  
و آنکه خود ابل و بی ادب  
و در باب گفتن اهل  
خداوند و پیغمبر و  
له من مدینه علم داد در آن

هم در کتاب غرر از کشف النعمه منقول است که روزی ابو  
صدیق و عمر ابن الخطاب امیر المومنین علی رضی الله عنهم بمنوال  
به هم پیاده میرفتند چون مشیخی طویل بودند از راه طبعیت با هم گفتند  
یا علی است پشاکا النون و لنا یغی ای علی تو در میان ما هر دو  
نوفه در نما امیر المومنین فرمود لولا انما یلها لکنما لا یغی اگر من در  
شما باشم شما هر دو لا باشد هم در کتاب غرر مسطور است که روزی  
دو منافق بر پیل متحان پیش امیر المومنین آمدند یکی از آنها گفت یا  
شخص مرا امانه رسانیده که میگوید شب درت محکم شده ام در شرع حکم  
تغیر او چیست فرمود او را در آفتاب سبزه کن و در روزی  
هم در کتاب غرر مسطور است که روزی جهودی بر پیل تعرض  
را گفت منوز من پیغمبر خدا و من نگزده بودند که در میان شما اختلاف  
امیر گفت اختلاف که میان پیدا شد در یک سله بود اما هنوز با میان  
از آب نعل خشک نشده بود و که پیغمبر خود را گفت اجعل لنا الدعا که  
الکفریج برای خدا می پید کن اینجا که است برستان را خدا می پند  
منفصل شده از تعرض خود و پنهان گشت هم در کتاب غرر مسطور

که روزی امیر المومنین کرم الله وجهه با صحاب و فرمود من هر که در حق  
هچکس نمی گوی کرده ام نه بدی گفته نه بدی نوشته نه بدی گفتم نه بدی  
مرحمت نموده بیان کن فرمود هر که در حق کسی نیکی میکند خدای  
نیکی بوی باز میکرد و کس تحقیق در حق خود نیکی کرده باشد هر که  
حق کسی بدی کند سرای آن بدی هم بوی باز میکرد و کس تحقیق در  
حق خود بدی کرده باشد کافال الله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة  
خیر یراه و من یعمل مثقال ذرة شر یراه و در کتاب غرر مسطور است  
مخبره بر او است بگو بر رضی الله عنه مسطور است که در زمان کائنات  
صلی الله علیه و آله و سلم کاوی خری رگشت صاحب خود کا و دیگر رسول  
آمد صورت افعه موعوض داشتند و هر روی بجانب اهل کوفه  
گفتیم بدترین فتنه صحابه با خلفان گفته با رسول بر صاحب خلیف  
نه بر بهائم اگر بهیمه بهیمه رگشته باشد در شرع خبری بروی لازم نباید  
بیوی مهر کرده گفت اخی توجیه حکم میکنی در بنو افعه امیر گفت آما هر  
شده به بندایان یکمیش او و دیگری بسته هر دو نفر گفتند  
بسته بود و کاوش ده و صاحبش همراه امیر گفت تا وان خبر برسد



تمام گفت یا امیر المومنین از من این کار بیاید امیر فرمود آنچه میگویم  
 بکن چون جوان دست عورت گرفته بدرون خانه شد عورت فریاد  
 برآورد گفت یا امیر المومنین مرا در پیش خدا و خلقی  
 کن که این جوان فرزند حقیقی منست چگونه شوهر خود سازم لیکن  
 برادران من مرا برین آوردند و باعث بودند که او را پیش خود دور  
 و اگر نه دعوی میراث پدر خواهد کرد و اکنون توبه کردم پس امیر فرمود  
 گویان را احد زنند و مادر دست پیر را گرفته و بر رویش پورنه آید  
 و بجان خود پس عسر از روی ایضاف گفت لولا علی ایها الکلبه  
 هم در کتاب مذکور است که مردی پیش عمر ابن الخطاب امیر گفت  
 بزارم قنیه را دوست دارم نادیده کو ای میبهم مرده را امام سازم  
 مرغ با بل منجورم عمر حکم با لظا هر فرمود شخصی که با نگویند و ما می  
 بدرستی که او و حب القل است با لظا و صحابه هر نفس نمود چون آن  
 سخن سمع امیر المومنین علی رسید فرمود تا آمدن من لکنه دارد پس  
 الشرع تشریف آورده گفت یا اباحفص این مرد صادق القول را چون  
 امر کرده اما گفته از حق بزارم آن موت و الموت حق و اما گفته

۳۷۷  
 دوست میدارد و این هر دو حکم حق قطع قنیه اند لکن قال الله تعالی  
 اموالکم و اولادکم قنیه و اما گفته نادیده کو ای میبهم نیست حق سبحان  
 را بکلیشیم سرزیده و همه بوجده است او کو ای میبند و قرآن بخند  
 کینیات و ذی حیات نیست مرغ با بل نیست همه منجورند لکن  
 این مقالات عمر رضی الله عنه از راه ایضاف بر پای خاسته و او بلند  
 ای سلمان کو ای پدید لولا علی ایها الکلبه عمر رضی الله عنه میگوید هر آینه  
 شدی عمر هم در کتاب مذکور است که در زمان عمر ابن الخطاب  
 بازرگانان بودند نجابت لدار حکم کل نفس فی القیه الموت الخواجه و نش  
 متوفی شدند و از ایشان پیری ماند نبرنگ و غلامی سفید پوست چهار  
 غلام دیگر و کنیزان و بنو و عمار بعد از چند روز میان پسر خواهر غلام  
 سفید پوست منافقه نفس است پسر غلام را از دن گرفت غلام بد از نر  
 زفته گفت یا امیر المومنین من پسر حقیقی قرآن خوانده ام که بر حمت حق بوده  
 و بقدری تر که مانده غلام می دارم که دست من دراز کرده نظر  
 من رسید عمر گفت باد و کو او غلام را حاضر کن گفت پدر من بر کت  
 درین شهر آمده بود با کسی معرفتی ندارم اگر امر شود خد غلامی که باید



همراه بودند با دای شهادت بیاریم حلیه گفت خوش باشد پس ای عیسی  
گفت اگر شما گواهی دهید که من مخدوم زاده شما هم شمارا از او کنیم از  
چهار غلام مذکور و در تصرف این مخدوم پنج دینار بدرالشرع آمده گواهی  
دادند حلیه فرمود آن پس را حاضر کنند افلح غلام حلیه او را حاضر آورد  
حلیه فرمود ای غلام تو ملکیت فلان خواجه بازرگان را گفت لا بلکه من فرزند  
اویم و غیر از این غلام مدعی چهار غلام دیگر شایدم ارم امیر شد که حاضر سازید چون  
رفته با غلامان مشورت کرد گفت ناگواهی دهم که تو مخدوم زاده ما می بینی  
تو ز خرید بدی نیست پس هر چهار غلام پیش حلیه آمدند و غلام که در آن روز  
در دفع داده بودند بر عهد لا خیر فی العبد اثنی شدند و دو غلام حاضر شدند  
این کودک مخدوم زاده مات این غلام که می مدعی است و دو شاهد کاد  
و حرام کننده و جفت مال اینجا همه بیج کمی از مهاجر و نصار اطلاع غلام  
از هر دو طرف گواهی آن گذشته عمر و بخاطرین کرد گفت ای مومنان این  
این واقعه چه حکم فرماید و این عقیقه شکلی را چگونه کشاید که بی خطر مرده  
خلاف کنیم ازین مرست که این امر است نجابت خطیر درین انسانان فارسی  
با ابا حفص در مظهر و واقعات مشکله با میر المومنین علی رجوع باید نمود که بجهت

عقیقه و الله و سلم بار خدایان مومنان فرموده که حق سبحانه و تعالی حکم  
برد و خبر قسمت کرده نه خود یعنی این ای طالب آمده و یک و بیست و خانی  
این عباس گفت و انداد و در خود دهم هم با ما شرکت نه به ما فایده  
این الخطاب گفت خبر اکمال الله خبر است گفتی که من آنچه از فضایل و  
منافات الحسن از تو در شنیدم که در موضع تفریر ارم مردم او را سپردند  
چنانچه نصاری عیسی را پس گفت ای ستمنان برو و علی این ای طالب که  
العباس من حاضر ساز که حال این مشعل نماید سلمان بدو حج و زیارت و مدینه و کربلا  
در آمد امیر گفت ای سلمان از تو عجب است که بعد از رفتن صاحبی انداختی  
الله و سلم شادمانی سلمان بسیار کرد و بپوشو قتی من از شاهد دعای روح افروزی  
تو بخدا هره ترا می بینم که با آن سرور را ملازمت میکنم امیر فرمود و در وقت  
چند گفت همچنین واقعه در میان آمده و از حش شکست یان بفرستند  
مستقر فقه اگر این نوع و قالیق جل نشود اهل کتابتین طعن بر اهل اسلام  
کشاید و میر المومنین در رد از الشرع آمده گفت گمانید آن دو که ما هم  
دارند چون حاضر آوردند و خبر گفت این هر دو نفر را برده و سر نشان  
از در یکچه شجر بیرون کرده نشان شجر رضی الله عنه نفرموده قیام نمود پس

قنبر شمس داده فرمود بن کردن غلام را بجز حکم کردن شمس غلام فرمود  
 عقب کشید و پیر شمس نذیر بر حصاری بن شد که غلام گفت ان غلام نمرنگ  
 خود عترت خود و نایب باشد و خطبه زبان به شرح منسوبت امیر المومنین کند  
 گفت لولا علی لملک عمر هم در کتاب که از سلمان فارسی را بر سر زنی  
 و بنام و کتبت زبان عمر الخطاب خواجه بود صاحب و بر اسم غلام و در شمس  
 مرض موت چنین است که در یک غلام دختر با عقد حبس ضایع و عاقره که  
 و یکی هزار و سیار داده آزاد کند و یکی را کردن زنند و خود اجرت کرد  
 با هم در افتاده دعوی دختر و مال کردند و معلوم نیست که کدام یکی را دختر بماند  
 را آزاد باید نمود و کدام وجه اقل است بنابرین دختر و غلام  
 بد از الشرع آمد و صورت حال خلیفه زمان بیان نمود و خلیفه با جملة اصحاب رضی الله  
 در فیصل این واقعه فلما کردند آنچه موافق شرع شریف باشد بر خاطر خاطر  
 عبور نکرد و لا جرم بدان قرار دادند که نزد قاضی ابوشیخ العظام از در نقیضا  
 و قابل سلوک و عماد و نالوشن فیه التماس حل این واقعه نمایند پس خلیفه جمعی  
 صحابه غلام کرام پیش امیر المومنین کرم الله وجهه آمده صورت حال بیان نمود  
 بد از الشرع حاضر شده فرمود تا آن سه غلام را آورند پس کلامی را روی برفت

داده فرمود بر سر و بخواه خود در قنبر شمس شکایت و سرش بریده بار  
 ان غلام خبر انجام به نامی گفت یا امیر المومنین شکایت که از من این نوع بی ادبی  
 پس روی نه لطیفه عرض نمود و کار بدست دیگری داده فرمود او نیز خندیدی  
 راه رفتن خود انداخته کرد که چگونه روا باشد که قبر ولی نعمت و مخدوم خود شکام  
 بر کشته عذری که غلام اول کرده بود نمود پس کار در ان غلام بسم داده فرمود  
 آن کار در برگرفته باره راهی رفت امیر المومنین کرم الله وجهه یکی را از بر تو  
 بر و از عقب او اگر بغرض شروع در کندن قبر نمود که کندن قبری ضرر  
 حایز نیست چون ان غلام حرام ملک الکا فرموده میکنند قبر بنده شمس که  
 جز بود مانع آمده بد از الشرع آورده حقیقت واقعه مورد مشرب است  
 المومنین فرمود که غلامی که رعایت حقوق خواجه منظور در شمس کار بدست  
 نکردت دختران دهند و انکه از راه برگشته آمد هزار دنیا را بیاورد داده  
 کنند و انکه شکایتن قبر حرات نموده بموجب وصیت خواجه واجب القصاص  
 مقرر شد که غلام حرام ملک انکشتند امیر گفت وصیت خواجه متواتر  
 درین دو غلام امر تو انکشت اما بحسب حق این میتوان تجویز نماید اولی  
 خدمت غلامی که عقد دختر با او با و مقرر شده باشد که این نیز قائم تمام



گفت حسب الامر موده خلیفه زمان سنجان مقرر داشته در میان درویش  
 امیر بوسه داده گفت با الحسن قس تقالی به تو عمر را در دنیا گذارد و خلافت  
 چون این نوع فرستای معانی که در نه حجاب مخرج و نصیبت امیر زبان  
 گفت صدق رسول الله آنچه در شان علی ابن ابیطالب فرموده  
 کتابت کور از امام جعفر صادق رضوان الله علیه مروت که گفت را  
 در زمان ابو بکر رضی الله عنه آورده که خمر خورده بود ابو بکر از وی  
 پرسید او تو را نموده گفت حرمت خمر موجب بی ابروی ظاهر شده بود  
 اکنون این خلیفه زمان شل تو مایست که در کفر کشتیم حاضرین گفتند غری  
 خست که سر او از تنه است و مقرر شد که آنچه خمر خورده بودی او را بکشند  
 نزد امیر المومنین علی رفته گفت امیر المومنین من از این موعظی خبر ندارم  
 از محرمات است و میخواهند خمر بر من زنند امیر المومنین بکلیه عهده کرد  
 که همراه این مرد می آید بکشید که در میان مهاجر و انصار گردانده بگوید که اگر کسی  
 تخم خمر استماع نموده اگر کشیده باشد بر رستی که خمر بر این است  
 هیچ لازم نیاید چون او را کرد اندید هیچ نمی گفت که آیه تحریم خمر خوانده  
 باشد پس مقرر شد که بر و لازم نیاید در کتابت کور مستور است که در

زمان عمر ابن الخطاب ضمن بیوگرافی شد که در وطن و در سرود و دینی و در  
 و چهار چشم و چهار دست داشت اما در مضای سفلی که در یاد آتی نزد  
 بعد از چند روز از تو گذشت در او که از بخاران سره بود فوت شد  
 و غن و غرا در میان و ارشاد آن خفاف افتاد و در آنکه باین طفل در حصه  
 بایک حصه بعد از کفایت نشیند بسیار مدارا الشریع آمده صورت حال که  
 خلیفه علی بن ابی طالب معروض داشتند خلیفه با نام یکی از اصحاب گفت این  
 باین بحث مجاز است علی ابن ابی طالب برده است حال این سینه غریه کن  
 بخدمت امیر المومنین آمده صورت حال معروض داشت امیر شایسته نظر و مال  
 فرمود وقتی که این طفل خواب گرفته بکشد ملاحظه این موی کشیده که یکی از خوا  
 و یکی بیدار با هر دو در خوانند و با یکی خاموش است و یکی در گریه با هر دو یکجا  
 میگردند اگر چه با هر دو در آن واحد بخوانند و با هر یک تحقیق بدانند که  
 شخصت که باین صورت جلوه کرده و اگر یکی در خواب یکی بیدار و یکی در گریه  
 یکی خاموش و این رستی که دوک چون ملاحظه نمودند شکیوت بیست که یکجا  
 بود هم در کتابت کور از قاضی شریح رضی الله عنه که در زمان علی  
 امیر خدمت قضا داشت نفوت که گفت روزی در کوچه خشتی با یکدیگر روئید

گفت ای قاضی مسلمانان من آلت زنی و مردی هر دو دارم چنانکه این  
 پسر من و این مرد شوهر منست اکنون شهوت مردی بر من غالب شده میخواهم  
 کنم زنی باب چه میفرمائی راوی گوید من چون درین مسئله در ماندم اورا  
 امیر المومنین بر دم و احوال خود عرض کرد امیر قضا بطلب بفرمود چنانچه  
 بهلولی وی چهارچون شمر و جانب راستش شست و بود و جانب چپش  
 ای شخص تو مردی نه زنی من بعد چادر بر سر مگیر و در میان زنان مرو که بجای  
 هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان قدوه صحاب عمر ابن خطاب  
 دو مرد مقابل ایخانه مسافرشند و زمان ایشان در یکجا نه می بودند زن  
 حمل نه ماه و شش و زنی دیگری فرزند یکماه بمقتضای قضای  
 یکماه فوت شد و چون زن حامله را وضع حمل شد آن زن پسر زاده  
 زائیده بود از راه جنسیت گفت اگر پسر خود را بمن لب باری هم بگو  
 خاطر من شود و هم تو از محنت شیر دادن خلاصی با چون هر دو عورت  
 یکدیگر محبت و و والد پسر گفت خوش باشد بعد از چند ماه چون پسر او  
 گرفت بمقتضای شربت روزی میان آن دو زن نزاع شد مادر پسر  
 طلب فرزند خود نمود او گفت بفرماید که طلب فرزند من میکنی و اگر فرزند تو

تو می بود من چرا شیر میدارم و شیر تو چون خشک میشد و در کف لایحی  
 من افتد یعنی شرم نداری از خدا و شیر را در پیر لایحی من انداخت  
 مال معال آنکه بعد از گفت و گوی بسیار این قضیه را پیش عمر آوردند  
 از استماع واقعات گفت حلال این نوع تمکال بر تفسی علیست پس گفت  
 باین مضمون بیون نوشت که اگر جناب امیر المومنین بدار الشریع حاضر اند  
 قدوم فرحت از دوش موجب شرف شدن بر فاهیت است مشافان  
 امیر بعد از مطالعه مکتوب چون نیم شب بجانب مسجد غیر برشت و نزد  
 حلیه سلم روئید چون بر در مسجد رسید خفته زان با جمعی که در آن مکان  
 بودند استقبال التوجه شد امیر المومنین را مسجد در آورند امیر دو کانه آورد  
 بقبر فرمود آره حاضر ساز قبر لغیر نموده قیام نموده پسر گفت من این پسر را  
 کرده نصفی من زنی و نصفی آن تا این فرخنده بر طرف شود زنی که والد  
 رضاعی بود بر من معنی رضاء داده عورتی که والد حقیقی پسر بود  
 افکنده کرده و احوال آخر نموده گفت امیر المومنین گوید پس  
 که این از این عورت است اما و پاره کنید هر جا باشد زن باشد  
 و امر فرمود این عورت این طفل به تحقیق پسر است بگوید و بر و گفت



یا بالحسن چگونه تو گفت پس این که او بالفعل با خود دو که او غافل از در  
 دویم طفل مادی را میست امیر گفت با حفظ این در کمال ظهور است که هر  
 مادری نمیکند ارد که راضی بدو پاره کردن شود و آنکه فرزند او است  
 از مردن این طفل چه غم عسکری فرزند بر فرست امیر کرده گفت سستی که است  
 گفتی ای ابوالحسن الله تعالی بابت هر جا که باشی و نیز آن که میگزین  
 دوی فرزند میکرد چون این نوع فرستی شاهده کرد و معرفت گذشتند  
 گفت دست فرمودی ای شیر بزدان و هر مومنان پیش میر در میان آن زن  
 صلح فرمود هر دو مدح و منقبت شاه اولیا و سرور صفا گفته بمنزل خود رفتند  
 از آن که مادر بر در قد حیات بود و شکر گذاری حسان امیر گفت  
 این بر غلام علمیت مولف گوید نقل مذکور مجملی در لطایف الطوائف است  
 هم در کتاب استیجاب لطایف الطوائف است و است که در آن  
 خلافت امیر المومنین کرم الله وجهه دوم مرد مسلمان یکی انشیه که پنج نان  
 جیب خود بیرون آورد و دیگری سه نان چون خواستند شادان  
 درین جن شخصی آمده با ایشان شریک شد بعد از فراغ خوردن آن  
 هشت درهم در میان نهاد و رفت در تقسیم دراهم هر دو مرد در میان شدند

صاحب پنجان میگفت پنج درهم از آن منت و سه درهم از آن تو حب  
 سه نان میگفت چون این در هر اسم از غیب سیده تقسیم بر ارم  
 المقصود بحث کنان پیش قاضی شرح آمده صورت حال باز نمودند  
 اصحاب نان گفت آنچه صاحب پنج نان میگوید قریب الفهم است که  
 عمل کنی او گفت پیش امیر المومنین بروم تسلی من میشود پس پنج نان  
 آمده صورت واقعه معروض داشتند امیر صاحب پنج نان گفت  
 باین مرد برضای خود سه درهم میدهی گفت بل پس صاحب سه نان  
 درین باب یاد و برین مبالغه مکن بگرد و او گفت یا امیر المومنین  
 کنی امیر گفت چون معامله بغایت ظلیل بود و او از حق خود بتوضیری  
 میداد خوشتر نیامد که درین معامله غور کنیم چون تو خود باعثی عدالت است که  
 بگردیم هم از است و هفت از آن صاحب پنج نان زیرا که ما حکم نموانیم کرد  
 که میان این سه نفر کدام بیشتر خورده او گفت در خوردن ما هر سه برابر  
 بودیم پس فرمود است تا که سه پاره کنیم بیست چهار پاره شود و باین  
 یکبار چیده از سه نان تو خورد و هفت پاره از صاحب پنج نان باید که هفت  
 ازین مرد باشد و بگردیم هم از تو حقنا مجلس فردوس این گفتند صدق است

و او نیز معترف بنیادانی خود گشته که بگذریم قبول نمود انگاه هر کس که  
که در زمان خلافت من حق سبحانه و تعالی رواندشت که بگذریم  
که می شود

برابر باب ششم و صاحب پیش من و میران که  
اول تشیع پس در خلافت طریقت امیر المومنین که بموجب فرقه موعود  
المسلمین رسیده اتفاقت خواجه در خطبه کتاب شرح این واقعه تفصیل  
گشته و در زمان خلافت شریعت خلاف علمای امام که نص قطعی بر آنند  
از او ان نزول کریمه انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یؤتون  
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم رکعون بلا واسطه قائم مقام و نائبان  
سید المسلمین است خواجه مارون در حین حیات نبوت چون  
آیه کریمه مذکوره در باب آیات مرقوم گشته تا برین حاجت که  
و نیز بموجب حدیث من کنت مولی فعلی مولی که نیز در صلی الله علیه و آله  
و سلم در سال دهم از هجرت هنگام مرگ حبیب از حجه الوداع مقتضای فرمان  
و حبیب از غان با ابیها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک در موضع غدير

تبارخ هیردیم ذی حجه بر سر برادر و در حضوریت چهار هزار کس  
میران فرمود امیر و پادشاه اهل اسلام و خلیفه و جانشین خیر الامام  
علیه السلام دانند و بابت و حدیث مذکور علی سید الاجال و  
تفصیل در اکثری از کتب معتبره مثل شرح مسلم و بخاری و ترمذی و  
در این ماحده و این کواکه این شمس صحیح را علمانی و یقین صحاح خوانند  
و شکوه و معاصی و سند احمد بن حنبل و صحیح و اقادی و بیهقی و کسان  
و سبب اول و احدى و نزل السارین و وسیله المتعبدین و علام  
البیوی و علیه السلام و فرود و سایر الاخبار و معانی الاخبار و کفای  
و معجم و محرقه و مودات و دستور الحقائق و هدايت السعاده و  
افسی در حجه مستغنی کشف الغم و مناقب خطیب و زیم و مناقب  
مردویه و سفینه کاه و رسم الابرار و در اکثری از تفاسیر مثل تفسیر امام  
حسن عسکری علیه السلام و هشام و علی با هم که امام تفسیر تعلیم حافظی  
فخر رافعی و در هیچ معتبره توارخ مثل تاریخ طبری و روضه الاحباب و روضه  
الصفاء و تاریخ حافظ ابرو و کزنده و معارج النبیه و حبیب السیر و غیره  
چنین مرقوم گشته که چون سید کائنات غم اقامت مناسک حج و عمره



بقابل عرب پیغام رساند که هر کس از اعیان حج و از زیاده بپایند و چون  
 بسیار از اطراف الکاف بلاد کشته شد روز و شب شنبه و پنجشنبه و جمعه  
 غسل نموده و فرقهای یونان را شانه کرده و دروغی در موی مشکبوی مالیده  
 سیارک را از اثواب محیط مجرود گردانیده و مطیبت ساخته و در یکدین نماز ظهر از آن  
 بگذراند و البته شام است نماز عصر در آن منزل قهر کرده و شتران را در راه با خود  
 بناحیت بن جندب سلمی ببرد و در آن سفر سیده النساء فاطمه الزهرا علیها  
 و النسا و کامی استقامت مومنین همراه بودند و بر و اینی صد و چهارده هزار  
 رکعت حضرت رسالت استعجاب و یافته زبان سلیب کشته و بعد از آن  
 و طی مراحل شب کشته چهارم ذی الحجه ذی طوی از فرزول سرور جهان  
 سپهر خراکت و آنروز صلی الله علیه و آله و سلم صبح یکشنبه در آن  
 فیوض نازاع وای نماز با دعا و قیام نموده از طرف اعلی مکه بجهت  
 تشریف برد و شراط زیارت کنی و مقام بجای آورده و اسلام حرم الهی  
 در میان صناد و مرو و بر سبیل معبود معبودان و فرمود که هر کس بی  
 نزار و از حرم بیرون آمده و حلال گردد و در روز زریه در جنبی نماز  
 احرام حج بندد و هر کس بی همراه داشته باشد نماز و هر کس بر احرام خود

باشد سیده النساء و امهات مومنین رضی الله عنهن و چون پیغمبری همراه  
 نیار و روزه بودند از احرام بیرون آمدند درین اثنا امیر المومنین علی  
 کرم الله وجهه از من رسیده شتری چند که به منیت هدیه حضرت  
 کانیات همراه داشت بنظر آنو رسید و انبند و هر یک را بر سر و پا و  
 احرام بستنی چند بیت کردی جواب داد که کفتم نماز خدا با شما نیست  
 احرام بستیم که رسول تو بته خیر الانام فرمود من احرام حج بسته  
 و هدیه با خود آورده و تو نیز بر احرام خود ثابت باش و در هر یک  
 شریک من شو و در صحاح اخبار تو را بر یاد یافته که یکصد سالین  
 یکشنبه بود و شنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و در یکدین  
 روز پنجشنبه ششم ذی الحجه با طواف برای امبا تشریف برد و شرف  
 مقام بوده و روز دیگر بعد از ادای نماز با دعا و قبل از طلوع متوجه  
 کشت و بسوی وصول عرفات و زوال آفتاب از وسط السیاح بر حلقه  
 نشسته بطین وادی رفت و همچنان سواره خطبه در غایت فصاحت  
 شمل بر بعضی از آن شریعت و محتوی بر بنیان موعظه و تسبیح رزان  
 وحی بیان جاری گردانید و نماز ظهر و عصر ساکنان و آن واقعه بکبار

انگاه زو قبله دعا آورده در آن باب مبالغه فرمود چون آن شب  
 بمنزل غروب نمود آن مهر پهنوبت از عرفات خبر دلفه شمان  
 مغرب و عشا پیک اذان و اقامت او فرمود و آن شب در مقام  
 بوده نماز با دعا و اول وقت گذارده روان شد چون کعبه و العقیقه  
 هفت سنگ نیزه بنده خیم درین روز نیز در ملاحظه طبعه خواند  
 آنچه در روز عرفه از احکام فرموده بود اعاده نمود پس بفرمان  
 از حلقه سران قربانی آنچه امیر المومنین از عین آورده بود و بعد  
 سر اصل است مبارک خود قربان کرد و بقیه را ~~فرمود~~ و بقیه را  
 تراشیده موسی هارون میان صحاب فیمت نموده گفت از هر شتر یک قطعه  
 گوشت از یک یک نخه سیارند چون نخه آوردند از آن گوشت را  
 با لقای امیر المومنین تناول فرمود بعد از آن سوار شد که شرف  
 طواف خانه کرده نزدیک جبهه زمزم رفته آب طلبیده بیاشامید  
 شنبه و یکشنبه و دو شنبه و سه شنبه در ساقا اقامت فرموده در آن  
 روز سه شنبه موضع طایع شریف برده و سحر چهارشنبه باز کعبه رفت  
 طلوع صبح طواف و داع نموده متوجه مدینه گشته طی مسافت میفرمود

غدر خم که در نواحی محمد است رسید و کشف التوسیط است که با وجود  
 قلت آب علف در آن منزل از برای آن نزول فرمود که قل آن  
 نجب و حی سماوی ما مور شده بود که امیر المومنین بخلاف خویش نصیب  
 فرماید اظهار انصورت به جهت دریافت وقتی که از اختان مارا  
 باشد در ناخبر و تعویق انداخته بود و چون دست که از کجا و از آن میان  
 انسان از موکب چوین جدا شد و بطرف منازل خود خیزید دست  
 و داده از لی مقتضی آن بود که تمامی آن بزرگواران است  
 و قوف بنده این آیه کریمه نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما از آن  
 من ربک فان لم تقفل فیا بلغ رسالتی و الله یعیتک من انک  
 معینی ای رسول برسان چیزی که نازل شده بوسی تو از پروردگار  
 و اگر چنین نکنی پس رسالتی بجا نرساند و حال آنکه خداوند  
 نگاه میدارد ترا از شر مردمان که مقصود چون نابود لول آیه مذکور  
 و چون نسب امیر المومنین بخلاف تحقیق جاسید انور صلی الله  
 آله و سلم در موضع منزل گردیده فرمود تا سایه بعضی از درختان را  
 صفا داده مالایانهای شتر را حصار کرده بر ملکان نهادند و ملاک



بالارفته برین سید المرسلین است و نه در بعد از او ای محمد و شما را  
از شما خدایا و بجا لم تقام و دم را آنکه کردانیده فرمود من در شما و خیر من  
که یکی از دیگری بهتر است اگر دست بران زنند هرگز گناه نشوند و آن دور  
گناهیه قرآن و اهل بیت هستند و این هر دو از خود متفاوت نخواهند  
تا بلب جوض کوشن رسند آنگاه ره بسوی اصحاب و یار مومنان آرد  
با و از بلند فرمود یا ایها الناس است اولی بالمومنین منی انتم یعنی منم  
اولی بمومنان از شما پس ایشان از اطراف جوانان آید و از برآمدن ایشان  
تو از مجمع و جود اولایا آنگاه دست امیر المومنین را بر سر فرمود من  
مولا فاعلموا انی مولا و الله و عباد من عباد و انهم من خیر  
من خیر و اورا حق موعود است که آنکه بوجبه فرمود سید المرسلین  
المومنین و خیر نیست ماطه ایف خلائق بخار منش رفته لوازم تنهیه بفرمود  
رسانید و قد و ایها عمر خطاب رضی الله عنه خیار و لایست باب  
گفت پنج پنج ما این اصحاب صحبه مولا می و موالی علی مومنین و مومنین  
خوشحال و خوشحال و تو ای پسر ابوطالب که مامد از گردن در وقتیکه  
مبولای من و مولای هر مومن و مومنه شدی بعد از ان امهات مومنین بر

اشارت سید المرسلین خیمه افشام المصلین رفته شرط نهنگ کا آرد  
و بروایت علمای مذهب امامیه آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و نعمت علیکم  
نعمتی و رضیت لکم الاسلام و بنا درین روز نازل شد پس آنروز فرمود الله  
اکبر علی اکمال الدین و افشام خیمه و از سار الله بر سالتی و بولایه علی بن  
ابیطالب علیه السلام و بعد از فراغ قصه مذکور و پسر و رضای الله علیه و آله  
و سلم از موضع غدیر خم کوچ فرموده بعد از شصت و با اتفاق  
علمای فقیهین بعد از شصت و چهار روز از عالم فراق عالم دنیا شد  
فرمود و متون کتب جمهور اهل سر مشیونست باینجه که چون که از سر  
حجه الوداع مراجعت نموده خط شریف از شماع انوار حیدرین بآفتاب  
قرین روشن ساخت بپهلوی بهایون بر لبه سیاری نهاده روزی حسن  
صاحب پیش بود و چون این عارف غمگین غیر عرض موت حضرت است  
در اطراف و جوانب عرب منتشر گشت سه مرد و یک زن را از آنکه  
پیدا شده و بدستوی نبوت زبان گشادند از جمله مردان باین سبب  
بن خنمی بود و دیگر طلحه بن خولید سیدی سیوم بود و کعب بن  
زید سجاج نمیه بود و نبی حارث بن سوبه و جمعی از اهل فضا که ایشان

ایمان آورده بودند از جمله مسلمانی که در صلی الله علیه و آله و سلم  
بنی عبارت که من رسول الله ام الی محمد رسول الله العبد المذنب  
قد شکرک فی الامر معک ان لنا نصف الارض وبقدرش نصفها  
ولکن قرئنا قوم یغیدرون یعنی این نامه از مسلمانی که رسول خداست  
که رسول خداست بعد بدستی که من شکرکم در امر نبوت با تو در  
از زمین و قریش انصاری و امای قریش کردی اند خدا و این  
مبعوث و کسی نمی فرستاد چون فرستادگان این نامه رسانند  
پرسید غنما و شاد و در باره صلحیت گفتند با تو در امر نبوت که  
نیم نموده گفت اگر کشتن رسل ممنوع نبودی ما را از این میزدیم  
مکتوب مسلمانی عبارت نوشت من محمد رسول الله الی مسلمانی  
سلام علی من اتبع الهدی قد بلغنی کتاب الکذب و الکذبات  
علی الله فان الارض بویر شمانی و من عباده الصالحین و انی قد  
انقصه بعد از فرستادن این نامه در سال نهم از هجرت بتاریخ  
ششم ماه صفر سنه پنجم عثمان و اکثر اصحاب صحابه را تهیه است  
امر فرمود و اسامه بن زید را بر سر این مقرر کردند و فرمان داد که

روم پیش نهاد است ساخته و ارجی اینی که موضع شهادت محمد  
بروید و شهادت یکصد نفر از پیغمبر رسانید و مرا حجت نماید و کوش  
و پوشش اسامه را بدر لباس کز آن با ساخته و خشت فرمود و اسامه فرمود  
لشکرگاه و در بیت نبوی از جماع مردم روی براه آورد و بنوعی  
اسامه بدو روز و سه روز را مرضی عارض شد و در آن ایام سه ماه پیش  
رسید که امارت اسامه بر خاطر اجله محاب کران آمد و میگویند من  
غلامی را بر ما جوین اولین مقرر کردند از اینجه عصبان شده با وجود  
ست و قوت و صدق و سجد شریف بر او بر سر بر آورده بعد از حمد و ثنای  
باری تعالی فرمود ایها الناس این چه سخن است که در باب امارت اسامه  
شما بمن رسیده اگر شما امر و طعن در امارت اسامه میکنید پس از این امارت  
بدر و طعن کرده باشید و فرموده بخدا که زید قایل امارت بود و کوش  
نیز صلاحیت این امر دارد و صیت مرا در شان دینی قبول نموده با و می  
باشید که او از جمله اخبار شام است که از منبر فرو داده و کج و همایون  
شما فرمود و در روضه الاحباب مستور است که این امر در روز و شب  
و هم رسو الاول واقع شد و صحابه کرام که همراه اسامه تعین شده بودند



آنروز را و دایع کرده بشکریه میرفتند و نه روز در قتل مرخص میماندند  
 میفرمود و حبس اسامه را روان کلبه القصره بنا بر وقوع خبر غدر حم  
 و بعضی آیات مثل آیه مبارکه که حق سبحانه و تعالی امیر المؤمنین <sup>علیه السلام</sup> را  
 فرمود و در اکثر احادیث مثل است منی بنبر که مارون من موسی الا انه  
 لا منی بک و روانه کردن حبس اسامه بدستوری که مذکور شد عقیده  
 مذهب امامیه برین است که بعد از رسیدن امیر المؤمنین بکلمه الحاقه  
 بعد از ششون سنه سی سال امام و غوث عظیم و قطب دایره نبی و  
 عالم براه و خلیفه الله و قائم مقام رسول الله بود که <sup>خلفای ثلاثه برسم</sup>  
 حکومت و اسم خلافت مشهور و معروف بود و ندانایان و الحقه مرتضی  
 بکمال اختلاف صدوری و حسود معیشت و منوعات و موصوف و ندانایان  
 مرتضی علی کمال و لنداد جسم مشکلات بفردان روانی و <sup>و نه</sup> میرفتند  
 و کبریات و مرات با مفرح الکر و بکاهی نوال علی الهک عمر سکینه و از جمله  
 این سالی است چهار سال و خنده ممنوع بود از تصرف در حکامی که  
 نمی بود و چنانچه نه روز صلی الله علیه و آله و سلم بعد از بیست و چهار سال ممنوع  
 از تصرف در حکام نبوت همچنان بنا بر وصیت خیر المرسلین بصردار <sup>زند</sup>

میفرمود بعد از آن پنج سال و خنده ماه بجهاد و تالش و قاسطن و تالش  
 معتمن بود و چنانچه در باب شجاعت مذکور شد و نیز گویند از روانه  
 که با سائید صحیحی با رسیدن چنان مستغنا و مشی و که امیر المؤمنین غیر از  
 کائنات هیچ احدی بعت نکردند و اگر توقف در محبت نمودن با کائنات  
 ملائکه که در کتب متداوله اهل سنن متواتر ایراد یافته نیز دال بر  
 معنی که خلاف حق امیر المؤمنین بود چه اگر نمی بود توقف نیز در  
 که حکام انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیر  
 از صفای و کبار مصون و بخود است چنانچه در روز قمرانه روضه لایق  
 می آید که جمعی از اهل سیر بر آنند که چون از مهم بیت فرغت حاشی  
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه از وجود مهاد و اینست از جمعی ساخته می رفت  
 بان مجلس طلعه امیر اجابت نمود در محل لایق و پشت از می طلب  
 خود پرسید قدوه اصحاب عزمین الحاد ب گفت منوایم چنانچه را  
 صحابه با بکر صحبت کردند تو هم صحبت کنی امیر گفت سخنی که شما برضای  
 حجت ساخته این صحبت کرده ام من بر شما حجت میگردانم و هست گویند  
 بشید کائنات اقر ب حکم و لایزال ارحام بعضهم اونی به بعضی و کلب الله

منحنی خلافت کیت عمر ابن الخطاب گفت ترا کند ابریم یا یحیی که می  
 فرمود اول سخن مرا جواب بگویند بعد از آن از من  
 جویند ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل  
 و قرب به سببه الانام مرا و از حکومت و خلافتی لیکن چون صحابه را تو  
 اجماع نموده اند مناسب است که تو نیز قدم در دایره وفاق درازی  
 امیر گفت ای ابو عبیده تو همین ایمنی بقول رسول مختار موهبتی که حق سبحا  
 تعالی بخاندان نبوت کرده در بند آن باشد که بجای دیگر نعل کند  
 مبط قرآن و وحی فرمود و امر و نهی و عدل و حق و علم و شرف عقل  
 علم ما یم بوسطه این امور خلافت را شایسته امارت را از هر  
 بن عبید نصاری گفت ای ابو الحسن داعیه که تو امر و رضا هر سکنی اگر  
 معلوم شدی هر آینه یکسری را با تو مضائقه مناعت نبودی و حلیه با تو  
 بیعت می نمودند و لیکن چون در خانه خود نشستی و در خطاط بر مردم  
 خلق در مظهر آن شد که از خلافت کناره سکنی اکنون جمعی از مسلمانان که  
 دیگر را برگزیده اند به پیشوایی از من می آید و خود را طرز دیگر می  
 امیر گفت ای شیر و امیداری که من جسد اطهر و قالب نفیس را

منحنی داد و بخیر و تکلیف و بی نموده و از دین و غیبت  
 حاصل ناکرده دم از طلب خلافت و حکومت زد می و با مردم  
 مناعت و خصومت شد می ابو بکر صدیق چون دید که کلمات امیر  
 جمله تحکم استوار است و هر یکی از آن مقابل صد هزار است از آن  
 رفیق و مدد را در آمده گفت ای ابو الحسن مرا کمان ای ابو بکر را  
 درین امر مضائقه نباشد و اگر رسیدیم در بیعت با من بخت  
 کرد هرگز از استیوائی نمیکردم اکنون که مردم با من اتفاق نموده  
 اگر تو نیز با ایشان باشی و بیعت با منی طعن مرا مطابق واقع  
 باشی و اگر حال تو قف کنی و خواهی درین امر مایل و تفکر ناهمی  
 جرحی بر تو نیست پس امیر المومنین از مجلس برخاسته و بجهت  
 درین اشیا ابو عبیدان نزد امیر المومنین فقه لغت رواست که فرمود  
 اهل قریش را شما غالب گشتند دست خود بکشان تا با تو بیعت کنند و بگویند  
 اگر خواهی مدینه را برای تو بپرداز و بیاید و سازم هرگز از  
 زجر گزیده گفت تو ازین سخن خرفته اراده کرده و میته دشمنی  
 و مسلمانان بوده الحمد لله که بیست و نه از ایشان نوشته و ساند



که با او بگردانند و امارت و حکومت میدادیم و به او امانی را  
بخشیدیم و بهمین روز وقت که حاجب مملکت است که به شرف است  
که امیر المومنین تا ما و امی که فاطمه زنده بود دست کرد و از  
ماشم جمعی از قریش مثل زبیر و طلحه و خالد بن سعید بن ابی بکر  
از انصار با امیر اتفاق نموده با او یک سوخت کردند و همه بر عهد  
تا زنده بود از روی محبت و محبت نمود و در روزی که  
که او از روی بکر است گرفتند و در نوبت خلیفه دویدند  
که چون عهد نامه خلافت سر مهر در میان آوردند اندک خلیفه  
رسول خدا شخصی ایجابی خود نصب کرده و این عهد نامه تمام  
هر کس از مومنان از خلیفه رستخواران و اظهار حال خود نماید  
بر بنیوالتش امیر المومنین آوردند از روی و دست بایست  
فرمود بایست لمن فیها و ان کان عمر یعنی بخت کردم مگر آن  
درین نامه است اگر چه عمر باشد و عهد نامه مذکور در شریعت عقاید  
عبارت مملکت است و اما عهد ابو بکر بنی فاطمه و ابو محمد بنی  
خارجانی است و عمر بن خطاب بن عدل فداست طنی به و را

۳۹۰ و ان تا بطلخه افراد است و در این عهد نامه عثمان بن عفان  
بود و رضی الله عنه علی بن ابی طالب که به شرف است  
و خطاب در حکام و بر این عهد نامه حسنا است و ان در اول  
قد شد و وجود کعب بنی فاطمه و در وقت طلب است و فداست  
الذی علیه السلام بکلفت و در روزی که است و خطای را  
گرفتند و فداست و در نوبت است و مومنین و مومنین  
که به بنی فاطمه است و بنی فاطمه و بنی فاطمه و بنی فاطمه  
عنان است و در روزی که است و در این عهد نامه و در روزی  
فرمود و بنی فاطمه است و بنی فاطمه و بنی فاطمه و بنی فاطمه  
هج احادیث است و بنی فاطمه و بنی فاطمه و بنی فاطمه و بنی فاطمه  
که سلسله عقد موافقت میان یاران خود است و بنی فاطمه و بنی فاطمه  
عقد بنی فاطمه است و بنی فاطمه و بنی فاطمه و بنی فاطمه و بنی فاطمه  
از من فضا مجلس گفتند و بعد از آن فرمود و بنی فاطمه و بنی فاطمه  
آنرا و در شان او فرمود و بنی فاطمه و بنی فاطمه و بنی فاطمه و بنی فاطمه  
از من فضا گفتند و ان شاء الله و بنی فاطمه و بنی فاطمه و بنی فاطمه و بنی فاطمه

است که انور و با و فرموده باشد است منی نموده بازون  
الا انه لا نبي بعدى جميع حضار از کبار و صفای کفشد نه کفشد  
شما مردی هست که این وحی و مبط امر و منی او بر سوره بر  
مومن و شایسته عالیشان کرد اندید باشد باین کلمه کافی بود  
الا انما و رجل من عترته غیر از من برتره حضار با جموع گفتند فی الزمان  
ایمانند اندید که سید شایسته و شفیع روز عترت بر مهاجر و انصار هر تعین  
برسم برای بجانب شمن فرستاد و ایشان را وصیت نصیاد و رعایت  
اگرش نمود و بر من هرگز کسی افکند اندید طایفه حاضرین با  
بلبی محبتی بوده که سفر مابین و کفر گفت آید علم علم  
و آفرین در علم من فرموده مومنان را اعلام کرد باین طریق  
مدینه العلم و علی بها و انما دار الحکمة و علی بها کفشد آری سید  
چنین است و کفر فرمود آید اندید که اصحاب رسول مکرر او را در  
مخاطره باعدا گذشته در سو که محاربه از کفار فرای خودند من  
در سبب موطن محبت از پند و برخلاف نمود و خویش را دقایق نفس  
چندین شبه ای در سو کرد و گفتند بلای علی همچنان است باز فرمود  
بسیار و در میان شما

اول مرتضی که قدم در دایره سلام در آورده و منتهی همه خشنود  
الکافه فرمود کدام سبب از این ضرب است بر رسول الله علیه و آله  
و سلم از روی حب و لب و جفا گفت مرتضی که این است  
و قدم مرتضی بود در راه قرب و قرابت با من و بغایت رنج  
محکم است درین حال عبد الرحمن گفت ای احسن همه این فضایل که  
چنین است که در تحت پنا آورده و وحی و محبت میا من امور او  
و شهادت و عترت او فرمودند لیکن اکنون اکثر مردم بعثمان است  
مستحق از این جانب با ایشان بود گفت مای و مقدم قدم و  
چنین است که شاه عترت و امامت و جلاله که شایسته است  
لبت و من و اب محبتی علم خود و علم منی تا اندید بنا بر رعایت از  
مسلمان و خویش خود و اندک مسلم و دشمن این امر را بر غیر خود زار که  
میدانم سلامت مسلمانان درین تنه و این است چه درین تنه  
بر خاصه منته بر سلام و بر مسلمانان و درین تنه که مردم طلب  
للاخوه المسلمون و این ابیات بدار از ان ابر کفر مار و کفر مار  
شاهوار که من اعتد وجهه مناسب این مقام گفته اند قد علم انما این

است که انور و با و فرموده باشد است منی نموده بازون  
الا انه لا نبي بعدى جميع حضار از کبار و صفای کفشد نه کفشد  
شما مردی هست که این وحی و مبط امر و منی او بر سوره بر  
مومن و شایسته عالیشان کرد اندید باشد باین کلمه کافی بود  
الا انما و رجل من عترته غیر از من برتره حضار با جموع گفتند فی الزمان  
ایمانند اندید که سید شایسته و شفیع روز عترت بر مهاجر و انصار هر تعین  
برسم برای بجانب شمن فرستاد و ایشان را وصیت نصیاد و رعایت  
اگرش نمود و بر من هرگز کسی افکند اندید طایفه حاضرین با  
بلبی محبتی بوده که سفر مابین و کفر گفت آید علم علم  
و آفرین در علم من فرموده مومنان را اعلام کرد باین طریق  
مدینه العلم و علی بها و انما دار الحکمة و علی بها کفشد آری سید  
چنین است و کفر فرمود آید اندید که اصحاب رسول مکرر او را در  
مخاطره باعدا گذشته در سو که محاربه از کفار فرای خودند من  
در سبب موطن محبت از پند و برخلاف نمود و خویش را دقایق نفس  
چندین شبه ای در سو کرد و گفتند بلای علی همچنان است باز فرمود  
بسیار و در میان شما



بنا سخن آخر هم بنیاد افروز او ره طالع نبی و هم مادی و  
 و ناصر الدین و منصور من نصر و اول الارض تعلم انما خیر ساکنانها  
 تشهد البطحا و المطر و البیت فی الترس و الارکان و السبله نادیه  
 رکن البیت و الحجر بیت اول انکه تحقیق میدانند برستی که برین  
 ایشان از روی نسب بنیم و بزرگ ایشانیم از روی بیان چون  
 نمایند بیت دوم انکه میدانند کرده نبی و جلال انکه ایشان جان را  
 او نبند که ناصر من منصور کسی که نصرت داد و بیت ایشان را  
 و زمین میدانند که بهترین ساکنان اویم خباثت بر بهترین بود  
 کواهی سید بد بطحا و مطر بیت چهارم انکه میدانند صاحب  
 دارکان معنی که اگر سوال کنند انکه یعنی کواهی و بدر این  
 بیت و حجر اگر قایل کوبید جناب و لایب پناه در قفسه معاویه باین  
 عمل فرمودند چه سلامت مسلمانان نیز درین واقعه در منزل ایشان بود  
 جواب گویم فرق بین السورین در غایت و غیبت چرا که غیبت  
 شایسته خلافت میدانست اما خود را احوال میدانست و بنا بر حصول  
 و مسلمانان از حق خود گذشت اما معاویه بر شایسته خلافت و سر او

و امارت خانه مسلمانان غلبه نیست که غیر از هر جمعی دیگر از میان صحابه  
 بخلافت احوال معاویه بودید با وجود شرف خود باقی صحابه اگر صاحب  
 معاویه و ادوی خلل و اختلال در سبب اتمام انقادی و الترام در این امر  
 نموده بودی با ضرر و زیان بجای اهل نفعی معقول شد و نفع الحیف علی الاسلام  
 علی الاسلام و المسلمین و در این کلام که درین قضیه فرمودیم که من جنبا  
 خاصه اشاره باین معنی شده و ایضا چون در این باب صحبت اهل  
 عقد از معاویه و انصار بر عیبت امیر اجتماع نموده بودند و حکایت شد  
 که فرموده که او بویع بختن فاقملوا اخر منما معنی و قتی که سبب  
 شود بدو علیه گفتند از این همه رو معاویه مستحق قتل و محاربه است  
 در خصوصت چون اهل حل بر خلافت عثمان مباحث نموده بودند  
 سلامت مسلمانان مخالفه فرموده و الحمد لله انک الحمد لله انک الحمد لله انک  
 بیان زمان خلافت که با اتفاق عام و خاص فریقین درین مجلس  
 از حجت سید المرسلین برست تو به تحقیق پذیرفته هم در روضه  
 مستطهر است که در باب سیر و تواریخ مهمم است و از روزه اند چون  
 قتل عثمان بن عفان رضی الله عنده بوقوع سب و جناب و لایب

وصایت نصیب امیر المومنین کرم الله وجهه در خانه خورشید پور  
 اختلاط با مردم من کل الوجوه بر سر و پای معصوم علای عهد و بیعت  
 و سده بنیه علویه آوردند تا مهمت بوی استحکام دهند آنرا و احاطت  
 و بروائی آنکه بعد از پنج روز و فتح عثمان مصریان با امانی مدینه  
 نزد مرتضی علی رفته التماس قبول منصب خلافت باید نمود پس اتفاق  
 بستان از استان ایشان عالیشان و بی شتابانه گفتند عالم را  
 منت از امام و بنو امی و خلیفه و مقتدرانی و نمیدانیم در روزگار  
 باین کار احق و اولائی در جواب فرمود مرا باین که منی منت  
 اتفاق میکند من با شما وفاق نمود و بیعت بکلیه ایشان این  
 بعض رسانیدند مرتضی اندر میان و آنکه کسی حیدر امیر آفتاب  
 و آنکه کسی بنیدها یعنی تو در میان احبابی اگر دایم زدن این  
 مقام یارای آن بود که معصومی خلافت و پادشاهی خاص و عام شود گفت  
 اگر چنانچه بکلیه من و غیر من درجه قبول نیاید تنع خلافت از خلف و اولاد  
 لاکل الناس بعضی منسل و امور مردم بجا نیست بر ایشان و بجا شود  
 المومنین در جواب لطایف صواب فرمود شمار این مرتبه است که مرتبه

که معصومی منصب تمام شود این کار تعلق دارد و در وقت اهل بدر که با  
 حل و عقد و احاطت بنی القدر اند و هر مرد در آنکه شیعیان خلاف است  
 قبول نمایند خلیفه او خواهد بود و این کلام صحیح چون امیر ابابکر  
 چون با امانت علی بن القدر همی البدر رسانیدند جمیع ایشان که در مدینه  
 بدر ای امیر المومنین آمد و استعدای بیعت نمودند چون بگویند  
 مهاجر و انصار بر بنی شایسته دیدار و خوشی بیرون آمد و بنی  
 مسجد بنویشد و بنی بنی رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر آمد و خطبه  
 بنی خواتین بر محمد و ثانی خداوند تعالی و درود بر محمد و ثانی  
 معنی استعدای و آله و سلم بعد از آن فرمودانی کرده مومنان را بیعت  
 با بنی من امیر است بشم همه گفتند آری و او ای شخص که بر جوش میاید  
 کرد و شکی و بنیر بن بنید ایستاد و حال آنکه دست او مثل عارضی شد  
 از زخمی که در حرب احد با و رسیده بود و امیر المومنین چون نظراً  
 نمود در خاطرش خطور کرد که این دست شایسته و شرافت و انقباض  
 بیعت است و ما وجود گفت بدش و بجهت لایتم بعد از آن زیر سبقت  
 پس اعیان جرو انصار و سایر مردم بشرف بیعت شرف شدند





سجده طاعت نماید بعد از تسبیح و تحمیل نام از آن حاکم خبر دهد

نماز کند و کند جناب غلاف آب از رویه عثمان بن عفان

که بود او و در جواب گفت دومرد و سر او را ببرد و محمد بن ابی بکر

بود و آن دو مرد بر او اقبال آوردند بدین شهر رسانیدند

ایشان و پدر امیرالمومنین کرم الله وجهه محمد بن ابی بکر

علیه السلام گفت و الله سخطه از من و او بوقت آنکه رسانید که الله

عثمان در آمد و وقت قتل وی و ششم چون پدرم را یاد کرد و چون

الخارج او سار شده است از قتلش باز شد و حال او را

و ایام و سوزندند که نمیشد به و دیگر ایام را یاد نمود و چون

دید در جمع بختان تعدد بنمود و بنیاد بعضی از بنی و بنی و بنی و بنی

که چون این سخن امیرالمومنین را شنیدند از امر خلافت حکومت مایه

تعلق جنبت اهل بدو و از بنی امیه ایشان رسانیدند طلحه و زبیر و جابر

از جوده مهاجران و بنی امیه از بنی امیه از بنی امیه از بنی امیه

را از امام حلیه جابر بن عبد الله و بیج احدی از یو باین نام نیست از بنی امیه

ایشان فرمود و لا حاجه لی فی امرکم فمن خیر من خیر بنی امیه از بنی امیه

بالت و کبار بنی امیه بود و این سخن او را از رویه بنی امیه

خلافت بر پدر ابی بکر و در بنی امیه است و در بنی امیه

از بنی امیه و مقدم طلحه و زبیر و جابر و بنی امیه

سجده طاعت یعنی بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه

بگذارد بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه

چه وزارت مرا بدارد بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه

نمود چون سابعه از بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه

بنی امیه که من را بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه

خواهد شد و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه

نمود و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه

نام و در جام بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه

حدیث بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه

خفیه بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه

طلحه و زبیر و جابر و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه

و اهل مدینه از او و شرف بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه









گفت چون خداوند تعالی ترا بر است بر خود می معطی  
 آله و سلم را می گردانیده و ما را بر دست ساقی تو رسانیده  
 لابد و غیر درست که جوادی و سلسله تو مقدم رسانیم از خدمت  
 فراموشی آنچه بخاطر ما میرسد بوقت آنها رسانم از بر زمین آوردن  
 سخن گفتن را و معیبه گفتن من از بعضی مردم در امر خلاف تو  
 فهمیدیم باید که علای غنا را بر اعمال که دارند سال معمر و روزی بماند  
 خدایت را خلاف استقلال گردان و مکتوب به وید بنویس و جلال ملک  
 خواجه سالقا بود و سایر ستم را بانه بروی  
 شرف او و زین و دست ساز و دست ساز و دست ساز  
 بهر سلاطین ای دو عمر و عام ایستونست بهر ستم و ستم  
 با و بنویس مثل بزرگ و شرف و تقدیم او بر اکفا و او ان بخش  
 نام و ناموس و نوابت مکار و با زست و طالب حکومت و نواب  
 من از خلاف این ستم بهم امیر المومنین فرمود این از من هرگز  
 که مغایر و عمر و عام و سایر اعمال اعتبار یک ساعت بلکه لحظه حکایت  
 و ایالت بخور کنم که موبست من تبار و ستم و جهار ایمان

نمی سازم از که شستن و محال این بر او نیست بایست که  
 با و آنچه رسید و دید آنچه با منی و دید آنچه با منی  
 بر سلمان سلطانم و مالکست تحت القصد بهر که روز و روز  
 آمد و گفت یا امیر المومنین و بر روز بخنی یا بدین بوقت آنها  
 رسانیده بودم و این ستم و ستم را از من و از من و از من  
 است که از این از مقام جلوت و از مقام جلوت و از مقام جلوت  
 و او را از این است خود را بر ما نیست معارضه ستم را از  
 رفت به من از که بر روی و با که چو ستم است خفا و ستم

عبد المعبود عباس از سرخ و ستم خود و مغویه عازمت امیر خود  
 در روز با مغیره عازمت شد چون مجلس میرز و در بعد از ستم  
 و سلام بر ستم که مغیره و ستم را می چه آمده بود میر المومنین از ستم  
 فرمود در بر مرا ستم خود و امر و زلفان است و سخن اول  
 او را بیان نمود این عباس گفت سخن اول ستم و ستم  
 سخن ستم و ستم امیر المومنین از ستم و ستم و ستم  
 و ستم من در ستم است که ستم و ستم اما نظر اصلی من بر ستم

رعایت نیمی از وزن نه دینست و نیمه از مواضع وزن و وزن است.

صدیق میرزا دولت بن خواجہ از دریا کدو و روغن انار و زرد

ابن عباس (ره)، در علماء و مجتهدات، با توشه دست نایم انجمن

بہر جواب اگر در بعضی از خلافات قول تو عمل کنیم و در بعضی از

من سوی ابن عباس گفت: "بُصیر" کار فرمان برداری تو بر من است.

ترتیب مؤلف گوید و تعالیٰ کہ : بعد از یافتن امیرالمومنین (ع)

منوچهر به عید از جنس کرم است و زهر است و آتش و انفجار بود و در

نصائح و خوارق و علم و قدرت عالم خود را بشناسید

باسمای دین بود و در ماسیحی عفت مستوریت و حکمت در کمال

سلف مرقومست چون مشایخ ائمه و رزمندگان و

زمانہ خزانہ - صدر معونے مرزا کا راجہ بدھو دت سنگھ

ماں ملک کی سب سے زیادہ عزیز اور محترم شخص ہے۔

اشتبات

100

بر روی جعبه ای از این باب نیز در کتابی

طبیعت و صفای هر دو با هم است که نسبت سینه از مرد و تعالی مقتضی و لکن مجدی

*Journal of Management Studies*, 19(6), 701-718.

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

فمنه الله بعد ما جئنا الى ابنا وبنينا منه كل من اراد ان ينجى وياخذ

تقدم بنای و فواید حاصلت بر او: دست برین مژده است

و سبکی ابواب طاعت و رکنه : الوجب بر روی روزگار خود

بہارِ عموم و بلایا نازِ عام محضیٰ میں غریب اور مرغانِ شہ درانہ

درخت نادر از ارم و تحت این صنایع بهوشه گزرا را میزنند

ان مسئلہ انسانی ہے اور اس کا حل بھی انسانی ہے۔

الموت في الجاهلية

روسی بر روی جوار اس

و ان حرمه را در خانه خود نگاه داشت و چون در راه بود

ولسانه قمان عالم الا انه انضبط له روبرو روبرو

و اما در این عالم با آنکه همه از سر و پای روی می خوردند و می

[illegible]

در ایامی که هر روز او را می‌دیدم و هر روز در کنار او می‌نشستم.

باز خون دل و زرد و سبز است در سینه و جگر

از دست غم نبسته و آن تا مدت

مجلس شورای اسلامی

\_\_\_\_\_





در بعضی از بجزت خاتم الانبیاء و داد و بد این جهت گویند که  
 اقبال از روی عزت بکفایت اندازد و اهل اسلام از آن بزم  
 شجره جردم با هم نشستند قمر زان الم حیات پاک نزد رحمت  
 در چشم افلاک و فرشتی ز سوز درون پر بسوخت عطار  
 و فریبخت مستحفظان چهار و سحران آثار اگر چه اتفاق دارند که  
 شهادت شاه و لایب بر دست عبد الرحمان ملجم المرادی بوقوع  
 اما در کیفیت حال آن بعضی تفاوت است و چگونه در میان اشیاع  
 اختلاف بسیار هست روایتی آنکه این ملجم در اهل ارمصر بود و در وقت  
 خروج مصریان جهت قتل عثمان رضی الله عنه با ایشان همراهی نمودند  
 بگونه ای که در طارست حضرت ولایت منقبت بر می برد و آنکه ملجم  
 و بقیه نهروان شاه مردان ملجمه این الی بکرب نوشت که خدایا او را بپوش  
 روانه ساز محمد رضی الله عنه بموجب فرموده است نغز از شمعان بگویند  
 داشت یکی از آنجی این ملجم بود چون نظر امیر المومنین حمید بر آن بعضی  
 افتاد و فرموده شد و اخبار الملک الموت فان الموت لا یقا  
 ولا یخرج من الموت اذا اجل هو ان یکا یعنی میان سخت بر بند از

۲۰۰  
 مرک که مرگ بمثل قات خود کش کرد و جرع مکن از مرک جوی  
 تو فرو آید در رودخانه شهد مسطور است که امیر المومنین رضوان الله  
 علیه در وقت خروج نهروان رسولان با طرف میدان دستار و پر  
 از بمن و کسم بنامش از شجره ملجم و اهل ایشان بود و هر یک از  
 و در نفر تحفه گذرانیده قبول فرمود مگر تحفه این ملجم که شمشیری بود  
 قتیلی آن بعضی از آنجه ملکن شده گفت با امیر المومنین حیات  
 دفعای من هدیه است و این شمشیر مرا که در میان عرب مثل ندارد  
 فرمود این تیغ را چگونه بستانم سال آنکه مراد تو از من بدین شمشیر  
 خواهد شد آن ملعون از شنیدن این خبر دست از اطهار جرع کرد  
 بر زمین افتاد و گفت با امیر المومنین هیهات هیهات هرگز نباید  
 صورت در خیال من گذرد و این فکر می آن خاطر من خطور کند من  
 ملازم است این آسمان دال از وطن بروشته ام و نقش مهر محبت  
 بر صفی خورشید گشاید امیر گفت این هیهات بود و و صورت خودانی  
 عنترت جاده وفاق با دینه نفاق خواهی اگر خیت و خاک هر دو  
 و تفاوت بر غرق دولت خواهی بخت این مهر در رسم و الهیات

نوشت هر چند عهد شرط کنی از شکنی این ملجم گفت ای امیرالمومنین  
اینک من در پیش تو ایستاده ام بقومای تا دستهای مرا قطع کنی اگر  
این امر از من واقع خواهد شد مرا قصاص سانی مهر فرمود جوان  
تو فعلی صادر شد که مستحق عقوبت باشی چگونه ترا قصاص کنیم ای خیر  
صادق مرا ازین کار خبر داده و میدانم که قول او معتبر است و بدین  
اکله این ملجم در سلک خوارج نظام دشت اندازد که فرار یافت و در میان  
امیرالمومنین گرم آمد و وجهه ماند تا وقتی که مهم قوم او فیصل پذیرفت  
بعضی از روایات آمده که چون مرتضی علی گرم شد و وجهه از نزدان  
بجانب کوفه روان شد این ملجم حضرت طلحه که پیشتر بآن بلده شتاب  
و فرود فتح و فیروزی بمردم رساند از موقف قامت اجازت نماند  
چون بگونه در آمد کرد و محلات مکتب و از ابله خبر طغیان یافت  
آشنا پیشتر رجبله نظامه نام که دختر ائمه جمعی بود افتاد و از ابجا که نسبت  
و آن ملعون بجانب کوفه میسر کرد زره کاندز همه ارض و سمات  
جنس خود را همچو گاه و گهریات شیفته حسن و جمال او شده گفت  
ای آرام جان و من دلم تا توان از کدام قبیله جواب داد که از ارباب

۲۰۱  
تیم و آن قبیله نام نه در جمعی جمع گیر از ایشان در نزدان گشته  
شده بودند این ملجم پرسید میو یا شوبه در نزدی گفت میو یا  
الله و این ملجم و را خواهری بود و قطعاً گفت مهر من نیست و  
به خبرت هزار دینار و یک کی معنه و سر علی بن ابی طالب کرم  
و وجهه این ملجم گفت زر و کنیز و قبول کرد و ما قتل حیدر کرد  
نجات دشوار است و یک ای نظامه که قادر می تواند شد کشتن  
آن شهوار شرق و غرب شکند و سرش بی غوب کشد  
ذوالفقار از غلاف زهره بخت قتل از زیر بر کوفه قاتل قتل گفت  
من مال و نسک تو بخشم اما از سر قتل نه شسته و برادر و پدر  
از آن نکرده و چون شعله شوت در کانون سینه بر نیت او انداخته  
بود و در من صبرش شرار برق غفلت سوخته گفت الله سخن هرگز  
و آنچه فرمود بود اینک ترا و پدر آید ای نظامه بدین غر  
ایستادم و کمر بر قتل امیرالمومنین اگر یک ضربتی که بر دوزم زانمی شوی  
و چون این مهم گفت گفتم و از غایت شجاعت بوجبی که مذکور خوا  
شد و تحفرت بر چه شهادت رسید را هم حروف که این را





بحره را نیز با خود متفق گردانیده و آزار بر قتل امیرداد و او را بقتل  
 پیوسته در آن اوان که زمان شهادت شاه ولایت بنایه در ملک  
 رسید چندین کت بکتابه و صریح ازین معنی اخبار نموده بلکه پیش از آن  
 اکثر اوقات نیز هرگاه تعویبی میشد اظهار این واقعه میفرمود و بخواه  
 در باب علم مطبوعات و قتی که معاویه خواست معلوم کند که امیر  
 پیش از مرگ او بفرودس علی خواهد خرامید یا او پیشتر بمقبره خود خواهد  
 رسید سه نوبت از آن جهت بنهار مرگ خود بکوفه فرستاد امیرالمؤمنین  
 کرم الله وجهه بر مکر و فریب او مطلع شده فرمود معاویه بغیر از آنجا که  
 بخون زمین نه میبرد و در روضه الصفا مطبوعات که در سفر این چشم  
 منقود است و او بخدمت امیرالمؤمنین آمده است بقیع کرد امیرالمؤمنین  
 بنده دلگشته فرمود اریه حیاتک و تربی قتل من حیات بنو ام  
 و توفیق من: نقل که در ماه رمضان سنه اربعین روزی امیرالمؤمنین  
 کرم الله وجهه بمسکوفه بنصایح خلافتی اشتغال میفرمود بسوی امام حسن  
 کرد گفت ای نور دیده من ازین ماه چند روز گذشته گفت بنده روز  
 پس تو بسوی امام حسن کرده فرمود ای سرور سینه من از ماه چند روز

باقی ماند: بگفت بنده روزی است بحاجت من برده فرمود که در پیش  
 بدخت ترین مردم طبع مرا از خون خضاب کند و منی چند الحام بیان  
 بر زبان گذرانیده معنون آنکه قتل من میخواهد نامردی از قبایله مراد و کن  
 بوی بگوید میخواهم چون امیرالمؤمنین کرم الله وجهه از سینه فرود آید  
 بجم با خضاب تمام آمده و بگفت امیرالمؤمنین بنایه ملکیم بحضرت  
 العالمین از آنچه کن گمان میبری و از تو در میخواهم که اشاره فرما  
 تا مرا بکشند و دستهای مرا بربندد و مرا فرمود پیش از قتل فضا بنی باشد لکن  
 محض صادق مرا خبر کرد که کشته تو از قبایله مراد باشد این را بجم  
 در مقام تبعاز و استنسی بنی و بگفت بخدا سوگند میدهم است  
 بگو که در ایام طفولیت یوانه یهودیه ترامی گفت ای بدبخت تو بتر  
 از عاقبتی که صالحی گفت علی الکاء ساکت شد روی از وی اگر او  
 بصحت پیوسته که در ماه مذکور شبی رخاانه امام حسن و شبی رخاانه  
 امام حسن علیهما السلام فطاری نمود و زیاده از سه نغمه تناول نمود  
 و میگفت شبی چند مهمان شام و زرتی رجه مستعفی از امام موسی  
 امیرالمؤمنین مرویست که در آن سحر که شهادت امیرمقدربودام



را گفت ای دختر من چنان می بینم که این صحبت روح پروردگار  
 ما محراب منقش کرد و طایر نفس نفس نفس قالب شکسته براففت  
 مستطابان مایه اعلی بودند ام کلثوم قطرات اشک از سحاب دیده و در  
 گفت ای پدر من این چه خبر خفت از است و این چه حکایت بر شد  
 شربت این نه قصه است که بگوشت هوش تو ان نشود و نه غصه که از  
 بکبات آن این توان بود از غرق تلخ مکیونی سخن هر چه خواتی  
 کن و لیکن این مکن امیر گفت ای فرزند از چند دوش سید کایا  
 علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات را در عالم رؤیا مشاهده کردم  
 بدست مبارک خود عیار از روی من افتاد و بگفت یا اخی بجا  
 من بیا که آنچه بر تو واجب داد انودی روانی امیر خود را  
 با ما حسن بنیان فرمود و امام متاثر گشته شروع در گریه و زاری  
 نمود در روضه الشهدا سطر است که در آن شب حضرت لایب التما  
 اصلا خواب فرمود و تا سحر طاعت مشغول بود و ساعت بیاعت  
 صباح سر آمده در آسمان مکرر سنی و کفنی صدق رسول الله  
 فرمودی چه باز میاید مبارک گشته مرا از شنیدن این سخن

سوال میکرد راسته وقت آن آمد که مسجد رود انگاه کجای خود  
 کرده و بنیان هایون بسته بخون این صحبت که از هم از بخت  
 تکلم نمود و لطف بعد ازین تا بقیامت سیر و در تو که شد از خاک  
 دیده مانورانی هر کسی شاد و بعد من بدل مخرون عیدم اندم که  
 به تنوع تو شوم قربانه چون از خانه بیرون آمد بمیان سر آمد  
 چند بطی انجام بود و در روی مبارکش انگ کردند و بقوی بنشاند  
 یکی از خادمان چوبه بران مرغان زد و فرمود دست از اینها باز دار  
 که ناله کنندگان اند بر من پس مسجد شافت بر سبل معهود بانگ  
 گفت این طبع و شیب و وردان در آن شب و قطامه شرب حرم  
 بودند و چون آواز از آن بگوشت منعونه رسید آن طاعتین از  
 خواب را بکنجه گفت انک علی با یک نماز میگوید بر خیزید و هم او گفت  
 کنید آن سه مرتبه مسجد رسیده و نور بر در سجده نشسته و این طاعت  
 در آمد چون امیر المومنین کرم الله وجهه از ایوان خارج  
 شده قدم در مسجد نهاد شب یعنی شمیری اندخت اما بر طایق سجده  
 آمد و روان ملعون هم تنگی حواله کرد و بر دیوار خورد و ملعون هم

بر فرق اهل یونان میرز زده گفت الحکیمه الله لا اله الا الله صاحب کونین  
 ای که این طعم صبر کرد تا امیر احرار است سجد اول بجای آورد و چون  
 از سجده برداشت آن شقی شمشیر فرو آورد با تعلق و رخا آن  
 تیغ بر فرق اهل یونان بر همان موضع آمد که روزی خنجر و عرو  
 عبد و زخم زده بود تا مغز سر و شکرش گشت امیر المومنین کرم الله  
 گفت قوت بر لب لکعبه سو کند سپرد و کار کعبه مظلوم نشد و اما  
 حن را فرمود که شرایط امامت را بجا آورده با مردم نماز گذارد  
 و در مستقصی نیکو است که بعد از آن حادثه عظیم در میان خانه رفت  
 و شخصی از حالش و قوف یافته او را بدو زخم فرستاد و شب تا صبح  
 بیرون برد و چون مردم جمع آمده از امیر پرسیدند که ضارب  
 زخم کیست فرمود خدای تعالی او را آگاه هرگز نماند و بایست که  
 اشاره کرد که همین ساعت از در آید و این طعم در آن صباح  
 غن آلود بدست گرفته زرگوهای کوفه میدوید و مردی از بنی عدس  
 پیش آمده گفت تو کیستی گفت عبد الرحمان ابن طحطیف ای لعین امیر  
 علی کرم الله وجهه را زخم زده باشی خواست انگار کند خدای تعالی

۳۰۰  
 بر زبانش راند که آری شمشیر باید بر آورده مردم را خنجر کرد تا  
 اورا زخمه پیش امیر المومنین بردند و بر وی چینی که در روضه نشاند  
 مسطور است این طعم بعد از آنکه آنحضرت را زخم زد امیری ابن عم خود  
 رفت و سلاح از تن باز کرد و درین حال صاحب سر او آمده او را  
 شوش زد و گفت مارقا امیر تومی ان لعین بجای ما نیکم گفت  
 شخصی کربان اورا زخمه بنظر امیر المومنین کرم الله وجهه رسانید  
 چشم آنحضرت بروی افتاد گفت یا اخی المراد مگر من بد امیر تومی  
 شمارا گفت معاذ الله یا امیر المومنین فرمود ترا چه باین داشت  
 که فرزندان مرا ایتم ساختی و زخم در تن مرا انداختی نه من مانو  
 نیکو نگردد بودم گفت بل ما واقع شد آنچه واقع شد و کان امیر  
 قدر مقدور انگاه فرمود این بد بخت را بزند ان برید و کل  
 شرباب و بازدارد مگر من زنده بمانم بمقتضی رای خود با و کل  
 و اگر حلت کنم پیش از کفیر شمشیر بروی فرستد که او را از یاد  
 بکن خم زده انگاه امیر المومنین را بکلمی سجده بخانه بردند و اولاً  
 و مجاد و نبات مکوات و زوجات مطهرات چون آنحضرت را بکن



حالت مشاهده کردند فریاد و زاری و ناله و سحراری با و جگر فلک  
ز لنگاری رسانیدند و حبیب گنجینه بدست اضطراب چاک ده مال این  
مغال و روزبان گردانیدند شعله آتش بجان تو جان میو  
در فرات تو دل پر و جوان میوز این چه در دست کرو خون جگر  
این چه سوز است کرو کون و مکان میوز و وصف آن حضرت است  
باعت است ترا دید میگرفت و الم آن زخم لحظه لحظه صفت نص  
می پذیرفت چون زمان حلت نزدیک رسید امام بن را نصاح  
سودمند بتقدیم رسانید و درباره ایشان دعوت اجابت ایات  
همایون گذرانید و تکرار کلمه طیبه توحید مویست می نمود تا مرغ روح  
بعالم بالا پرواز نموده از در قنار بر وجه بقا شتافت و از عقده  
مومن امام حسن مروست که بعد از حلت شاه ولایت منتهی شریف  
میگفت از بن خانه بیرون روید و این ولی خدا و وصی صظمی  
بجا و اگر از بن چون از خانه بیرون رفتیم آوازی بگوشتن است که محمد  
در گذشت و وصی او علی مرتضی شهبه گشت بعد از بن محافظت دین و کائنات  
است خیر الانبیا که تواند کرد و دیگری گفت هر که میراث ایشان و زرت

ایشان کنید چون آواز تسکین یافت بخانه در آمد مظهر المومنین در شسته  
در کفن سجده یافتیم و روایت دیگر آنکه در وقت ارتحال صیبت  
که چون من از بن عالم نقل نمایم از راه خانه لوحی بدیده آمد مرا به  
نوا بایده و غل نهید و از دست نه خانه کفن و خطوط طاهر شود و مرا  
تنگین کرده در تابوت نهید و تابوت او در میان خانه وضع نمود  
فرزندان مرا بخوانند تا و داع پر و خو گفتند و یکبار حسن  
نماز کند اردو یکبار حسین چون پیش تابوت من از زمین برخیزد شما  
پس تابوت بردارید و هر جا که سر تابوت بر زمین آید مرا اینجا  
مکذارید و حفره کنید و از اینجا تابوتی از ساج بدید آید مرا در آن  
مکان دفن نماید و کف کوبید بر فصل الخطاب چنین مسطور است که  
الایمین کا فور می که از بدن مبارک سید المرسلین بایمانده با خود  
دشت و در وقت حلت فرمود از ابر بدن من بالند و در روضه  
الشریف و حبیب السیر و کشف الغم مسطور است که جبرئیل علیه السلام  
مشغال کا فور از پشت آورده بود و سرور مشغال از برای خود  
نماز دشت و جمل مشغالی بیده النسا و علی مرتضی رحمت کرده و

که حکام ارکال بر بدن خود خواهند مالیه المقصود اولاً عظام  
موجب فرموده عمل نموده اند و ان شب در نجف اشرف بهین موضع  
که حالا مطاف طواف خلائق اطراف الکاف عالم است حیدر  
مدفون گردانیدند و بموجب محبت موضع قبر را با زمین هموار  
که اعدای ابرار اطلاع نیابند و تا زمان مارون الرش بنی عباس  
اهل بیت بحکس اقف نبود و بسبب بردن مردم بدان مرقد عظم  
ساده شد و خست آسان شد که روزی مارون در آن سرزمین  
سکند و آهوی چند از پیم جان بوضع که مدفن امیر المومنین کرم  
وجه بود پناه بردند هر چند جانورهای شکاری بر آنها سر دادند  
بدان جانب رو بیاوردند و مارون از مشاهده این صحنه  
از حصار استفسار سران معنی نمود بعد از تقدیم مرسم تقشیر  
از پیران با چندین رسیده که جسد مطهر امیر المومنین حیدر  
مدفون است لا جرم مارون ترک شکار را بجا کرده لوازم  
مزارع انبیا و انوار بجا آوردند و در زمره الرافضی حیدر  
که حق سبحانی و تعالی بوج علیه السلام وحی کرد که گشتی تابان و نوحی

ساخت از الواحی که امیر بود چون سلوح باقی ماند نوح  
خداوند آنچه کنیم این سلوح را وحی آمد که ای نوح علی نام  
مراد را آفران مان موجود خواهد شد ازین سلوح را انخلان  
حفره کنده در وی نه و بدرستی که منی در میکنم ملائکه را از ربار  
این قبر پس بکیم و محبت در همین موضع که حالا نجف شهر است بهما  
قاعده که فرموده بود دفن گردند و سر قبر مبارک را بر مسطور  
و در فتوحات القدر از حیدر بن عمر روایت که گفت در اهدم  
المومنین در مرض موت پرسیدم از جراحت او فرمود ای باب  
نجد قسم که من این ساعت مفارقت میکنم از شما درین انا اواز  
گویی ام کلثوم بکوشش امیر را بگفت ای خیر نجد قسم که گوی  
پیر تو می بیند راوی گوید من کفتم جیمینی یا امیر المومنین که می نام  
فرشتهای آسمان و پیغمبران را که بعضی از عقب بعضی آیداده اند  
رسمت شهادت میدهند و من برادر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم  
نشسته نزد من و میفرماید اقدم فان الامم خیر لک مانت  
غیه یعنی قدم نه براه آفت بدرستی که پیش تو بهتر است از آنچه تو



درو می نفست که پس از نهال میرالمومنین کرم الله وجهه امام علی  
 این بیچ را طلبد که گفت تو می که امیر المومنین رکنه گفت امام  
 بهام که یزید بشیر روی زرد و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله  
 عنهما میل در چشمش شد و بروانی دست بازش قطع کردند و زبانش  
 بریدند و گروهی از شیعه جد آن شوم را در بویا محبده  
 مولف گوید اگر چه در حبس است و روضه الشهداء این منقول است  
 میچ را بر قتل قطعه باعث شد لکن قدوه المحققین حکایت  
 تخصیص نموده که بوجب گفته معادیه این بیچ امیر المومنین را  
 شهادت رسانید خواجه این مضمون را در حدیقه الحقائق منظم  
 ساخته پس بچشم آن سگ بدین آن سر او را لغت و نون  
 بر زکی گشت عاشق این شوم ان بکونار زبانه بوم  
 مرد مغرور گشت عاشق او کفر شد در میان عاقبت او  
 بود آن زن را ای بویا نسیم و مالید او خوب و جوان  
 گشت زنی سر معادیه آگاه مرد گشت جمله کار نهاد  
 گفت کار تو با کمال شود و بکمی زن ترا حلال شود

کرد تو در کار خویش نهی و بی  
 کرد تو فارغ کنی و لم زین کار  
 زن را با بهر از نیت و جا  
 است مرکب هم ترا پس از آن  
 مرد را در زهد عشق زنی  
 و بچنان اصل و جهل منبلی  
 و بچنان خاک را و بقدار  
 این خبر جمله با علی گفتند  
 کنی بد حال را بکیر و کیش  
 گفت و بیک بغل قاتل خوش  
 آن چنان بی حفاظی از بهر چه  
 میر حیدر سحر زجر نماز  
 مرد در حققت و بد گفت میز  
 سینه از خواب گشت جوان  
 آن سرافراز مرد در و ج نول  
 است کاین حربه حوس علی  
 بغیر از سحر زدن مقدار  
 ز شانه خد است کواه  
 زنی در جوار من آسان  
 اند را کند در جهان محنی  
 خیره بگرد قبل چون علی  
 رفت در کوفه از دلی انکار  
 و بچنان فتنه هیچ نهفتند  
 و او شان بر رخ آب مرورش  
 کس نکرد است سعی از وی پیش  
 شب آینه رفت در مسجد  
 رفت و دریافت خصله الفواز  
 گاه روز است بر زار زنی زده  
 مریه گشت از دلی کار  
 چو بکند اندر نماز شد شغول

رفت و زخمی سبک نشد  
که بدان زخمی مگر نشد  
خلفی از هر طرف فرسید  
پرده مرد بکش برید  
مگر فشد مرد و ران و الحال  
کرد از و میر چشم خورده  
که بفرمود مر ترا این کا  
کرد بلفظ خواستن اقرار  
که مرا این معصا و فرمود  
کار کردم کنون نذار و سود  
مشکله کردند مرد و پس از آن  
رفت و او سوی جهنم جان  
و آنکه فرمودش و نامه بر  
این چه هست بار الهی خود چیست  
و نیز حکیم ثناء علیه الرحمه در کتاب  
امیر المومنین حسن رضوان الله علیه را نظم کرده که ما شنیدیم که  
و تا که معاویه جعده بنت شعث که زوجه امام حسن بود  
داد و چنانکه بکبر مبارکش صد و نهضاد و چنانچه شده اند  
دین برآمد مولف بنا بر حسب اخصاص چندین از آن  
مردم می نماید تا دفع شده ارباب شک باشد حق کوم  
من از که اندیشم آنچه کوم تعین شده بنیم جعده بنت شعث  
آن بدزن که در او از هر ضرب نفس صد و نهضاد و چنانچه

جگر بدر آمد از این لبش  
بر زمین زن سبوی در کج  
که فرستاده مرد و ابر کوی  
بذر و کو هر که نیستی کوی  
که پذیرفت از و درم ماکو  
لو لوی چند و عقد مروا  
که زمر اسهای بنه رسید  
کین مکو عقد مر ترا دادم  
مبوغ شدیم و درم تادم  
خویش را تو نیکانم کن  
به میر مر ترا دهم بزنا  
مرد و دختر می و جان تمنا  
رفت و با خود بر دیدن کا  
چه بر در جهان ز خود کا  
آنکه دانی بهین معاویه  
صد هزار نشد من بار خدا  
جان ابد او اندر من غم و حسرت  
باد بر جان خضم و لعنت  
و نیز عقیق نامی علی بن الرضی جامی در شواهد النبوت مرقوم نموده که  
مشهور است که زوجه امام حسن بن محمد و معاویه امام را در  
و در دفتر سیوم روضه الشفا بطور است که چون معاویه را  
بر آن قرار گرفت که زید را و الی عهد کرد اند و مشایر و معاویه  
به معیت او خواند تحقیق شد است که از قبیله و وجود میر المومنین



حسن تمشی نخواهد شد در فکر دفع امام شهاب روز آورد و در تدریج  
اندیشیده مروان بن الحکم را که طریقه رسول خدا و شیعیان بود  
فرستاد و سندی را بر او و محبوب او کرد و اندک گفت این سندی  
را بچند عیبت شعث رسان و با او بگو که اگر تو بعد از ما شربت  
وجود امام حسن علیه السلام را با این سندی بیا سازی او بجا آید  
انتقال کند معاویه بنجاه هزار درم بود و او را ترا در سگ از داج  
پسید که مروان بنو موده او بدیده رفته جعده را بنویشت تا چون  
مذکوره عمل نمود چون زهر را با ندام و اعضای مبارک امام سر کرد  
شاهد رجش بنو ادب خیابان خراسان و چون این واقعه مایه روی  
نمود معاویه بنجاه هزار درم جعده فرستاد و با خود دیده خود را  
گفت ای فرزند و پسند حکم اللہیم از او عده و فامی باید که شعث  
را در قید نکاح آوری زیرا که جعده با فرزند رسول خدا صلی  
علیه و آله وسلم و فاکر از روی چه خبر و بگوئی توقع تو اندک است  
مصلحت مصاحبت وی و صاحب حبیب التبریز مجله او از تاریخ  
عاطف ابرو و در میان برابر از زرخیزی و کامل انفسه نقل میکند

در شهر رسته تا و همین چون معاویه ابویحییان جبهه بخت بدست  
رفت و حسین بن علی المرتضی کرم الله وجهه و عیبه بن عمر بن الحکم  
بن ابی بکر و عیبه بن عمر بن زبیر رضی الله عنهم را بر بنای عاصیه  
رضی الله عنها زبان ملامت و اعتراض بروی کشد پس معاویه در  
خوشی می کند سرانجام شاکستید و کرسی بنویسی بر سران  
صدقه را جبهه صیافت طلب نمود و بر آن کرسی نشاند و ام المومنین  
در چاه افتاد و معاویه به سر چاه را از آبک مضبوط کرده از مریه  
خیابان حکیم نامی نزارش و فقهه بنی خنجر رسید به عاقبت بهم  
آن باغی شد شهید و شش آن طاعنی اما که با جفت مصطفی ز غمیان  
کشد مرد را تو مرد خجسته آن مولف بنا بر وقوع مقدمات مسطور  
آورد و آه ام المومنین رضی الله عنها معاویه رسید به محلی که بر  
وی معین بود و خیابان در آواخرا غم گون رضی الله عنه سکون  
که مشی معاویه تقصیری حاجت و در اینجا جای بود بد آن جاده  
نجا راب بر رویش نزد و مویهای او بر پوست و از علت الهی  
و بخت خراب رنجور شد خیابان هزار حسیه بخوابگاه خود آمد بهوش

اماند دیگر روز مرغال خبر یافته فوج  
 دعا کرده میرفتند و چون آنها ماند دل تنگ شده بگریستند  
 در آمده او را گفتند چه امیگرانی گفت برای آنکه بسیار کارهای  
 بود که بر آن قادر بودم و از شومی نفس معذور نکردم بر احوال  
 مال خود میگیرم و حسرت منخورم و دیگر آنکه این علت بر عضوی از اعضا  
 من ظاهر شده که پوسته کشاده باید داشت و این بلا بر من است  
 این مطالب است که از و دیده و دست به تعبیر و ظلم گرفته و  
 عدی و بر اصحاب او کشته تا برین بلا بر من حسی نباشد زایل  
 و مرعوبیت عاجل ملائکه کرد من اینها را از من نوردید  
 یزید می بینم اگر نه دوستی او بودی من بر او دست میزدم اما دوستی  
 یزید مرا بدین حرکات و محاسن است و است لاجرم امروز دشمن من  
 و دوست بگریست و آن علت بر مستولی گشته بود و خواست  
 بر نیال و شوریده میدید و از آن هر خطه میرسید و هدایا  
 میگفت و بماند آب طلب می نمود و پیش از پیش منجور و تشنگی  
 بکین نمی یافت و وقت و وقت او را غشی می آمد چنانچه یک روز

چون بهوش آمدی با و از بلند لغتی آه چنان  
 خلاف کردم ای علی ابن ابیطالب مرا با تو ای حجر بن عدی  
 بود و ای عمر الحقیق چرا از انما حق کشته بدین شکل مضطرب بود  
 تا برین نوشته شد که این نیز یکی از خوارق عادات امیر المومنین  
 کرم الله وجهه و امام حسن و امام المومنین عاتقه صدیقه است که عدوی  
 با من پس از عالم رفته و مخفی ماند که تاریخ مذکور همین فصل تمام شد  
 چنانچه پیشتر می نویسد که چون معاویه بهوش آمد یزید طلب  
 و مرزبان را جمع کرده اول خود بیعت نمود و خطاب آن ملعون را  
 المومنین کرد و همه مردم را فرمود تا با او بیعت کنند چون  
 مفصل را نیز خوشنما شد که احوال غیرین زیاده برین درین  
 مجموع محدود ثبت کرد و اندک با رعایه همین چند کلمه ختم نمود اگر  
 کسی را در مقالات مسطور و تلخیصی بخاطر رسد کتب کور و رابد  
 مطاوعه نماید بکلمه که درین نقل مومنا متعبد المجرار و جهنم اندازند  
 و نسبت الله علیه و لغنه و اعد له عذابا عظیما و تحقیق این دو حد  
 نبوی که حدیث اول بر و است بود و در صحیح بود او و صحیح





مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که از عیسی  
 ان یغفره الا من مات شریکاً او عیسی من تقیل مومن متوکل و شد  
 دویم در صحیح این ماجه از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که گفت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم من اعان علی قتل مومن سطر کافری  
 مکتوباً بن عینه النبی من رحمة الله کشته اهل بیت و وجه مطهر رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم از دایره اهل اسلام بیرون شمارد و  
 شک شریک انکار و انکار آوردی به یهودی بدست دیدن  
 نبی سودی بدست در فتوحات القدس از ابوالقاسم حسن بن محمد  
 شهر بابن الوفا منقولست که روزی در مسجد کوفه نشسته بودم که اکثر  
 عجیب جمیع غرب شاهه کردم نزد یک مقام ابراهیم بن زرقه  
 راهی حبه صوف در بردارد و نغایه خوش محاوره و قوی کل در  
 مقام ابراهیم نشسته حکایت میکند که روزی در صومعه خود نشسته بودم  
 و در آمد و شد بر روی خلق بسته نگاه دیدم مرغی بزرگ عبور  
 از هوا فرود آمد و زنگاره و دریا بر سنگی نشسته ربع بدن انسانی تا کمر  
 پر از نوید باز آمده ربع بدن انسان قریب ربع اول از مسقار انداخته

پرواز کرد بنحی طریقی چهار مرتبه فرود آمد و ربع بدن انسان  
 تا کمر پر از نوید تا تمام بدن را بران بست که شسته طریقی  
 ناکه چهار جزو بدن تا یکدیگر التیام گرفته چکر انسان درشت و در  
 کمره المنظر برخواست و در خود نگاه میکرد که آن مرغ در رسید  
 ربعی از بدنش جدا کرد و طیران کرد و همچنین چهار دفعه ربعی  
 بدنش می ریزد و باقی بدن چهار لب بسیار می نمود تا تمام بدنش  
 فرورده پرواز کرد و من ازین معاینه متعجب ماندم و ازین وقعه  
 بی نهایت متفکر شدم و تا سبب بار خوردم که کاش و قتی که آن  
 شخص برخواست و در عرضش درشت گشت از سوال میکردم که  
 چه عذاب الیم و عقاب عظیم چیست نگاه دیدم که همان مرغ بدست  
 سابق ربع ربع می کرد تا افزای بدن شخص تمام شد و بهیم  
 و من استعجال نموده خود را باور رسانیدم و از احوال انده  
 مال و پر سپیدم گفت که من عبد الرحمن بن نجیم بدر بن اوی  
 حضرت آدم که وصی رسول آفرینان را شهید ساختم از  
 آن روز خدای تعالی این مرغ را بر من گذاشته و بدن را

که می بینی گرفتارم و شسته و هر روز چند دفعه مرا چیدن از یکدیگر کرده  
 کرده و می کند چون زنده می شوم باز مرا بدین خواری می کند و گفت  
 که بد بر خیز منم خورشید و آفتاب هر روز و هر وقت از روزگار پویند  
 ماند که آنچه از فضایل و کمالات و کمالات و معنی سید کائنات  
 علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات در این مجموعه موجود و مرقوم قلم نگه  
 گردیده است از الواری نامان و شیشه از جگر سکران و سخن اوها  
 و کمال آن برگزیده از دستمال مقدور و طبعی فصاحت بیان و شیو  
 بلاغت لسان نه شمال و فضایل می از آن شیرین است که بتقریر زبان  
 یا بترجمه بیان استفسار آن توان کرد بسیار برین برهمنی مقدار که خانه  
 بدیع آثار اظهار نمود و چند هزار لغت و هر چه گفته در او صاف میر  
 همچنان به کتب کفیه که صد چند است لیکن لایق بحال مومنان است که  
 از مطالعه این کتاب که تاریخ آثار شمس ممدی آفر زمان از چهره  
 راه های خلق مرقوم گشته است عداوت خلفای ثلاثه رضی الله عنهم  
 در دل جا نهند و تبریزی که علمای سنت و جماعت قرار داده اند  
 از آن تحلف و تجاوز و زور زنده بلکه در اکرام و احترام جمیع صحابه عظام

تاریخ آغازین  
 مودت و خیر زمان  
 تاریخ انجمن  
 راه مایه خلق

ما فری نگذارند و نه بیاورد و روضه الاحباب مطهر است که صحابه  
 هست که ساری است از این و آن و این و آن است که بکشت از دست  
 ایشان نکند بلکه جمله را بلا کشت عدل شمرند مگر آن کسی که نفس صاف  
 بروش و عاقل است شده باشد زیرا که برکت صحبت رسول صلی الله  
 و آله و سلم آن حساب نیست و عارف مروت مصون و محفوظ است  
 و خداوند سبحان و تعالی در حقیقت محل در قرآن مجید و صفات  
 ایشان را بیان فرمود و الفرقه ناجیه الصلوة خیر و عدل  
 است و کما قال الله تعالی که خیر امت اجرت للناس تا مرون  
 بالمعروف و تنهون عن المنکر و در آیه دیگر میفرماید و کذلک  
 کم انتم وسطا لکنونوا شهداء علی الناس و جماعة از ائمه تعبیر میکنند که  
 مخاطب بر آئین که عین صحابه گرامند و در آیه دیگر میفرماید و السابغون  
 السابغون الاولون من مهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم با حسنا  
 رضی الله و رضوانه و بعد از این خبات بحری من تحتها الانهار خالد  
 فیما ابد اذک الفوز العظیم بهیج مرتبه علی و افضل از ششون و خط  
 غرض واصل نموند و چنانکه است با غایت و رضوان من الله اکبر



معتبر احل لك صنوانه فلا تخط عليك ابدا اذ اني معني خبر سديد  
وراء قوله يفر ما يد ذك الفوز العظيم مضمر ان را اختلاف است  
که مراد از سابقین اولین کلام جماعه اند بعضی بر آنند که مراد اول  
و ایشان سبب و پنج کس بوده اند و بروایی سبب و نه و ده  
دیگر گویند مراد اول سبب الرضوان اند و عدد ایشان هزار و پانصد  
و بعضی بر آنند که مراد جماعه اند که نماز بصلوات گذارده اند کعبه  
المقدس فرقه از علما گویند مراد جمیع صحابه باشند از مهاجرون و انصار  
و احادیث کثیره دال بر عدالت و فضیلت ایشان و کتب است  
پوسته یکی آنکه فرمود خیر القرون قرنی ثم الذین یلوهم ثم الذین  
دیگر آنکه فرمود لا تسبوا اصحابی فواللذی نفسی بیده لو ان احدکم انفقوا  
احذر بها ما بلغ ما احدهم ولا النعبه و در حدیث دیگر میفرماید ان اصحابا  
لا تتخذوهم عرضا بعد المذی فمن احبهم فحتی ومن ابغضهم فبغضهم  
اذا هم فقد ادالی ومن ادانی فقد اذی الله یوتیک ان یاخذ و دیگر  
فرمود من سبب الی فلعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل الله  
منه صرفا و لا عدلا پوشیده مانند که مخالفت و مخالفت که میان بعضی

صحابه و ائمه شده نزد اهل سنت و جماعت محول به است  
اجتهاد بود و لا عن نفسیه و جماعه آنها قایل با ولایت است و بر قدر تمام  
بعضی را محمله قویه و تاویل مستقیم نمایند گوئیم این مخالفت و بی اعتمادی  
از ایشان بطریق اخبار احاد آنها ضعیف و جایز الکذب است و مثلا  
معارضه با ائمه و انانی و احادیث صحیح و مشهور که صحابه مذکور شده اند  
بسی تراوان است که بآن اخبار حسارت است بوم یقوم الحجت بنما  
البطل کتاب سنت باخبار جایزه الکذب انهم نابه و از بندگان  
و وعید است که از صاحب شیخ در ان باب ثبوت است و در کتاب  
منی آنچه شرط است تا تو میگویم تو خواه از تحکم ند که در حق  
ثال بر بپوشند ان هر روز و خردمند ان عالی بعد از محققان ما نادان  
رضی الله عنهم حقوق بسیار بر زمره مومنان ثابت لازم است که  
نصرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تعویبت بنی نضرت بعد  
رسانیده در زمان حیات وی جان با زنها نمودند و با وجود  
و ضرر کفار و فقر و فاقه و تفرقه شما از طریق و سبیل خواب  
نموده در استقامت و ثبات قدم افزو دند و بعد از وفات

بسیار است شریعت و احکام است او کردند و اسلام در اکثر احوال و  
در زمان ایشان ظهور و شیوع یافت و روی زمین از هر دو  
غنا و کفر پاک شد و آثار حسنه و امور مستحسنة ایشان باقی ماند و احکام  
شریعت و آداب طریقت از ایشان منتشر گشت و اقوال و افعال رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم جاری و میراث ایشان بدولت منالبت  
که سبب نجات و وسطه دفع درجیات است تا نیکو گشت ایم و احوال و عمل  
همه نیکو باران بی رخت و بخت همه مایه داران می نجات  
گذاشته و عرق آب آمده زبان است و در خطاب آمده منزل  
شما بان راه عدم حقیقت نمایان گوی قدم حاجت می بر گرفته  
ز راه ز خود ز رفته و کرده بخود نگاه زده تا کوک و بیان نشسته  
نکنده سز و دست و در تنوع علی ارواحهم تحف الله بایمان الله  
خلق البرایا بجان شنو که بیان میکنم چنان مذهب که رتبت  
خدا و رسول از آن مذهب بسیار زدن خود و بیکه تعصب را که  
هست کینه و بغض از زید بایان مذهب زدن بدوستی چار بار  
و اثباتش بدانکه خوشتر ازین نیست در جهان مذهب هر ائمه

باین جا نیست بر این هزار و پنجاه و نه مذهب بران ملت است  
علی ولی میکشید از اهل رقص میباش و میشود در آن مذهب ندی که  
نماند کم شد وین را مکن نفع و وزن است از آن مذهب کوش  
جان بشنوی جوان که پیری شوی نگاهدار بدل میجو جان بها  
مذهب ز جمله مذهب خوشتر مذهب کم از است مباحش در آن  
کس از آن مذهب اگر چه مذهب من عشق و ملتم عشق است و در  
عشق نمیدانم این و آن مذهب شای ز بهر خدا چندی است ای کشتی  
نوشته ام که بدانند که آن مذهب غنایل میاید و از حد خوشتر  
اگر بعد از آنها مشغول میزدید خانه کتاب متطول می بجای نشسته اند  
بعد از ختم امعاج از رضوی کتاب حد اگاه و در مناقب اصحاب  
عظم این که مکنون خاطر است به قنای الهی در خیر تحریر آورده بر  
ظهور جلوه که خواهد کرد انبیه حالیا برین مقدار اختصار می نماید  
مکتب نکته ازین محبت کفیم و همین باشد شکر آرازم و حق  
ختم شد این نامه در روز یک افتاب عالم علم لعن ز فراموش  
دل روح الامین قبله اهل معش آمده شمع نرم جاودا



انشای انداز جهان کثرت است  
 ره نماند بارگاه و حد است  
 سرسبز است حسن عریان  
 خضر آسایشی است و جان  
 روح و روح اندای روح است  
 همچو روح الله سبحان عالم  
 نماند از آهوی جان آمده  
 بای تا سر یوسفان آمده  
 هم کلید باب کنج نور دین  
 هم نه پند باب انکو نعتین  
 هر دو ان شمع آید چراغ  
 ست صهبای محبت باغ  
 مطلع انوار سبحانیت این  
 شمع است در بر باغیت این  
 شمع خلو تجانه جان و دل است  
 روشنی بخش هزاران محفل است  
 بای تا سر شعل راه هدایت  
 جمله تفسیر حدیث مصطفی  
 حرفهای غنمای باغ راز  
 حروفهای غنمای باغ راز  
 نقطه اشش مردم چشم جهان  
 سطرهای اشش شعلهای دل گذار  
 اینیم از گلشن عین است  
 اینیم از گلشن عین است  
 کشته طالع بر جهان انوار  
 شاهدی از حمله دل آمده  
 افسر سحر الشان بر سرش  
 طالع طالع بر سرش

در بای عاشقین و عازین  
 در بای عاشقین و عازین  
 کلمه روح آسایشی است و جان  
 کلمه روح آسایشی است و جان  
 حاسدان را از و القادری  
 حاسدان را از و القادری  
 سرسبز این نامه خوش کردی  
 سرسبز این نامه خوش کردی  
 رنجت در عالم کسبی در مایه  
 رنجت در عالم کسبی در مایه  
 شد بد انسان کر نرسد مانع  
 شد بد انسان کر نرسد مانع  
 شکستندی از تو این باغ  
 شکستندی از تو این باغ  
 نورش در دو جهان انداختی  
 نورش در دو جهان انداختی  
 لک یک نظر از حق تعالی  
 لک یک نظر از حق تعالی  
 ملتی است نجات السلام  
 ملتی است نجات السلام

کتاب بجزان الملك الکريم الوهاب  
 کتاب بجزان الملك الکريم الوهاب  
 بیت دوم شهر صخر ختم  
 بیت دوم شهر صخر ختم  
 واقع شد سال  
 واقع شد سال

۱۴  
 در بای عاشقین و عازین  
 در بای عاشقین و عازین